

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سیمای مهدی موعود

## در آئینه شعر فارسی

استاد محمد علی مجاهدی (پروانه)

مجله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاسی مہدی موعود عجل اللہ فرجہ

درآئینہ شعر فارسی



انتشارات مسجد مقدّس جمکران

سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی

محمد علی مجاهدی (پروانه)

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تصحیح و ویرایش: واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۰

نوبت چاپ: اول

چاپ: نگین

لیتوگرافی: کوثر

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: واحد کامپیوتر مسجد مقدّس جمکران

قیمت: ۱۷۰۰ تومان

شابک: ۵-۷۱-۶۷۰۵-۹۶۴

مرکز پخش: فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

تلفا کس: ۷۲۵۳۳۴۰

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾



## فهرست

مقدمه ..... ۱۳

### بخش اول، کلیاتی درباره شعر آیینی - ۱۹

۱ - ۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی ..... ۲۱

۱ - ۲) نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی ..... ۲۲

\* بلای سخت ..... ۲۳

\* جهان غم ..... ۲۳

\* چرا؟! ..... ۲۴

\* خوی نیک ..... ۲۴

\* صبر ..... ۲۴

\* خداوند ..... ۲۵

\* وام خرد ..... ۲۵

\* دریغا جوانی! ..... ۲۵

\* شرف مرد ..... ۲۶

\* مناظره زاغ و باز ..... ۲۶

\* آیین زندگی ..... ۲۷

\* خطر جاه ..... ۲۸

\* ارزش سخن ..... ۲۸

\* فرق کردن نتوان! ..... ۲۸

\* بد نامی ..... ۲۹



- \* ای دریغا ..... ۲۹
- \* نکوهش مکن...! ..... ۲۹
- \* نه این جا باش و نه آن جا! ..... ۳۰
- \* عشق حقیقی ..... ۳۳
- \* ارزش هنر ..... ۳۳
- \* شکوه علم و عدل ..... ۳۳
- \* در نکوهش بی خردی ..... ۳۴
- \* گفتگوی زیرک و ابله ..... ۳۴
- \* چه دریاست این؟! ..... ۳۵
- \* به سلام آمدگان ..... ۳۶
- \* در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۳۷
- ۳- ۱) زیر مجموعه های شعر آیینی ..... ۳۸
- ۲- ۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی ..... ۴۰

### بخش دوم، گلگشتی در آفاق شعر مناقبی - ۴۳

- ۱- ۲) پیشینه شعر مناقبی ..... ۴۶
- ۲- ۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی ..... ۴۷
- ۱- ۲- ۲) ستایشگران درباری ..... ۴۸
- \* قطعه ..... ۴۸
- ۲- ۲- ۲) ستایشگران آیینی ..... ۵۰
- \* در ستایش خداوند کریم ..... ۵۱
- \* در معراج ..... ۵۲

### بخش سوم، مهدویت در پیشینه شعر فارسی - ۶۱

- ۱- ۳) مهدویت در شعر شاعران درباری ..... ۶۳
- ۲- ۳) مهدویت در شعر آیینی ..... ۷۴
- \* ای مسلمانان! ..... ۷۴



- الف) مناقب هفت رنگ ..... ۸۷
- ب) مناقب هفت معدن ..... ۸۹
- ج) مناقب هفت گل ..... ۹۱

بخش چهارم، سیری در گستره شعر مهدوی - ۱۱۵

- ۱- ۴) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی ..... ۱۱۷
- ۱- ۱- ۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی ..... ۱۱۸
- ۱- ۲- ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۱۳۱
- ۱- ۳- ۴) تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۱۸۶
- الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی ..... ۱۸۷
- ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن ..... ۱۹۳
- ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان ..... ۲۰۵
- د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی ..... ۲۱۴
- ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی ..... ۲۲۰
- و) رسوایی متمدنیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان ..... ۲۲۸

بخش پنجم، انواع شعر مهدوی در زبان فارسی - ۲۳۹

- ۱- ۵) از نظر محتوایی و درونی ..... ۲۴۱
- الف) شعر توصیفی و مناقب ..... ۲۴۲
- ب) شعر غیبت ..... ۲۵۳
- ۱/ ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام ..... ۲۵۴
- ۲/ ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام
- و امکان ادامه حیات آدمی ..... ۲۶۲
- ۳/ ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام ..... ۲۶۸
- \* پیدای ناپیدا! ..... ۲۶۹
- \* روح عالم هستی ..... ۲۷۱
- \* تعبیرهای دیگر ..... ۲۷۳



- ۲۷۸ ..... ۴/ب) حالات شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمانه غیبت
- ۲۹۱ ..... ج) شعر انتظار
- ۳۰۱ ..... د) شعر ظهور
- ۳۰۲ ..... ۱/د) ظهور فردی و شخصی
- ۳۰۵ ..... ۲/د) ظهور کلی و فراگیر
- ۳۱۹ ..... ه) شعر توسلی و نیایشی
- ۳۲۲ ..... و) شعر دیدار
- ۳۲۴ ..... ۲-۵) از نظر شاکله بیرونی و ساختاری
- ۳۲۵ ..... الف) «سبک‌های مختلف شعری» در «شعر مهدوی»
- ۳۲۵ ..... ۱/الف) سبک عراقی
- ۳۲۷ ..... ۲/الف) سبک خراسانی
- ۳۲۸ ..... ۳/الف) سبک اصفهانی
- ۳۳۰ ..... ۴/الف) سبک نیمایی و سپید
- ۳۳۱ ..... \* باغ و باد و تیشه
- ۳۳۲ ..... \* کی می آیی؟! \*
- ۳۳۲ ..... ب) قالب‌های مختلف شعری در شعر مهدوی
- ۳۳۲ ..... ۱/ب) رباعی مهدوی
- ۳۳۵ ..... ۲/ب) دوبیتی مهدوی
- ۳۳۷ ..... ۳/ب) دوبیتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی
- ۳۳۹ ..... ۴/ب) غزل مهدوی
- ۳۴۳ ..... ۵/ب) مثنوی مهدوی
- ۳۴۳ ..... \* خانه خورشید.....\*
- ۳۴۵ ..... ۶/ب) قصیده مهدوی
- ۳۴۷ ..... ۷/ب) ترکیب بند مهدوی
- ۳۴۷ ..... نمونه‌ای از مربع ترکیب مهدوی
- ۳۵۰ ..... نمونه‌ای از ترکیب بند مهدوی
- ۳۵۱ ..... ۸/ب) ترجیع بند مهدوی

- ۳۵۲ ..... نمونه‌ای از یک ترجیع بند مهدوی
- ۳۵۲ ..... ۹/ب) مسخطات مهدوی
- ۳۵۶ ..... ۱۰/ب) سرود مهدوی
- ۳۵۷ ..... ۱۱/ب) شعر آزاد مهدوی
- ۳۵۸ ..... ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی
- ۳۵۹ ..... ۱/ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی
- ۳۵۹ ..... ۱/۱/ج) دایره مختلفه
- ۳۵۹ ..... ۱/۲/ج) دایره مؤتلفه
- ۳۵۹ ..... ۱/۳/ج) دایره مجتلبه
- ۳۶۰ ..... ۱/۴/ج) دایره مشتبهه
- ۳۶۰ ..... ۱/۵/ج) دایره متفقه
- ۳۶۰ ..... ۲/ج) اوزان مخصوص شعر فارسی
- ۳۶۱ ..... ۱/۲/ج) دایره مجتلبه زائده مزاحفه
- ۳۶۱ ..... ۲/۲/ج) دایره مشتبهه مزاحفه
- ۳۶۱ ..... ۲/۳/ج) دایره مشتبهه زائده
- ۳۶۲ ..... ۲-۵) جایگاه اماکن مقدس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی
- ۳۶۷ ..... \* تورا می بینم
- ۳۶۷ ..... \* تورا باید دید
- ۳۶۸ ..... \* فرادا خواندیم!
- ۳۶۸ ..... \* صد جمکران دل
- ۳۶۸ ..... \* تو می آیی
- ۳۶۸ ..... \* زلال نورش جاری است
- ۳۶۸ ..... \* اشک روان آوردیم
- ۳۶۸ ..... \* تورا می بینند!
- ۳۶۹ ..... \* در بهار می آیی
- ۳۶۹ ..... \* به یاد جمکران
- ۳۷۰ ..... \* بی تو!



بخش ششم، نبایدها و نبایدهای شعر مهدوی - ۳۷۳

۳۷۵	.....	۱- ۶) نبایدهای شعر مهدوی
۳۷۵	.....	الف) بیان حسی و عینی
۳۷۵	.....	ب) زبان ساده
۳۷۶	.....	ج) تصویرگرایی
۳۷۶	.....	د) استفاده از اوزان جدید عروضی در شعر مهدوی
۳۷۷	.....	ه) بهره گرفتن از قالب‌های جدید شعری
۳۷۷	.....	و) استفاده از ردیف‌های پیامدار و گیرا
۳۷۷	.....	ز) رویکرد جدی به آرایه‌های نوین شعری
۳۷۸	.....	ح) روایت جزء به جزء
۳۷۸	.....	ط) احیای ارزشها
۳۷۹	.....	ی) رعایت ادب کلامی
۳۷۹	.....	ک) طبقه بندی موضوعی شعر مهدوی
۳۷۹	.....	ل) آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی
۳۸۰	.....	۲- ۶) نبایدهای شعر مهدوی

بخش هفتم، نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر - ۳۸۳

۳۸۴	.....	* آن آفتاب پنهانی
۳۸۵	.....	* پایان حیرانی
۳۸۵	.....	* چشم به راه
۳۸۶	.....	* در مدار چشمانت
۳۸۶	.....	* ظهور کن
۳۸۷	.....	* تمام جاده را رفتم...
۳۸۷	.....	* صدایت می‌کنم...
۳۸۸	.....	* قبله‌گاه تمام ستاردها
۳۸۸	.....	* کی می‌کنی ظهور؟!

- ۳۸۹ ..... \* ای نبض پنهان هستی!
- ۳۹۰ ..... \* بُغض جمکرانی من
- ۳۹۰ ..... \* خواب دیده‌ام که می‌رسی...
- ۳۹۱ ..... \* بیا که سبزه بروید
- ۳۹۱ ..... \* بهار در راه است
- ۳۹۲ ..... \* یار آمدنی است
- ۳۹۲ ..... \* تا کی انتظار؟!
- ۳۹۳ ..... \* می‌آیی و...
- ۳۹۳ ..... \* به کلبه‌ات برگرد!
- ۳۹۳ ..... \* لحظه موعود
- ۳۹۴ ..... \* چرا نمی‌آیی؟!
- ۳۹۴ ..... \* فقط!
- ۳۹۴ ..... \* انتظار مستجاب!
- ۳۹۵ ..... \* یار غمگسار بیاید
- ۳۹۶ ..... \* جز این تمنایی نداریم
- ۳۹۶ ..... \* صبحی دگر می‌آید...
- ۳۹۷ ..... \* دیار خورشید
- ۳۹۷ ..... \* کی ظهور می‌کنی؟!
- ۳۹۷ ..... \* \* اگر برگردی ای موعود!
- ۳۹۸ ..... \* بنده صاحب الزمان بودن
- ۳۹۹ ..... \* حرم کجاست؟!
- ۳۹۹ ..... \* تا سپیده می‌آید
- ۴۰۰ ..... \* خدا کند تو بیایی
- ۴۰۰ ..... \* طرح لبخند تو
- ۴۰۱ ..... \* پنجره کلهها
- ۴۰۱ ..... \* گفتم می‌آیی
- ۴۰۲ ..... \* مولا نمی‌آیی؟!



- \* گل نرگس ..... ۴۰۳
- \* بیا بتاز و بتازان ..... ۴۰۳
- \* رود آینه ..... ۴۰۴
- \* تو و زلالی و سرشاری ..... ۴۰۵
- \* کجایی؟! ..... ۴۰۵
- \* چشم‌های جاده ..... ۴۰۶
- \* زودتر برگرد! ..... ۴۰۷
- \* آن همیشه خوب ..... ۴۰۷
- \* تو چرا دیر می‌کنی؟! ..... ۴۰۸
- \* کوچ ..... ۴۰۸
- \* سپیده موعود ..... ۴۰۸
- \* طلوع ..... ۴۰۹
- \* گل بکارا! ..... ۴۰۹
- \* ای آفتاب گمشده! ..... ۴۱۰
- \* انتظار ..... ۴۱۰
- \* کوچه کوچه جستجو ..... ۴۱۱
- \* چشم انتظار تو مانده است ..... ۴۱۱
- \* در اسارت مرداب ..... ۴۱۲
- \* یار می‌آید ..... ۴۱۲
- \* هلا طلیعه موعود! ..... ۴۱۳
- \* صدا بزن بهار را ..... ۴۱۴
- \* منابع و مآخذ ..... ۴۱۸
- \* نمایه ..... ۴۲۵

## مقدمه

موضوع اصلی این تحقیق دامنه دار، بررسی ابعاد مختلف شعر مهدوی در زبان فارسی است. نگارنده برای اولین بار، موضوعات شعر مهدوی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با عبور از مسیرهای ناهموار و خطر خیز آن، به ارائه انواعی از شعر مهدوی در زبان فارسی توفیق یافته است که علی رغم تفاوت‌های موضوعی، ارتباط منطقی خود را حلقه وار با زنجیره شعر مهدوی حفظ کرده‌اند و ضمن ارائه شاهد مثال‌های فراوان برای هر مورد، به کند و کاو «بایدها» و «نبایدهای» مطرح در این نوع از شعر آیینی پرداخته و موارد «امری و الزامی» و «نهی و پرهیزی» آن را مشخص کرده است.

بدیهی است با در نظر گرفتن ابعاد مختلفی که در شعر مهدوی مطرح است و با عنایت به این که تاکنون، تحقیق بایسته و مستقلی در این موضوع صورت نگرفته و این اثر، اولین تحقیق ذوابعادی است که به بررسی موضوع «مهدویت در شعر فارسی» پرداخته است، حضور کاستی‌ها در این اثر، چندان دور از انتظار نیست. نگارنده با گشودن پنجره‌ای بر روی مشتاقان شعر مهدوی، انگیزه ادامه و تکمیل تحقیقاتی از این دست را در اختیار ارباب شعر و قلم قرار داده است، و در انتظار گام‌های دیگری است که از این پس در مسیر شعر مهدوی برداشته شود.

چون شعر مهدوی از زیر مجموعه‌های شعر آیینی است، آشنایی با پیشینه شعر آیینی امری کاملاً ضروری است. از این رو، اولین بخش این اثر به کلیاتی درباره شعر آیینی در زبان فارسی اختصاص داده شده و با «سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی» به ارائه «نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» توفیق یافته است.



بخش زیادی از شعر مهدوی در زبان فارسی با شعر مناقبی در ارتباط بوده و هست، لذا با گلگشتی در آفاق شعر مناقبی - که دومین بخش این کتاب را سامان داده است - به معرفی «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» پرداخته و ضمن روشن ساختن جنبه‌های «ارزشی» و «ضد ارزشی» شعر مناقبی در زبان فارسی، نمونه‌هایی از هر دو نوع آن را ارائه داده است.

عنوان سومین بخش این اثر، مهدویت در پیشینه شعر فارسی است. به خاطر مرزهای مشترکی که قلمرو شعر مهدوی با شعر مناقبی دارد، موضوع «مهدویت» را در «شعر شاعران درباری» و «شعر شاعران آیینی» به صورت جداگانه، مورد بررسی قرار داده و برای هر مورد، شاهد مثال‌هایی ارائه کرده است.

سیری در گستره شعر مهدوی، عنوان چهارمین بخش این اثر است که موضوعات مطرح در شعر مهدوی را مورد شناسایی و در نهایت، در معرض تقسیم بندی موضوعی قرار داده است و دشوارترین مرحله این تحقیق به شمار می‌رود.

در این بخش از اثر، با انتخاب زیر مجموعه‌هایی برای موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی، زمینه‌های بررسی دقیق‌تری فراهم آمده است که دارای سه محور اساسی است:

- ۱ - معرفی مهدی موعود به عنوان تنها مصلح جهانی.
- ۲ - تبیین ابعاد ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام.
- ۳ - ابعاد رسالت جهانی امام زمان علیه السلام و بازتاب آن در شعر مهدوی، که خود دارای محورهای مهم موضوعی است، از قبیل: مبارزه بی‌امان و بنیادی امام عصر علیه السلام با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی، رویارویی آن منتقم الهی با کفر جهانی، برقراری نظام قسط و عدل اسلامی در گستره جهان، تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام توسط امام زمان علیه السلام، برقراری حکومت جهانی اسلام و احیای ارزش‌های دینی و الهی و بالاخره رسوایی متمه‌دیان و داعیه داران دروغین مهدویت و خط بطلان کشیدن بر تفکر مهدویت نوعی. تمامی این موضوعات - که از دیر باز در شعر مهدوی فارسی، حضور چشمگیری دارند - با ارائه نمونه‌های بارزی از آثار منظوم شاعران آیینی، مورد تجزیه و

تحلیل قرار گرفته و تا آن جا که مجال این تحقیق و گنجایی این مقال اجازه داده است، در مورد موضوعات شعر مهدوی، بررسی لازم صورت گرفته است.

«انواع شعر مهدوی در زبان فارسی» عنوان پنجمین بخش این اثر است. در این بخش از دو منظر به شعر مهدوی نگاه شده است:

الف) از نظر درونی و محتوایی.

ب) از نظر بیرونی و ساختاری.

برای شعر مهدوی در زبان فارسی از نظربافت محتوایی و شاکله درونی، زیر مجموعه‌هایی در نظر گرفته‌ایم که شامل: شعر توصیفی، شعر غیبت، شعر انتظار، شعر ظهور، شعر توسلی و شعر دیدار می‌شود و هر کدام به تفاوت مورد، دارای سمت و سوی مشخصی از نظر محتوایی و موضوعی است. مثلاً در شعر غیبت از فلسفه و آثار غیبت امام موعود، اقامه براهین عقلی و نقلی برای تبیین طول عمر امام، کاوشی در پیدایی و ناپیدایی آن وجود لطیف و نازنین - که بیشتر جنبه ذوقی و عاطفی دارد - و بالاخره حالات شیفتگان جمال جمیل مهدوی در زمانه غیبت، سخن به میان آمده، و در شعر ظهور، دو نوع ظهور فردی و ظهور فراگیر آن امام عاشقان، مورد بررسی قرار گرفته و در تمامی این موارد، نمونه‌های بسیاری از اشعار شعرای آیینی پارسی زبان ارائه شده است.

به شعر مهدوی از نظر شاکله بیرونی و بافت ساختاری نیز از سه منظر نگریسته‌ایم که در سه مقوله: «سبک‌های مختلف شعری»، «قالب‌های مختلف شعری» و «اوزان عروضی» مورد بررسی و تقسیم‌بندی قرار گرفته و در هر مقوله - که دارای زیر مجموعه‌های بسیاری است - نمونه‌هایی از شعر مهدوی، زینت بخش اوراق این دفتر شده است.

در این بخش از کتاب، به «جایگاه اماکن مقدس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی» نیز توجه شده و در حد گنجایی مقال به آن پرداخته‌ایم.

ششمین بخش این اثر به «بایدها و نبایدهای شعر مهدوی» اختصاص داده شده است. «بایدهای شعر مهدوی»، مجموعه عوامل و معیارهایی هستند که رعایت آنها برای یک شاعر موفق آیینی، الزامی است و جنبه امری دارد، و در «نبایدهای شعر مهدوی»، سخن



از مطالبی به میان می آید که جنبه پرهیزی دارند و در واقع، خطوط قرمز و مناطق ممنوع را در گستره شعر مهدوی مشخص می کنند و هیچ یک از شهروندان شعر آئینی اجازه ورود در آن محدوده را ندارند، خصوصاً شهروندان شعر مهدوی که باید از حضور در این حیطه جداً پرهیزند تا شاكلة معنوی و محتوایی شعر مهدوی آسیب نبیند. رعایت همین «بایدها» و «نبایدها» است که شعر مهدوی معاصر را به کیان و تشخیصی که بایسته و شایسته اوست خواهد رساند.

از آن جا که شعر مهدوی معاصر از جهت زبان و بیان ساده و تصویری، به تشخیص و منزلتی نایل آمده که در پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی سابقه است و هر از گاه از نظر غنای محتوایی نیز حرف هایی برای گفتن دارد، هفتمین بخش این کتاب به ارائه نمونه هایی از شعر مهدوی معاصر با سبک ها و شیوه های بیانی متفاوت، اختصاص داده شده است که می تواند از عطش شیفتگان شعر مهدوی بکاهد و بخشی از انتظارات آنان را بر آورده سازد.

با مروری گذرا بر موضوعات بخش بخش این اثر، محدوده پژوهشی خود را مشخص کردیم و شیفتگان فارسی زبان شعر مهدوی را با چند و چون این تحقیق آشنا ساختیم تا با زمینه فکری مناسب، به کند و کاو در این اثر پردازند و با گلگشتی در آفاق همیشه سر سبز شعر مهدوی، مشام جان خود را از شکوفه های بهاری این بوستان همیشه خرم، معطر سازند و دامنی از گل های بویا و رنگین باغ همیشه شکوفای شعر مهدوی را، ره آورد سفر روحانی خود سازند و به پای عاشقان جمال جمیل مهدوی نثار کنند، و نگارنده این سطور را نیز که در این سفر معنوی آنان سهم بوده است، از دعای خیر فراموش نفرمایند.

در پایان، با نام و یاد مهدی موعود، این مقال را حسن ختام می بخشیم و از عزیزانی که در واحد تحقیقات امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران انجام وظیفه می نمایند خصوصاً دانشور ارجمند جناب آقای مصطفی واسعی که در تصحیح و ویراستاری این اثر سهم بوده اند صمیمانه سپاسگزاری می کند و ادامه توفیقات آنان را از درگاه ایزد لایزال خواستار است.

در این جا از ذکر این مطلب ناگزیریم که پیروان تمامی ادیان و مذاهب موجود در این کرهٔ خاکی، در جستجوی یک «مصلح جهانی» اند؛ ولی تصویر شفاف و روشنی از آن جمال جمیل را در اختیار ندارند و شاید در ذهن آنان به تدریج این اندیشه شکل گرفته باشد که روزی حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و یا زردشت و بودا، وجود متکامل خود را در معرض بروز و ظهور قرار خواهند داد؛ وجود متکاملی که چند و چون آن برای آن‌ها ناشناخته و تعریف نشده است؛ ولی پیروان مذهب تشیع علوی از چهارده قرن پیش در جریان ظهور مهدی موعود علیه السلام قرار گرفته‌اند و به برکت احادیث و روایات بسیاری که از حضرات معصومین علیهم السلام به یادگار مانده است، دقیقاً از ابعاد وجودی امام عصر علیه السلام - از خصوصیات جسمی گرفته تا برجستگی‌های اخلاقی و روحانی و حتی شیوهٔ زمامداری او - آگاهی دارند، و این افتخار برای شیعیان جهان در همیشهٔ تاریخ محفوظ باقی مانده و خواهد بود. از همین روی، در دست رد زدن بر سینهٔ داعیه داران مهدویت نوعی و متمهدیان هیچ‌گاه تردید روا نداشته‌اند و همچنان چشم به راه ظهور مصلحی دوخته‌اند که با ابعاد وجودی او آشنایند و چهرهٔ زشت و کردار پلشت دجالان را به خوبی می‌شناسند و از دامنه دار شدن زمانهٔ غیبت، دچار تردید و سرگردانی نمی‌شوند و همگام با ساکنان آسمان‌ها - این افلاکیان خاکی - قیام جهانی مهدی موعود را لحظه شماری می‌کنند و فرج آن حضرت را از درگاه ایزد متعال خواستارند.

بمّنه و کرمه

محمد علی مجاهدی «پروانه»

اردیبهشت ۱۳۸۰

بخش اول

کلیاتی دربارهٔ شریعتی



شعر مهدوی از زیر مجموعه‌های شعر مناقبی است که در قلمرو شعر آیینی، گستره دامنه داری دارد و از شکوه و منزلت خاصی برخوردار است.

لزوم آشنایی با کلیاتی از چند و چون شعر آیینی و مناقبی برای شیفتگان شعر مهدوی امری بدیهی است؛ چرا که آنان را با مسائلی آشنا می‌کند که در برقراری یک رابطه منطقی با شعر شیعی - عموماً - و شعر مهدوی - خصوصاً - نقش کلیدی دارند.

چون موضوع اصلی این تحقیق، بررسی پیشینه شعر مهدوی و به تصویر کشیدن جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام در آینه شعر فارسی است، از این روی ناگزیریم با سیری کوتاه و گذرا در قلمرو شعر آیینی، دامنه سخن را بهنگام برچینیم و از به درازا کشیدن کلام بپرهیزیم.

## ۱-۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی

برخلاف پژوهشگرانی که سعی می‌کنند دامنه شعر آیینی را در دو مقوله «مناقبی» و «ماتمی» محدود سازند، با گستره وسیع و دامنه داری روبرو هستیم که بیشترین بخش از قلمرو شعر فارسی را در بر می‌گیرد. اگر مقوله‌های توحیدی، نیایشی، عرفانی، حکمی، اخلاقی، سلوکی و اجتماعی، صبغه اسلامی داشته باشند - که دارند - و اگر جنبه‌های ارزشی این موضوعات کلیدی قابل انطباق با آموزه‌های اسلامی و معارف زلال و ناب شیعی باشد - که هست - کدام اثر ماندگار منظوم را در پیشینه زبان فارسی می‌توان ارائه کرد که از این مفاهیم ارزشی متأثر نباشد؟ و یا راز ماندگاری خود را در تعالیم اسلامی جستجو نکند؟

با یک بررسی کوتاه و گذرا در می‌یابیم که بخش چشمگیری از گنجینه شعر فارسی به آثاری اختصاص دارد که هویت معنوی و فرهنگی خود را مدیون مفاهیم ارزشی است؛ مفاهیمی که ریشه در کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی دارد. قرآن کریم، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجادیه، کلمات قصار و ادعیه مأثوره از حضرات معصومین علیهم السلام و روایات و احادیثی که از خاندان وحی در اختیار جامعه اسلامی است، مشحون از مفاهیم ارزشی و والایی است که در همیشه تاریخ، نظر متفکران و فرهیختگان را در حوزه عرفان و حکمت و اخلاق به خود جلب کرده است و نام آوران عرصه شعر و ادب فارسی با استفاده و تأثیر پذیری از این منابع غنی و گرانسنگ به آفرینش آثار ممتاز و ماندگاری نایل آمده‌اند که التهاب عطش پویندگان راه معرفت را فرو می‌نشانند و با زلال جاری خود، جان تازه‌ای در کالبد راهیان طریق سعادت و کمال می‌دمد.

از همین روی و با عنایت به مفهوم تعمیمی و فراگیر شعر آئینی و حضور مقولات ارزشی در آن - که ریشه در منابع متقن اسلامی دارد - ناگزیریم به دیر سالی شعر آئینی و قدمت زمانی آن اعتراف کنیم و پیشینه آن را در تاریخ کهن «شعر مکتوب دری» مورد بررسی قرار دهیم.

صرف نظر از تثنی چند از پیشگامان شعر فارسی همانند حنظله بادغیسی (متوفای ۲۲۰ ق)، محمد وراق هروی (متولد ۲۲۱ ق)، محمد بن وصیف سگری (معاصر یعقوب لیث)، پیروز مشرقی (متولد ۲۸۳ ق) و بوسلیک گرگانی (معاصر یعقوب لیث) که آثار معدودی از آنان در دست است و نمی‌توان در بعد آئینی آثار آنان تحقیق جامع الاطرافی را ارائه کرد، تاریخ ادبیات فارسی از رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ ق) به بعد آثاری را در حافظه تاریخی خود ثبت و ضبط کرده که مشحون از مقولات ارزشی است و سیرابی و شادابی خود را رهین معارف قرآنی و آموزه‌های اسلامی است.

## ۲-۱) نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلابه داران شعر فارسی

آشنایی با نمونه‌های معدودی از آثار ارزشی پیشگامان شعر فارسی برای اثبات مدعای ما کافی است و می‌توان به روشنی، ابعاد ارزشی این آثار منظوم را به تماشا

نشست و بر مفهوم فراگیر شعر آیینی پای فشرد.

رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ق) از طلایه داران بنام شعر فارسی است و از او به عنوان «پدر شعر فارسی» یاد می‌کنند. این شاعر نابینای سمرقندی که در سده چهارم و در عصر سامانیان (۲۰۴ - ۳۸۹) می‌زیسته است، نظم داستان پندآموز کلیله و دمنه را به عنوان بزرگ‌ترین کار ادبی در کارنامه زندگی خود به ثبت رسانیده، و اغلب آثار او دارای جنبه‌های پندی و عبرتی است.

به عنوان نمونه، شعر پند آموزی از رودکی را برگزیده‌ایم که پس از گذشت یازده قرن، هنوز تازگی و گیرایی خود را حفظ کرده است.

#### بلای سخت

ای آن‌که غمگنی و سزاواری	واندر نهان، سرشک همی باری
رفت آن‌که رفت و آمد آنک <sup>(۱)</sup> آمد	بود آن که بود، خیره چه غم داری؟!
هموار خواهی کرد گیتی را؟!	گیتی ست، کی پذیرد همواری؟
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری، باز آری؟!
آزار، بیش زین گردون بسینی	گر تو به هر بهانه بیازاری
گسویی گساشته ست بلایی او	بر هر که تو پر او دل بگماری
اندر بلای سخت پدید آرند	فضل و بزرگمردی و سالاری <sup>(۲)</sup>

ابوالحسن شهید بلخی (متولد ۳۲۵ق) معاصر رودکی سمرقندی، از شعرای نامدار سده چهارم است که در سرودن غزل و آفرینش آثار پندآموز، ید طولایی داشته و ما به نقل یک قطعه شعر کوتاه او بسنده می‌کنیم:

#### جهان غم

اگر غم را چو آتش، دود بودی	جهان، تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی	خسردمندی نیایی شادمانه <sup>(۳)</sup>

۲- گنج سخن، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۱ و ۱۳.

۱- مخفف آن‌که.

۳- همان، ص ۱۵ و ۱۶.



از ابو طیب محمد مُصعبی، شاعر توانای سده چهارم هجری، شعر عبرت آموزی به یادگار مانده که مورد عنایت صاحب‌دلان کلام شناس است.

چرا!

جهانا! همانا فسوس و بازی	که بر کس نیایی و، با کس نسازی
یکی را نعیمی، یکی را جحیمی	یکی را نشیبی، یکی را فرازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی؟	چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟
چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه؟	چرا مار و کُرکس زیست در درازی؟
صد و اند ساله یکی مرد غرچه <sup>(۱)</sup> !	چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟ <sup>(۲)</sup>

بوشکُور بلخی از شعرای نامدار اوایل سده چهارم هجری است و از آفرین‌نامه او - که مشحون از اندیشه‌های حکمی و اجتماعی است - ابیات پراکنده‌ای باقی است. ازوست:

خوی نیک

خردمند گوید که بنیادِ خوی	ز شرم ست و دانش نگهبان اوی
بهشت آن کسی را، که او نیکخوست	که دانستن خیر مردم بدوست
همه چیزها را پسندد خرد	مگر ناخردمندی و، خوی بد <sup>(۳)</sup>

ابو منصور محمد دقیقی (متولد ۳۶۸ق)، شاعر نام آور سده چهارم است و او را خالق اولین «شاهنامه» در پیشینه شعر فارسی می‌شناسند و برخی نیز او را رهگشای فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱) می‌دانند. ازوست:

صبر

گویند: صبر کن که تو را صبر بر دهد	آری دهد ولیک به عمر دگر دهد!
من عمر خویش را به صبوری گذاشتم	عمر دگر بسباید تا صبر، بر دهد <sup>(۴)</sup>

۱ - کودن، گول، زبون، غراچه هم استعمال می‌شود.

۲ - اشاره دارد به عُمر مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۳ - همان، ص ۲۴ و ۲۷. ۴ - همان، ص ۲۹ و ۳۷.

ابو بکر محمد خسروی، شاعر پر آوازه سده چهارم هجری، از قدیم‌ترین شاعرانسی است که اصطلاحات حکمی را در شعر به کار برده و در سرودن اشعار مدحی و غنایی نیز توانا بوده است. ازوست:

#### خداوند

مر خداوند را به عقل شناس	که به توحید، وَهْم ناپیوست
آفریننده را نیابد وَهْم	گر به وَهْم اندر آوریش، خطاست
وَهْمِ ما، یار جوهر و عرض است	ویسن دو بر کردگار، نسازیاست
نیست مانند او، مپرس که: چیست؟	نامکان گیر را، مگو که: کجاست؟ <sup>(۱)</sup>

حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ ق) حماسه سرای بزرگ شیعی مذهب، که شاهنامه او را در شمار بهترین آثار حماسی ادبیات جهان شناخته‌اند و تاکنون به زبان‌های مختلف بارها ترجمه شده است. ازوست:

#### وام خرد

میاسای از آموختن یک زمان	به دانش میفگن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد توختم <sup>(۲)</sup>	همه هرچه بایستم <sup>(۳)</sup> ، آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار <sup>(۴)</sup>

محمد عبده از منشیان و شاعران مطرح اواخر سده چهارم هجری است که دبیران بایستی آثار منشور او را می‌خواندند تا شیوه نگارش را بیاموزند. ازوست:

#### دریغا جوانی!

سهی سروم از ناله چون نال گشته <sup>(۵)</sup>	سُها <sup>(۶)</sup> مانده از غم سهیل یانی <sup>(۷)</sup>
بسی رنج دیدم، بسی گفته خواندم	زگفتار تازی و از پهلوانی <sup>(۸)</sup>

---

۱ - همان، ص ۶۰ و ۶۱.  
۲ - هرچه بایسته و لازم بود مرا.  
۳ - نی باریک و سست.  
۴ - همان، ص ۱۱۱.  
۵ - نام ستاره درخشان است که در شبهای آخر تابستان طلوع می‌کند.  
۶ - نام ستاره‌ای در دُب اکبر.  
۷ - زبان پهلوی.  
۸ - ادا کردم.

به چندین هنر شصت و دو سال بودم      که توشه برم ز آشکار و نهانی  
 به جز حسرت و جز وبال گناهان      ندارم کسّون از جوانی، نشانی  
 به یاد جوانی، همی مویه دارم      بر آن بسیت بسو طاهر خسروانی؛  
 «جوانی به بهم بودگی یسار دارم»      «دریغا جوانی! دریغا جوانی!»<sup>(۱)</sup>

ابو علی فرّخی سیستانی (متوفای ۴۲۹ق)، در شیوه «سهل و ممتنع» سرآمد شعرای  
 زمانه خود بوده است. ازوست:

#### شرف مرد

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست  
 نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان  
 هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ  
 نشود خُرد به بد گفتن بهمان و فلان  
 گرچه بسیار بماند به نیام اندر، تیغ  
 نشود کُند و نگردهد هنر تیغ نهان  
 شیر، هم شیر بود گرچه به زنجیر بود  
 نبرد بند و قلاده، شرف شیر ژیشان<sup>(۲)</sup>

عنصری از قصیده سرایان نامدار سده پنجم هجری است و شیوه او در قصیده سرایی  
 مورد تقلید بسیاری از شعرای پس از او قرار گرفته است.<sup>(۳)</sup> ازوست:

#### مناظره زاغ و باز

مسیان زاغ سیاه و مسیان باز سپید  
 شنیده‌ام ز حکیمی حکسایت دلبر<sup>(۴)</sup>  
 به باز گفت همی زاغ: هر دو یارانیم  
 که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر

۱ - همان، ص ۷۹ و ۸۰

۲ - همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳ - داستان دلنشین.

۴ - همان، ص ۱۲۷.

جواب داد که: مرغیم، جز<sup>(۱)</sup> به جای هنر  
میان طبع من و تو میانه‌ای است دگر  
خورند از آن که بماند ز من، ملوک زمین  
تو از پلیدی و مردار، پر کنی ژاغر<sup>(۲)</sup>  
مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراسر  
تو را نشست به ویرانه و سُتودان<sup>(۳)</sup> بر  
ز راحت است مرا رنگ و، رنگ تو ز عذاب  
که من نشانه ز معروفم و، تو از منکر<sup>(۴)</sup>  
ملوک، میل سوی من کنند و سوی تو، نه  
که میل خیر به خیرست و میل شرّ سوی شرّ<sup>(۵)</sup>

ابو نظر عبدالعزیز عسجدی مروزی، از شعرای معروف اوایل سده پنجم هجری و معاصر با محمود غزنوی است. قصیده فاخر و شیوای او در فتح سومنات<sup>(۶)</sup> هند به دست پادشاه غزنوی، زبانزد اهل ادب است. از اوست:

#### آیین زندگی

چرا نه مردم عاقل چنان بود که به عمر  
چنان چه باید بودن که گر سرش ببری  
چو درد سر کندش، مردمان دُرْم<sup>(۷)</sup> گردند  
به سر بریدن او، دوستان خُرْم<sup>(۸)</sup> گردند<sup>(۹)</sup>

مسعودی غزنوی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است. به جز ابیات معدودی که از او به یادگار مانده، اغلب اشعارش متأسفانه توسط رهزن زمانه به غارت رفته است. از اوست:

- 
- ۱ - جز آنکه  
۲ - چینه دان.  
۳ - گورستان.  
۴ - ناشایست و زشت.  
۵ - همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.  
۶ - نام بزرگترین بتخانه هندوستان.  
۷ - افسرده و اندوهناک.  
۸ - مخفف خُرْم که به جهت ضرورت شعری در این جا باید بدون تشدید حرف دوم تلفظ شود.  
۹ - همان، ص ۱۳۸.



### خطر جاه

جاهجوی ای که می بجویی سیم<sup>(۱)</sup>      سیم و جز سیم، زیر جاه درست<sup>(۲)</sup>  
سیم را، هر کسی بیابد و باز      جاه با ازدها به جاه درست<sup>(۳)</sup>

عیوقی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است که برای اولین بار داستان ورقه و گلشاه را به نظم کشید. این مثنوی داستانی است که هر از گاه به مناسبت، حاوی غزلیاتی نیز هست برگرفته شده از داستان عربی عروه و عفرات است؛ یعنی سرگذشت عروه بن حزام عذری با دختر عمویش عفرات بنت عقال. ابیاتی از این مثنوی را که در ارزش سخن است، مرور می کنیم:

### ارزش سخن

سخن بهتر از نعمت و خواسته      سخن بهتر از گنج آراسته  
سخن، مر سخنگوی را مایه بس      سخن بر تن مرد، پیرایه بس  
سخن بر تو نیکو کند کار زشت      سخن ره نماید به سون<sup>(۴)</sup> بهشت<sup>(۵)</sup>

رباعیات ابو سعید ابوالخیر میهنه‌ای (۳۵۷ - ۴۴۰) در شمار بهترین رباعیات توحیدی و عرفانی در زبان فارسی است:

### فرق کردن نتوان!

چشمی دارم، همه پسر از دیدن دوست

با دیده مرا خوش ست، چون دوست در اوست

از دیده و دوست، فرق کردن نتوان

یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست!<sup>(۶)</sup>

۱ - نفره.  
۲ - قرار دارد.  
۳ - همان، ص ۱۴۴.  
۴ - به سری.  
۵ - همان، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.  
۶ - همان، ص ۱۷۸.

فخرالدین اسعد گرگانی از شعرای بزرگ داستان‌سرا در نیمه اول سده پنجم هجری است و منظومه ویس و رامین او، در شمار آثار ماندگار شعر پارسی است. از اوست:

بد نامی

اگر آلوده شد گوهر به یک ننگ      نشوید آبِ صد دریا ازو رنگ  
چو جان پاک جاویدان بماند      بماند نام بد تا جان بماند<sup>(۱)</sup>

بابا طاهر عریان از عرفای نامدار سده پنجم است. دو بیتی‌های پر شور او پس از گذشت قرن‌ها هنوز گیرایی و شادابی خود را حفظ کرده است. از اوست:

ای دریغا

یکی برزیگری نالان درین دشت      به چشم خونفشان، آلاله می‌کشت  
همی کشت و همی گفت: ای دریغا!      که باید کشتن و هشتن درین دشت<sup>(۲)</sup>

ابومعین ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) از شعرای آزاده و بلند آوازه سده پنجم هجری است و آثار ارزشمندی در دو زمینه نثر و نظم از او در دست می‌باشد. زاد المسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین و سفرنامه از آثار ممتاز منشور او، و دو مثنوی حکمی سعادت‌نامه و روشنایی‌نامه از آثار برگزیده منظوم آیینی است.

شاید در طول تاریخ مدون شعر پارسی، شاعری به آزادگی و مناعت طبع ناصر خسرو و جهل ستیزی و شهرت‌گریزی او نداشته باشیم. مهارت وی در سرودن اشعار پندی و عبرتی ستودنی است. از اوست:

نکوهش مکن...!

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را      برون کن ز سر، باد خیره سری را  
چو تو خود کنی اختر خویش را بد      مدار از فلک چشم نسیک اختری را  
درخت تو گر بار دانش بگیرد      به زیر آوری چرخ نیلوفری را<sup>(۳)</sup>

۱ - همان، ص ۱۹۰. ۲ - همان، ص ۱۹۳. ۳ - دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصرالله تقوی، ص ۱۳.

شعر «عقاب» او با مطلع:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست و اندر طلب طعمه، پرو بال بیاراست  
و قطعه زیبای «کدو بُن» وی با شروع:

نشنیده‌ای که زیر چناری، کدو بُنی بر رُست و بردوید بر او بر به روز بیست  
هنوز زبان زِدِ اهل ادب است و به خاطر آموزه‌های ارزشی خود در شمار بهترین آثار  
پندی، حکمی و اجتماعی در زبان فارسی است.

اشعار مناقبی ناصر خسرو نیز از غنای محتوایی و ساختار محکم لفظی برخوردار  
است. ابیاتی از قصیده فاخر او را که در مدیحت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است، مرور  
می‌کنیم:

شمس وجود احمد و خود زهرا	ماه ولایت ست ز اطوارش
دخت ظهور غیب احد - احمد -	ناموس حق و، صدق <sup>(۱)</sup> اسرارش
هم مطلع جمال خداوندی	هم مشرق طلیعه انوارش
صد چون مسیح، زنده ز انفاسش	روح الامین، تجلی پندارش
این گوهر از جناب رسول الله	پاک ست و داور است خریدارش <sup>(۲)</sup>
کفوی نداشت حضرت صدیقه	گر می‌نبود حیدر کرارش

حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی، شاعر عارف و پر آوازه شیعی در سده‌های پنجم و  
ششم هجری است. او پس از ترک مذاحی امرا و سلاطین زمان خود، و با گرایش به  
عوالم سلوکی و معنوی، بنای رفیعی را در اقلیم شعر عرفانی پی نهاد که پس از گذشت  
قرن‌ها، هنوز سربلند و باشکوه در گذرگاه زمان خود نمایی می‌کند. از اوست:

نه این‌جا باش و نه آن‌جا!

مکن در جسم و جان منزل، که این دون ست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه این‌جا باش و نه آن‌جا

به هرچ<sup>(۱)</sup> از راه دور افقی، چه کفر آن حرف و چه ایمان  
به هرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا  
گواه رهرو آن باشد که سردش یسای از دوزخ  
نشان عاشق آن باشد که خشکش بسینی از دریا  
سخن کز روی دین گویی، چه عبرانی، چه سریانی  
مکان کز بهر حق جویی، چه جابلقا<sup>(۲)</sup> چه جابلسا<sup>(۳)</sup>  
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی  
قفس بشکن چو طاوسان، یکی بر پر بر این بالا  
عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه بر اندازد  
که دار الملک ایمان را مجرد بسیند از غوغا  
عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی  
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا  
بیر ای دوست! پیش از مرگ، اگر می زندگی خواهی  
که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما  
چو علم آموختی از حرص، آن گه ترس کاندر شب  
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا  
به هرچ از اولیا گویند، رزقنی و وقفنی  
به هرچ از انبیا گویند، آمنّا و صدقنا<sup>(۴)</sup>  
حکیم سنایی در پاسخ سلطان سنجر (۴۷۹ - ۵۵۲) پسر ملکشاه که از مذهب او سؤال  
می‌کند، براهین عقلی و مستندات نقلی را در اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
در قالب یک قصیده بلند و رسا به کار می‌گیرد؛ گویی در مناظره‌ای شرکت کرده است که  
لحظه لحظه آن را تاریخ در حافظه خود ثبت خواهد کرد تا به داوری آیندگان برساند.

۱ - به هر چه.

۲ - نام شهری است در مشرق کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال که هزار دروازه دارد.

۳ - نام شهری است در مغرب کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال با همان ویژگی‌ها.

۴ - دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس، رضوی، ص ۴۳ و ۵۱ و ۵۲.



ابیاتی از این قصیده را مرور می‌کنیم:

کار عاقل نیست در دل، مهر دلبر داشتن

جان، نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن

از پی سنگین دل نامهربانی، روز و شب

بر رخ چون زر نثار گنج و گوهر داشتن

□

احمد مرسل نشسته، کی روا دارد خرد

دل اسیر سیرت بسوجهل کافر داشتن؟

چون همی دانی که شهر علم را حیدر درست

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن

سر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

حقّ حیدر بردن و دین پیمبر داشتن!

آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافر می‌تواند کفش قنبر داشتن

تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک

زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن

چون درخت دین به باغ شرع هم حیدر نشانند

باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

جز کتاب الله و عترت، ز احمد مرسل نماند

یادگاری، کآن توان تا روز محشر داشتن

از پس سلطان ملک‌شاه چون نمی‌داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پی سلطان دین، پس چون روا داری همی

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن<sup>(۱)</sup>

عبد الواسع جبلی (متوفای ۵۵۵ق) آثار منظوم معرفتی بسیاری دارد. از اوست:

### عشق حقیقی

چون بود دماغ پر ز هستی، ما را      وز باده کبر بود، مستی ما را  
عشق تو در آورد به پستی، ما را      برهاند ز خویشتن پرستی، ما را<sup>(۱)</sup>

بدرالدین قوامی رازی از شاعران معروف شیعی مذهب سده ششم است. غزل پر شور او در توصیف جانبازان عشق الهی، شنیدنی است:

دل عاشق ز بیم جان نترسد      گرش کار افتد، از سلطان نترسد  
چه باکست از بلاها، عاشقان را؟      که نوح از آفت طوفان نترسد  
به عشق از جان تقرب کرده عاشق      چو اسماعیل از قربان نترسد  
همه آفاق دانند این که خشتی      که در آب افتد، از باران نترسد<sup>(۲)</sup>

شعر کوتاه ولی رسای شمس الدین محمد سوزنی سمرقندی در ارزش هنر واقعی خواندنی است:

### ارزش هنر

هنر ز بی هنری به، اگر چه مرد هنر      خطر<sup>(۳)</sup> ندارد، دارد هزار گونه خطر<sup>(۴)</sup>

در اشعار عبرت آموز رشیدالدین وطواط (متوفای ۵۷۳ق) روانی و لطافت اندیشه موج می زند. او از منشیان نامدار و شعرای توانای سده ششم هجری است و منشآت معروف او به زبان فارسی و عربی و نیز حدائق السحر وی در بدیع و آرایه های لفظی و معنوی، از متون متقن ادب پارسی است. از اوست:

### شکوه علم و عدل

مر ملک را به عدل ثبات است و انتظام

مر عدل را به علم، ظهور است و اشتهار

۱- گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۳۳۶. ۲- همان، ص ۳۴۵.

۳- اسباب بیم و هراس و در آخر بیت به معنی بزرگی و جلال است.

۴- همان، ص ۳۵۰.

بی عدل نیست کنگره ملک، مرتفع

بی علم نیست قاعده عدل، پایدار

اعلام<sup>(۱)</sup> عدل را به مساعی بلند کن

و ارباب علم را به ایادی<sup>(۲)</sup> نگاه دار<sup>(۳)</sup>

اثیرالدین اُحسیکتی (متوفای ۵۷۷ق) قطعه شعر زیبایی در نکوهش نادانی و

بی خردی دارد:

در نکوهش بی خردی

هنری بساش و هر چه خواهی کن

مردم بی خرد ز روی قیاس

گر چه از جنس مردم است به شخص

نه بزرگی به مادر و پدر است

بهر آن کس که صاحب بصر است

به حقیقت ز جنس گاو و خر است<sup>(۴)</sup>

قطعه شعر گدای اوحدالدین محمد انوری (متوفای ۵۸۳ق) در نمایاندن حشمت

دروغین سلاطین جور و امرای خود کامه ز پرست، از بیان تصویری و زبان ساده و روان،

سود جسته است:

گفتگوی زیرک و ابله

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی

گفت کاین والی شهر ما، گدایی بی حیاست!

گفت: چون باشد گدا آن کز کلاش تکه‌ای

صد چو ما را، روزها بل<sup>(۵)</sup> سالها برگ و نواست؟

گفتش: ای مسکین! غلط اینک ازین جا کرده‌ای

آن همه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست؟!

۱ - جمع علم، پرچم‌ها.

۳ - همان، ص ۳۵۳.

۵ - بلکه.

۲ - یاوری‌ها و بخشش‌ها، دست‌ها.

۴ - همان، ص ۳۶۳.

دُر و مروارید طوقش، اشک طفلان من است  
لعل و یاقوت ستامش<sup>(۱)</sup> خون ایستام شماست  
او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است  
گر بجویی تا به مغز استخوانش از نان ماست  
چون گدایی، چیز دیگر نیست جز خواهندگی  
هر که خواهد، گر سلیمان است و گر قارون، گداست<sup>(۲)</sup>

مثنوی‌های بدیع نیایشی ابو محمد الیاس حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ق)  
آفریننده پنج گنج ماندگار مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و  
اسکندر نامه، از چنان شکوه و گیرایی برخوردار است که گردش زمان و گذشت روزگاران  
از جلالت آن نکاسته است. از اوست:

چه دریاست این؟!

کیست درین دیرگه دیرپای	کو لسن الملک زند جز خدای؟
پروورش آموختگان ازل	مشکل این کار نکردند حل
کز از لش علم، چه دریاست این؟!	تا ابدش ملک، چه صحراست این؟!
اول او، اول بی ابستداست	آخر او، آخر بی انتهاست
کشمکش هر چه در او زندگی ست	پیش خداوندی او، بندگی ست <sup>(۳)</sup>

مثنوی‌های بلند و رسای حکیم نظامی در نعت رسول گرامی اسلام ﷺ و نیز معراج  
آن حضرت، در شمار بهترین اشعار وصفی و مناقبی در حوزه شعر آیینی است که به  
خاطر تنگی حوصله مقاله از ذکر آنها معذوریم.

افضل الدین حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) و معروف به «حسان العجم»  
باقصاید بشکوه و مثنوی‌های حکیمانه خویش در ستایش رسول خدا ﷺ نام خود را

۱- زینت طلا و نقره یراق اسب، ساز و برگ. ۲- همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۳- مخزن الاسرار، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۳ و ۴.



برای همیشه در شمار تواناترین شعرای آیینی حفظ کرده است. از اوست:

به سلام آمدگان

به سلام آمدگان حرم مصطفوی

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ» از حرم آوا شنوند

النَّبِيِّ، النَّبِيُّ آرند خلائق به زبان

أُمَّتِي! أُمَّتِي! از روضه غرّا شنوند

از صریر<sup>(۱)</sup> در او، چار ملایک به سه بُعد

پنج هنگام، دم صور به یک جا شنوند

موسی استاده و گم کرده ز دهشت نعلین

«أَرِنِي» گفتش از نور تجلی شنوند

بهر وایافتن<sup>(۲)</sup> گمشده نعلین، کلیم

«وَالضُّحَى» خواندن خضر از در طاهّا شنوند<sup>(۳)</sup>

ترکیب بند بی نظیر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ق) در نعت

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از ماندگارترین آثار منظوم آیینی در زبان پارسی است که به نقل

اولین بند آن بسنده می‌کنیم.

وی قِبَّةُ عرش، تکیه گاهت	ای از زبرِ سدره شاهرهت
بشکسته ز گوشه کلاهت	ای طاق نهم رواق بالا
هم شرع خزیده در پناحت	هم عقل دویده در رکابت
در گردن پیر خانقاهت	ای چرخ کسب، ژنده دلّی
شب، طرّه پرچم سیاهت	مه، طاسک <sup>(۴)</sup> گردن سمندت
افلاک، حریم بسارگاهت	جبریل، مقیم آستانت

۱ - به صدای نوک قلم به هنگام نوشتن اطلاق می‌گردد و در این جا مطلقاً به معنای صدا آمده است.

۲ - پیدا کردن.

۳ - دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، ص ۱۰۴.

۴ - طاس کوچکی است که از طلا و نقره می‌بافند و برای زینت به گردن اسب یا منجوق پرچم می‌بندند.

چرخ - ار چه رفیع - خاک پایت	عقل - ار چه بزرگ - طفل راحت
خورده ست خدا ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت <sup>(۱)</sup>
ایزد که رقیب جان، خرد کرد	نام تو، ردیف نام خود کرد <sup>(۲)</sup>

مثنوی‌های بلند و عرفانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ق) حاکی از ارادت قلبی و بی‌شایبه این عارف بلند آوازه به آل الله است و منطق الطیر و اسرار نامه و مظهر العجایب او، مشحون از معارف ژرف و زلال اسلامی است. از اوست:

در ستایش رسول خدا ﷺ

ثنایی نیست با ارباب بینش	سزای صدر و بدر آفرینش
رُقُوم آموز سر لایزال	جهان افروز اقلیم معالی
هنوز آدم میان آب و گل بود	که او، شاه جهان جان و دل بود
در آدم بود نوری از وجودش	وگر نه کی ملک کردی سجودش؟ <sup>(۳)</sup>

متأسفانه برخی از پژوهشگران ما، سعی بلیغی در غیر شیعی نشان دادن این عارف پر آوازه دارند و به هیچ روی مقتضیات زمانی عطار و حاکمیت جو اختناق - که توسط حکمروایان سنی توصیه و اعمال می‌شد - در روزگار او را در نظر نمی‌گیرند و با کنار نهادن آثاری از عطار که عطر و رنگ آل الله دارد، بر غیر شیعی بودن او پای می‌فشارند. ابیاتی از یک مثنوی مناقبی او را مرور می‌کنیم:

دوستی احمد و حب علی	می‌کند آینه دل مسنجلی
مصطفی را، بن عم و داماد بود	پیک حضرت <sup>(۴)</sup> را به حق استاد بود
ای به محشر تو شفاعت خواه من	قرّة العین رسول و شاه من
دست ما و دامن تو ای امیر!	این فقیر مبتلا را دست‌گیر <sup>(۵)</sup>

۱ - اشاره دارد به آیه کریمه لعمرک انهم لقی سکر نهم یعمهون، سوره حجر.  
 ۲ - دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی با تصحیح حسن وحید دستگردی، ص ۲ و ۳.  
 ۳ - نعت حضرت رسول اکرم ﷺ در شعر فارسی، دهشیری، ص ۱۹۳.  
 ۴ - اشاره به جبرئیل امین دارد.  
 ۵ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، به تصحیح احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات سنایی، ۱۳۴۵، ص ۳ - ۸.

اگر ابیاتی از این دست، دلیل شیعی بودن عطار نباشد، مسلماً غیر شیعی بودن او را اثبات نمی‌کند:

غالباً گفتِ نبی نشنیده‌ای!	تو چرا کس بر علی بگزیده‌ای؟
از همه اصحاب، او را بیش خواند	مصطفی، او را وصی خویش خواند
بگذر از بغض علی گر قابلی	گفت احمد گوش کن ای خارجی!
این زمان برخیز و بی ایمان بمیر <sup>(۱)</sup>	تو مرا کردی نشانه بهر تیر

\* \* \*

در طریقت، مرتضی را دیده‌ام	در حقیقت، گفتِ او بشنیده‌ام
هر چه در من گشته پیدا، سرّ اوست	هر که این اسرار دریابد، نکوست <sup>(۲)</sup>

نمونه‌های معدودی که از حوزه‌های متعدد شعر آیینی به دوست‌داران ادب شیعی ارائه شد، دسته گل‌هایی بود از بوستان همیشه سرسبز شعر فارسی که از دیرباز، رایحه دل‌انگیز مفاهیم ارزشی را در خلوت خاطر شیفتگان شعر آیینی می‌پراکند و مشام جان آنان را معطر می‌سازد.

تردید نیست کسانی که با منابع متقن اسلامی آشنایی دارند و عطش جان خود را از زلال جاری معارف شیعی فرو می‌نشانند، تأثیر‌پذیری آفرینندگان این آثار بدیع و ماندگار را از کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی و روایات مأثور از حضرات معصومین علیهم‌السلام انکار نمی‌کنند و بر صبغه اسلامی مفاهیم ارزشی این آثار منظوم، پای می‌فشارند و بر این باورند که این نخل‌های سرسبز و تنومند در گستره بهار آفرین شعر فارسی، ریشه در چشمه همیشه‌گوارای معارف اسلامی دارند.

### ۳-۱) زیر مجموعه‌های شعر آیینی

با بررسی موضوعاتی که از دیرباز در شعر آیینی مطرح بوده و هست، می‌توان برای هر یک از آنها، حوزه و قلمروی در گستره شعر آیینی در نظر گرفت و زیر

۱ - لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، به اهتمام احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات محمودی، تهران، ص ۲۲ و ۲۳.  
 ۲ - همان، ص ۱۳۳.

مجموعه‌هایشان را نیز مشخص کرد و آنها را رسماً به عنوان شهروندان شعر آیینی پذیرفت و برای هر یک از زیر مجموعه‌ها نیز شاهد مثال‌هایی ارائه داد. ولی بررسی تفصیلی این امر در مجال این مقال نمی‌گنجد؛ چرا که موضوع اصلی این تحقیق، کنکاشی همه جانبه پیرامون شعر مهدوی است. از این روی ناگزیریم به صورت گذرا و فهرست وار از زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی نام ببریم و بررسی تفصیلی آن را به فرصت موسعی موکول کنیم.

نکته‌ای که در این جا باید لزوماً از آن سخن گفت این مطلب است که برخی از زیر مجموعه‌هایی که برای شعر آیینی در نظر گرفته‌ایم دارای دو جنبه «ارزشی» و «ضد ارزشی» است که بعد «ارزشی» آنها در قلمرو شعر آیینی اجازه حضور دارد و بعد «ضد ارزشی» آنها حق ورود در این قلمرو را ندارد، مانند شعر مناقبی و شعر ماتمی که اگر در این دو نوع شعر، مناقب و مراثی حضرات معصومین علیهم‌السلام و اولیای خدا بر اساس مدارک متقن و منابع مسلم روایی و تاریخی عنوان شده باشد دارای جنبه ارزشی است و اگر شاعر از این دو نوع شعر در ستایشگری حاکمان زر و زور پرست و مراثی آنان و ایادی‌شان استفاده کرده باشد به خاطر جنبه‌های ضد ارزشی و بد آموزی‌هایی که دارند نمی‌توانند در شمار زیر مجموعه‌های شعر آیینی در آیند. در شعر عرفانی نیز همین مسأله مطرح است. اگر در این نوع از شعر، عرفان مثبت و مورد قبول و تأیید شارع مقدس حضور داشته باشد، مسلماً عنوان شهروندی شعر آیینی را خواهد داشت؛ ولی اگر شاعر در مقام معرفی عرفان منفی و آثار انزواطلبی و ترک دنیا و مناصب دنیوی و تأیید این گونه راه و روش‌های سلوکی بر آید به خاطر تعارض و تقابلی که غالباً با آموزه‌های اسلامی دارد نمی‌تواند در شمار زیر مجموعه‌های شعر آیینی قرار گیرد.

بنابر این با در نظر گرفتن ابعاد ارزشی موضوعاتی که در شعر آیینی مطرح بوده و هست، عناوین زیر را می‌توان به عنوان زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی معرفی کرد:

الف) شعر مناقبی.

ب) شعر ماتمی.



- ج) شعر نیایشی.
- د) شعر عرفانی.
- ه) شعر اخلاقی.
- و) شعر اجتماعی.
- ز) شعر پندی.
- ح) شعر بیداری.
- ط) شعر مقاومت.
- ی) شعر انتظار.
- ک) شعر تولّایی.
- ل) شعر تبرّایی.
- م) شعر توسّلی.
- ن) شعر حکمی.

می‌توان با ادغام کردن برخی از موضوعاتی که از جهاتی دارای وجوه مشترکند، عناوین کلی‌تری را به عنوان زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی در نظر گرفت و رای هر یک از این عناوین کلی با انتخاب عناوین فرعی و مرتبط با موضوع، زیر مجموعه‌های مناسبی معرفی کرد. مثلاً با انتخاب عنوان کلی «شعر ولایی» می‌توان عناوین فرعی «تولّاً»، «تبرّاً»، «توسل» و «انتظار» را در شمار زیر مجموعه‌های آن قرار داد. نیز می‌توان موضوعات مطرح در شعر آیینی را جزء به جزء مورد مطالعه و بررسی قرار داد و عناوین دیگری را به فهرست ارائه شده افزود که خود می‌تواند عنوان تحقیق دیگری قرار گیرد.

#### ۱-۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی

اصولاً از شعر می‌توان تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه داد و از زوایای مختلفی به آن گریست. شعر آیینی نیز از این اصل، برکنار نیست و آن را می‌توان حول چهار محور

اساسی مورد بررسی قرار داد:

- الف) از نظر موضوعی، که زیر مجموعه های شعر آیینی را شامل می شود.
  - ب) از نظر سبک، که سبک های مختلف شعری در آن حضور دارد.
  - ج) از نظر قالب، که قالب های مطرح در شعر فارسی را در بر می گیرد.
  - د) از نظر وزن، که اوزان عروضی بی شماری را برای آن می توان در نظر گرفت و شعر نیمایی و آزاد را نیز بر آن افزود.
- چون به هنگام تجزیه و تحلیل شعر مهدوی در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت، نیازی به شرح و بسط انواع شعر آیینی نمی بینیم.

بخش دوم

# گلگشتی در آفاق شمر منافی

شعر مناقبی از مهم‌ترین شاخه‌های شعر آیینی در زبان فارسی است. اصولاً شعر مناقبی دارای دو بعد «ارزشی» و «ضد ارزشی» است و با لحاظ کردن و پای فشردن بر جنبه‌های ارزشی شعر مناقبی است که می‌توان آن را از زیر مجموعه‌های شعر آیینی به شمار آورد. در پیشینه شعر فارسی، با حجم وسیعی از شعر مناقبی رو به رو هستیم که دارای جنبه‌های «ضد ارزشی» اند. بسیار اتفاق افتاده است که در دیوان اشعار برخی از نام‌آوران شعر فارسی حتی رد پای یک شعر مناقبی از نوع ارزشی آن را نیافته‌ایم؛ ولی در عوض به تعداد بی‌شماری از قصاید و ترکیب بندها و ترجیعات و مسمّطات برخورده‌ایم که به مناسبت‌های مختلف در ستایش سلاطین جور و حاکمان آزمند سروده شده است و عموماً دارای ساختار لفظی محکمی هستند و آرایه‌های لفظی و معنوی در آن‌ها موج می‌زند؛ ولی حتی برای نمونه یک بیت در این گونه آثار پیدا نمی‌کنیم که شاعر نسبت به آل اطهار عرض ادب و ارادتی کرده باشد تا کفاره گناهان او به شمار آید!

هر چند عامل زمان و مکان در به وجود آمدن این آثار منظوم ضد ارزشی دخیل بوده است؛ ولی گرایش باطنی شاعران را در آفرینش این آثار نمی‌توان نادیده گرفت. بسیاری از شعرا را می‌توان به عنوان شاهد مثال معرفی کرد که علی‌رغم زمان و مکانی که در آن زیسته‌اند - بر خلاف شعرای هم‌عصر خود که در شرایط یکسانی با آنان زندگی می‌کرده‌اند - دارای آثار ارزشی‌اند و از مناقب آل الله باز نمانده‌اند و در دیوان برخی از آنان نیز هر دو نوع شعر مناقبی را مشاهده می‌کنیم. انگیزه سرودن اشعار مناقبی ضد ارزشی هر چه باشد، به خاطر بد آموزی‌ها و نقشی که در اشاعه فرهنگ چاپلوسی در جامعه دارد، قابل دفاع نیست.

## ۱-۲) پیشینه شعر مناقبی

به شهادت تاریخ، تا شروع نیمه دوم سده چهارم هجری به خاطر حاکمیت کارگزاران سنی مذهب و تعصب ورزی‌ها و سختگیری‌ها و کینه توزی‌های آنان نسبت به شیعیان ایران و پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هیچ اثر منظوم مناقبی در حافظه زبان فارسی به ثبت نرسیده است که دارای جنبه‌های ارزشی باشد.

پس از ظهور تدریجی مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی آل الله در ایران و رویارویی تمام عیار با فضاییان، شعرای شیعی و فارسی زبان مجال یافتند که بدون هراس از شکنجه و زندان و تبعید به آفرینش آثاری در مناقب آل الله همت گمارند و عملاً تغذیه شعری و فکری مناقبیان را بر عهده گیرند.

فضاییان که در چهار سده آغازین هجری در عرصه مدیحه سرایی «شیخین» و واگویی نقاط برجسته زندگینامه آنان کاملاً آزادانه عمل می‌کردند و برای جلب نظر توده‌های مردمی از شیوه نقالی و شاهنامه خوانی نیز سود می‌جستند، از عاشورای سال ۳۵۲ هجری به بعد شاهد حضور رقیبان معتقد و سرسختی به نام مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی شدند که بر شمردن مناقب حضرات معصومین علیهم السلام خصوصاً امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام را وجهه همت خویش قرار داده بودند و همانند آنان از شیوه نقالی در اماکن عمومی مانند قهوه خانه‌ها، سود می‌جستند.

در تاریخ الاسلام ذهبی آمده است:

«یوم عاشورا. قال ثابت ألزم معز الدولة الناس بغلق الأسواق و منع الهراسین و الطباخین من الطبخ، و نصبوا القباب فی الأسواق و علّقوا علیها المٌسوح، وأخرجوا نساءً منشّرات الشعور مضجّات یلظمن فی الشوارع و یقمن المآتم علی الحسین علیه السلام، و هذا أول یوم ینح علیه بغداد»<sup>(۱)</sup>.

همین مطلب در تاریخ ابن وردی آمده با این نکته اضافی:

«و عجزت السنّة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشيعة»<sup>(۲)</sup>.

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲.

۲- تاریخ ابن وردی، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل حوادث سال ۳۵۲.



با این فرمان تاریخی معزالدوله احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶) که بر عراق و خوزستان و فارس و کرمان حکومت می‌راند، از روز عاشورای سال ۳۵۲ هجری قمری مراسم عزاداری حسینی به صورت عمومی و فراگیر در مناطق شیعه نشین ایران خصوصاً در مناطق حکمروایی کارگزاران حکومتی معزالدوله دیلمی با بستن بازارها و دکان‌ها و آشپزخانه‌ها به اجرا در آمد و به تدریج گروهی از شیعیان ایرانی که از شعر و ادب و مطالب تاریخی بهره‌ای داشتند بنای رفیع مدیحه سرایی برای آل الله را در جای جای ایران پی ریختند. بر این اساس از نیمه دوم سده چهارم هجری، شعر مناقبی ارزشی، حضور خود را در پیشینه مدون تاریخ ادبیات ایران به ثبت رسانیده است.

## ۲-۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی

در پیشینه شعر مناقبی با سه گروه از شاعران ستایشگر روبه رو هستیم:  
الف) شاعرانی که فقط دارای آثار منظوم مناقبی از نوع ضد ارزشی آن هستند و عمر خود را صرف ستایش سلاطین زمانه خود و کارگزاران حکومتی آنان کرده‌اند، مانند: منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ق) ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ق) انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ق) مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ق).

ب) شاعرانی که دارای دو نوع شعر مناقبی اند؛ هم نوع ارزشی و هم نوع ضد ارزشی آن مانند کمال‌الدین اصفهانی (متوفای ۶۳۵ق) جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ق) خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ق) عصمت بخارایی (متوفای ۸۴۰ق) کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ق) فتحعلی خان صبا (متوفای ۱۲۳۸ق) قآنی شیرازی (متوفای ۱۲۷۰ق).

ج) شاعرانی که فقط دارای شعر مناقبی از نوع ارزشی آن هستند که از حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) می‌توان به عنوان نماینده سرافراز این گروه از شاعران فارسی زبان یاد کرد.

برای آشنایی با نمونه‌هایی از آثار مناقبی ارزشی و ضد ارزشی شاعران فارسی زبان، به تفکیک و زیر دو عنوان: «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» موضوع این بخش را پی می‌گیریم.

۱-۲-۲) ستایشگران درباری

ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ق) از چهره‌های پر آوازه و توانای شعر فارسی است و گیرایی و روانی اشعارش، رشک برانگیز معاصران او بوده است.

شاعری در قطعه هجوآمیزی که برای ملا عبدالرحمان جامی (متوفای ۸۹۸ق) سروده، او را از سر طنز به دزدیدن دیوان ظهیر فاریابی ترغیب می‌کند!

«قطعه»

ای باد صبا! بگو به جامی	آن دزد سخنوران نسامی!
بردی اشعار کهنه و نو	از سعدی و انوری و خسرو
اکسون کسه سر حجاز داری	و آهنگ حجاز، ساز داری
دیوان ظهیر فاریابی	در کعبه بدزد، اگر بیایی!

از این قطعه شعر می‌توان به مقام و منزلت ادبی ظهیر فاریابی پی برد که شاعر بلند آوازه‌ای همانند جامی را متهم به سرقت ادبی کنند و هدف او را از سفر حج، دسترسی به دیوان ظهیر قلمداد نمایند.

به هر روی، از این شاعر پر آوازه برای نمونه حتی یک شعر کوتاه مناقبی در ستایش آل الله در دست نیست؛ در حالی که در دیوان او قصاید مناقبی فراوانی در تعریف و توصیف پادشاه سلجوقی و دیگر زمامداران حکومتی وجود دارد.

در تاریخ ادبیات ایران، قصیده شیوایی که ظهیرالدین فاریابی برای قزل ارسلان سلجوقی سروده، مثل اعلائی شعر مناقبی دروغین و مبالغه‌آمیز به شمار می‌رود. ابیاتی از این قصیده را مرور می‌کنیم:

زلفت به جادویی ببرد هر کجا دلی است	و آن گه به چشم و ابروی نامهربان دهد
هندو ندیده‌ام که چون ترکان جنگجو	هرچ (۱) آیدش به دست، به تیر و کمان دهد
جز زلف و عارض تو ندیدم که هیچ کس	خورشید را، ز ظلمت شب سایبان دهد!
فریاد من ز طارم گردون گذشت و نیست	امکان این که زحمت آن آستان دهد!
نه کرسی فلک، نهد اندیشه زیر پای	تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد!

ای خسروی که حفظ تو، از روی اهتمام      گوگرد را، ز صولت آتش امان دهد!  
 اعجاز موسوی نبود، هر کجا کسی      چوبی شعیب وار به دست شبان دهد  
 صد قرن بر جهان گذرد تا زمام ملک      اقبال در کف چو تو صاحبقران دهد!<sup>(۱)</sup>  
 شاعر در این قصیده مناقبی از نوع ضد ارزشی، آن قدر منزلت خود را نادیده گرفته و  
 مقام ممدوح را بالا برده است که هر انسان منصفی را از این همه چاپلوسی آزرده می‌کند.  
 مگر یک پادشاه خود کامه سلجوقی به جز زورمداری و زر پرستی، چه خصایل انسانی  
 در وجود او موج می‌زند که باید طایر تیز بال اندیشه شاعر توانمندی چون ظهیر برای  
 توفیق رکاب بوسی او از نردبان افلاک بالا رود؟! و مگر این سلطان ضعیف النفس  
 سلجوقی در چنته وجودی خود چه دارد که یک منبع انفجاری همانند گوگرد را از  
 شعله‌ور شدن در مجاورت با آتش باز دارد؟! شاید ظهیر فاریابی برای این پادشاه  
 سلجوقی، ولایت تکوینی قائل بوده است که بتواند در ماهیت اشیاء تصرف کند! ولی  
 حقیقت این امر را باید در نیاز مادی و عشرت‌طلبی و زبونی شاعرانی از این دست  
 جستجو کرد. همین شاعر گزافه گو در شعری دیگر، روزی بندگان خدا را در گرو کرم  
 ممدوح خود می‌داند!

ای ظفر موکب تو را در پی	دو جهان پیش همتت لاشیء!
سال‌ها بگذرد که حادثه را	نرسد در حریم ملک تو، پی!
به زبان سنان زند، رحمت	هر زمان بانگ بر زمانه که: هی!
نفس کل، از برای راتب رزق	بی اساس: خَلَقْتَهُ بِیَدِی
چنگ در دامن قضا زده بود	کرمت گفت: اَلضَّانُّ عَلٰی! <sup>(۲)</sup>

به همین دو نمونه شعر، برای نشان دادن ماهیت اشعار مناقبی شاعران درباری بسنده  
 می‌کنیم؛ چرا که ادامه این بحث، جز شرمندگی و ملامت در پی نخواهد داشت.

انوری ایوردی (متوفای ۵۸۵ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ق) منوچهری دامغانی  
 (متوفای ۴۳۲ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ق) و مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ق)

۱ - مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، ج ۶، ص ۸۵۴.

۲ - دیوان ظهیر فاریابی، ص ۸۶۳.

از دیگر چهره‌های مطرح در عرصه شعر مناقبی ضد ارزشی به شمار می‌روند و به خاطر حوصله تنگ این مقال، بررسی آثار مناقبی آنان را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

## ۲-۲-۲) ستایشگران آیینی

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ق) عارف نامدار شیعی، پس از گام نهادن در وادی سیر و سلوک به ستایش هیچ امیر و وزیری نپرداخت و طبع خدا داده و معلومات اکتسابی خود را در راه نشر معارف اسلامی و توصیف آل الله به کار گرفت.

چون در بخش «نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» چند شعر از این شاعر عارف شیعی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم، در این جا به نقل ابیات معدودی از یک قصیده مناقبی او بسنده می‌کنیم:

ای سنایی! گر همی جوئی ز لطف حق سنا<sup>(۱)</sup>

عقل را قربان کن اندر بسارگاه مصطفی

مصطفی اندر جهان، آن گه کسی گوید که: عقل!

آفتاب اندر فلک، آن گه کسی جوید شها

عقل تا با خود منی دارد، عقالش دان نه عقل

چون منی زو دور گشت، آن گه دوا خوانش نه دا<sup>(۲)</sup>

در خدا آباد یابی امر و نهی و دین و کفر

و احمد مرسل خدای آباد را بس پادشا

چون نباشی خاک درگاه سرایی را که هست

پاسبان بام روح القدس و دربان مرتضی

«رحمة للعالمین» آمد طبیبت، زو طلب

چه ازین عاصی و زآن عاصی همی جوئی شفا

کآن شفا کز عقل و نفس و جسم و جان جوئی شفا

چون نه از دستور او باشد، شفا گردد شقا

کآن نجات و کآن شفا کارباب سنت جسته‌اند  
بسو علی سنینا ندارد در نجات و در شفا  
صورت احمد ز آدم بُد ولیک اندر صفت  
آدم از احمد پدید آمد چو ز آصف، برخیا<sup>(۱)</sup>

حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ق) در سر آغاز هر «پنج گنج» ماندگار خود با زبانی  
فاخر و رسا، از توحید حضرت باری سخن می‌گوید و به پیشگاه آفریدگار جهان هستی،  
نیایشی بیدلانه دارد. ابیاتی از مثنوی‌های پر شور او را مرور می‌کنیم:

#### در ستایش خداوند کریم

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیسر نشین علمت، کاینات	ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
هستی تو، صورت پیوند نی	تو به کس و کس به تو مانند، نی
آن چه تغیر نپذیرد، تسویی	و آن که نمرده‌ست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدس، تو راست
هر که نه گویای تو، خاموش به	هر چه نه یاد تو، فراموش به <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	هست کلید در گنج حکیم
پیش وجود همه آیندگان	پیش بسقای همه پسایندگان
اوّل و آخر به وجود و صفات	هست کن و نیست کن کاینات
کیست درین دیرگه دیر پای	کو «لَنْ الْمَلِكُ» زند جز خدای؟
پرورش آموختگان ازل	مشکل این کار نکردند حل

۱ - دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، ص ۴۳ و ۴۴.

۲ - مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجه‌ای، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۷ و ۸.



کز از لَش علم، چه دریاست این؟!      تا ابدش ملک، چه صحراست این؟!  
 اوّل او، اوّل بی ابستداست      آخر او، آخر بی انتهاست<sup>(۱)</sup>

### در معراج

نیم شبی، کآن ملک نیمروز      کرد روان مشعل گیتی فروز  
 نه فلک از دیده عماریش کرد      زهره و مه، مشعله داریش کرد  
 روز شده با قدمش در وداع      زآمسدنش، آمسده شب در سماع  
 چون دو جهان دیده بر او داشتند      سر ز پی سجده فرو داشتند  
 چون گل ازین پایه فیروزه فرش      دست به دست آمد تا ساق عرش  
 همفرانش سپر انداختند      بال شکستند و پسر انداختند  
 رفت بدان راه که همسره نبود      این قدمش زآن قدم آگه نبود<sup>(۲)</sup>

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ق) در مثنوی‌های عرفانی خود، هر جا که مقام سخن اجازه داده است، ارادت و شیفتگی خود را نسبت به ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام نشان می‌دهد:

ای دو چشم مصطفی و مرتضی      وی دو نور انبیا و اولیا  
 در حقایق، قرّة العین رسول      در معارف، زبده نقد بتول  
 تو چه می‌دانی که ایشان خود کی‌اند؟      رهبران آدمیان خاک‌اند  
 آن یکی را زهر، مقبول آمده      و آن دگر از تیغ، مسقتول آمده  
 از شما یک نور دیگر شد پدید      زین عبّاد، آن درِ دریسای دید  
 اوست باب اولیا، عین الیقین      اوست اسرار معانی را، معین  
 ای ز تـوسر الهی آشکارا!      وز محمّد، وز علی، تو یادگار  
 راه تو، راه محمّد پیشکی      از علی، نور تو آمد پیشکی<sup>(۳)</sup>

۱ - همان، ص ۳ و ۴.

۲ - همان، ص ۱۴ - ۱۷.

۳ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، ص ۳ - ۷.

جلال‌الدین مولوی بلخی (متوفای ۶۷۲ق) در «مثنوی معنوی» خود، ازل را به ابد پیوند داده و رابطه انسان با خدا و جهان هستی را با بیان تمثیلی توضیح داده و معارف زلال اسلامی را با زبان شعر، روایت کرده است. در مثنوی مولوی علاوه بر تبیین موضوعات سلوکی و عرفانی و اسلامی، اشعار مناقبی پر شور و وجود دارد که به نقل ابیاتی از آن بسنده می‌کنیم:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا <sup>(۱)</sup> بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو <sup>(۲)</sup> انداخت بر روی علی	افتخار هر وصی و هر ولی
او خدو زد بر رخی که روی ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان، شمشیر انداخت آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	از نمسودن عفو و رحمت، بی محل
گفت: بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟!
هان چه دیدی بهتر از پیکار من	تا شدستی سست در لشکار <sup>(۳)</sup> من؟!
آن چه دیدی تا چنین خشمت نشست	تا چنین برقی نمود و باز جست؟
آن چه دیدی؟ که مرا زآن عکس دید	در دل و جان شعله‌ای آمد پدید
در شجاعت، شیر رسانی‌ستی	در مسرّوت خود که دانسد کیستی
ای علی! که جمله عقل و دیده‌ای	شّه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای
تسیغ حلمت، جان ما را چاک کرد	آب علمت، خاک ما را پاک کرد
بازگو ای بازِ عرشِ خوش شکار	تا چه دیدی این زمان از کردگار؟
یا تو واگو آن چه عقلت یافته ست	یا بگویم آن چه بر من تافته ست
از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟	بی زبان چون ماه، پرتو می‌زنی
لیک اگر در گفت آید قرص ماه	شهبروان را، زودتر آرد به راه
گفت: من تسیغ از پی حق می‌زنم	بسندۀ حَقِّم، نه مملوک تنم

۱- جنگ و پیکار.

۲- آب دهان.

۳- شکار.

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) قصیده سرای نامدار سده ششم و معروف به «حسان العجم» است. جمعی از محققان، او را سرآمد قصیده سرایان پارسی گو می‌شناسند، و علی‌رغم قصاید بسیاری که در مدیحت سلاطین و اتابکان زمان خود سروده، از منقبت آل الله غافل نمانده و قصاید رسا و شیوایی در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارد که به نقل چند مطلع از این قصاید مناقبی اکتفا می‌کنیم:

جوشن صورت رها کن، در صف مردان درآ

دل طلب، کز دار ملک دل توان شد پادشا<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

عروس عافیت آن گه قبول کرد مرا

که عمر بیش بهسا دادمش به شیرها<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

سریسرفسقر، تو را سرکشید به تساج رضا

تو سر به جیب هوس در کشیده، اینت خطا<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

طغلی هنوز، بسته گهواره فنا

مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا<sup>(۴)</sup>

\* \* \*

ای پنج نوبه کوفته در دار ملک «لا»!

«لا» در چهار پالش «الا» کشد تو را<sup>(۵)</sup>

\* \* \*

شبروان، چون رخ صبح آینه سیا بینند

کعبه را، چهره در آن آینه پیدا بینند<sup>(۶)</sup>

\* \* \*

۱ - دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات کتابخانه خیام، سال ۲۵۳۷، ص ۲.

۲ - همان، ص ۴. ۳ - همان، ص ۷.

۴ - همان، ص ۱۱. ۵ - همان، ص ۱۴.

۶ - همان، ص ۸۹.

شبروان در صبح صادق، کعبه جان دیده‌اند

صبح را چون محرمان کعبه، عریان دیده‌اند<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

مقصد اینجاست، نصدای طلب این‌جا شنوید

بُختیان<sup>(۲)</sup> راز جرس صبحدم آوا شنوید<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

قسط و فاست در بُنه آخر الزمان

هان ای حکیم! پرده عزلت بساز، هان!<sup>(۴)</sup>

\* \* \*

سنت عشاق چیست؟ برگ عدم ساختن

گوهر دل راز تَف بجم غم ساختن<sup>(۵)</sup>

\* \* \*

صبح خیزان بین به صدر کعبه، مهان آمده

جان عالم دیده و، در عالم جان آمده<sup>(۶)</sup>

\* \* \*

دلا! از جان و جان تا کی؟ یکی جویای جانان شو

چو سلطان اوست بر جان‌ها، غلام خاص سلطان شو<sup>(۷)</sup>

\* \* \*

در پایان این مبحث، از دیگر شاعران فارسی‌زبانی که دارای اشعار مناقبی از نوع ارزشی‌اند و دیوان اشعار آنان در دسترس شیفتگان ادب شیعی قرار دارد، فهرست وار یاد می‌کنیم:

۲ - شتران قوی هیکل و دو کوهانه.

۱ - همان، ص ۹۴.

۴ - همان، ص ۳۱۴.

۳ - همان، ص ۱۰۱.

۶ - همان، ص ۳۷۷.

۵ - همان، ص ۳۲۱.

۷ - همان، ص ۳۵۸.

- ۱- ابوالحسن مجدالدین «کسای» مروزی (متولد ۳۴۱ق)
- ۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۱)
- ۳- ابو منصور محمد «دقیقی»
- ۴- حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱)
- ۵- شهاب‌الدین ادیب صابر ترمذی (متوفای ۵۴۶ق)
- ۶- بدرالدین قوامی رازی (نیمه اول سده ششم)
- ۷- شمس‌الدین محمد سوزنی سمرقندی (متوفای ۵۶۹ق)
- ۸- بابا افضل‌الدین کاشانی (سده هفتم)
- ۹- شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (۶۰۵-۶۹۰)
- ۱۰- ابن یمین فریومدی (۶۸۵-۷۶۹)
- ۱۱- سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۱-۸۳۴)
- ۱۲- محمد حسن کاشی معروف به افضل المتکلمین (سده هشتم)
- ۱۳- محمد علوی «نصرت» رازی (سده هشتم)
- ۱۴- حمزه کوچک ورامینی (سده هفتم و هشتم)
- ۱۵- محمد «ابن حسام» خوسفی (۷۸۳-۸۷۵)
- ۱۶- بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ق)
- ۱۷- نثاری تونی (متوفای ۹۶۸ق)
- ۱۸- سایل کاشانی (سده دهم)
- ۱۹- نظام استرآبادی (متوفای ۹۲۱ق)
- ۲۰- محمد «اهلی» شیرازی (۸۵۸-۹۴۲)
- ۲۱- کمال‌الدین محمد «وحشی» بافقی (متوفای ۹۹۱ق)
- ۲۲- محمد حسین «نظیری» نیشابوری (متوفای ۱۰۲۳ق)
- ۲۳- شرف‌الدین حسن «شفایی» اصفهانی (۹۶۶-۱۰۳۷)
- ۲۴- ملا عبدالرزاق «قیاض» (متوفای ۱۰۷۲ق)
- ۲۵- ملا محمد محسن «فیض» کاشانی (سده یازدهم)

- ۲۶ - ملا فرخ حسین «ناظم» هروی (۱۰۸۱ - ۱۰۱۱)
- ۲۷ - محمد علی «صائب» تبریزی (۱۰۸۶ - ۱۰۱۶)
- ۲۸ - نورالدین محمد «نجیب» کاشانی (متوفای ۱۱۰۶ ق)
- ۲۹ - محسن «تأثیر» تبریزی (۱۰۶۰ - ۱۱۲۹)
- ۳۰ - میرزا عبد الباقي «طیب» اصفهانی (۱۱۲۷ - ۱۱۷۱)
- ۳۱ - محمد علی «حزین» لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۱)
- ۳۲ - محمد «عاشق» اصفهانی (۱۱۱۱ - ۱۱۸۱)
- ۳۳ - محمد رفیع «لامع» درمیانی (متولد ۱۰۷۶ ق)
- ۳۴ - واعظ قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق)
- ۳۵ - سید احمد «هاتف» اصفهانی (متوفای ۱۱۹۸ ق)
- ۳۶ - لطفعلی بیگ «آذر» بیگدلی قمی (۱۱۳۴ - ۱۱۹۵)
- ۳۷ - وصال شیرازی (۱۱۹۷ - ۱۲۶۲)
- ۳۸ - محمد «داوری» شیرازی (۱۲۳۸ - ۱۲۸۳)
- ۳۹ - میرزا محمد علی «سروش» اصفهانی ملقب به «شمس الشعراء» (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵)
- ۴۰ - میرزا «غالب» دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵)
- ۴۱ - میرزا محمد علی «هما» شیرازی (۱۲۱۲ - ۱۲۹۰)
- ۴۲ - میرزا مهدی قلی خان «افسر» کرمانی (۱۲۵۹ - ۱۳۰۰)
- ۴۳ - عبد الجواد «جودی» خراسانی (متوفای ۱۳۰۲ ق)
- ۴۴ - میرزا حبیب الله «قاآنی» شیرازی (۱۲۲۲ - ۱۲۷۰)
- ۴۵ - محمد «جیحون» یزدی ملقب به «تاج الشعراء» (متوفای ۱۳۰۱ ق)
- ۴۶ - میرزا صادق «روشن» اردستانی (متوفای، ۱۳۰۵ ق)
- ۴۷ - محمد حسین «عنقا» اصفهانی (متوفای ۱۳۰۸ ق)
- ۴۸ - محمود خان «صبا» کاشانی ملقب به «ملک الشعراء» (۱۲۲۸ - ۱۳۱۱)
- ۴۹ - سید علی رضوی «قدرت» قمی (۱۲۷۴ - ۱۳۱۶)
- ۵۰ - میرزا محمد «محیط» قمی ملقب به «شمس الفصحاء» (متوفای ۱۳۱۷ ق)



- ۵۱- میرزا نور الله «عمّان» سامانی ملقب به «تاج الشعراء» (۱۲۶۴ - ۱۳۲۲)
- ۵۲- میرزا محمد کاظم «صبوری» (۱۲۵۹ - ۱۳۲۲)
- ۵۳- ملا عباس «شباب» شوشتری (۱۲۵۰ - ۱۳۲۴)
- ۵۴- میرزا علی خان «لعلی» تبریزی ابروانی ملقب به «شمس الحکما» (۱۲۶۱ - ۱۳۲۵)
- ۵۵- حاج میرزا «حبیب» خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷)
- ۵۶- ابوالقاسم محمد نصیر «طرب» اصفهانی (۱۲۷۴ - ۱۳۳۰)
- ۵۷- میرزا ابوالحسن «حیرت» معروف به «شیخ الرئیس قاجار» (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶)
- ۵۸- سید محمد صادق «امیری» ملقب به «ادیب الممالک» (۱۲۷۷ - ۱۳۳۶)
- ۵۹- محمد بن معصوم علی معروف به «حکیم هیدجی» (۱۲۷۰ - ۱۳۳۹)
- ۶۰- سید میرزا محمد نصیر حسینی «فرصت» شیرازی (۱۲۷۱ - ۱۳۳۹)
- ۶۱- ایرج میرزا ملقب به «جلال الملک» (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳)
- ۶۲- محمد کاظم «غمگین» اصفهانی (۱۲۸۰ - ۱۳۴۵)
- ۶۳- سید احمد «ادیب» پیشاوری (۱۲۶۰ - ۱۳۴۹)
- ۶۴- علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹ - ۱۳۵۷)
- ۶۵- عبد الجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴ ق)
- ۶۶- وفایی شوشتری

و از متأخرین و معاصرین:

- مدرّس اصفهانی «یحیی» (۱۲۵۴ - ۱۳۴۹) محمد صادق «رفعت» سمنانی (مستوفای ۱۳۵۰ ق) میرزا علی «فقیر» شیرازی (۱۲۹۶ - ۱۳۵۱) محمد حسین میرزا «نادری» مهدی (۱۲۹۹ - ۱۳۵۶) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی «مفتقر» (۱۲۹۶ - ۱۳۶۱) محمد علی مصاحبی «عبرت» نایینی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۲) محمد تقی ملک الشعراء «بهار» خراسانی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۰) علی اصغر «بنایی» یزدی (متولد ۱۳۰۱ ق) علامه محمد صالح حایری مازندرانی (۱۲۹۸ - ۱۳۹۱) حکیم مهدی محی الدین «الهی» قمشاهی (۱۳۱۹ - ۱۳۹۳) سلیمان «امینی» تبریزی (۱۳۴۱ - ۱۳۹۴) اسماعیل نجومیان خراسانی

«نجومی» (۱۳۰۲ - ۱۳۹۷) سید محمد حسن میر جهانی «حیران» (۱۳۱۹ - ۱۴۱۲) محمد حسین «صغیر» اصفهانی (۱۳۱۲ - ۱۳۹۰) میرزا عبدالحسین خان «نصرت» خراسانی (۱۲۵۱ - ۱۳۳۴ ش) گلزار اصفهانی «رجا» (۱۲۶۳ - ۱۳۵۲ ش) میر آقا کبریایی «مفتون» همدانی (۱۲۶۸ - ۱۳۳۴ ش) حسین علی «منشی» کاشانی (۱۲۷۱ - ۱۳۴۹ ش) علی اکبر صلح خواه «خوشدل» تهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۴۹ ش) محمد علی ناصح (۱۲۷۸ - ۱۳۶۵ ش) جلال الدین همایی «سنا» (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ ش) اسد الله صنیعیان «صابر» همدانی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۵ ش) ابوالحسن «طوطی» همدانی (متولد ۱۲۸۳ ش) محمد علی حبیب آبادی اصفهانی «مکرم» (متوفای ۱۳۴۴ ش) سید محمد حسین «شهریار» تبریزی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۷ ش) سید صادق «سرمه» (۱۲۸۶ - ۱۳۳۹ ش) سید کریم «امیری» فیروز کوهی (۱۲۸۸ - ۱۳۶۴ ش) دکتر قاسم «رسا» (۱۲۸۸ - ۱۳۶۵ ش) احمد سهیلی خوانساری (متولد ۱۲۹۱ ش) ابوالقاسم حالت (۱۲۹۲ - ۱۳۷۱ ش) دکتر ناظر زاده کرمانی (۱۲۹۶ - ۱۳۵۵ ش) عبد العلی «فایز» تبریزی (متولد ۱۳۰۰ ش) مهدی سهیلی، محمد حسین «آیتی» بیرجندی (متولد ۱۳۵۰ ش) مرتضی «اشتری» اصفهانی (متولد ۱۳۲۲ ش) سید محمد علی ریاضی یزدی، محمد علی مردانی و محمد علی نگارنده

بسیاری از شعرای بنام معاصر نیز که هنوز در قید حیاتند، دارای آثار گرانسنگی در زمینه شعر مناقبی اند که برای نمونه می توان از: محمود شاهرخی «جذبه»، عباس کی منش «مشفق» کاشانی، حمید سبزواری، علی معلم، سید علی موسوی گرمارودی، قیصر امین پور، سید حسن حسینی، نصر الله مردانی، علی رضا قزوه، حسین ابن آهی، خسرو احتشامی، غلامحسین جواهری «وجدی»، عبد الجبار کاکایی، قادر طهماسبی «فرید»، محمد جواد محبت، عباس براتی پور، حسین اسرافیلی، سیمین دخت وحیدی، محمد رضا غفور زاده «شفق»، علی انسانی، سید رضا مؤید و غلامرضا سازگار نام برد.

بخش سوم

محدویت در پیشه عرفاری

مسأله مهدویت از دیر باز در شعر فارسی مطرح بوده و شعرای فارسی‌زبان، گاه به صورت کنایی و غیر مستقیم و گاه به شکل روشن و آشکار از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده‌اند. در سده‌های آغازین هجری از نام مقدّس مهدی بیشتر به عنوان یک نماد تاریخی استفاده می‌شده؛ نمادی که یادآور «صلح و آرامش»، «قسط و عدل»، «پیروزی»، «جهان‌شمولی اسلام» و «نابودی کفر جهانی» است؛ همان‌گونه که از «دجال» نیز به صورت یک نماد، نمادی که مظهر «قساوت»، «فتنه»، «جنگ و خونریزی» و «کفر و شرک» است یاد می‌کرده‌اند. از همین پیشینه ادبی می‌توان به اعتقاد راسخ مسلمانان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از سده‌های آغازین هجری تا کنون پی برد.

برای بررسی اصولی‌تر در چند و چون موضوع «مهدویت در پیشینه شعر فارسی» ناگزیریم این مسأله را زیر دو عنوان: «مهدویت در شعر شاعران درباری» و «مهدویت در شعر آیینی» مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

### ۱- ۳) مهدویت در شعر شاعران درباری

حسن عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) از قصیده‌سرایان طراز اول زبان فارسی در سده‌های چهارم و پنجم هجری است. این شاعر توانای قصیده‌سرا که در دربار سلطان محمود غزنوی از منزلت خاصی برخوردار بوده، در قصیده مناقبی خود ضمن نکته‌گیری از غضایری شاعر، شیوه حکومتی سلطان غزنوی را نسخه‌ای از حکومت جهان‌شمول مهدی موعود معرفی می‌کند!

خدایگان خراسان و، آفتاب کمال      که وقف کرده بر او ذوالجلال، عزّ و جلال

ز بیم تیغ تو، تیره بود دل کافر      به نور دین تو، روشن بود دل ابدال  
سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است!      کجا سیاست تو، (۱) نیست فتنه دجال! (۲)  
عنصری در قصیده دیگری که در ستایش امیر ابوالمظفر نصر فرزند ناصرالدین  
سبکتکین سروده، پس از تشبیهی زیبا و شاعرانه، در گزاره گویی تا آنجا پیش می رود که  
صورت آسمانی «جاه» امیر را، «خورشید» و نسخه «احسان» او را، «دریای اخضر»  
می پندارد! و به این هم بسنده نمی کند و پای «کرام الکاتبین» را در عرصه مدح او به پیش  
می کشد که به هنگام نوشتن نامه اعمال بندگان خدا با دیدن ممدوح وی، در اشتباه  
می افتند که آیا مهدی از پرده غیبت بیرون آمده یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جلوه نموده  
است؟! و از این تجلی، نعره تماشاچیان به «الله اکبر» بلند می شود!

اگر مر جاه و جودش را خداوند	بدادی صورتی مخصوص منظر:
یکی اندر فلک، خورشید بودی!	یکی اندر زمین، دریای اخضر!
کرام الکاتبینش گر ببیند	که بنویسد به روز داد داور
یکی گوید که: مهدی گشت پیدا!	یکی گوید: نبی، الله اکبر! (۳)

ابو منصور (قطران) تبریزی ملقب به امام الشعراء (متوفای ۴۶۶ ق) در قصیده‌ای که به  
مناسبت زلزله شهر تبریز سروده، ویرانی‌های ناشی از این بلای طبیعی را به تصویر  
می کشد و می گوید که به چشم خود، روز قیامت را مشاهده کرده و پرچم حضرت مهدی  
را در اهتزاز و فتنه دجال را فراگیر دیده است:

بود محال، مرا داشتن امید محال	به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال
از آن زمان که جهان بود، حال زین سان بود	جهان بگردد، لیکن نگردهش احوال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز	به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال
ز ناز و نوش، همه خلق بود نوشانوش	ز خلق و مال، همه شهر بود مالامال

۱- هر جا که سیاست تو حضور دارد.

۲- دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۱۶۷-۱۷۰.

۳- همان، ص ۴۰ تا ۴۲.

خدا به مردم تبریز، برفکند فنا      فلک به نعمت تبریز، برگاشت زوال  
فراز گشت نشیب و، نشیب گشت فراز      رمال گشت جبال و، جبال گشت رمال  
دریده گشت زمین و، خمنده گشت نبات      دمنده گشت بحار و، رونده گشت جبال  
یکی نبود که گوید به دیگری که: موی!      یکی نبود که گوید به دیگری که: منال!  
همی بسدیده بدیدم چو روز رستاخیز      ز پیش رایت مهدی و، فتنه دجال  
ولی متأسفانه این قصیده تصویری رسا و شیوا در ابیات پایانی خود، حظ آدمی را به  
نفرت و ملال بدل می کند و قطران تبریزی را از آسمان به زمین می کشاند:

ز رفتگان، نشنیدم کنون یکی پیغام      ز ماندگان بستییم کنون، بهاء و جمال  
گذشت خواری، لیک این از آن بود بدتر      که هر زمان به زمین اندر اوفتد زلزال  
زمین نگشتی لرزان، اگر نکردی پشت      به حکم شاه ستوده دل وستوده خصال!<sup>(۱)</sup>

ابو الفرج رونی (متوفای ۵۰۸ق) که از قصیده سرایان مطرح در سده های پنجم و ششم هجری است، در قصیده ای که برای ممدوح خود - سیف الدوله محمود - سروده، آشنایی مردم زمانه خود را با «آیت مهدی» از «رایت» او می داند! و از میان رفتن «فتنه دجال» را از «هیبت» وی می شناسد! و بر این گزافه گویی ها اضافه می کند که در زمانه حکومت عدل ممدوح او، بچه شیر در حالی که چنگال خود را در پنجه نهان کرده است، از مادر می زاید!

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال      بسا عسّر خداوند، قرین بودند امسال  
مشهور شد از رایت او، آیت مهدی!      منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال!  
شاهی است که عزم حشمش دود بر آورد      از دوده فرعونان، وز مجمع اضلال  
شاه! ملکا! رخ تو چون معجز موسی      شاخی است که با او نرود حیلت محتال!  
آموخته زاید بچه شیر ز مادر      از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال!<sup>(۲)</sup>

۱ - دیوان قطران تبریزی با مقالاتی از سه تن از اساتید زبان فارسی، انتشارات فقهوس، تهران، چاپ اول، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲ - دیوان ابو الفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، چاپ اول، سال ۱۳۴۷، ص ۹۷ و ۹۸.



حکیم انوری ابیوردی<sup>(۱)</sup> (متوفای ۵۸۵ق) همانند سلف خود قطران تبریزی، تغییر اوضاع زمانه خود را ناشی از بی‌مهری مردم زمانه به ممدوح خویش می‌داند! و برچیدن بساط سلطنت او، و روی کار آمدن سلطان غور را در همین رابطه ارزیابی می‌کند که مردم به غلط «دُم دَجّال» را «شمع مهدی» می‌پندارند! و سدّ یا جوج به جای سد شدن در راه دشمن، زندان انسان‌ها می‌شود:

مصطفی چون ز مگه هجرت کرد	مدّتی مگه، جفت هجران گشت
عزّت کعبه، عار عَزّی دید	حسرم کعبه، جای حرمان گشت
دین از آن دردناک هجرت او	کُنْدُ شمشیر و، تنگ میدان گشت
کسفر از آن بی‌مراد رفتن او	تیز چنگال و تیز دندان گشت
پس در آخر زمان، که صرف زمان	حامی کفر و، خصم ایمان گشت
شاه اسلام چون ز بلخ برفت	حال سُگّان او بتر ز آن گشت
اندر آن دور، قسبه اسلام	ز آن جدایی چو بیت احزان گشت
هنر از غایت کساد که داشت	هر که اظهار کرد، پنهان گشت
دُم دَجّال، شمع مهدی شد	سدّ یا جوج، حبس انسان گشت <sup>(۲)</sup>

انوری در ابیات پایانی این قصیده که از نقل آن خودداری می‌کنیم، از ممدوح خود می‌خواهد که از سرِ تقصیر زمانه بگذرد! و او را دلداری می‌دهد که پیش از تو نیز از این حوادث دردناک اتفاق افتاده و «دیو»، مالک خاتم سلیمان شده است، و حضرت ابراهیم خلیل را در آتش افکنده‌اند و با این قیاس‌های مع الفارق می‌خواهد گزافه‌گویی‌های خود را معقول نشان دهد!

۱- او را یکی از سه تن پیامبران شعر در گستره زبان فارسی می‌دانند:

در شعر، سه تن پیامبرانند  
فردوسی و انوری و سعدی  
قولی است که جملگی بر آنند  
هر چند که: «لا نبیّ بعْدی»

۲- دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۰۴۳-۱۰۴۵.

حکیم افضل‌الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) معروف به حسان العجم در مدیحت بانوی شروانشاه، دامنه سخن را به آنجا می‌کشاند که عدالت این «بلقیس بانوان» مبشر عدالت جهانی مهدی موعود علیه السلام است! این پرده کآسمان جلال، آستان اوست ابری است کآفتاب شرف در عنان اوست این ابر بین که معتکف اوست، آفتاب وین آفتاب کابر کرم سایبان اوست بلقیس بانوان و، سلیمان شه، اخستان کز عدل و دین مبشر مهدی، زمان اوست! (۱)

خاقانی در ستایش یکی از ممدوحان خود مرتکب قیاس مع الفارق شده است! خسرو به دار ملک جم، ایوان تازه کرد در هشت خلد مملکه، بستان تازه کرد کیخسرو تهمتن، بر زال سیستان در ملک نیروز شبستان تازه کرد بهر ثبات ملک، چنین کعبه جلال از بوقبیس حلم، خود ارکان تازه کرد مانا که بهر تاختن مرکبان عقل مهدی به عالم آمد و، میدان تازه کرد! یا عالی ز لطف بر آورد کردگار و آن گه در او، معادن حیوان تازه کرد (۲) همو در ستایش سیف‌الدین اتابک منصور - فرمانروای شماخی - خطای گذشته خود را تکرار می‌کند:

که: اکسیر زره‌های آبان نماید	شه اختران، زآن زر افشان نماید
که تاج سر آل سامان نماید	شهنشاه اسلام، خاقان اکبر
که کمتر غلامش، قدر خان نماید	سپهدار اسلام، منصور اتابک
روان سوز دجال طغیان نماید!	به تأیید مهدی خصالی که تیغش

خاقانی در قصیده‌ای که برای قزل ارسلان سروده، پس از گزافه‌گویی‌های بسیار، شمشیر ممدوح خود را به «حربه مهدی» همانند کرده است که به قصد جان دجال رها می‌شود!

۱ - دیوان خاقانی شروانی، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران،

۲ - همان، ص ۱۱۱.

سال ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸.

دل به سودات، سر در اندازد  
 سر ز عشقت، کُله بر اندازد  
 به تو و زلف کافرت ماند  
 ترک غازی که چنبر اندازد  
 شه قزل ارسلان، که در صف شرع  
 تسبیح عدلش سر شر اندازد  
 خنجر او، چو حربۀ مهدی است  
 که به دَجَّالِ اَعْوَر<sup>(۱)</sup> اندازد<sup>(۲)</sup>

و در قصیده مناقبی خود در ستایش ملک سیف الدین ارسلان مظفر - والی دربند -  
 اغراق دیگری را بر گزافه‌های پیشین خود افزوده است:  
 انصاف ده که دربند، ایمان سرا است دین را  
 سقفش: سرای ایمان، دیوار و دشت: کافر  
 از کشتگان زنده ز آن سو: هزار مشهد  
 وز ساکنان مرده زین سو: هزار مشعر  
 در قبّه: مهد مهدی، در قبله: عهد عیسی!  
 در فرضه: روض جنت، در روضه: حوض کوثر!  
 ذات العباد خرم، خیر البلاد عالم  
 بیت الحرام ثانی، دارالسلام اصغر<sup>(۳)</sup>  
 خاقانی در قصیده دیگری با التزام کلمه «عید» در هر بیت آن که در ستایش فخرالدین  
 منوچهر شروانشاه سروده است، بیش از پیش در منزلت بخشیدن به ممدوح خود  
 می‌کوشد و او را بدین گونه تمجید می‌کند:  
 رخسار صبح را، نگر از بُرَق زرش  
 کز دست شاه، جامۀ عیدست در برش  
 عید عدو به مرگ بدل شد، که باز دید  
 باران تیغ و ابر کف و برق مغرش  
 نصرت، نثار عید بر افشانند کز عراق  
 شاه مظفر آمد و جاه موقرش  
 مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او  
 خصم، از غلامی آمده دَجَّالِ اَعْوَرش<sup>(۴)</sup>  
 خاقانی در قصاید مناقبی دیگر خود نیز از نام مقدس مهدی در ستایش ممدوحان

۱ - لوح، دوبین.

۲ - همان، ص ۱۳۸.

۳ - همان، ص ۱۸۷ - ۱۹۱.

۴ - همان، ص ۲۲۶ - ۲۳۰.

خودکامه خود بهره برده است که برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، فقط به نقل ایات مورد استناد بسنده می شود:

گفتم: بدیدی آخر رایات کُهِفِ امّت

وان مهد جای مهدی چتر فلکِ ظلالش! (۱)

\*\*\*

خسرو مهدی نیت، مهدی آدم صفت!

آدم موسی بنان، موسی احمد قدم!

مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن!

موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم! (۲)

\*\*\*

مهدی که بیند آتش شمشیر شاه، گوید:

دجال را به توده خاکستری ندارم! (۳)

\*\*\*

هادی امّت و، مهدی زمان، کز قلمش

قَمْعِ دجال صفاهان به خراسان یابم! (۴)

\*\*\*

خسرو اقلیم گیر، سرور دیهیم بخش

مهدی آخر زمان! داور روی زمین! (۵)

\*\*\*

چاه صفاهان مدان نشیمن دجال

مهبط مهدی شمر فنای صفاهان (۶)

\*\*\*

۲ - همان، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

۴ - همان، ص ۳۰۱.

۶ - همان، ص ۳۵۸.

۱ - همان، ص ۲۳۲.

۳ - همان، ص ۲۷۴.

۵ - همان، ص ۳۴۱.

کیخسرو رستم کمان، جمشید اسکندر مکان

چون مهدی آخر زمان، عدل هویدا داشته!<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ای تاج گردون: گاه تو! مهدی دل آگاه تو!

یک بنده درگاه تو صد چین و یغما داشته!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده

ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته!<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

شیطان شکند آدم، دجال کُشد مهدی

چون آدم و مهدی باد انصار تو عالم را!<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

مَسْفَخِرِ اوَّلِ بَشَرِ خَوَانِش، که دهر

مهدی آخر زمان می خواندش!

زان که شیطان سوز و دجال افکن ست

آدم مهدی مکان می خواندش!<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

مهدی آخر زمان شد، کز درش

رخنه آخر زمان بست آسمان!<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

عدلش ار مهدی نشان برخاستی

ظلم دجال از جهان برخاستی!<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

۲ - همان، ص ۴۰۰.

۴ - همان، ص ۴۸۴.

۶ - همان، ص ۵۰۹.

۱ - همان، ص ۳۹۷.

۳ - همان، ص ۴۰۵.

۵ - همان، ص ۴۹۰.

۷ - همان، ص ۵۱۶.

خسرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل!

بر درِ دجال ظلم آمد و در، در شکست<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

هنوز عهد مقامات مهدی ار نرسید

امیر عادل، قایم مقام او زبید!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

خسرو روی زمین، سنجر عهد، ارسلان

مهدی آخر زمان، داور عهد، ارسلان!<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ق) در منظومه خسرو و شیرین خود به هنگام

ستایش شاه مظفر قزل ارسلان، او را مهدی زمانه خویش معرفی می کند!

قزل شه کافرش بالای ماه است

شه مشرق که مغرب را پناه است

گذشت از سرحد مشرق، یتاقش<sup>(۴)</sup>

چو مهدی گرچه شد مغرب<sup>(۴)</sup> و یتاقش<sup>(۵)</sup>

خراج از چین ستاند، جزیه از روم<sup>(۷)</sup>

نگینش گر نهد یک نقش بر موم

و در ادامه همین مثنوی، می خوانیم:

چو باقی ماند او، باقی نماند

به مجلس، گر می و ساقی نماند

بدین مهدی، توان رستن ازین مهد

از آن عهده که در سر دارد این عهد

سلیانی چنین دارد، چه باک است<sup>(۸)</sup>

اگر طوفان بادی سهمناک است

ابوالعطاء کمال الدین محمود (خواجو) کرمانی (متوفای ۷۵۳ق) در منظومه همای و

همایون خود از وجود مقدس مهدی موعود نام می برد و ممدوحان خود را با او مقایسه می کند!

۱ - همان، ص ۵۶۰

۲ - همان، ص ۵۵۸

۳ - در قدیم، حدود یمن و مکه را مغرب می نامیدند.

۴ - اقامتگاه، خانه.

۵ - پاسداری، نگاهبانی.

۶ - خسرو و شیرین، به تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، ص ۲۵.

۷ - همان، ص ۲۸.

بهشت است یا روضه پادشاه؟  
خلیل است یا خضر خُلّت شعار؟  
وزیر<sup>(۱)</sup> ملک ذاتِ مُلکت پناه

سپهر است یا قسبه بارگاه؟  
مسیح است یا مهدی روزگار؟  
امیر فلک قدر کوکب سپاه<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ز دریای جود تو جیحون، نمی  
ز جسم دست برده به انگشتری  
تویی مهدی و کن فکان مهد تو!

در انگشت حُکمت فلک، خاتمی  
چو آصف، مطیع تو دیو و پری  
نمانده است دجال در عهد تو!<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

خدایو جهان، آصفِ جم نشین  
زحل، کمترین هندوی بام او  
سکندر حشم، خضر خُلّت شعار!  
یکی، گنج محمود پرداخته<sup>(۴)</sup>  
یکی در دمش، نکهت عیسوی!

جهان کرم، شمس دنیا و دین  
قمر، کمترین گوهر جام او  
مسیحا نفس، مهدی روزگار!  
یکی، رایت مهدی افراخته!<sup>(۵)</sup>  
یکی در کفش، معجز موسوی!<sup>(۶)</sup>

این گونه خودباختگی ها و چاپلوسی ها در برابر ارباب زور و زر و خداوندان قدرت، وجدان هر انسانی را می آزارد و متأسفانه نمونه های فراوانی از این تملق گویی ها در پیشینه شعر فارسی وجود دارد؛ ولی مسأله ای که ذهن آدمی را بیشتر مشوّش می سازد، فدا کردن مقدّسات دینی و نادیده انگاشتن باورهای اصیل و ریشه دار مردم متدینی است که از ژرفای جان به حضرات معصومین علیهم السلام عشق می ورزند و این گونه مناقب ضدّ ارزشی را بر نمی تابند و شاعران خودباخته ای را که ممدوحان خودکامه خود را با این ذخیره های

۱ - مراد، غیاث الدّین محمّد ممدوح شاعر است.

۲ - همای و همایون، خواجوی کرمانی، به تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۴۸، ص ۱۲.

۳ - همان، ص ۳۸۷.

۴ - منظور، محمود صاین قاضی ممدوح شاعر است.

۵ - مراد، رکن الدّین عمید الملک جانشین محمود صاین قاضی، ممدوح دیگر خواجوی کرمانی است.

۶ - همان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.



خداوندی مقایسه می‌کنند و آنان را با امام عصر علیه السلام همپایه نشان می‌دهند، ارجی نمی‌نهند و اشعار مناقبی آنان را هذیانی بیش نمی‌دانند.

بسیاری از شعرای متدین و آزاده از دیرباز شیوه مناقبی شعرای درباری را تخطئه کرده و آنان را مورد سرزنش قرار داده‌اند. برای نمونه، اییاتی از قصیده شکوه‌آمیز میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی (متولد ۱۲۷۹ ق) و ملقب به «افضل الملک» را که شعرای درباری را مورد عتاب و خطاب قرار داده است، نقل می‌کنیم تا با زلال خود، گردِ کدورتی که از مرور این‌گونه اشعار مناقبی بر خاطر عزیزان نشسته، بشوید و از میان بردارد:

گر تو سخندانی ای حکیم سخنورا!	راه سخن باز جوی و رسم سخن دان
دل به جهان در میند و مال و منالش	زان که نه تو جاودان بمانی و نه آن
علم و عمل برگزین که مرد خردمند	مسی برساند درین دو، عمر به پایان
طاعت حق پیشه کن که مردم دانا	نیست جز این پیشه‌اش به عالم امکان
روزی او می‌خورد موحد و مشرک	نعمت او می‌برد هنرور و نادان
نعمت یزدان خوری و عصیان ورزی	ای به روش کسافر و به نام، مسلمان!
خواندن قرآنت مشکل آید، لیکن	خواندن مدح فلان و بهمان، آسان!
ورد شبانگاه و ذکر صبحدم توست	چامه نعت امیر و مدحت دهقان!
گه به لثیمی، لقب گذاری حاتم!	گه به سفیهی دهی، خصایل لقمان!
ناصر خسرو چه خوش سروده مر این پسند:	آب <sup>(۱)</sup> چو بدهی ز کف، چگونه خوری نان؟
خود را دانا همی شماری و آن گاه	چامه سرایی به مدح مردم نادان!
گاه کنی وصف خال و خط نکویان	گاه کنی وصف تخت و افسر سلطان
هستی مایل اگر به شعر سرودن	همچو فرزندق سرای شعر و چو حسان
یعنی: یک سو بنه ستایش دونان	نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان
ویژه چو در سُرُّ من رَای <sup>(۲)</sup> برسدی	مدح امام زمانت باید عنوان
حضرت صاحب زمان، محمد هادی	مهدی موعود و دین حق را تبیان
امسرش همچون قضای مبرم، نافذ	حکمش همچون قدر به کار، شتابان

قصر جلالش چنان رفیع که هرگز وَهَم و گمان را پِدا نرسیدن نتوان<sup>(۱)</sup>  
این قصیده نمونه‌ای بود از عدم اقبال شاعران آیینی فارسی‌زبان به آثار مناقبی  
شاعران درباری.

### ۲-۳) مهدویت در شعر آیینی

حضور حضرت مهدی علیه السلام در اشعار مناقبی شعرای آیینی فارسی‌زبان، حضوری  
گسترده و فراگیر است؛ حضوری که در قسمت اعظمی از شعر آیینی جریان دارد، و  
مسائلی همانند: غیبت، ظهور، فرج، انتظار و یاران آن حضرت در زمانه غیبت، در شعر  
مهدوی مطرح است.

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ق) شاعر و عارف پرآوازه شیعی، در قصیده  
دردبرانگیزی که در «انقلاب حال مردمان و تغییر دور زمان» سروده، از غیبت حضرت  
مهدی علیه السلام با حسرت بسیار یاد می‌کند و از این که در جهانی پر از دَجَّالان عالم سوز  
حضور دارد، گلایه‌مند است:

ای مسلمانان!

ای مسلمانان! خلاق، حال دیگر کرده‌اند

از سر بی حرمتی، معروف مُنکر کرده‌اند

کار و جاه سروران شرع، در پسای اوفتاد

زان که اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده‌اند

پادشاهان قوی، بر دادخواهان ضعیف

مرکز درگاه را، سدّ سکندر کرده‌اند

شرع را یک سو نهادستند، اندر خیر و شر

قول بظلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند!

۱ - تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نایینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

عالمان بی عمل، از غایت حرص و امل  
خویشان را سخره اصحاب لشکر کرده‌اند  
گاه خلوت صوفیان وقت، با موی چو شیر  
ورد خود، ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند!  
در مناسک از گدایی، حاجیان حج فروش  
خیمه‌های ظالمان را، رکن و مشعر کرده‌اند!  
شاعران شهرها، از بهر فرزندان و عیال  
شخص خود را همچو کلکی، زرد و لاغر کرده‌اند  
ای دریغ! مهدیی، کامروز از هر گوشه‌ای  
یک جهان دجال عالم سوز، سر بر کرده‌اند  
ای مسلمانان! دگر گشته است حال روزگار  
زان که اهل روزگار، احوال دیگر کرده‌اند  
ای سنایی! پسند کم ده، کاندین آخر زمان  
در زمین مشتی خر و گاو سر و بر کرده‌اند<sup>(۱)</sup>  
حکیم سنایی غزنوی در قصیده حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز دیگری، صاحبان جاه و مال و  
دنیاپرستان بی ملال را مورد نکوهش قرار می‌دهد:  
ای خداوندان مال! الاعتبار! الاعتبار!  
ای خداخوانان قال! الاعتبار! الاعتبار!  
پیش از آن کاین جانِ عذر آور فرو میرد ز نطق  
پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار  
پسند گیرید، ای سیاهن‌تان گرفته جای پسند!  
عذر آرید، ای سپیدی‌تان دمیده بر عذار!  
تا کی از دار الفروری، ساختن دار السرور؟!  
تا کی از دار الفراری، ساختن دار القرار?!

و پس از یادآوری بی ثباتی دنیا و زوال مال و منال دنیوی، ناامیدی خود را از بهبود اوضاع معنوی مردم زمانه خود ابراز می‌دارد:

گر مخالف خواهی ای مهدی! در آ از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال! یک ره سر بر آر

یک تپانچه مرگ و، زین مردار خواران یک جهان

یک صدای صور و، زین فرعون طبعان صد هزار<sup>(۱)</sup>

حکیم سنایی در قصیده آیینی دیگری، ضمن سرزنش اصحاب صورت و بر شمردن

رذایل صفات انسانی، انتظار همیشگی خود را روایت می‌کند:

نظر همی کنم، ار چند مختصر نظرم      به چشم مختصر، اندر نهاد مختصرم

شکر نمایم و از زهر ناب، تلخ ترم      به فعل، زهرم اگر چه به قول چون شکرم

ز راز خانه عصمت، نشان مجواز من      که حلقه وار من آن خانه را، برون درم

همیشه منتظرم، هدیه هدایت را      ولیک مهدی در مهد نیست منتظرم

عنایت ازلی، همعان عزم باد!      که از عنا برهاند به حشر، در حشرم<sup>(۲)</sup>

در بخش مقطعات دیوان حکیم سنایی، به شعر ذوقافیه‌ای برخوردیم که ما را در نیل به مقصود همراهی کرد:

مردمان یک چند از تقوی و دین، راندند کار

زین دو چون بگذشت، باز آزم و شرم آمد شعار

باز یک چندی به رغبت بود و منت بود کار

زین پس اندر عصر ما، نه بود می ماند نه تار

گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار

ور متابع خواهی ای دجال گمراه! سر بر آر<sup>(۳)</sup>

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) در قصیده «منطق الطیر» خود، در

۲- همان، ص ۳۶۵ - ۳۷۰.

۱- همان، ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

۳- همان، ص ۱۰۷۳.

صفت صبح و مدح کعبه و ستایش نبی گرامی اسلام ﷺ با ظرافت خاصی از مهدی موعود علیه السلام نام می برد:

زد نفس سر به مهر، صبح ملّح نقاب  
خیمه روحانیان، گشت مُعنبر طناب  
گرچه همه دلکشند، از همه گل نغزتر  
کو عرق مصطفی است، وان دگران خاک و آب  
هادی مهدی غلام، امی صادق کلام  
خسرو هشتم بهشت، شهنه چارم کتاب  
باجستان ملوک، تاج ده انبیا  
کز در او یافت عقل، خطّ امان از عقاب  
احمد مرسل که کرد از طپش و زخم تیغ

تخت سلاطین زکال،<sup>(۱)</sup> گرده شیران کباب<sup>(۲)</sup>

حکیم خاقانی در قصاید دیگری نیز از این موعود جهانی یاد کرده است و ما به نقل ابیات مورد استناد خود بسنده می کنیم:

خلوقی کز فقر سازی، خیمه مهدی شناس  
زحمتی کز خلق بینی، موکب دجال دان<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

پیش مهدی، به پیشگاه هدی  
عدل را، پیشوا فرستادی<sup>(۴)</sup>

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ق) در منظومه های عرفانی خود، بارها از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده است:

صد هزاران اولیا رو بر زمین  
یا الهی! مهدی از غیب آر  
از خدا خواهند مهدی را یقین  
تا جهان عدل گردد آشکار  
مهدی و هادی و تاج انبیا  
بهترین خلق و بسرج اولیا

۱- زغال.

۲- دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات خیا، سال ۲۵۳۷، ص ۴۲-۴۵.

۳- همان، ص ۳۳۲. ۴- همان، ص ۶۷۶.

ای تو ختم اولیا اندر جهان در همه جان‌ها نهان، چون جانِ جان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

پاکبازان، عسکری را بنده‌اند همچو مهدی، در جهان دل زنده‌اند

پاکبازان، دیده‌اند عطار را خوانده‌اند از لوح او، اسرار را<sup>(۲)</sup>

برخی از پژوهشگران، منظومه‌های مظهر العجایب و لسان الغیب را از عطار نمی‌دانند و معتقدند از شاعر دیگری است که با این عارف نیشابوری، هم تخلص بوده است. والله اعلم.

کمال‌الدین محمود، خواجوی کرمانی (متوفای ۷۵۳ق) در منظومه گل و نوروز خود، زیر عنوان: «سؤال از صاحب الزمان علیه السلام و جواب آن» در تبیین نظر کسانی کوشیده است که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام همان مهدی صاحب الزمان علیه السلام است:

دگر پرسید: ای بحر معانی!	چو ابر بهمنی در در فشانی
مراد از فتنه آخر زمان چیست؟	به عهد آخرین، صاحب زمان کیست؟
جوابش داد کز استاد کتاب	حدیثی کرده‌ام اصفا درین باب
که: جز عیسی، فلک در آخرین عهد	نبیند هیچ مهدی را، درین مه‌ها!
زمانی، گمان زمان باستان بود	نه آخر آن زمان آخر زمان بود
کنون ما خود درین ره، راندگانیم	چه پیش آییم؟ کز پس ماندگانیم
نرفته، کی زمانی با خود آییم؟	که در آخر زمان، خود فتنه ماییم <sup>(۳)</sup>

در دیوان خواجوی کرمانی ترکیب‌بندی وجود دارد در هفده بند، تحت عنوان: «فی نعت الأنبياء ومناقب الأئمة الإثني عشر عليهم السلام» و بند شانزدهم آن اختصاص به مهدی موعود علیه السلام دارد.

خواجو در بند اول این ترکیب‌بند، خدا را به مقام کبریایی اش و در سایر بندها، خدا را به یکی از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام سوگند می‌دهد تا خواسته‌های او را برآورده

۱ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، ص ۷. ۲ - لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳ - گل و نوروز، خواجوی کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

سازد، و این عرض ادب و اخلاص به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام نمایانگر این واقعیت است که خواجهی کرمانی از بن دندان به آن وجود مقدس اعتقاد داشته و حضرت عیسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان علیه السلام نمی دانسته است:

به مقدم خَلَفِ منتظر، امام هم

مسیحِ خضرِ قدوم و خلیلِ کعبه مقام

شعیبِ مدینِ تحقیق، حجة القائم

عزیزِ مصرِ هدی، مهدی سپهر غلام

خطیبِ خطّه افلاک، مُنْهَبِ <sup>(۱)</sup> ملکوت

ادیبِ مکتبِ اقطاب، محیی اسلام

شه ممالک دین، صاحب الزمان که زمان

به دست رایش <sup>(۲)</sup> طوعش سپرده است زمام

به انتظار و صولِ طلیعتش، خورشید

زند درفش درفشنده، صبّعدم بر بام

نه در ولایت او، درخور است رایت ریب

نه با امامت او، لایق است آیت عیب

که: شمع جان من، از نور حق منور باد

دماغ من ز نسیم خرد، معطر باد

مرا که مالک ملک ملوک معرفتم

جهان معرفت و ملک دین، مسخر باد

دل - که مهر زند آل زر بر احکامش -

فدای حکم جهانگیر آل حیدر باد

ضمیر روشن خواجه - که شمع انجمن است -

چراغ خلوتیانِ رواق شش در باد

۱ - خبر دهنده.

۲ - مرتبی اسبان، کسی که اسبها را پرورش می دهد، سوار.



روان او - که شد از آب زندگی سیراب -

رهین منت ساق حوض کوثر باد

در آن نفس که بود مرغ روح در پرواز

مباد جز به رخ اهل بیت، چشمش باز<sup>(۱)</sup>

در دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ق) فقط به یک مورد بر می خوریم که بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام را آشکارا با خود دارد:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید  
نوید فتح و بشارت، به مهر و ماه رسید  
جمال بخت ز روی ظفر، نقاب انداخت  
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید  
سپهر، دور خوش اکنون کند که ماه آمد  
جهان به کام دل اکنون رسد، که شاه رسید  
ز قاطعان طریق، این زمان شوند ایمن  
قوافل دل و دانش، که مرد راه رسید  
عزیز مصر به رغم برادران غیور  
ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید  
کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل؟<sup>(۲)</sup>  
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید  
ز شوق روی تو شاه! به این اسیر فراق  
همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید  
مرو بخواب! که حافظ به بارگاه قبول  
ز ورد نیمشب و، درس صبحگاه رسید<sup>(۳)</sup>  
برخی معتقدند که حافظ، این غزل را در ستایش شاه منصور سروده است؛ ولی صاحب‌دلان دل‌آگاه به خاطر راز و رمزهایی که در آن یافته‌اند بر این باورند که می‌توان عطر مهدوی را از آن استشمام کرد.

امیر فخرالدین محمود (ابن یمین) فریومدی (متوفای ۷۶۹ق) شاعر پرآوازه شیعی در سده هشتم هجری، دو قصیده مناقبی شیوا در ستایش ذوات مقدس معصومین علیهم السلام دارد و در بیت آنها، ارادت زاید الوصف خود را نسبت به آل الله به تصویر می‌کشد. ایاتی

۱ - دیوان کامل خواجه کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ ارژنگ، ص ۶۰۴-۶۰۸.

۲ - بر اساس روایات مربوط به آخر الزمان، دجال دارای چشم دنیابین است و چشم آخرت بین ندارد.

۳ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمد علی مجاهدی، انتشارات هجرت، قم،

چاپ اول، سال ۱۳۷۸.

از این دو قصیده مناقبی را مرور می‌کنیم:  
ای دل ار خواهی گذر برگلشن دارالبقا  
جهد کن کز پای خود بیرون کنی خار هوا  
ور نمی خواهی که پای از راه حق یک سو نهی  
دست زن در عروۀ وثسقای شرع مصطفی  
راه شرع مصطفی از مرتضی جو، زان که نیست  
شهر علم مصطفی را در، به غیر از مرتضی  
مرتضی را دان ولی اهل ایمان تا ابد  
چو ز دیوان ابد دارد مثال «انما»  
بعد ازو، در راه دین گر پیشوا خواهی گرفت  
بهتر از اولاد مسعومش نیابی پیشوا  
کیستند اولاد او؟ اوّل: حسن وانگه حسین  
آن که ایشان را نبی فرمود: امام و مقتدا  
بعد از ایشان مقتدا، سجّاد وانگه باقر است  
چون گذشتی جعفر و موسی و سبط او، رضا  
پس تقی، آنگه تقی، آنگه امام عسکری  
بعد از آن مهدی، کزو گیرد جهان نور و صفا  
کردگارا! جان پاک هر یکی زین جمع را  
از کرم در صدر فردوس برین ده متکا(۱)

\*\*\*

مظهر نور نخستین، ذات پاک مصطفی است  
مصطفی، کسو اوّلین و آخرین انبیا است  
چون نبی بگذشت، امت را امامی واجب است  
وین، نه کاری مختصر باشد، مر این را شرطها است:

۱ - دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴،

حکمت است و عصمت است و بخشش و مردانگی  
کژ نشین و راست می گو تا ز یاران این کرا است؟  
این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری  
با وصی مصطفی، یعنی: علی المرتضی است  
جز علی مرتضی، در بارگاه مصطفی  
هیچ کس، دیگر به دعوی «سلونی» برنخواست  
با چنین فاضل، ز مفضولی تراشیدن امام  
گر صواب آید تو را، باری به نزد من خطاست  
پس از عرض ادب به پیشگاه جانشینان بلا فصل امیر مؤمنان علی و ذکر نام امام  
حسن عسکری می گوید:  
بعد از او، صاحب زمان کز سالهای دیرباز  
دیده‌ها در انتظار روی آن فرخ لقا است  
چون کند نور حضور او جهان را با صفا  
هر کژی کاندر جهان باشد، شود یک باره راست  
این بزرگان، هر یکی را در جناب ذوالجلال  
از بزرگی، رفعتی فوق سماوات العیلاست  
بر امید آن که روز حشر ازین شاهان، یکی  
گوید: این ابن یمین، از بندگان خاص ماست  
این عنایت بس بود ابن یمین را، بهر آنک  
هر که باشد بنده‌شان در این دو دنیا پادشاست<sup>(۱)</sup>

ابن حسام خوسفی (متوفای ۸۷۵ق) شاعر پرآوازه آیینی در سده نهم هجری است. دیوان اشعار او از مناقب آل الله سرشار و معطر است؛ خصوصاً شیفتگی بسیاری را نسبت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می دهد.

ابن حسام، اشعار آیینی بسیاری دارد؛ ولی اشعار مهدوی از شور و سوز دیگری برخوردار است. ابیات برگزیده‌ای از یک غزل پر شور مهدوی او را، طلیعه سیر و سفر خود در آفاق شعر مناقبی او قرار می‌دهیم:

ای صبا! افتان و خیزان تا به کی؟! ای سواد نفاه مشک تستارا قصه از شاه ولایت گوی و بس با وجود دست گوهربار او عالم از ظلمت، سواد شب گرفت مرحبا ای مهدی آخر زمان! راه حق، حق است و باطل، باطل است هر زمان گوید خرد کسب حسام!	غالیه بر خاک ریزان، تا به کی؟! چون ریاحین، عنبر افشان تا به کی؟! داستان پور داستان تا به کی؟! قصه دریای عمان تا به کی؟! آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟! آشکسارا باش، پنهان تا به کی؟! کفر و ایمان هر دو یکسان تا به کی؟! این چنین خوار و پریشان تا به کی؟! <sup>(۱)</sup>
--	--

ابن حسام، یکی از قصاید مطمئن مناقبی خود را در ستایش امیر مؤمنان علی علیه السلام، با نام مقدس امام مهدی علیه السلام حسن ختام می‌بخشد:

چو ترک رومی بدان رساند که روز و شب را به هم برآرد  
سیاه زنگی چو جعد خوبان، طراز مشکین علم برآرد  
علی عالی علم، که اندر صف شجاعت ز راه تأدیب  
ادیب شمشیر او دمادم، ادیم صحرا به دم برآرد  
قسیم جنت، نعیم جنت، به یک عطیه اگر ببخشد  
عجب نباشد، که او نیارد که دست همت به کم برآرد  
ز اصل خاکش، ز نسل پاکش، امام مهدی هادی دین  
چه روز باشد که بر سر افسر به پادشاهی حشم برآرد  
خوش ابن حسام واز غم مکن شکایت که غمگزارست  
چنان که دلها ز غم رهاند، غم از درون تو هم برآرد<sup>(۲)</sup>

۱ - دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، اداره کتب حج و امور خیریه استان خراسان، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - همان، ص ۱۵۲ - ۱۵۶.

همو در قصیده‌ای با عنوان «فی مقتل الشهداء» از «باد صبحدم» می‌خواهد که از آن  
 یار سفر کرده برای او، خبر آورد و از آن «غایب از نظر» بوی پیراهن به مشام او رساند:  
 چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید      زان غایب از نظر، خبر پیرهن بیار  
 ای چشم چشمه خیز! تو از اشک لاله رنگ      طسوفان ز ناوک مژده موج‌زن بسیار  
 دجالیان، به فتنه و غوغا برآمدند      مهد جلال مهدی دشمن فکن بسیار  
 حق را به دست ظلم، به باطل نهفته‌اند      رمزی ز سر کاشف سر و علن بیار  
 دیوان، طمع به ملک سلیمان همی کنند      هان ای شهاب! صاعقه تیغ زن بیار  
 ابن حسام خسته دل! از رهگذار چشم      اشک چو نار دانه، به هر دم زدن بیار<sup>(۱)</sup>

ابن حسام در قصیده مناقبی دیگری، ظهور آن حضرت را بشارت می‌دهد:

بازم نسوید مژده دولت به جان رسید

دل را، سرور و وصلت بخت جوان رسید

خاک زمین مرده بدم، زنده کرد باد

گویی مسیح بود که از آسمان رسید

نه شکفت اگر شکفت گل اندر درون مهد

اکنون که دور مهدی آخر زمان رسید

آن شهسوار ملک که بر قدر او، قدر

شد هم‌رکاب اوی و، قضا هم‌عنان رسید

بستان شرع مصطفوی، پژمریده بود

صد منت از خدا که ز نو باغبان رسید

آن افتخار دوده عمران، که چون پدر

از راه مسنزلت شرف دودمان رسید

آن مقتدای هاشمی فاطمی نسب

کز اهل بیت طاهره خاندان رسید

از جانب پدر، به پیمبر شریف شد  
وز مادر شریف به نسل کیان رسید  
تا بشکند صعوبت دجال، بی مجال  
عیسی ز دیر دایر علوی از آن رسید  
ای آن که پرتو لمعات جلال تو  
بسر ذروه رفیع مه و اختران رسید  
حکم جهان مطاع تو ای آفتاب ملک!  
بگرفت ملک مشرق و تا قیروان رسید  
از فضله نوال تو، چون ماه و آفتاب  
هر صبح و شام خوان فلک را، دو نان رسید  
گر آفتاب طلعتت از مطلع ظهور  
طالع شود به طالع ما، وقت آن رسید  
مدح و ستایش من و جز من کجا رسد؟  
آنجا که ابن حسام، تو را مدح خوان رسید  
تا آن زمان که باغ جهان را ز روزگار  
گاهی بهار باشد و گاهی خزان رسید  
بادا جهان ز عدل تو اندر امان و امن!  
کاندر جهان ز عدل تو، امن و امان رسید<sup>(۱)</sup>  
ابن حسام در قصیده مناقبی دیگری، عظمت وجودی امام زمان علیه السلام را به تصویر  
می‌کشد:  
همای سایه فکن را بحال بال نماند  
تو خود بگوی که پرواز چون کند عصفور<sup>(۲)</sup>؟  
شگفت نیست مسیح ار چراغ بنشانند  
ز باد فتنه دجال ظالم مغرور

چگونه دامن شرع نسبی بخارد خار؟

هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور  
ز دست حادثه ترسم که سایه اندازد  
بسر آفتاب شریعت، غبار فسق و فجور  
میان دایره چون نقطه معتکف باشیم  
به جور دور بسازیم تا به دور ظهور  
ظهور مهدی قائم که چون سلیمان  
مسخرند به رغبت، وحوش و جن و طیور  
چنان که پر بود از جور و کین جهان خراب  
به دین و داد کند ضبط عدل او معمور  
تو از حجاب برون آی تا برون آیند  
به نصرت تو شجاعان دین، چو روز نُشور<sup>(۱)</sup>  
تو را به روز کتابت، قدر بود کاتب  
تو را به حکم امارت، قضا دهد منشور  
جهان، خلاص نگرده ز دست ظلمت شام  
اگر نه صبح جمال تو، بخشد او را نور  
اگر به کین تو دجالیان برآغالند<sup>(۲)</sup>  
چه باک شیر ژیان را ز بانگ کلب عقور<sup>(۳)</sup>  
تفقدی بکن ای آصفِ سلیمانِ قدر  
که غایب است چرا دهد از میان طیور؟  
جبین ابن حسام است و خاک درگاهت  
که او به مدح و ثنای تو بنده‌ای است شکور<sup>(۴)</sup>  
ابن حسام خوشفی سه ترکیب‌بند مناقبی در ستایش حضرت ولی عصر علیه السلام دارد که در

۱- روز قیامت.

۲- برآشوبند.

۳- سگ هار و گزنده.

۴- همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۹.



پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی سابقه است:

الف) مناقب هفت رنگ با ردیف قرار دادن رنگ‌های سپید، سرخ، زرد، سبز، کبود، بنفش و سیاه.

ب) مناقب هفت معدن با ردیف قرار دادن گوهر، لعل، یاقوت، عقیق، پیروزه، مروارید و مرجان.

ج) مناقب هفت گل با ردیف قرار دادن نرگس، لاله، گل، نیلوفر، سنبل، سمن و سوسن. ابن حسام با ردیف ساختن هریک از این رنگ‌ها و سنگ‌های قیمتی و گل‌ها، دست به کاری کارستان در شعر مهدوی زده و به خوبی از عهده برآمده است. برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، به نقل مطلع و بیت رابط هر بند از این سه ترکیب‌بند بدیع مهدوی، بسنده می‌کنیم:

#### الف) مناقب هفت رنگ

مطلع بند اول:

هر صبحدم که چرخ کند طیلسان، سپید

از سوکب سپیده شود آسمان، سپید

بیت رابط بند اول:

مهدی، که مهد دین ز جنابش جلال یافت

طغرای دولت نبوی، زو مثال<sup>(۱)</sup> یافت<sup>(۲)</sup>

مطلع بند دوم:

سر بسرکشید آتش رخشان ز آب سرخ

بنمود تیغ، صبح سفید از قراب سرخ

بیت رابط بند دوم:

روی زمین که پر بود از فتنه فساد

هم پستی عدالت او پر کند ز داد<sup>(۳)</sup>

۲ - همان، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۱ - فرمان، منشور.

۳ - همان، ص ۳۷۹.

مطلع بند سوم:

ای کرده تیغ تو رخ اعدا ز بیم، زرد

روی مخالفان تو بسا ادا مقیم، زرد

بیت رابط بند سوم:

ای آفتاب مشرق عدل! از افق بتاب

بسنگر چه ذره هست هوادار آفتاب<sup>(۱)</sup>

مطلع بند چهارم:

ای از سخای لطف تو باغ بهار، سبز

وز موکب تو، گلشن خضرا نگار سبز

بیت رابط بند چهارم:

خضر خضر لباس، که چندین ثبات یافت

از مشرب زلال تو، آب حیات یافت<sup>(۲)</sup>

مطلع بند پنجم:

ای بام قصر قدر تو، این گلشن کبود

فسرش جلالت تو، بر این مسکن کبود

بیت رابط بند پنجم:

در چشم خون فشان شفق، کُحل عین کن

بر اهل شام، دعوی خون حسین کن<sup>(۳)</sup>

مطلع بند ششم:

از تیغ توست دایره اخضری، بنفش

فسرش بساط کارگه عبقری، بنفش

بیت رابط بند ششم:

برخیز و تیغ برکش و عزم قتال کن

بر تیغ خویش، خون خوارج حلال کن<sup>(۴)</sup>

۱- همان، ص ۳۸۰.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

مطلع بند هفتم:

بر شب، نگون کن ای مه دین! اختر سیاه

یعنی: ز شامیان پستان افسر سیاه

بیت رابط بند هفتم:

گر دولت قبول تو گردد میسرم

شاید،<sup>(۱)</sup> که پای بوس مقیان این درم<sup>(۲)</sup>

(ب) مناقب هفت معدن

مطلع بند اوّل:

چو گشت در تُتُق چنبری نهان، گوهر

بر ریخت کوکب دُری بر آسمان، گوهر

بیت رابط بند اوّل:

امام مهدی هادی، که از جلالتِ قدر

فراز طارم نُه طاق چرخ، دارد صدر<sup>(۳)</sup>

مطلع بند دوم:

سپیده دم که برآمد چو آتش از کان، لعل

حصار نیلی شب، شد زمردی ز آن لعل

بیت رابط بند دوم:

قضا به طوع کند دست طوق در کمرش

گرش اجازه دهد، بس بود همین قدرش<sup>(۴)</sup>

مطلع بند سوم:

برآمد از گلوی تنگ اهرمن، یاقوت

بر ریخت زیبقی حل کرده از دهن، یاقوت

۲ - همان، ص ۳۸۱.

۴ - همان، ص ۳۸۲.

۱ - شایسته است.

۳ - همان، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

بیت رابط بند سوم:

امین وحی، که تنزیل از آسمان آورد

به خاکبوس درش سر بر آستان آورد<sup>(۱)</sup>

مطلع بند چهارم:

ایاز تیغ تو بر گردن رقاب، عقیق

درون خاره ازو گشته درّ ناب عقیق

بیت رابط بند چهارم:

هنوز شام درین تعزیت سیه پوش است

هنوز عالم کسروییان پر از جوش است<sup>(۲)</sup>

مطلع بند پنجم:

چو گشت قصر کواکب نگار، پیروزه

به بود منظر نیلی حصار پیروزه

بیت رابط بند پنجم:

اساس گلشن پیروزه را مدار به توست

بسیط مرکز شش گوشه را، قرار به توست<sup>(۳)</sup>

مطلع بند ششم:

ایا دهان تو را در حجاب، مروارید

چو حقه‌ای که بود پر خوشاب مروارید

بیت رابط بند ششم:

ز سوز سینه که در آفتاب می‌گیرد

ز آب دیده او، دیده آب می‌گیرد<sup>(۴)</sup>

۱ - همان، ص ۳۸۳.  
۲ - همان، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۱ - همان.  
۳ - همان.

مطلع بند هفتم:

چو آفتاب که بیرون دهد ز کان، مرجان

شود ز گوهر او بام آسمان، مرجان

بیت رابط بند هفتم:

به یک کرشمه نظر، خاک تیره گلشن کن

ضمیر صافی ابن حسام، روشن کن<sup>(۱)</sup>

ج) مناقب هفت گل

مطلع بند اول:

بس که شوخ است و فریبنده و رعنا، نرگس

گسویا چشم تو دارد نظری با نرگس

بیت رابط بند اول:

ای که بر صحن چمن، گل نه به زیبایی توست

لاله را با همه خوبی، سر لالایی توست<sup>(۲)</sup>

مطلع بند دوم:

گسر شود با رخ خوب تو برابر، لاله

بسند سرکشی و خرمی از سر، لاله

بیت رابط بند دوم:

صفت حسن تو مرغان چمن می دانند

گرچه دانند، ولیکن نه چو من می دانند<sup>(۳)</sup>

مطلع بند سوم:

دوش بگشاد ز هم باد صبا، دفتر گل

مرغ خوش نغمه برآمد به سر منبر گل

۲ - همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۱ - همان، ص ۳۸۴.

۳ - همان، ص ۳۸۵.

---

بیت رابط بند سوم:

عمل و علم و شجاعت، همه یک جا داری

«آن چه خوبان همه دارند، تو تنها داری»<sup>(۱)</sup>

مطلع بند چهارم:

ای به گلزار تو با زینت و فر، نیلوفر

آب لطف تو کند تازه و تر، نیلوفر

بیت رابط بند چهارم:

نفس باد صبا، مجمره دار از دم توست

نافه مشک ختا، غالیه بار از دم توست<sup>(۲)</sup>

مطلع بند پنجم:

با خط تو نکند طره نمایی، سنبل

با دم تو نکند غالیه سایی، سنبل

بیت رابط بند پنجم:

ای که خاک درت از سنبل تر، خوشبو تر

عکس رخسار تو از شمس و قمر، نیکوتر<sup>(۳)</sup>

مطلع بند ششم:

ای ز گلهای بهاری، گل بی خار، سمن!

تازه و خرم و خوش همچو رخ یار، سمن!

بیت رابط بند ششم:

همچو گل، کز تفتق غنچه برون آرد سر

وقت شد کز حجب غیب، خرامی تو بدر<sup>(۴)</sup>

---

۱ - همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۲ - همان، ص ۳۸۶.

۳ - همان، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۴ - همان.

مطلع بند هفتم:

همه شب با دل خرّم، لب خندان، سوسن  
کسند آزادیت ای سرو خرامان! سوسن

بیت رابط بند هفتم:

هر کسی تحفه به نوعی ز دل و جان آورد  
مور، بال ملخی پیش سلیمان آورد<sup>(۱)</sup>

در دیوان قاسم انوار (متوفای ۸۳۷ق) متخلّص به قاسمی، غزل بشارت‌انگیزی وجود دارد که رایحه مهدوی از آن به مشام می‌رسد و نام ممدوحی از قماش سلاطین و حکام خودکامه را با خود ندارد:

موسی به کوه طور، به نور عیان رسید  
توفیق وصل یار، عنان بر عنان رسید  
شادیّ اهل عالم و، هنگام شادی است  
کاندر زمانه، مهدی آخر زمان رسید  
آسوده‌ایم و خاطر ما شاد و خرّم است  
چون فیض فضل یار، جهان در جهان رسید  
سرّ خداست آدم و، ابلیس کور بود  
هر سر که سر بدید به گنج نهان رسید  
سری که کاینات به جان طالب وی‌اند  
مستّ خدای را که به ما رایگان رسید  
ماناگهان به کوی خرابات سر زدیم  
چون جذب یار بر دل ماناگهان رسید  
بشنید هر که گوش و دلی داشت قاسمی!  
گلیانگ وصل او، که به کون و مکان رسید<sup>(۲)</sup>

۱ - همان، ص ۳۸۷.

۲ - کلیّات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۲۷، ص ۱۶۳.



بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ق) در یک قصیده مناقبی خود، ضمن ستایش از ائمه اطهار علیهم السلام به پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام عرض ادب می‌کند:

منم پیوسته در بزم «سقاھم ربهم» شارب  
 ز جام ساقی کوثر، علی بن ابیطالب  
 زهی نور یقینت چشمه تحقیق را رهبر  
 زهی ذات و حیدت نشاء توحید را غالب  
 تو را بر ممکنات آن روز واجب شد خداوندی  
 که واجب<sup>(۱)</sup> ساخت تعظیمت بر ارباب خرد، واجب  
 سماع بزم گردون از دم سسبطين زهرا دان  
 نه از صوت صدای ارغنون زهره لاعب<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

به حرب خارجی باید ز بعد صاحب دلدل  
 سواری همچو شاه عسکری، در راه دین حارب  
 به خاک درگه صاحب زمان، چون خسرو انجم  
 مسیح از منظر چارم نهد رو از پی منصب  
 فغانی بلبل دستانسرای آل یاسین شد  
 بسه وصف غیر آمد از گلستان ازل، تائب<sup>(۳)</sup>  
 بابا فغانی، در قصیده مناقبی دیگری ضمن ستایش از امیر مؤمنان علی علیه السلام از امام عصر علیه السلام سخن به میان می‌آورد:

بر کاینات، آن چه یقین فرض و واجب است  
 مهر و محبت اسد الله غالب است  
 انسان ندانمش که نداند بهین قوم  
 آن را که «هل اقی علی الانسان» مناقب است

۱- کنایه از ذات حضرت حق است. ۲- بازیگر.

۳- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳، ص ۸-۱۲.

اشیا به آستین یدالله داده، دست  
چون اختیار بنده که در دست صاحب است  
بر خود مساز مذهب هفتاد و دو، دراز  
یک رنگ آل باش، که اصل مذاهب است  
در مدح حیدر، آن چه خدا و رسول گفت  
راجع به ذات مهدی صاحب مواهب است  
هم نشاء نسی و ولی، صاحب الزمان  
شاهی که فتح و نصرتش از این دو جانب است  
خُلقش عظیم و طبع کسریم و دلش رحیم  
ایسن موهبت، تمام ز توفیق واهب است  
دشمن گداز و دوست نواز است، روز رزم  
در میمن<sup>(۱)</sup> است جاذب و بر قلب، حارب است  
آنجا که عرض لشکر نصرت شعار اوست  
اجرام سبعه، گرد نعال<sup>(۲)</sup> مراکب<sup>(۳)</sup> است  
شاها! به قادری که وضع و شریف را  
از وی امید لطف و، نجات از مصایب است  
کاین بنده تا به شارع<sup>(۴)</sup> هستی مجال یافت  
همراه این جناب و ز پی این مواکب است  
وائق به عفو توست «فغانی» که از خطا  
عنوان نامه عملش، عید مُذنب<sup>(۵)</sup> است  
ظَلّ علی و آل علی، مستدام بادا  
ایسن است مطلبی که اهم مطالب است<sup>(۶)</sup>  
همو در قصیده مناقبی دیگری ضمن عرض ادب و ارادت به پیشگاه ائمه معصومین

۱ - مخفف میمنه، سمت راست لشکر.

۲ - جمع نعل.

۳ - جمع مرکب.

۴ - گذرگاه.

۵ - گناهکار.

۶ - همان، ص ۱۴ - ۱۶.

شیفتگی خود را به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام نشان می دهد:

ای رخ فرخنده ات، خورشید ایوان جمال      قامت نورانیّت، شمع شبستان خیال  
هدد فرخنده فال طرف بامت، جبرئیل      بلبل دستانسرای باغ سلامت، بلال

\*\*\*

حضرت ختم ولایت مهدی صاحب زمان

آن که زو شد صدر خاور، رشک ایوان جلال

یا حبیب اللّٰه! بحقّ مهر این روشندان

- کز دعا روز جزا خلق رهانند از وبال -

از کمال و رحمت و احسان، مَنِ درمانده را

دستگیری کن که هستم غرقه بجز ضلال

سر به زانو مانده ام عمری به فکر نعت تو

قامتِ خم گشته ام اینک بدین معنی است دال<sup>(۱)</sup>

یک رقم از بحر اوصافت نیارد در قلم

گر «فغانی» تا ابد، نظم سخن بندد خیال

تا زنند از غایت همت، به بام قصر دین

پنج نوبت اهل دین بر کوس استغنا، دوال

گوش جان دوستانت، باد بر نعت و درود

جسم بدخواه و مخالف، از فغان و ناله، نال<sup>(۲)</sup>

بابا فغانی، ششمین بند از ترکیب بند عاشورایی خود را نیز، به مناقب حضرت ولیّ

عصر علیه السلام اختصاص داده است:

حاشا که علم عالم، جاهل کند قبول      ذاتی که برترست ز اندیشه عقول

حاشا که در غبار حوادث، نهان شود      آئینه قبول و، چراغ دل رسول

فردا نظاره کن که چو خار خزان زده      اجزای خار خفته، نهد روی در دُبول<sup>(۳)</sup>

۱ - هم به معنی دلالت کننده است و هم به معنی شکل حرف (دال).

۲ - پژمرده شدن.

۳ - همان، ص ۳۹-۴۲.

بهر عروج مهجه رایات مهدوی  
قاضی القضاة محکمة آخر الزمان  
بر لوح چار فصل، به قانون شرع و دین  
در چار سوی کون، به پروانه رسول  
نور دوازده مه تابان، یکی شود  
چندان بود محاکمة فیل بند شاه  
عیسی فراز طاق زبرجد، کند نزول  
دار القضا کند چمن دهر از عدول  
اشیا کنند بهر قرار جهان، حصول  
یابد قرار «لم یصل» خارجی، وصول  
گیرد فروغ شمع، سراپرده رسول  
کساواز مرتبه نشود خارج از اصول

سگان هفت خطبه، به آیین دور گشت

انشا کنند خطبه به نام چهار و هشت<sup>(۱)</sup>

مولانا محمد (اهلی) شیرازی (متوفای ۹۴۲ق) در بسیاری از اشعار مناقبی خود، از مهدی موعود علیه السلام یاد می‌کند و با عرض ارادت بی‌شایبه، میزان ارادت قلبی خود را به آن وجود نازنین ابراز می‌کند:

ای جان همه جانها! روح القدس گویا!

پسنان ز نظر امّا، در دیده جان پیدا

در مگه و در یثرب، شاهنشاه ذو موکب

در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا

عیسای فلک‌رتبت، موسای ملک‌همت

دانا به همه حکمت، در علم نظر بینا

هم مهدی و هم حارث، بی ثانی و بی ثالث

در عسلم نسبی وارث، عالم به همه اشیا

ای در همه جا معروف، از خلق و کرم موصوف

مهدی صفتی موقوف، از غیب برون فرما<sup>(۲)</sup>

اهلی شیرازی در قصیده مناقبی خود، ضمن نعت و ستایش حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم، از عرض ادب به پیشگاه امام عصر علیه السلام غافل نمی‌ماند:

۱- همان، ص ۵۷ - ۶۰.

۲- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

ما را چراغ دیده، خیال محمد است  
 خرم دلی که مست وصال محمد است  
 جبریل اگر چه طوطی وحی است و عقل کل  
 درمسانده در جواب و سؤال محمد است  
 مست کمال ساقی کوثر، دو کون و او  
 با این کمال، مست کمال محمد است  
 اثنی عشر، که بحر کمالند هر یکی  
 سرچشمه‌شان، محیط زلال محمد است  
 مهدی که از نهال وجود، آخرین بر است  
 او نیز، میوه‌ای ز نهال محمد است  
 هر کس که از نعیم بهشتش نواله‌ای است  
 آن، بخششی ز خوان نوال محمد است<sup>(۱)</sup>  
 همو در قصیده عاشورایی خود، وجود نازنین امام عصر را منتقم خون حسین بن علی علیه السلام  
 معرفی می‌کند:

قدر حسین کم نشد و، شد عزیزتر  
 خود را یزید، روسیه و خوار کرده است  
 ظمی که بر حسین در اسلام کرده‌اند  
 باور مکن که لشکر کفار کرده است!  
 یا مرتضیٰ علی! به شهیدان روا مدار  
 ظمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است  
 بگشای پنجه یا اسد الله! که بر حسین  
 روباه چرخ، حمله بسیار کرده است  
 اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید  
 زین، رایت یزید نگونسار کرده است  
 بعد از هزار سال، به شمشیر انتقام  
 حق، لشکر یزید گرفتار کرده است  
 شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین  
 دها ز بار غصه، سبکیار کرده است  
 اهلی، ز گریه بهر شهیدان کربلا  
 آبی که داشت در جگر، ایثار کرده است<sup>(۲)</sup>

اهلی شیرازی در قصیده توحیدی خود، ضمن برشمردن فضایل حضرات  
 معصومین علیهم السلام از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و آثار قیام جهانی آن حضرت سخن می‌گوید:  
 گنجی که نقد هر دو جهان است، عاقبت  
 خواهد به دست مهدی آخر زمان گشاد  
 او، آن گره گشاست که چون سرزند ز غیب  
 خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد  
 مسهمان یسار، او بود و ما طفیل او  
 در بر طفیلی، از شرف میهمان گشاد  
 یا رب! به اهل بیت نبی کز درش مران  
 اهلی، که بر در کرمت چشم جان گشاد  
 بر پیریش ببخش که روزی که زاد هم  
 چشم از امید مرحمت، بر جهان گشاد<sup>(۳)</sup>

۲. همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۸.

۱. همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

۳. همان، ص ۴۵۲.

همو در ترکیب پانزده بندی مناقبی خود - که دوازده بند آن در منقبت حضرات  
معصومین علیهم السلام است - به پیشگاه مقدّس امام زمان علیه السلام اظهار ارادت می کند و به منتظران  
قیام حضرتش، بشارت ظهور می دهد:

مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است  
ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است  
در چنین ظلمی، که عالم سر به سر ظلمت گرفت  
آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است  
داد مظلومان ز جور ظالمان گره نداد  
ماجرای ما و ایشان، در ظهور مهدی است  
مَرکب اندر زین و، خلق استاده، او در صبر وقت  
عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است  
نامه فرمان که حکم آدم و خاتم در اوست  
حکم آن منشور، در حکم امور مهدی است  
این چنین نوری، که بر افلاک سر خواهد کشید  
هم ز جیب اهل بیت مصطفی، خواهد رسید<sup>(۱)</sup>

او در ستایش امامزاده واجب التعظیم، احمد بن موسای کاسم علیه السلام یک ترکیب  
هفت بندی دارد که در چهارمین بند آن از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر می دهد:

جهان، عدم بود، او را وجود می بینم  
که جان در آتش مهرش چو عود می بینم  
فروغ نور حق، از مرقد منور او  
همیشه کوری چشم حسود می بینم  
ظهور مهدی، از آن بارگاه خواهد بود  
نسه دیرگاه، که بسیار زود می بینم

رخم به خاک درش سود و، رو نمی تابم

کزین معامله، بسیار سود می بینم

از آن نفس، که دل آئینه جمال وی است

چراغ دیده جان، روشن از خیال وی است<sup>(۱)</sup>

اهلی شیرازی در دو مثنوی مناقبی خود نیز - که در نعت پیامبر اکرم و ائمه اثنی عشر علیهم السلام سروده است از امام زمان علیه السلام یاد می کند و به رهروان راه آن حضرت، ظهور او را بشارت می دهد:

چو نور دیده ها، در پرده تا کی؟

برون آ تا شود آفاق روشن

درین فانوس سبز آخر چه مانی؟

بسوز این تیره فانوس و، فرو ریز

تو خود هم مهدی آخر زمان شو

چو شمعش، ذوالفقار آتشفشان کن

به برق تیغ خونریز شه دین<sup>(۲)</sup>

نهان از دیده ها، خود کرده تا کی؟

مکن در پرده همچون شمع مسکن

تو شمع بزمگاه لامکانی

چو شمع از نور خود، آتش برانگیز

چو داد اول زمان، نور تو پرتو

سوار عرصه دین، همگنان کن

عدم کن ظلمت کفر از ره دین

\*\*\*

بر عدوی دین کند آخر، زمان

رخش دل اندر صف مردان، جهان

حاجت او، حاصل ازین خانه دان<sup>(۴)</sup>

سگه مهدی زند، آخر زمان<sup>(۳)</sup>

پیرو ایشان شو و در آن جهان

هر که شد او سایل ازین خاندان

طالب آملی (متوفای ۱۰۳۶ ق) ملقب به «ملک الشعراء» در قصیده گلایه آمیز خود با

خطاب قرار دادن حضرت ولی عصر علیه السلام از نابسامانی هایی که دامنگیر امت اسلامی شده

سخن می گوید:

۲ - همان، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.

۱ - همان، ص ۵۲۷.

۳ - این مثنوی در هر بیت خود، صنعت جناس را دارا است.

۴ - همان، ص ۶۲۶.

وان گه فشاند از پر و بال، آب کوثری  
 اما تهی است مصر من از جوش مشتری!  
 عیسی به مهدشان در، بی ننگ شوهری  
 در مهد مادری زده کوس پیمبری  
 بر دشمنان فشانم از نیک گوهری  
 با آن که خویش را همه گیرند جوهری  
 بر درگه امام زمان، نقد عسکری  
 دارد رواج قاعده دین جعفری  
 جانها دمیده در تن شرع پیمبری  
 کان نظم می کند به گهرها برابری  
 زیب از تو یافته روش شرع گستری  
 بر روزگار، چون تو نشینی به داوری  
 آفاق را کنند یکی گوی عنبری  
 دارد هزار ذره چو این مهر خاوری  
 تا صبح وار از افق سر برآوری  
 وز بیم، صبح دین نکند پیرهن دری؟  
 چون خور برون خرامی با تیغ حیدری  
 زین رو بهان کفر، لباس غضنفری  
 و آن گاه، ده به دجله خونشان شناوری  
 فرمایشان به جاده شرع، رهبری  
 و آن گه بسدین دعا کن ختم ثناگری  
 انجم کند خطیبی و افلاک، منبری  
 وین رسم خوش اساس نیابد مکرری<sup>(۲)</sup>

طسبعم کند در آتش معنی، سمندری  
 یوسف تراود از در و دیوار خاطر  
 آبکار<sup>(۱)</sup> خاطر، همه مریم طبیعتند  
 وان عیسیان نادره، هر یک به معجزی  
 اما چه سود! کاین گهر ناب را اگر  
 آن کسور باطنان، نشناسند از سفال  
 از شرم این سیه دلان می برم پناه  
 مولای دین محمد مهدی، که شرع او  
 فتوای او، که نسخه عیسی ملت است  
 بازم به مدح او زده سر، مطلعی ز صبح  
 ای شرع تو، مروج دین پیمبری  
 دعوی غبن عمر کنند اهل روزگار  
 گر خلق با نسیم ولای تو دم زنند  
 یک دل کم است مهر تو را، زان که مهر تو  
 شد دهر را سپیده، نشان چشم انتظار  
 تا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟  
 وقت است کز نشیمن اقبال مستدام  
 وان گه به سعی بازوی اسلام برکشی  
 بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر  
 جمعی کزان میانه به اسلام مایلند  
 طالب! رسید وقت دعا، دست دل بر آر  
 گر خطبه ای نشانه بود خطبه تو را  
 سرعت همیشه تازه بود در میان خلق

۱. جمع بگر.

۲. کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنایی، تهران.



ملاً محسن (فیض) کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ق) از علمای نامدار و کثیر التالیف شیعی در دوره صفوی است. این عالم بزرگوار در عرصه شعر نیز کوشا بوده و دیوان او به همت شاعر فرهیخته مصطفی فیضی، در سه جلد منتشر شده است.

فیض در قصیده‌ای که برای حضرات معصومین علیهم السلام سروده، خطاب به حضرت ولی عصر علیه السلام می‌گوید:

وی بقیه‌ی خدا، جُعِلْتُ فداک!	ای سَمّی و کَنّی پیغمبر
صاحب عصر ما، جُعِلْتُ فداک!	ای امام زمان و مهدی حق
خوش بر آ! خوش بر آ! جُعِلْتُ فداک!	از کسی بر تو بیعتی چون نیست
اَلْوَحَا! اَلْوَحَا! (۱) جُعِلْتُ فداک!	عالم از جور و از ستم، پر شد
ز اشتیاق شما، جُعِلْتُ فداک!	دوستان، درهم و پسریشانند
هم زمین، هم سما، جُعِلْتُ فداک!	در فراق تو، تیره شد بر من
خونم از دیده‌ها، جُعِلْتُ فداک!	جای آن است کز غم تو رود
بیکس و بسینوا، جُعِلْتُ فداک!	رحم کن بر غریب خسته دلی
به امید لقا، جُعِلْتُ فداک!	چشمم بر درگه تو دوخسته‌ام
کوست خاک شما، جُعِلْتُ فداک! (۲)	«فیض» خود را ز غم نجات دهید

فیض کاشانی در قصیده آیینی دیگری، ضمن به تصویر کشیدن آلامی که از مردم زمانه خود دیده است، راز کامیابی خود را بیان می‌کند:

کز دولت او، به حق رسیدم	بر عشق، هزار آفرین فیض!
جامی که به کام دل کشیدم	از مهر نبی و آل او بود
حق، بر اغیار برگزیدم	از پیروی چهارده نور
این سرمه به دیده ز آن کشیدم	چشمم به ره قدوم مهدی است
کز مهر ائمه، رو سفیدم (۳)	گر نامه سیاهم از گنه، شکر

۱- بشتاب.

۱۰۷-۱۱۰.

۲- دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، چاپ اول،

۳- همان، ص ۳۸۰.

سال ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

همو در منظومه دیگری پس از عرض ادب و ارادت به پیشگاه حضرات معصومین علیهم السلام  
از شگفتی های عشق یاد می کند:

گه مهدی آرد در جهان، پنهان کند او را چو جان

از دیده ناسحرمان، ما العشق إلا معجزه!

اسرار را اظهار کرد، منصور را بردار کرد

زین کارها بسیار کرد، ما العشق إلا معجزه!

بسیار ز ایسان آورد، بس نسا زینان آورد

پسیدا و پنهان آورد، ما العشق إلا معجزه!

گه «فیض» را شاعر کند، در رندیش ماهر کند

گه قُدوه و طاهر کند، ما العشق إلا معجزه! (۱)

فیض کاشانی، بسیاری از غزلیات لسان الغیب حافظ شیرازی را استقبال و تضمین کرده  
و شیفتگی خود را نسبت به ساحت آن مصلح جهانی ابراز داشته است.

ملاً محمد رفیع (واعظ) قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق) از غزل پردازان نازک خیال و نامدار  
سبک اصفهانی در زبان فارسی است. او در قصیده شیوایی که در «ناپایداری روزگار و  
بی اعتباری دنیا، و منقبت سالار دین حضرت صاحب الامر علیه السلام» سروده، عظمت و جودی  
آن حضرت را در نهایت هنرمندی و نازک خیالی به تصویر کشیده است. ابیاتی از آن را  
برای نقل در این اوراق برگزیده ایم:

نیست در اقلیم هستی ای دل محنت قرین!

آن قدر شادی که کس خندد به وضع آن و این

چسبون رجم دان تنگنای دهر پر آشوب را

روز و شب می بایدت خون خورد در وی چون جنین

پیش عاقل، یک دل پر درد باشد، گوی چرخ!

نزد دانا، یک رخ پر گرد، پهنای زمین!

شاه اطلس بخش باشی یا گدای ژنده پوش  
عاقبت چون می روی، خواه آن چنان خواه این چنین  
چون فریدون یا سکندر یا سلیمان گر شوی  
کو فریدون؟ کو سکندر؟ کو سلیمان؟ کو نگین؟  
قیمت جنس سعادت، درهم و دینار نیست  
نقد رایج از تهیدستی است در بازار دین!  
با کمال بی رگی، چندین رگ گردن نگر!  
با دو صد عالم سبک مغزی، بیا لنگر ببین!  
از رگ گردن، جهان شد بیشه یا رب! کی شود  
همچو شمشیر، از غلاف آید برون سالار دین؟  
حجت حق، نور مطلق، صاحب الامر آن که او  
بحر زخار امامت راست موج واپسین  
هستی نه آسمان، از بهر ذات پاک اوست  
چسبون وجود حلقه انگشتر از بهر نگین  
نور پاکش گر فشردی بر بساط روز پای  
شب فسردی همچو خون مرده در زیر زمین  
روز، آن روزست که آن خورشید تابان سرزند  
دولت، آن دولت که او باشد شه تخت زمین  
غایبانه عرض حال خویشان تا کی کنم؟  
رو به رو خواهم که گویم حال دل را بعد ازین  
دامن عهد ظهورت کو که تا آید برون  
ناله ها از استخوانم همچو دست از آستین  
چون تو یکتا گوهری گم کرده، می گردد از آن  
آسمان، غربال در کف روز و شب گرد زمین  
کی شود یا رب! که آری پای دولت در رکاب  
چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین

یگسه تاز ظلم، میدان جهان را بسته است  
هست خالی جایت ای لشکر شکن! در روی زین  
تا نیاید دامن عهدهت به کف، ایام را  
کی تواند پاک شد از گرد بدعت روی دین؟  
همچو شخص چشم بر راهی که بر تلها رود  
رفته عیسی در رخت، بر آسمان چارمین  
چون صف مژگان چشم کور می آید به چشم  
بی تو صفهای نماز، ای پیشوای شرع و دین!  
همچو نور دیده‌ها، از پرده بیرون نه قدم  
ای تو نور دیده‌های اولین و آخرین!  
بحر از هر موج دارد مصرعی در شأن تو  
قطره ما چون کند با مدحت ای شاه گزین؟!  
بر نیامد از سخن، کاری که من می خواستم  
دست شوق ما و دامن خموشی بعد ازین  
همچنان کز جیب شب، خورشید تابان سر زند  
همچنان کز خواب نگشایند چشم، اهل زمین:  
سر زند یارب! ز شرق غیب، مهر ذات تو  
تا شود بیدار، بخت شیعیان دل حزین<sup>(۱)</sup>  
واعظ قزوینی در غزل نیایشی خود، ذات خداوندی را در هر بیت به یکی از ذوات  
مقدس معصومین علیهم السلام سوگند می دهد و آمرزش خود را می خواهد و هنگامی که سخن  
از آن گمشده جهانی به میان می آورد سخنش شور و سوز دیگری پیدا می کند:  
یارب! به فضل خویش گناهان ما ببخش از توست جمله بخشش و از ما خطا، ببخش!  
هر چند نیستیم سزاوار بخششت ما را به روی شاه رسل مصطفی ببخش!

۱ - دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی  
علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹، ص ۵۲۰-۵۲۶.

جز سوختن اگر چه نباشد سزای ما      اما به سوز سینه خیر النساء، ببخش!  
ما در طریق بندگیت گر پیاده‌ایم      ما را به شهسوار عرب مرتضیٰ ببخش!

□

شد ز انتظار صاحب ما، چشم ما سفید      ما را به درد دوری آن مقتدا، ببخش!  
زین چارده، بس است یکی بهر عالمی      ما را برای خاطر هر یک جدا، ببخش!  
واعظ، شکسته بر در ایشان چو استخوان      او را به این شکستگی ای پادشاه، ببخش!  
کارش تباه و، درد ز حد بیش و صبر، کم      حالش بین و رحم نما و، دوا ببخش!<sup>(۱)</sup>

این غزل پرداز نامدار در عرصه سبک اصفهانی (=سبک هندی) در مثنوی مناجاتی خود نیز، خدا را به یکتایی اش و به حرمت حضرات معصومین علیهم السلام سوگند می‌دهد که بر زاری او رحمت آورد و از گناهان او درگذرد. ابیاتی از این مثنوی نیایشی را مرور می‌کنیم:

الهی به یکتایی وحدت	به زخاری قلزم رحمت
به احمد، شفیع سیاه و سفید	کزو پشت بر کوه دارد امید
به مهر سپهر ولایت علی	کزو ظلمت کفر شد منجلی
به زهرای ازهر، محیط شرف	که او بود هم گوهر و هم صدف

□

به مهدی هادی امام زمان	که نام خوشش نیست حد زبان
فروزان چراغی، که گردد چو دود	به گردش شب و روز، چرخ کیود
کند صبح، مشق علمداریش	به دل، مهر را نیزه برداریش
نه خورشید و ماه است بر آسمان	بود در ره او، دو چشم جهان
ندانم ز بس هست قدرش فزون	که در پرده غیب گنجیده چون؟
وجودش چراغی به فانوس دان	جهانی ازو روشن و، خود نهان!
ز ما گردن و، طوق فرمان ازو	ز ما دست امید و، دامن ازو
که: رحمی کنی بر من و زاری‌ام	به رویم نیاری گنهکاری‌ام
به درگاه عفو تو ای پادشاه!	نیاورده‌ام تحفه‌ای جز گناه

همه غفلت و مستی آورده‌ام  
مستاع تهیدستی آورده‌ام  
رحیمی، رحیمی، بسین زاری‌ام  
کریمی، کریمی، بکن یاری‌ام<sup>(۱)</sup>

میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی کشمیری (متوفای ۱۱۱۸ ق) از شاگردان ممتاز صائب تبریزی در سبک اصفهانی است و عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع از شاگردان اویند.<sup>(۲)</sup>

در اشعار مناقبی جویای تبریزی، لطافت کلامی و غنای محتوایی موج می‌زند. ابیاتی از یک قصیده مناقبی او را که مختوم به مناقب حضرت ولی عصر علیه السلام است، مرور می‌کنیم:

تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری  
چون شمیم غنچه‌ام در دام بی بال و پری  
مانده است از طبع من معنی تراشی یادگار  
همچنان کز خامه مانی فن صورتگری  
سینه‌ام از داغ سودای تو گلزار بهشت  
از گل نظاره‌ات در شیشه اشکم، پری

□

تا به کی جویا! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست

مطلبی جز مسنبت‌گویی تو را از شاعری

پسه که باشی مدح‌سنج آن که بر خاک درش

جبهه ساید هر سحرگه آفتاب خاوری

مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست

چون شه مردان به ذات او مسلم، سروری

آن که گر سازند در ایام عدل او، بجا است

از پر شهباز، تیر ترکش کسبک دری!

می‌سزد در بحر بی پایان قدرش گر کنند

مسه حبابی، هاله گردابی، فلک نیلوفری

۱ - همان، ص ۶۲۲-۶۲۸.

۲ - دوپست سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳، ص ۶۹.

حکم خردی گسر نویسد بر بزرگان، شوکتش  
می‌کند نه چرخ جا در حلقه انگشتری!  
چون نباشد بر سر بازار محشر، رو سفید  
هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری  
بر زمین زد شام عید از ماه نو، مضراب را  
حکم او چون زهره را مانع شد از خنیاگری  
غیر آبای تو نشناسد کسی قدر تو را  
قیمت گوهر که می‌داند به غیر از گوهری؟  
تا شدم در وصف رأی روشنّت مدحت‌نگار  
می‌کند هر نقطه در طومار شعرم، اختی  
دیدۀ او باد چون روی غلامانت سفید!  
باشد آن کس را که از غیر تو چشم یآوری  
مدح مسانند تویی، نبود مجال چون منی  
کی تواند داد «جویا» دادِ مدحت‌گستری؟  
بسه کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا  
تا ملک، آمین‌شرا باشد به چرخ چنبری  
تا بسبخشد فیض آبادی، بساط خاک را  
نقش نعلین تو، یعنی آفتاب خاوری  
خاک خاوری باد بر سر، دشمن دین تو را  
دوستانت را بر اعدای تو باشد سروری<sup>(۱)</sup>

شیخ محمد علی «حزین» لاهیجی (متوفای ۱۱۸۱ق) قصاید مهدوی پرشوری در  
سبک اصفهانی دارد که از مضامین بکر و نازک خیالی‌ها سرشار است:

۱ - خوشه‌های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ  
دوم، ص ۳۸۸-۳۹۲.

در صبح عارض از خط مشکین، نقاب کش  
زان پیشتر که زخم اجل کارگر شود  
غرق عرق، چنین رخ ناز آفرین چراست؟  
ای چرخ! دست فتنه بلندست، خویش را  
مهدی بگو و از شرف نام نامیش  
صهبای ذکر دوست، خرد سوز شد حزین!  
بتخانه در مدینه اسلام کی رواست؟  
گرد خجالت از رخ ما عاصیان بشوی  
حزین لاهیجی در قصیده مناقبی دیگری با تشبیبی زیبا، در التجا به ساحت مقدس  
امام زمان علیه السلام داد سخن می دهد:

تا در چمن این سرو برانزده چمان است

چیزی که به دل نگذرد اندوه خزان است

چشمش نشد از دولت دیدار تو محروم

پیدا است که آینه ز صاحب نظران است

ای پرده نشین دل و جان! در ره شوق

این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است

تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است

از پرده بر آ! چشم جهانی نگران است

محروم مهل، دیده امسید جهان را

ای آن که حریمت، دل روشن گهران است

بی روی تو در دیده بود خار نگاهم

بی وصف تو جان در تن من بار گران است

افسر به سر دولت بدخواه تو، تیغ است

اختر به دل تیره خصم تو، سنان است

۱ - دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، سال ۱۳۷۴، ص ۶۲۸ و ۶۲۹.



کودک به رَجَم، فضل تو را شاهد عدل است  
مادر به شکم، خصم تو را مرثیه خوان است  
گشت از اثر عدل تو کار دو جهان راست  
گر پیچ و خمی هست به زلفین بتان است  
دست قَدَر امروز در آن قبضه تیغ است  
پشت ظفر امروز بر آن پشتِ کسان است  
برق است عنان تو و کوه است رکابت  
آن بس سبک افتاده و این بس که گران است  
گو تا که ازین کهنه دمن، گرد برآرد  
فرخنده سمند تو که چون سیل دمان است  
آن آینه اندام که در جلوه گری ها  
خاک قدمش، سرمه صاحب نظران است  
بلبل نکشد پا ز سراغ گل و گلشن  
آه از سر کوی تو که بی نام و نشان است!  
مستانه اگر نکته سرایم عجبی نیست  
کی ساغر عشق تو کم از رطل گران است؟  
گلزار نگردد تهی از ناله بلبل  
پسیوسته ثنای تو سراورد زبان است  
پیاپی مستان تو بی بساده مبادا!  
تا غنچه درین باغ ز خونابه کشان است<sup>(۱)</sup>  
همو در تو سَل به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام با نازک خیالی بسیار سخن  
می گوید:  
فی خامه دارد سرِ خوش نوایی  
کسهن بلبل آهنگ دستان سرائی

بیا مطرب! امشب، ره تازه سر کن  
ملولیم از رندی و پارسایی  
دهد ارمغان کَلک معنی نگارم  
به صورت طرازان چین و ختایی  
نشسته است بر تخت یونان فطرت  
فلاطون دانش به خاقان ستایی  
امام اُمم، صاحبِ عصر، مهدی  
که نامش عَلم شد به مشکل‌گشایی  
فلک، کرده هر صبح با کاسه مهر  
ز دربار دُرئی کشانش، گدایی  
در اندیشه چون بگذرد، پائی‌بوش  
سخن آید از خامه بیرون حنایی!  
ز تشریف ابر کفش در بهاران  
کند شاهد غنچه گلگون قبایی  
ز گُرد سُم دشت پیا سمندهش  
بسرّ دیده مهر و مه، روشنایی  
خدیوا! به طور سخن آن کلیم  
که کلکم عَلم شد به معجزنمایی  
به بلبل چه نسبت نوا سنجیم را؟  
منم شهری عشق و او روستایی!  
ز خورشید تابان داغ دل من  
بسود بسزم افلاک را، روشنایی  
به وصفت فرو مانده غواص فکرم  
که بار آرد اندیشه، حیرت‌فزایی

فلک، شش جهت می‌زند چار نوبت  
 به نام تو، کسوس مظفر لویایی  
 جدایی ز خاک درت نیست ممکن  
 کز و دیده‌ام جذبه کهربایی  
 لب چون صدف پیش فیض تو بازست  
 ز ابر کفت، قطره دارم گدایی  
 نباشد به درد تو گر آشنا، دل  
 میان تن و جان مباد آشنایی!  
 مرا عشق سرکش، زند شعله در دل  
 مرادی ندارم ز مدحت‌سراییی  
 به وصفت، که اندیشه کوتاه از آن است  
 به جاهت، که باشد جلال خدایی  
 که: در کلبه‌ام نیست نقش تعلق  
 کند پهلوئی خشک من، بسوریایی  
 طمع نیست یک جو، ز ابنای دهرم  
 نمی‌آید از ره‌زنان، ره‌سنایی  
 ز طوفان ره‌اندن، نمی‌آید از خس  
 ز دریا دلان آید این ناخدایی  
 عجب دارم از پستی طالع خود  
 که کرده است در نارسایی، رسایی!  
 حزین! خامه سر کن که وقت دعا شد  
 نفس را به تاثیر ده آشنایی  
 زبان درکش، از حد سخن رفت بیرون  
 درین پرده عیب است خارج نوایی

بود شهره جودتُ به مسکین نوازی

نشان، آستانتُ به حاجتُ روایی

سَمَر، (۱) نام نیکت به گیتی سراسر

عَلَم، دست و تیغت به کشورگشایی (۲)

بخش چهارم

پیری در دستة شعر محمد وی

در بحث پیشین (= پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی) حضور پرفراز و نشیب «مسأله مهدویت» را در اشعار مناقبی شعرای فارسی‌زبان شاهد بودیم و در این بخش با «موضوعات و اهداف شعر مهدوی» در زبان فارسی آشنا خواهیم شد.

#### ۱-۴) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی

در شعر مهدوی موضوعات بسیاری مطرح است و با گلگشتی که در بوستان همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی خواهیم داشت، دسته‌گل‌هایی را به تناسب هر مقام به دوستداران شعر و ادب شیعی تقدیم خواهیم کرد. مهم‌ترین موضوعاتی که در اشعار مهدوی شاعران فارسی‌زبان حضور دارد عبارت است از:

۱-۱-۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی.

۲-۱-۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام.

۳-۱-۴) تبیین رسالت‌های جهانی امام زمان علیه السلام.

مسائلی از قبیل: «غیبت»، «انتظار» و «ظهور» نیز در بخش انواع شعر مهدوی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به «قالب‌ها»، «اوزان عروضی» و «سبک‌ها»یی که در شعر مهدوی مطرح است، اشاره خواهیم کرد.

۱-۱-۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی

ملك الشعراء (صبوری) خراسانی از شاهد مستوری سخن به میان می آورد که عالمی دلباخته اویند و هنگامی که حضرت موسی در «طور مهدوی» در انتظار تجلی نشستند باشد، تکلیف امت او در رابطه با این «مصلح جهانی» کاملاً مشخص است:

شاهدی مستور و عالم باخته دل در هوایش

آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش<sup>(۱)</sup>

محمد آزادگان (واصل) از جهانیان می پرسد که کی این مژده را به عیسای گرویدن نشین می دهند که بشتاب! چرا که مقتدای تو، بساط نماز را در گستره زمین گسترده است:

کی مژده می برند به عیسی که العَجَل! سوی نماز شد به زمین مقتدای تو<sup>(۲)</sup>

حاج میرزا (حبیب) خراسانی، حضور روحانی مهدی موعود علیه السلام را، در کعبه و بتخانه به تماشا نشسته است:

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو

بسیار بگویم و چه بسیار بگفتم:

کس نیست به غیر از تو درین خانه، تویی تو

یک همت مردانه درین کاخ ندیدیم

آن را که بود همت مردانه تویی تو<sup>(۳)</sup>

ادیب الممالک فراهانی (امیر)، تجلی آن وجود مقدس را جهانی می داند و او را همان

۲- همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۱- خوشه های طلایی، ص ۱۵۹.

۳- همان، ص ۱۹۰.

مصلحی می‌شناسد که دجال‌ها را از میان برخواهد داشت و آتشکده‌ها را خاموش خواهد کرد و به اعتبار پیروان حضرت عیسیٰ پایان خواهد داد:  
چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو  
از بس کـرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته  
چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس  
خوبانش زین ره هر نفس سر در کف پا ریخته  
خورشید شمع درگهش، کیوان غلام درگهش  
جان‌های شیرین در رهش، طوعاً و کرها ریخته  
با معجز عیسیٰ لبش، با نوش احمد مشربش  
با دست قدرت قالبش، حق تعالی ریخته  
بر کاخ قصرش ای فتی! نصر من الله آیتی  
در جام فتحش شربتی، انا فتحنا ریخته  
دجال‌ها را برگشدد، با صد مذلت‌شان گشدد  
هم نار گبران خامشدد،<sup>(۱)</sup> هم آب<sup>(۲)</sup> ترسا<sup>(۳)</sup> ریخته  
ای مهدی صاحب زمان! کز عکس تیغت آسمان  
رنگ شفق را جاودان، بر خاک خضرا ریخته  
بنا رخ چون ماه را، مرآت وجه الله را  
و آن غمزه جانکاه را، کز چشم شهلا ریخته<sup>(۴)</sup>

شادروان صادق سرمد، جهان را نگران غیبت مهدی موعود علیه السلام می‌بیند؛ اگر چه بر این باور نیز هست که اگر «چشم جهان‌بین» باشد، «طلعت» او را می‌توان در همین زمانه غیبت به تماشا نشست:

گرچه از اهل جهان، روی نهان ساخته‌ای روشن از پرتو خود، روی جهان ساخته‌ای

۲- آبروی.

۱- خاموش کند.

۴- خوشه‌های طلایی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۳- به پیرو حضرت عیسیٰ گویند.



دیدن طلعت تو، چشم جهان‌بین خواهد که جهانی به سوی خود نگران ساخته‌ای  
حجّت بالغه عقلی و در روی زمین پیرو حکم خود اعصار و زمان ساخته‌ای<sup>(۱)</sup>

دکتر قاسم رسا بر این باور است که اگر روزی آن گمشده جهانی، لب خود را به سخن  
بگشاید، حضرت عیسی برای بوسیدن آن لب‌های روان‌پرور، از آسمان به زمین فرود  
خواهد آمد و نظر امت خود را به جانب او معطوف خواهد داشت:  
به صورت شبه پیغمبر، به صولت تالی حیدر

بسه سیرت حجّت داور، ولیّ والی والا  
به ختم انبیا ماند، چو خواند خطبه در منبر  
به شاه اولیا ماند، چو تازد بر صف اعدا  
لب لعل روان بخشش، چو آید در سخن روزی  
پی بوسیدنش آید فرود از آسمان عیسی  
جهان پیر چون یعقوب شد سرگشته و حیران  
که شد آن یوسف ثانی به چاه غیب ناپیدا  
تویی فرمانده مطلق، امام و حجّت بر حق  
تویی بر شیعیان سرور، تویی بر بندگان مولا<sup>(۲)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) انبیای الهی را در انتظار قیام جهانی آن  
حضرت می‌بیند و جهانیان را چشم انتظار مقدم او:  
مشرق شمس ابد، مَطلع انوار ازل  
صاحب العصر، ابوالوقت،<sup>(۳)</sup> امام زَمن است  
ای رخت قبیله توحید و درت کوی امید  
تا به کی کعبه دل‌ها همه بیث الوثن<sup>(۴)</sup> است؟

۱ - همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲ - همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳ - بتخانه.

۴ - بدر زمان.

پرده از سرُّ انا اللّٰه برانداز دمی  
تا بدانند که شایسته این ما و من است؟  
دل به دریا زده از شوقِ جمالتُ الیاس  
خضر از عشق تو سرگشته رُبَع و دِمَن<sup>(۱)</sup> است  
ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان  
بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است  
ای شه ملکِ قَدَم! یک قدم از مَکَن غیب  
وی مسیحا ز تو هدم! دم باز آمدن است  
ای که در ظلّ لوای تو کند گردهون جای  
نوبت رایت اسلام برافراشتن است<sup>(۲)</sup>  
همو، آن وجود نازنین را، حکمران قلمرو توحید می خواند که فرمانش در عوالم کون  
و مکان جاری است:

امروز، در قلمرو توحید سگه زن	غیر از تو ای شهنشه والا تبار! نیست
در نشأء تجرّد و اقلیم کن فکان	جز عنصر لطیف تو، فرمانگذار نیست
با یگه تاز عزم تو، زانو دو تا کند	این توسن سپهر، که هیچش قرار نیست
جز نام دلربای تو از شرق تا به غرب	زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست
غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد!	هیچ آرزو، درین دل امیدوار نیست <sup>(۳)</sup>

استاد محمود شاهرخی (جذبه) عوالم هستی را در کنف عنایت آن حضرت می بیند و  
بیقراری پیروان مذاهب را در انتظار ظهور آن امام همام به تصویر می کشد:

کیست این مظهر آیات؟ که گیتی را	قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد
مالک ملک بقا، سرُّ ازل مهدی است	که جهان، فیض از آن رشک قر گیرد
حجّت بالغه و هادی مطلق، اوست	که ازو کون و مکان، نظم دگر گیرد

۲ - خوشه های طلایی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۱ - کوه و بیابان.

۳ - همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد  
 جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد  
 ای ولیّ اللّٰه اعظم! که نشان تو  
 اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد  
 آفتابی تو و ما دلشدگان ذره  
 چه شود مهر گر از ذره، خبر گیرد؟<sup>(۱)</sup>

محمد (وارسته) کاشانی بر این باور است که امام موعود علیه السلام به هنگام ظهور، بر پیکر نهال‌های پژمرده، جان می‌دهد و به برگ‌های خزان دیده، سرسبزی بهار را ارزانی می‌دارد، و همانند موسی، از قبطیان دمار برآرد و همانند مسیح بر تن مردگان روان بخشد، و نگهبان بهشت، با اشتیاق فراوان کلید جنان را در اختیار او می‌گذارد:

خرّم کنند هزار نهال فسرده را  
 سرسبزی بهار به برگ خزان دهد  
 روشن کند به نور هدایت، چراغ جان  
 تاب و توان به پیکر هر ناتوان دهد  
 موسی صفت، دمار برآرد ز قبطیان  
 عیسی صفت، به مرده صد ساله جان دهد  
 رضوان به شوق و ذوق فراوان به دست او  
 زریسن کلید قصر رفیع جنان دهد  
 قارون ز خاک، سر زند از شادی و سرور  
 گنج نهان خویش به او ارمغان دهد<sup>(۲)</sup>

طرب اصفهانی، آثار ظهور آن مصلح جهانی را به تصویر می‌کشد:

این شه، اثر خدا بود در دهر  
 آن ذات، بلی چنین اثر دارد  
 جبریل امین، ز خاک درگاهش  
 قسوت دل و قسوت بصر دارد  
 بر خویش، چو جوشن غزا<sup>(۳)</sup> پوشد  
 بر دست، چو رایت ظفر دارد  
 آن هندی حیدری،<sup>(۴)</sup> به کف گیرد  
 آن جوشن داودی، به برده بردارد  
 گریبان به سر قدر، قضا سازد  
 مسویان به سر قضا، قدر دارد  
 لوٹ و گن<sup>(۵)</sup> از زمانه سازد پاک  
 نام صنم از میانه بردارد  
 آثار پیمبران مُرسَل را  
 از روی مسنیر، جسلوه گر دارد

۱ - همان، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۲ - همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳ - جنگ.

۴ - کنایه از ذوالفقار است.

۵ - ناپاکی و آلودگی بت.

بر خشک و تر جهان اگر بینی      در قبضه حکم، خشک و تر دارد  
 چون حلقه به زیر حیطة فرمان      از خاور، تا به ساختر دارد  
 ندادن بود آن که با وجود او      چشم کرم از کس دگر دارد<sup>(۱)</sup>  
 همو، در قصیده مهدوی دیگری، حضرت عیسی را، سپهدار امام زمان علیه السلام و حضرت  
 موسی را، ثناگر او می داند، و با بیان این دو مطلب، بُعد جهانی رسالت آن حضرت را  
 خاطر نشان می سازد:

شاهی که انبیا را، او هست میر و سالار      شاهی که اولیا را، او هست شاه و سرور  
 شاهی که در سپاهش، عیسی بود سپهدار      شاهی که بر جنابش، موسی بود ثناگر  
 نبود عجب اگر خصم، بگریزد از نهیبش      آری چسان ستیزد روباه با غضنفر؟  
 از بیم، پیکر کوه لرزان شود چو سیاب<sup>(۲)</sup>      زیر دو ران چو آرد یکران<sup>(۳)</sup> کوه پیکر  
 روزی که پرده گیرد از روی عالم آرا      از روی عالم آرا، عالم کند منور<sup>(۴)</sup>

(ابن حسام) خوسفی، شاعر نامدار آیینی، از آن وجود نازنین می خواهد که بر «مسند  
 داوودی» تکیه زند و کسانی را که در تحریف زبور دخیل بوده اند مورد بازخواست قرار  
 دهد و بی صلاحی قوم صالح را برنتابد و به این پریشان احوالی ها پایان بخشد:

جهان، خلاص نگرده ز دست ظلمت شام  
 اگر نه صبح جمال تو بخشد او را، نور  
 شب است و در گله، گرگ و سحاب طوفان وار  
 شبان وادی ایمن! بیا ز جانب طور  
 بیا به مسند داوودی ای خلیفه ارض!  
 بپرس تا به چه تغیر می دهند زبور؟  
 تفقدی بکن ای آصف سلیمان قدر!  
 که غایب است چرا هدهد از میان طیور؟

۱ - خوشه های طلائی، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲ - جیوه.

۳ - خوشه های طلائی، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۴ - اسب.

صبا بگوی به صالح،<sup>(۱)</sup> که بی صلاحی قوم

بدان رسید که از ناقه می‌برند جُذور<sup>(۲)</sup>

چو زهره گسر بستایی جبین، جبین سایند

بر آستانه تو، آفتاب و ماه از دور

جبین «ابن حسام» است و خاک درگاہت

که او به مدح و ثنای تو بنده‌ای است شکور<sup>(۳)</sup>

شمس الفصحاء (محیط) قمی، جهانی را چشم به راه حجّت موعود علیه السلام می‌بیند و از آن

«پناه کون و مکان» می‌خواهد که با جلوه‌ای، غبار شرک را از رخساره آینه هستی پاک

سازد:

نهان ز دیده و بر حضرتش عیان هر راز

ولیّ حق، شه دشمن‌گداز دوست نواز

که هست چشم جهانی به رهگذارش باز

ولیّ قائم بِالسَّیْف، شهسوار حجاز

که روزگار، رقیب است و آسمان، غماز<sup>(۴)</sup>

به بال شوق کند تا ابد اگر پرواز

شده حقیقت وحدت بدل به شرک و مجاز

غبار شرک ز مرآت ماسوا پرداز<sup>(۵)</sup>

سَمیّ ختم رسل، خاتم الائمه که هست

سلیل خسرو دین، عسکری، شه کونین

امام منتظر خلق، حجّت موعود

پناه کون و مکان، صاحب الزّمان، مهدی

خجسته نامش، ز آن بر زبان نمی‌آرم

به اوج جاهش جبریل عقل می‌نرسد

شها! حقیقت وحدت تویی و دور از تو

در آرزو پسرده و از یک تجلّی رخسار

میرزا نصر الله صبوری، آدمی را به «انسان شدن» فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که از

تحصیل علمی که ریشه در حقّ و حقیقت ندارد بپرهیزد و ذرّه خورشید ماه طلعتی باشد.

که دست بندگان خدا به دامن اوست و جهان هستی فرمانبردار وی:

۱ - یکی از اسامی امام زمان علیه السلام . ابا صالح است و ابن حسام با صنعت ابهام به این نام هم اشاره کرده است.

۲ - خوشه‌های طلایی، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۳ - جمع جذر، بن، پایه، ریشه.

۴ - خوشه‌های طلایی، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۵ - سخن چین، فننه‌گر.

نگویمت که مشو کافر و مسلمان باش  
به هر شریعت و کیشی که هستی، انسان باش  
به هر طریقه که در عالم است، سیری کن  
چو کافر از همه گشتی، بیا مسلمان باش  
گرت هوا است که خورشید ذره تو شود  
به رقص، ذره خورشید ماه شعبان باش  
شه ولایت ما کان و ما یکون، که خدای  
به عدل گفت: شه ما یکون و ما کان باش  
جهان و چرخ چو خواهی برند فرمانت  
تو هم چو چرخ و جهان بر درش به فرمان باش  
به دامن تو بود دست بندگان خدای  
تو خواه دست خدا باش و خواه دامن باش  
پناه قرآن، هر حجّتی به هر عصری است  
کنون که حجّت عصری، پناه قرآن باش<sup>(۱)</sup>

شادروان محمد علی (فتی) تبریزی که از شعرای قوی مایه و بلند پایه روزگار ما بود، در شعر آیینی دستی به تمام داشت. این شاعر توانا و با اخلاص در قصیده مهدوی خود، جهان را چشم به راه آن امام همام می نگرد و در غیاب او، شیرازه جهان هستی را گسسته می بیند:

نه همین چشم به راه تو، مسلمانند  
عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش  
بی رخت بسته به روی همه، درهای امید  
بگشا بر رخ احباب، در از رحمت خویش  
جز تو، ما را نبود ملجایی ای حجّت حق!  
باد سوگند تو را، بر شرف و عصمت خویش

«دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت»

بگشای مشکل ما را به یدِ همت خویش

تویی آن گسوه‌ر یکسدانسه دریای وجود

که خداوند جهان خواند تو را حجت خویش<sup>(۱)</sup>

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف آتشکده آذر و از بانیان نهضت بازگشت در عرصه

شعر فارسی، در مورد آن مصلح جهانی از «اجماع أمم» سخن می‌راند و نظر پیروان ادیان آسمانی را در مورد آن گمشده جهانی به تصویر می‌کشد:

شه دین مهدی هادی، که باد او را به هر وادی

ولی<sup>(۲)</sup> در عشرت و شادی، عدو در محنت و ماتم

زند رضوان<sup>(۳)</sup> چو فرود اندر آتش، خرقة رنگین

کند مالک<sup>(۴)</sup> خلیل آسا، گل آگین جامه مظلم

به اجماع أمم، روزی که در آخر زمان گردد

زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم

نشیند بر سریر سروری، شاه فلک جاهی

که از عدلش جهان گردد چو روی توخطان، خرّم

ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خوانندش

زبان عالی گردان به نام او مگر ابکم

یهودش داند از نسل یهودا، ماشیع نامش

مخسوسش زاده زردشت و، ترسا زاده مریم

مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی ز ایشان

همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم

من و چون من، کسی کز مسلمین مهر علی دارد

کنونش زنده می‌دانیم و زنده ز آن، بنی آدم

۱ - همان، ۳۳۴ تا ۳۳۶.

۲ - دوسته حضرتن.

۳ - نام فرشته دربان بهشت.

۴ - نام فرشته دربان جهنم.

ولی دارد دو روزی مصلحت را رخ نهان تا خود

جهان از دود ظلم و آه مظلومان شود مُظلم<sup>(۱)</sup>

سمند فتح تا تازد، جهان از ظلم پردازد

ز بطعا رایت افرازد، ظفر بر رایتش پرچم<sup>(۲)</sup>

سروش اصفهانی، صحنه ظهور امام زمان علیه السلام را به تصویر می کشد و با ذکر این مطلب که به هنگام ظهور، حضرت مسیح و بندگان خاص خداوند به کمک او خواهند شتافت، جهانی بودن قیام آن حضرت را در ذهن آدمی تداعی می کند:

امید اُمم، شاه انس و جان	مهدی مظفر، امام عصر
در کون و مکان، امر او روان	بر روی زمین، حجت خدای
هم بار خدا، هم خدایگان	بر مسند شرع و سریر حکم
از حجت یزدان تهی جهان	تا بوده جهان، هیچ گه نبود
ایمن نبود، گله بی شبان	ممکن نشود خیمه بی ستون
تا آن که رساندش بر کران	کشتی بسودش ناخدا به کار
دور است ز دادار مهربان	بی راهبر، ما را گذاشتن
رایات فرازد به فرقدان	روزی که به پیروزی و ظفر
شمشیر علی، بسته بر میان	انگشتری مصطفی به دست
آن روز مسیحیحا ز آسمان	آید ز پی یاریش فرود
تازند به خدمت، یکان یکان <sup>(۳)</sup>	خاصان خدایش ز شرق و غرب

ملك الشعراء (بهار) خراسانی، آن ذخیره خداوندی را جلوه تام و تمام انبیای الهی می شناسد که روزی از پرده غیبت برون خواهد آمد و فرمان او در گستره کره خاکی مطاع خواهد بود:

۲ - خوشه های طلائی، ص ۳۴۴ تا ۳۴۶.

۱ - تاریخ.

۳ - همان، ص ۳۶۱ تا ۳۶۳.



کیست معشوق من؟ آن شاهد بزم ازلی مظهر جلوۀ حق، سرّ خفی، نور جلی  
 سرو بستان نبی، شمع شبستان علی محرم اندر حرم قرب شه لم یزلی  
 هادی مهدی، دارای جهان، حجّت عصر  
 آن که بر رایت او خواند خدا آیت نصر

تا جهان بوده است، این نور جهان آرا بود بود از آن روز که فی آدم و فی حوا بود  
 او سلیمان بُد و، او عیسی و، او موسی بود نوح و یونس را، او همره در دریا بود  
 آسمان بود و زمین بود و بشر بود و ملک  
 نور او، گه به زمین بود عیان گه به فلک  
 گر نهان است، یکی روز عیان خواهد شد آشکار از رخس آن راز نهان خواهد شد  
 در همه گیتی، فرمائش روان خواهد شد آن چه خواهیم بحمد الله، آن خواهد شد  
 تا رسد دست من آن روز بدان دامن پاک  
 نهم امروز بدین در، سر طاعت بر خاک<sup>(۱)</sup>

حکیم (صفا) اصفهانی، در به تصویر کشیدن عظمت وجودی آن مصلح کل و تبیین  
 جهانی بودن قیام او، از شیوۀ بیانی فخیمی سود جسته است:  
 عیسی، پیاده‌ای است به ظلّ لوای تو تو، پادشاه امری و عیسی، گدای تو  
 من با زبان عیسی، گویم ثنای تو ای مهدی وجود که جان‌ها فدای تو!  
 دجال شرک، خانه گرفته است جای تو  
 توحید کن که خانه سپردازد این عوان  
 مشکات سرّ اوست، ولی نعمت مسیح از دولت گدای درش، دولت مسیح  
 در کیش اوست پیش امم، دعوت مسیح از خوان اوست ریزه‌خواری حضرت مسیح  
 روحی که جلوه کرد در او صورت مسیح  
 آمد برون ز خلوت و شد عیسی زمان  
 خورشید آسمان ولایت کجا و ظلّ؟ خیر البشر کجا و بشر؟ دل کجا و گل؟

روح اللّٰه، آیتی است ز انسان معتدل عیسی، لطیفه‌ای است از آن لطف متصل  
ای فتنه مشاهده! دلبر کجا و دل؟  
مهدی کجا و عیسی؟ جانان کجا و جان؟  
ای جامع لطیف! که در هر دلیت جاست در دل نشسته‌ای تو و دل، خانه خداست  
یک کشور و دو سلطان؟ در عهده خطاست حق را دویی نگنجد، این مسلک «صفا»ست  
توحید، سرّ خاص سلاطین اولیاست  
یک پادشاست بر همه عالم، خدایگان<sup>(۱)</sup>

ابن حسام خوسفی، ضمن اشاره به اوضاع شرک‌آلود زمانه خود، در تبیین این مطلب  
اساسی می‌کوشد که با ظهور حضرت قائم علیه السلام تمامی آفریدگان جهان هستی، فرمانبر او  
خواهند بود:

شگفت نیست مسیح ار چراغ بنشانند ز بساد فتنه دجال ظالم مغرور  
چگونه دامن شرع نبی بخارد خار؟ هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور  
ظهور مهدی قائم، که چون سلیمانش مسخرند به رغبت، وحوش و جن و طیور

فؤاد کرمانی از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که با قیام جهانی خود آن چنان  
رستخیزی برپا سازد که مردم زمانه همانند روز قیامت، جزای کردار خود را ببینند:

ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن تا جلوه‌ات بسیم پنهان و آشکارا  
بی جلوه‌ات ندارد ارض و سما فروغی ای آفتاب تابان هم ارض و هم سما را  
باز آ که از قیامت<sup>(۲)</sup>، برپا شود قیامت تا نیک و بد ببینند در فعل خود، جزا را  
باز آ که بی وجودت عالم سکون ندارد هجر تو در تزلزل، افکنند ماسوا را<sup>(۳)</sup>

میرزا جهانگیر خان محبی (ضیایی) یکی از برکات ظهور مهدی موعود علیه السلام را، از میان  
رفتن اختلافات موجود در بین مذاهب می‌داند:

۲ - قیام تو.

۱ - همان، ص ۴۷۰ تا ۴۷۲.

۳ - خوشه‌های طلایی، ص ۲۷ و ۲۸.

اساس اختلافات مذاهب براندازد ز بیخ و بن، به عالم<sup>(۱)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اورنگ پادشاهی عالم را شایسته آن وجود نازنین می داند:

ای هدهد صبا گوی، «طاووس» <sup>(۲)</sup> کبریا را	باز آ که کرده تاریک، زاغ و زغن فضا را
ای مصطفیٰ شایمل! وی مرتضیٰ فضایل!	وی احسن الدلائل، یاسین و طا و ها را
ای منشی حقایق! وی کاشف دقایق	فرمانده خلائق، ربُّ العلیٰ علا را
ای کعبه حقیقت! وی قسبه طریقت!	رکن یمان ایمان، عین الصفا صفا را
ای رویت آیه نور! وی نور وادی طور!	سرّ حجاب مستور، از رویت آشکارا
ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی	اورنگ پادشاهی، شایان بود شما را
انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست	کی زبید اسم اعظم، دیو و دَدِ دغا را؟
از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است	دین مبین زبون است، در پنجه نصارا
ای هر دل از تو خرم! پشت و پناه عالم!	بنگر دچار صد غم، یک مشت بینوا را
ای رحمت الهی! دریاب «مفتقر» را	شاهها به یک نگاهی، بنواز این گدا را <sup>(۳)</sup>

همو در قصیده مهدوی دیگری، آن وجود نازنین را «کفیل دین و آیین» و «حافظ شرع مبین» معرفی می کند که «حجت حق» در جهان است، و آن حضرت را با تعبیراتی همانند: «قطب اقطاب طریقت» و «مدار معرفت» و «حامل سرّ حقیقت» مورد خطاب قرار می دهد و از آن «خداوند حرم» می پرسد که تا کی «حرم» باید در دست «نامحرمان» باشد.

شاه اقلیم ولایت، مالک کون و مکان

خسرو مُلکِ هدایت، صاحب عصر و زمان

قطب اقطاب طریقت یا مدار معرفت

حامل سرّ حقیقت یا محصل ایقان

۱- کلیات ضیایی، شرکت نسبی اقبال و شرکا، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶، ص ۱۹۲.

۲- در روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام در دست است، امام عصر علیه السلام را، طاووس بهشتیان نامیده اند.

۳- خوشه های طلایی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

ای کفیل دین و آیین! حافظ شرع مبین!  
کس ندارد جز تو میثاق<sup>(۱)</sup> الهی را ضمان<sup>(۲)</sup>  
حجت حق بر جهان و بهجت کون و مکان  
گلشن دین از تو خرم، روح ایمان شادمان  
ای خرداوند حرم! ای محرم اسرار غیب!  
تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟!  
باز شد بیت الصمد<sup>(۳)</sup> بیت الصنم<sup>(۴)</sup> یا لاسف<sup>(۵)</sup>!  
کسایر اصنام<sup>(۶)</sup> کو؟ شاهاتویی دست همان  
خانه‌های قدس را پای پیلان محو کرد  
خاندان نجد<sup>(۷)</sup> را، ایزد کند بی خاندان!  
خسروا! صبر و تحمل پیشه کردن تا به کی؟  
تسیشه بی انسدیشه زن بر ریشه این ظالمان<sup>(۸)</sup>

#### ۲ - ۱ - ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر<sup>(ع)</sup>

انسان کاملی که دارای ولایت تکوینی است، قدرت تصرف در عوالم کون و مکان را دارد و سررشته جهان هستی به دست اوست؛ چرا که خلیفه خدا در روی زمین است و در حقیقت مزایای وجودی خود را از انبیا و اولیای الهی به ارث برده است.

طرب اصفهانی در قصیده رسای مهدوی خود به همین مهم اشاره می‌کند:

خضر و مسیح و صالح و ایوب و الیسع

نوح و کلیم و یوسف و یعقوب و ارمیا

ذوالکفل و لوط و یوشع و ادریس پاکدین

داوود و هود و یونس و لقمان پارسا

۲ - ضمانت.

۴ - بتخانه.

۶ - کنایه از آل سعود است.

۸ - خوشه‌های طلایه، ۲۶۶ و ۲۶۷.

۱ - عهد و پیمان.

۳ - خانه خدا، مراد کعبه است.

۵ - جای افسوس است.

۷ - کنایه از آل سعود است.

بسالمله تسا به خاتم از آدم صنی

او را تمام، مدحگر و منتقبت‌سرا<sup>(۱)</sup>

محیط قمی، در تبیین ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام، نمونه‌هایی را بازگو می‌کند:

کَهِفِ اَمَانٍ، پناه جهان، صاحب الزمان	شاهی که سوده نه فلکش، جبهه بر تراب
مَهْدِيٍّ، ولی قائم و موعود و منتظر	آخر امام و یازدهم نَجَلِ بوتراب
عَنْوَانِ اَفْرِيْنَشِ وَ، فهرست کن فکان	کز دفتر وجود بود فرد انتخاب
بِاِطْمِئِنَّةٍ عِنَايَتِ اَوْ، باید آسمان	در سایه حمایت وی، تابد آفتاب
بِي اَمْرِ اَوْ، سریزد یک برگ از درخت	بی فیض او، نبارد یک قطره از سحاب
حَصْرِ مَحَامِدِشِ، نتوان کرد از آن که هست	نطق الکن و محامد، بی حد و بی حساب
دِرْمَانِدِهَامِ، اغثنی یا صاحب الزمان!	یا خاتم الأئمه و یا تالی الکتاب <sup>(۲)</sup> !

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی، ولایت تکوینی امام عصر علیه السلام را از منظر دیگری به تصویر می‌کشد:

صاحب عصر و زمان، آن که سپهرش گوید:

بِاِوْلَايِ تَوْ، مرا نیست تولای دگر	موسی ار بانگ «أنا الله» ز نخل بشنید
نَبْدُ اِز نَخْلِ چنین نغمه، بُد از جای دگر	زین سخن هم، نه خدا گویش اما گویم
که بود متصل این بحر به دریای دگر	بلکه شد فاش در امروز که عیسی هم داشت
فَسِيضُ رُوحِ الْقُدْسِيِّ رَا، ز مسیحای دگر	

پدر و مادری، این‌گونه نیارد فرزند

اگر آیند هزار آدم و حیوانی دگر

ای مهین حجت حق! منتظران را به خدا

نیست هیچ از تو، به غیر از تو تمنای دگر<sup>(۱)</sup>

ملك الشعراء (بهار) خراسانی، در مخمس مهدوی خود، عظمت وجودی امام

عصر<sup>(۲)</sup> را، روایت می‌کند:

مژده که روی خدا، ز پرده بر آمد

بی‌خبران را ز فیض کل خبر آمد

معنی واجب گرفت، صورت امکان

شعشعه گسترد، جلوه صمدانی

طاق طلب را قویم گشت، مبانی

از کمالات جمال قادر سبحان

از فلک کسوت تافت اختر تجرید

«لم یلد» امروز یافت کسوت تولید

و آن که بدو زنده گشت چار خشیجان<sup>(۲)</sup>

عقل نخستین، بزرگ صادر اول

راه هدی را یکی فروخته<sup>(۳)</sup> مشعل

حسجت غایب، ولی ایزد مئان

قساعده‌پرداز کارگاه الهی

جاهش برتر ز حد لایتناهی

عقل، به قرب کمال و جاهش حیران

۱ - همان، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲ - مخفف آخشیجان، جمع آخشیج: عنصر، چهار آخشیج: چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۳ - مخفف فروخته.

پرده‌نشین حریم لم یزلی، اوست      شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست  
 مرشد و مولا و پیشوا و ولی، اوست      بساری، سرّ خفی و نور جلی اوست  
 خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان  
 غیر تو ای کنز مخفی احدیت      کیست که پیدا کند کُنوز هویت؟  
 از تسو عیان است جلوۀ صمدیت      هیچ تو را با خدای نیست دوئیت  
 ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان  
 ذاتش، آینه خدای نما شد      گرچه خدا نیست، کی جدا ز خدا شد؟  
 درگه او، زیب‌بخش عرش علا شد      هرکه به درگاه او ز روی صفا شد  
 ز اهل صفا شد بسان خواجۀ دوران<sup>(۱)</sup>

اسکندر خان (بهجت) قاجار، عالم امکان را طفیل آن وجود نازنین می‌داند و قهر آن  
 حضرت را «مالک دوزخ» و لطف او را «رضوان بهشت» معرفی می‌کند و بر این باور است  
 که با ورد زبان ساختن نام مبارک آن امام همام می‌توان همانند ابراهیم، آتش را بر خود  
 گلستان کرد و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که با ظهور خود، ظلم و ظلمت را از  
 گسترۀ عالم بیرون راند:

من چو نام حجّت یزدان برم باید که تو  
 سجده بر نام نکوی حجّت یزدان کنی  
 حجّت قائم، که از بوسیدن خاک درش  
 فخر بر مهر و سپهر و ناز بر کیوان کنی  
 با شهاب کلک، دیوان را همی رانی ز خویش  
 چون مدیحتش را رقم بر دفتر و دیوان کنی  
 جرعه‌ای از چشمۀ مهر و ولایش نوش کن  
 تا چو خضر پی خجسته، عمر جاویدان کنی  
 ز آتش نیران مترس و، نامش آور بر زبان  
 تا هویدا آب کوثر ز آتش نیران کنی

با ولای او، چو ابراهیم بن آزر به خویش  
آتش سوزنده را، گل سازی و ریحان کنی  
شهریارا! عالم امکان طفیل ذات توسست  
هر چه اندر عالم امکان بخواهی، آن کنی  
از نظر پنهان بود جان و، تو جان عالمی  
زین سبب مر خویشان را از نظر پنهان کنی  
بهر باطل کردن سحر و طلسم جادوان  
در کف موسی، عصا را صورت تُعبان<sup>(۱)</sup> کنی  
بر اعادی<sup>(۲)</sup> در سعیر و، بر موالی در بهشت  
قهر و لطف خویشان را «مالک» و «رضوان» کنی  
تیره شد روی جهان از کفر، شاها از حرم  
جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی!  
از حجاب غیب رخ بنای ای نور خدای!  
تا که رفع ظلم و، دفع ظلمت از کیهان کنی<sup>(۳)</sup>

سید احمد (ادیب) پشاور، حکیم متأله و شاعر پر آوازه سده سیزدهم هجری  
(متولد ۱۲۶۵ ق) در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده است برای به  
تصویر کشیدن امتیازات وجودی آن حضرت از اصطلاحات فلسفی سود جسته است:  
تاج کاووس از فروغ و، بال طاووس از نگار  
گشت کلک و دفترم از فر سلطان زامن  
آن سلیمان به حق کز کلک او، رخشان نگین  
تسا به رستاخیز نتواند رسیدن اهرمن  
نفس کلی دارد از املائی او، جزوی به کف  
زین سبب ارواح علوی را کند تلقین فن

۱. ازدها.

۲. دشمنان.

۳. تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی (عبرت) نایینی، ج ۱، ص ۴۵۲.



پای چون این تیره توده بفشرد، اندر درنگ  
 گر ازو فرمان نو یابد بر این چرخ کهن  
 از روان جنبد فلک، وز حکم او جنبد روان  
 خود بجنبد دست اوّل تا بجنبد پروزن<sup>(۱)</sup>  
 گویا می بشنود گوشم خروش آسمان  
 که: به حکم او همی گردم بدین اشتاب<sup>(۲)</sup>، من  
 از نهیبش، لرزه افتد مر زمین را گاه گاه  
 باز از فرمان او گیرد سکون از بومهن<sup>(۳)</sup>  
 اوست آب زندگی و، ما همه زنده بدو  
 کو روان این جهان است، این جهان او را بدن  
 طبع، زو دستور گیرد تا جنین را در رجم  
 صورتِ فعلی<sup>(۴)</sup> دهد یا زینت تشکیل زن  
 بی جواز او نگرده قطره اندر بحر، در  
 بی مثال او نگرده سنگ در کان، بهرمن<sup>(۵)</sup>  
 گر شمش بگذرد بر تل خاکستر، بری  
 عنبر سارا از آنجا کیل کیل و من و من  
 آن که رنج پیس را و کور مادرزاد را  
 نیز هم آن مرده را کش سود هم تن هم کفن<sup>(۶)</sup>  
 زنده کردی از دمیدن وز بسودن خوب و خوش  
 از خداوند زمان<sup>(۷)</sup> آموخت این افسون<sup>(۸)</sup> و فن

۱ - مخفف پرویزن: بادزن.

۲ - زمین لرزه، زلزله.

۳ - مردی.

۴ - مخفف بهرمان: نوعی باقوت سرخ.

۵ - اشاره دارد به معجزات حضرت عیسی علیه السلام که بیماران مبتلا به خوره را سلامت و کوران مادرزاد را بینا و

مردگان را زنده می کرد.

۶ - اشاره به وجود مقدس امام زمان علیه السلام دارد.

۷ - جادو و افسون در معجزات اولیای خدا راه ندارد، و باید این کلمه را در اینجا مجازاً به معنی شگرد گرفت.

خواه جزوی یا که کلی، یکسره اشراق اوست  
ز آن که نور هور هم بر سهل<sup>(۱)</sup> تا بد هم حَزَن<sup>(۲)</sup>  
آن شجر کاندَر مبارک سایه او مصطفی  
بیعت از فرمان یزدان می ستد زان انجمن  
آن شجر را بیخ ایدون،<sup>(۳)</sup> آن مبارک شرع اوست  
که بود شاخش فرایض، برگ و بار او سُنَن  
زیر این فرخ شجر بیعت به دست غیب کن  
«یؤمنون بالغیب» برخوان چون او یس اندر قرَن  
آن چنان کاین دَوْر مخصوص است او را، مر مرا  
جان و تن مخصوص او دان هم به سر و هم عَلاَن<sup>(۴)</sup>

(امیر اصلان) دنبلی از شعرای نامی دوره قاجار، در قصیده میلادیّه خود، صفات  
خدایی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام را، اینگونه به تصویر کشیده است:

آن آیت جسامعی کز آن آیت	بشمرد توان صفات یزدان را
وان آینه کاندرو توان دیدن	مِنْ حَیْثُ هُوَ جَمالِ جانان را
ای از تو نظام، هفت آبا را!	وی از تو قوام، چار ارکان را!
نه واجبی و نه ممکن، امّا	کسی آیی در شاز امکان را؟
جدّ تو، دو چیز: ناطق و صامت	بگذاشت میان خلق، برهان را
اول: عترت بود و دومش: قرآن	کز کف نهند، این دو میزان را
تو حجّت ناطق و، قرآن هم	باید ز تو فهم کرد، قرآن را
ای با تو قرار عالم امکان!	کسی بی تو بود قرار، کیهان را؟
تا زهد ابوذر است در افواه	مشهور چنان، که صدق: سلمان را

۱- زمین هموار، و نیز نام مکانی است. ۲- زمین ناهموار و درشت، و نیز نام محلی است.

۳- اکنون.

۴- تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نایینی (عبرت)، ج ۱، ص ۷۴.

این خوان کرم، هماره گسترده      زان بهره بود امیر اصلان را<sup>(۱)</sup>  
 همو در قصیده میلادیّه دیگری، جلوه‌های جلالی و جمالی آن آینه تمام‌نمای خداوندی  
 را، روایت می‌کند:

مسهدی امت، سمی احمد مُرسَل	حسجت داور، ولی دادگر آمد
آن که به عون ولای حضرتش آسان	کشتی نوح نبی ز آب، در آمد
وادی ایمن، کلیم را به شب تار	نور جمالش پدید از شجر آمد
نور رخ او به کوه طور بتابید	رفت ز خود، مرو را چو در نظر آمد
عصمت او شد پناه یوسف صدیق	تا ز پس هفت پرده، بی خطر آمد
حسد بشر نیست، مدح گفتن آن را	کز شرف و قدر، فخر بوالبشر آمد
ذره کجا، ز آفتاب وصف نماید؟	قطره چسان از بحار <sup>(۲)</sup> مدحگر آمد <sup>(۳)</sup>

محمد (بقای) سپاهانی ملقب به «اشرف الکتاب» در قصیده مهدوی خود که به  
 مناسبت میلاد آن حضرت سروده است، عظمت وجودی امام عصر را به رشته سخن  
 کشیده است:

صاحب عصر و زمان، خسرو اقلیم وجود      که یکی دهکده هفت اقلیم، از کشور اوست  
 دل او، نقطه امرست و همه امر قضا      خطی از مرکز او، گردشی از پرگر<sup>(۴)</sup> اوست  
 نقطه انجم و، افراد فلک در میزان      نقطه‌ای از قلم و، فردی از دفتر اوست<sup>(۵)</sup>  
 همو در قصیده میلادیّه دیگری، ابعاد دیگری از مزایای وجودی آن امام همام را به  
 تصویر کشیده و از قدرت لایزالی آخرین حجّت الهی سخن به میان آورده است:  
 قائم آل محمد، آن که با انصاف او

خوی زُفتی<sup>(۶)</sup> از نهاد آسمان آید برون  
 مَقدم فرخ پیش را، از برای تهنیت

ماهی از دریا و مرغ از آشیان آید برون

۱ - همان، ص ۲۱۷.  
 ۲ - جمع بحر، دریاها.  
 ۳ - همان، ص ۲۱۸.  
 ۴ - مخفف پرگار.  
 ۵ - همان، ص ۴۱۵.  
 ۶ - بخیلی و ترشروبی.

ببندگی درگه آن روح و جسم قدس را  
کز حجاب از بهر تنظیم جهان آید برون:  
روح‌های قدسی، از عرش و دود آید فرود  
جسم‌های نامی از این خاکدان آید برون  
پرتو مهرش، به موجودات چون تابش کند  
ذره‌ای را، آفتابی از میان آید برون  
تا بمالد تن به خاک راه او، هر بامداد  
آسمان از کسوت گوهز نشان آید برون  
اشتیاقی جبهه‌سای قدامش را، همی  
از افق هر صبح مهر زر فشان آید برون  
برکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب  
همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون  
گر وزد باد نهیبش در چمن، از بید بون  
جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون<sup>(۱)</sup>  
بقای سپاهانی در قصیده میلادیّه غیر مردّف خود، جلوه‌های جلالی و جمالی حضرت  
ولّی عصر  $\text{علیه السلام}$  را به تصویر کشیده است:

خلاق همه ممکنات، خالق سبحان	قائم دائم که فرع هستی او کرد
هستی او، جان و جسم عالم امکان	طلعت او، نور و چشم عرصه ایجاد
جسم بود ارجمند، در کنف جان	چشم بود سودمند، از شرف نور
سرخوش ازو، جمع عاشقان پریشان	خرّم ازو، قلب عارفان خداجوی
نامه ایجاد را، وجودش عنوان	مصحف تأیید را، جبینش تفسیر
جز به رضایش، قضا ندارد فرمان	جز به مرادش، قدر ندارد قدرت
فتح و ظفر بسته با حُسامش <sup>(۲)</sup> پیمان	عدل و امان بسته با ظهورش میثاق
بارد خورشید، جای قطره باران	ابر توان گفت دست او را اگر ابر

بر سر خوان عطاش، بوده و باشند  
امن و سلامت، به روزگار شهودش  
زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب  
خیمه اجلال او، بر از بر گردون  
خلق ازل تا ابد، سراسر مهبان  
هر دو برآرند سر ز چاک گریبان  
زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان  
قبه خرگاه او، بر از بر کیوان<sup>(۱)</sup>  
همو در قصیده میلادی غیر مردّف دیگری نیز، از آثار وجودی آن حضرت سخن  
می‌گوید:

امام عصر، خداوند نصر کز در نصر  
خدايگان زمین است و، شهریار زمن<sup>(۲)</sup>  
مسیح بود به تلقین او که بر لب راند  
پی اقامت حجّت به گاهواره، سخن  
اگر مسیح، به تقریر: اِنّی عبدالله  
پس از ولادت، روزی سه برگشود دهن  
شهادتین به لب راند آن شه والا  
گه ولادت، نابرده نوز<sup>(۳)</sup> لب به لب  
خلیل نیز چو پیوست مهر او در دل  
بسر او شد آتش سوزنده، ارغوان و سمن  
دو وصف، تیغ ورا شامل است در دو مقام  
برای دشمن، تیغ است، و بهر دوست، مجن<sup>(۴)</sup>  
به جای دوست بود چون فرشته رحمت  
بسرای خصم بود، جانگزائی اهرمین<sup>(۵)</sup>

اسکندر خان (بهجت) قاجار در ستایش خاتم الاوصیا، ابعاد دیگری از امتیازات  
وجودی آن حضرت را در قصیده مناقبی خود انعکاس داده است:

۲ - مخفف زمان.

۴ - سپر.

۱ - همان، ص ۴۱۷.

۳ - مخفف هنوز.

۵ - همان، ص ۴۱۷.

از نور او اگسر بشود ذره‌ای پدید  
ظلمت دگر نبینی هرگز به روزگار  
فرمان برند او را، همواره ماه و خور<sup>(۱)</sup>  
این یک، به روز روشن و، آن یک به شام تار  
بی امر اونسباشد، سیاره را مسیر  
بی حکم او نسباشد، افلاک را مدار  
جز او به ملک امکان، کس نیست پادشاه  
جز او به شهر هستی، کس نیست شهریار  
از چاکریش بسا شد می‌کال سرفراز  
از بسندگیش دارد جبریل افتخار  
از لطف او ز گلشن جنت دمد سمن  
وز قهر او ز ساحت دوزخ جهد شرار  
گر خشم او به باغ نعیم<sup>(۲)</sup> آورد گذر  
ور مهر او به صحن جحیم<sup>(۳)</sup> آورد گذار  
اندر جحیم، گردد آتش بدل به گل  
واندر جنان، شود گل سوری بدل به نار  
ای کاینات گشته طفیل وجود تو  
ای ز آفرینش، آمده مقصود کردگار  
خورشید و ماه و زهره و کیوان و مشتری  
نور و ضیا ز روی تو کردند مستعار  
بهر موالی تو و اعداات آفرید  
گلزار خلد و نار جحیم، آفریدگار<sup>(۴)</sup>  
بهجت قاجار در قصیده شیوا و دل‌انگیز دیگری، گوشه‌ای از خصایل وجودی و

۱ - خورشید.

۲ - کنایه از بهشت.

۳ - جهنم.

۴ - همان، ص ۴۴۹.

صفات کمالی آن ذخیره خداوندی را هنرمندانه توصیف می‌کند:

قائم که بود قائم ازو دین محمد

مهدی که بود هادی امت به خبر بر

نام خود و القاب خود و کُنیت خود را

داده است بدو خاتم پاکیزه گهر بر

حاکم به قضا و به قدر، او بود آری

حکمش شده جاری به قضا و به قدر بر

بسالنده شود گلبن دین از مدد او

چونان که به نوروز همی شاخ شجر بر

مهری است خدا را به وجودش که بود بیش

از مهر پیمبر به شُبیر و شَبَر بر

هرگز نشود مهر تنو زایل ز دل ما

ما راست به دل مهر تو چون نقش حجر بر

مدّاح قدیمی بودت «بهجت خاقان»

هم بر به نیاکانت بود مرثیه گهر بر

در دل بنشانده است ز مهر تو نهالی

امید چنان است که آید به ثمر بر

همو در قصیده مناقبی دیگری به ردیف «سنگ» قدرت طبع خود را در معرض بروز

و ظهور قرار می‌دهد و به ذکر کرامات وجودی و فضایل انسانی امام عصر علیه السلام می‌پردازد:

مهدی، شهنشه دو جهان، صاحب الزمان

کز حکم او شده است چنین استوار، سنگ

خواند مناقب وی و، ورزد ولای او

در شاخسار، بلبل و در کوهسار، سنگ

از امر و نهی اوست که بر چرخ و بر زمین

دارد مسیر، کسوکب و دارد قرار، سنگ

بر سنگ اگر به چشم عنایت نظر کند  
گردد نکوتر از گهر آبدار، سنگ  
از بهر این که بر سر اعدای او زنند  
در گیتی آفریده همی کردگار، سنگ  
یک تن در آن تبار که ورزد خلاف او  
بارد فلک ز حادثه بر آن تبار، سنگ  
تا باد آردش به در تو، بدین امید  
خواهد ز کردگار که گردد غبار، سنگ  
در کام و دست منکر فضل تو می شود  
آب حیات، زهر و دُر شاهوار سنگ  
لعنت همی فرستد و نفرین همی کند  
پیوسته دشمنان تو را بر مزار، سنگ  
دارد همیشه تا به جهان پیش آدمی  
سیم سپید، قیمت و زر عیار، سنگ  
بادا به پیش خلق، عدوی تو خوار و زار  
چونان که پیش لعل بود خوار و زار، سنگ<sup>(۱)</sup>  
بهجت قاجار، در قصیده غیر مردّف ولی مُردّف مهدوی خود، جنبه‌های دیگری از  
امتیازات وجودی و قدرت الهی امام زمان علیه السلام را روایت می‌کند:  
چو «بهجت» در میان باغ می‌خواند همی بلبل  
مدیح مهدی هادی، ستوده حجت یزدان  
امام حاضر و غایب، که خاک درگه او را  
بروید از شرف حورای مشکین طره با مرثگان  
شهنشاه دو گیتی، نور بخش هفت سیّاره  
که قائم از وجود او بود نه چرخ و چار ارکان



خداوند جهان، فرمانروای عالم امکان  
که می‌باشد مر او را روز و شب، دو بنده فرمان  
قسم جنت و نیران<sup>(۱)</sup> بود او، زان که در دستش  
سپرده ایزد بیچون کلید جنت و نیران  
بود آیین پدو تازه، چو گلبن در مه اُردی<sup>(۲)</sup>  
بود ایمان پدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان  
خورد روزی ز خوان نعمت او، مؤمن و کافر  
ببرد تابش ز نور طلعت او، زهره و کیوان  
معینش باش تا باشد معینت ایزد دادار  
مطیعش باش تا باشد مطیع امر تو کههان  
اگر تیر حوادث را نمی‌خواهی هدف گردی  
بساز از حبّ او مغفر<sup>(۳)</sup>، بیوش از مهر او خفتان<sup>(۴)</sup>  
به‌سان چشمه حیوان، ولای اوست جان پرور  
ازین سرچشمه جامی نوش، تا مانی تو جاویدان  
نکوتر گردد از خلد برین بر عاصیان، دوزخ  
گر او یک ره پدان جا بنگرد از دیده احسان  
شهنشاهها! تو بودی انبیا را ناصر و یاور  
همه دشوار آنان گشت از تأیید تو آسان  
تو موسی را رسانیدی ز رود نیل بر ساحل  
تو یوسف را نشانیدی فراز تخت از زندان  
مدیحت هر که امروز آورد بر لب، یقین دارم  
که در فردای محشر ایزدش بخشد همه عاصیان<sup>(۵)</sup>

۲ - ماه اردیبهشت.

۴ - جوشن، تن پوش جنگی.

۱ - دوزخ.

۳ - زره.

۵ - همان، ص ۴۵۲.

همو در قصیده مناقبی دیگری با مورد خطاب قرار دادن امام عصر علیه السلام گوشه‌ای از فضایل بی‌شمار آن حضرت را بر می‌شمارد:

ستوده مهدی هادی، که کردگارش گفت: مناقبش چو نگارم، فرشته‌ام گوید: خدایگانا! ای آن که همچو باز خدای بود وجود تو چون روح و، کاینات چو تن ز آفرینش کونین و انجم و افلاک قوام شرع رسول خدا بود از تو بود ز فسرّ وجود تو تازه و شاداب

بقیة الله بر اهل روزگار، تویی تبارک الله! کیش<sup>(۱)</sup> منقبت‌نگار تویی هم از دو دیده نهان و، هم آشکار تویی نهان بدین سبب از دیده، روح وار تویی غرض تو بودی و، مقصود آفریدگار تویی هم از رسول در آفاق، یادگار تویی از آن که گلشن اسلام را بهار تویی<sup>(۲)</sup>

و در مدیحت آن حضرت نیز، قصیده مردّفی دارد که از فضایل مهدوی سرشار است:

حجّت قائم که از شمشیر او مظهر حق، آن که دست فایض شاه دین‌پرور که جبریل امین خلد پیش بوستان خلق او رحمت حق هر زمان از آسمان خواستار آن بود فیض خدا شهریار! ای که از رخسار تو هر که را مدح تو باشد بر زبان

دین یزدان استوار آید همی رازق هر رزق‌خوار آید همی بسر در او بسنده‌وار آید همی شرمگین و شرمسار آید همی بسر وجود او نثار آید همی که مر او را خواستار آید همی فرّ یزدان آشکار آید همی روز محشر، رستگار آید همی<sup>(۳)</sup>

میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی در قصیده مناقبی خود از جلّوات نورانی آن آیینۀ تمام‌نمای خداوندی سخن می‌گوید و او را علّت‌العلل جهان هستی معرفی می‌کند:

خیال روی او مرا چو هست، نیست خوشترا

به دل خیال دیگر، چو در دل است جای او

۲. همان، ص ۴۵۳.

۱. که او را.

۳. همان، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

امام حیّ راستین، فلک مکان، ملک مکین  
سمیّ ختم مرسلین که جان و دل فدای او  
ظهور جلوۀ ازل، شعاع نور لم یزل  
تمام علّة العسل، که کبریا ردای او  
خدای را چو مظهرا، وجود اوست مصدرا  
به هر دو کون داورا، به عرش استوای او  
به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او  
خفای او ظهور او، ظهور او خفای او  
به حکم منّهی قضا، چو او رضا کما از ترضی  
رضا نه جز رضای او، قضا نه جز قضای او  
چو ذات را صفات او، ظهور نور ذات او  
به ماسوا حیات او، بقا نه جز بقای او  
شها! «بهای» از تو بس، امیدوار و چون جرس  
زند به مدحتت نفس، قبول کن ثنای او  
تو نور باهر حق، تو دست قادر حق  
تو عین ناظر حق، که رای توست رای او<sup>(۱)</sup>

سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی خوش‌ردیف خود، جلوه‌های جمالی و جلالی امام عصر علیه السلام را به توصیف نشسته است:

رخساره گر عیان کنی ای ماه من شوند	از شرم عارض تو نهان، ماه و آفتاب
هرگز قرین تو نشود در جهان پدید	گر سال‌ها کنند قران، ماه و آفتاب
عکس رخ تو را پی سرمشق دلبری	بر یک‌دگر دهند نشان، ماه و آفتاب
«پروانه» را نگر که به شعرش دو نقطه‌اند	در مدحت امام زمان، ماه و آفتاب
شاهی که مدح گویند او را به روز و شب	دو قرص نوگشاده زبان ماه و آفتاب

حکم ار به عکس گردش ایشان کند همی  
 بهر نثار مسقدمت ای صاحب زمان!  
 ای آفتاب شرع نبی! تا کنی طلوع  
 بر خوان نعمت تو که گسترده کردگار  
 بر خاک آستان تو تا جبهه سوده‌اند  
 ای آسمان قدر و شرافت! که جسته‌اند  
 از بهر رزم خصم تو، از قوس و کلهکشان  
 پیوسته بسته‌اند کمر همچو چاکران  
 یار تو و عدوی تو باشند شاد و خوار  
 همو در قصیده مناقبی دیگری، مواردی دیگر از مکارم وجودی آن حضرت را  
 بر می‌شمارد:

سخن سرایم در مسدحت امام زمان  
 امام قائم، سبط نبی، ولی خدای  
 ز فیض عامش، گیرند بهره جن و بشر  
 همیشه تا نبود نار را طراوت سیب  
 رخ محبّ تو بی تاب باده چون گلنار  
 به روی خویش گشایم در سعادت و گنج  
 که هست تابع فرمانش این سرای سپنج  
 ز قهر و لطفش، یابند خلق شادی و رخ  
 همواره تا نبود تاک را صفای ترنج  
 تن عدوی تو از زخم نیزه چون اسفنج<sup>(۲)</sup>

سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی دیگری، اوضاع نابسامان خراسان را به  
 محضر امام زمان علیه السلام گزارش می‌دهد و از به خون کشیدن تربت رضوی توسط دشمنان،  
 شکایت می‌کند، و رفع این پریشان‌احوالی را از پیشگاه آن حضرت تقاضا دارد و با این  
 همه، از ذکر خصایل آن حضرت غافل نمی‌ماند:

به سوی سامره میکن سفر ای پیک سحر!  
 بسا لب خشک و دل تفته و با دیده تر  
 عرضه کن حال خراسان را در حضرت شاه  
 حجة الله را آگاه کن از حال پدر

گرچه جبریل کز اسرار جهان است آگاه  
حضرت اوست به صد مرتبه ز او آگه تر  
غرض از عرضه تو نیست به غیر از تکرار  
عرض چون گشت مکرر، کند البته اثر  
به پدر چون که جفا و ستم و جور رسد  
کینه از خصم پدر تو زد، البته پسر  
ویژه این گونه پسر، کش رهی<sup>(۱)</sup> است اصل قضا  
ویژه این گونه پسر، کش رهی است امر قدر  
ناظم کون و مکان، حاکم ارض است و سما  
حجّت بالغة یزدان بر جنّ و بشر  
مه و خورشید به میلش نشوند از سفری  
بس خطرهایست مرا ایشان را در طی سفر  
مُظلم و تاری باشند چو دو جرم کثیف  
گر نگیرند ضیا از در او، شمس و قمر  
ای که بر عالم هستی، تویی امروز امیر  
وین امارت بسزا یافتی از جدّ و پدر  
نطفه اندر رجم مام، نگیرد منزل  
گر نگویی تو به زهدان که مرا این را پرور  
پس به امر تو در آنجا بنگارد صورت  
خامه قدرت، گویی تو: پسر یا دختر  
سعد و نحسش نشود بی مدد رای تو فاش  
هر که را خواهی مؤمن، نشود او کافر  
چون تو در خالق، فانی شده ای بی کم و کاست  
او همه تو شده و، تو همه او یا تا سر

هر چه او خواهد، تو خواسته‌ای بی کم و بیش  
هر چه تو گویی، او گفته بی زیر و زبر  
نیست باکی اگرم خصم شوند اهل جهان  
من سخن بهر خدا گویم بی خوف و خطر  
حجّت بالغه یزدان! ای صاحب عصر!  
بی شک از حالت مایی تو نکو مستحضر  
خود قصیده سی‌ام است این، که به مدحت گفتم  
بو<sup>(۱)</sup> که در مدح تو بگزارم سی سال دگر  
در غیاب تو سخن گفتم سی سال ای کاش  
در حضور تو ثنا گویم سی سال آخر<sup>(۲)</sup>  
همو در قصیده مناقبی دیگری ضمن تشبیهی زیبا و شاعرانه، به تبیین گوشه‌هایی از  
ابعاد وجودی و فضایل امام عصر علیه السلام می‌پردازد و در پایان آرزو می‌کند که به فرمان آن  
مصلح جهانی، شعر مناقبی خود را در حضور حضرتش بخواند:  
امام قائم، ختم الائمه، صاحب عصر      که یوسف از مدد او ز چه رسید به جاه  
جز او نباشد در روزگار، صاحب امر      جز او نباشد اندر زمانه، شاهنشاه  
ز حادثات، پناهی اگر همی جویی      جز آستانش نیابی ز حادثات پناه  
ایا مطیع تو گشته زمانه، بی منت      و یا سجود تو کرده سپهر، بی اکراه  
در آن زمان که تو بر تخت داد بنشینی      به پیش تخت تو، شاهان همی نهند جباه<sup>(۳)</sup>  
چو شیر رایتت افراشته شود به فلک      ازو هراسد شیر سپهر، چون روباه  
دگر شهبان را فخرار به مسند و گاه<sup>(۴)</sup> است      همی بود به وجود تو فخر مسند و گاه  
امید هست که خوانی مرا و فرمایی:      بخوان قصیده مدح مرا، تو بر درگاه  
اجازه یابد از حضرتت چو «پروانه»      بر آسمانش سساید ز افتخار کلاه  
نخست مدحی کارد به حضرتت، این است:      اَقْسُولُ اَشْهَادُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ<sup>(۵)</sup>

۱- همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

۲- همان، ص ۵۴۳.

۳- جمع جبهه، پیشانی‌ها.

۴- همان، ص ۵۴۳.

و در قصیده‌ای دیگر، آن حضرت را اختیاردار عوالم هستی معرفی می‌کند و با بهره گرفتن از آرایه‌های شعری، با مکارم اخلاقی و نیروی لایزالی حضرت صاحب الامر علیه السلام شعر خود را می‌آراید:

ای ولیّ اللّٰه قائم! ای امین کردگار!

کآتش سوزان توانی لاله و ریحان کنی

صاحب الامر، ولیّ کردگاری، وز شرف

زیببت فخر ار به کلّ عالم امکان کنی

هم قضا و هم قدر باشند در حکمت، از آن

حکم رانی بر قضا و بر قدر فرمان کنی

گر نه یزدانی، چو یزدان در زمین و در زمان

از چه رو باشد که هرچ <sup>(۱)</sup> آن را بخواهی آن کنی؟

زهرة را از مشتری گرده سعادت بیشتر

گر به یاری از سپهرش شمسه ایوان کنی

دوش این اشعار دلکش نزد جانان خواندمی

گفت: شاید برنگاری و، نگار <sup>(۲)</sup> جان کنی

زان که بس خوشتر بود از شعر آن شاعر که گفت:

ای شکسته زلف یارا! از بس که تو دستان <sup>(۳)</sup> کنی

گفتمش: برهان این تصدیق می‌خواهم از آنک

می‌بنپسندم که تو تصدیق بی برهان کنی

گفت: زین برهان چه خوشتر؟ کو همی «محمود» را

مدح کرد و، تو ثنای صاحب دوران کنی <sup>(۴)</sup>

میرزا جواد (تجلی) از شعرای پرآوازه آیینی در سده چهاردهم هجری است.

ترجیع بند مهدوی و قصاید مناقبی او در ستایش چهارده معصوم علیهم السلام خصوصاً حضرت

۱ - مخفف هر چه.

۲ - نقش و زینت.

۳ - فتنه و آشوبگری.

۴ - همان، ص ۵۴۴.

صدیقه طاهره و امام مهدی علیه السلام زیانزد صاحب‌دلان شعر شناس است.  
ابیاتی از دو قصیده مهدوی او را که در توصیف جلوه‌های جمالی و جلالی حضرت  
صاحب الامر علیه السلام است زینت این اوراق می‌کنیم:  
محیط جود و سخا، در درج عز و شرف  
امام هر دو سرا، آفتاب برج جلال  
شهی که عالم امکان ازو گرفته قرار  
شهی که صورت هستی ازو گرفته کمال  
ثواب اوست ثواب و، عقاب اوست عقاب  
حرام اوست حرام و، حلال اوست حلال  
ز روی حیرت و عبرت، شه‌نشها! روزی  
مردم از خرد خورده بین خویش سؤال:  
به رنگ زر، رخ خورشید از چه در همه وقت؟  
به رنگ سیم، رخ ماه از چه در همه حال؟  
جواب داد که: این هر دو نیر اعظم  
بودند هر دو به یک رنگ در فروغ و جمال  
بسدید چهره او، آفتاب و شد زرین  
ندید ماه و به رویش نشست گرد مال  
خدا، اگر چه ندارد همال لیکن او  
خدای را، ز قدم تا به فرق هست همال  
سسپهر، تب کند از نسام نساوکش شنود  
وز آفتاب، لبش صبحدم زند تبخال  
بسدید نعل سمند تو بدر و خود را کاست  
که تا دو هفته دیگر شود به شکل هلال  
ز مهر و ماه، فسک را بود دو اسطراب  
یکی به روز نهد یک به شام، چون رمال



خیال خواست برد پی به ذات حضرت او  
نخست گام بگردید لنگ، پای خیال  
به مطبخ فلکش، هست آفتاب، آتش  
که مُنکسف چو شود، می شود سیه چو زُکال<sup>(۱)</sup>  
اگر چه او پسر بسوالبشر بود، لیکن  
سرشته است پدر را به دست خود صلصال<sup>(۲)</sup>  
چگونه مدح تو با یک زبان توانم کرد؟  
که در مدیح تو سوسن به ده زبان شده لال<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

یگانه مهدی موعود منتظر شاهی  
کسه هست منتظران را، ز دوریش شیون  
ولی بار خدا، صاحب الزمان که بود  
هزار ساله جوان زیر این سپهر کهن  
به راستی، وصی شرع احمد مختار  
به دوستی، ولی خاص قادر ذوالمن  
به روز جنگ برد دست گر به تیغ دو سر  
به گناه رزم، به جولان چو آورد توسن:  
ازو سهام<sup>(۴)</sup> و، ز مردان نامور سینه  
ازو حُسام<sup>(۵)</sup> و، ز گردان جنگجو گردن  
بزرگوار! ای رازق وحوش و طیور!  
خدایگان! ای خالق زمین و زمین!  
قضا، تو راست به میدان چو تیر در ترکش  
فلک، تو راست به هیجا چو گوی در بحجن<sup>(۶)</sup>

۱ - یعنی زغال.  
۲ - صلصال: گِل.  
۳ - همان، ص ۵۵۱ و ۵۵۲.  
۴ - جمع سهم، تیرها.  
۵ - چوگان.  
۶ - شمشیر.

بسه پیش جاهت برجیس، پایه ایوان  
بسه نزد علمت ادریس، کودک کودن  
بدون حبّ تو، افعال - گرچه با معنی -  
به غیر مهر تو اعمال - گرچه مستحسن -  
ببود چنان: که بمالند خشت پر دریا!  
ببود چنان: که بسایند آب در هاون!  
وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروع  
جمال خوب تو شمع است و کاینات، لگن  
اگر چه جمله اشیا اگر زبان گسردند  
به گاه مدح تو هستند جملگی، الکن<sup>(۱)</sup>  
مرا که نام، علم شد کنون به «حسانی»  
ببود ز یمن مدیح تو، ای امام زامن  
اگر بخوانم خود را نکوتر از «حسان»  
عجب مدار، که دارم دلیل مستحسن  
از آن که چامه نغز و چکامه های متین  
مرا، حضور نبی گفت و در غیاب تو، من<sup>(۲)</sup>

میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به «مجد الادباء» در غزل مهدوی خود از بیان عظمت وجودی آن ذخیره خداوندی باز نمانده است:

امام منتظر و صاحب زمان، مهدی	ولی خصم گداز و، خدیو دوست نواز
یگانه نجل حسن، حجّت دوازدهم	که او حقیقت کون است و کاینات مجاز
ز اوصیا، همه با ذات اقدسش آثار	ز انبیا، همه در دست قدرتش اعجاز
هلال ابروی محراب وضع خود بنمای	که عیسی از فلک چارم آیدت به نماز
تو آفتاب وجودی، بتاب بر گل و خار	مدار سایه رأفت ز آفرینش، باز <sup>(۳)</sup>

ابوالحسن (جلوه) اصفهانی (متوفای ۱۳۱۴ ق) از حکمای بنام و شاعران پر آوازه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است. وی قصیده بسیار رسا و شیوایی در صفت زمستان دارد که به مناقب و فضایل امام عصر علیه السلام زیور دیگری به خود گرفته است:

یافته از وی نظام، عالم امکان	مهدی هادی، پناه اهل زمان، آنک
در گه و صفش، کلیل <sup>(۱)</sup> باشد و نادان	هرچه سخنور فصیح باشد و دانا
قدرتشان نیست بر تخلف و عصیان	هرچه کند امر، مر قضا و قدر را
رحمت حق است، گاه رأفت و احسان	قهر الهی است، گاه خشم و غضب لیک
خادم او، افسر و سریر ز خاقان	بندۀ او، تاج گیرد از سر قیصر
دیو چنین می شدی مطیع سلیمان؟	نام تواش گر نبود نقش نگین، کی
در دو جهان هیچ می نبیند خذلان	هرکه بسپوید ره ولای تو، هرگز
در دو جهان می نیابد الا خسران	و آن که بتابد سر از اطاعت امرت
باد محبت همیشه خرم و خندان! <sup>(۲)</sup>	باد عدویت قرین محنت و اندوه!

جلوه اصفهانی در دو قصیده دیگر که در مدح حجّت قائم علیه السلام سروده، موارد دیگری

از مواهب وجودی و شگفتی های قدرتی آن حضرت را به تصویر کشیده است:

که هست پیش ضمیرش نهان دهر، عیان	امام غایب، آن حجّت خدای به خلق
قدم برون نهد هیچ بچه از زهدان	اگر نباشد فرمان ز حضرتش، هرگز
به دور او، که بود روزگار امن و امان	زمانه، زاید خیر و سعادت و اصلاح
به گاه لطف بود محض رحمت یزدان	به گاه خشم بود صرف قهر ایزدبار <sup>(۳)</sup>
که عقل در صفت ذات او بود حیران	کجا توانم اوصاف ذات او کردن؟
که هرچه قصد کند او، خدا دهد فرمان	اگر شنیدی، هرگز عجب مدار این را
نه خود به ظاهر و باطن، نه آشکار و نهان	که او خلاف رضای خدا نیندیشد
بدین دو راه ندارد گذر یقین و گمان <sup>(۴)</sup>	* نه واجبش بتوان گفتن و نه ممکن از آنک

\*\*\*

۲ - همان، ص ۶۱۱.

۴ - همان، ص ۶۱۲.

۱ - مست و درمانده.

۳ - باز خدای.

حجّت قائم که در شریان شخص این جهان  
فیض او جاری بود مانند خون اندر بدن  
هرکجا لطفش زند رایت، بود دار السُرور  
هرکجا قهرش شود قائم، بود بیتُ الحزن  
ای خوش آن روزی که می‌گردد ز فیضِ عدل او  
این جهان پیرُ برنا، تازہ این چرخ کهن  
مظهر حقّ است و بی منت عطا بخشد به خلق  
بی «ازاء و مَن»<sup>(۱)</sup> بود آری عطای ذو المنن  
فیض او همچون لبن، این خلق همچون کودکان  
کسودکان، ناچار می‌بایست نوشندی لب<sup>(۲)</sup>  
سید محمد (جدّاً) ی قمی (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده مناقبی غیر مردّف ولی مردّف  
خود، گوشه‌ای از امتیازات وجودی حضرت ولیّ عصر علیه السلام را توضیح می‌دهد:  
حجّت قائم، امام عصر کاندرا حکم اوست  
چار ارکان، شش جهت، مانند هفت و هشت باب  
پله‌ای از آسمان رفعت وی، هفت چرخ  
پرده‌ای از بارگاه شوکت وی، نه حجاب  
صورت آدم گرفت آن دم که نقّاش وجود  
بوالبشر را ریخت رشحی ز آب مهرش در تراب  
آسمان، گر خیمه خدّام درگاهش نبود  
از چه دارد از سهیل و کهکشان، میخ و طناب؟  
آهوی کویش به خشم از چشم بگشاید به چرخ  
تا ابد شیر فلک منفک<sup>(۳)</sup> نگرده ز اضطراب

تسنگ، پیش وسعت صدرش فضای لامکان  
تسنگ بر بالای قدرش، پرنیان نه حجاب  
حزم تو، حزمی است کآن حزم از شتاب آرد درنگ  
عزم تو، عزمی است کآن عزم از درنگ آرد شتاب  
ای قدر قدری که با سرپنجه تقدیر تو  
می توان تیهو کند هر لحظه صید صد عقاب  
تا صف محشر نخواهد رفت نامت از میان  
آری آری کو کتابی ناسخ أم الکتاب؟  
چامه «جدا» است این؟ یا از فراز نه فلک  
می کند روح القدس توصیف آن قدسی جناب؟  
تا بهاران را بود چون شرع احمد، آب و رنگ  
باد درگاه تو را همچون بهاران رنگ و آب! (۱)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به خاطر معرفت ولایی که نسبت به  
مقام شامخ حضرت بقیه الله علیه السلام دارد، در اشعار مهدوی خود پایه سخن را چنان محکم  
نهاده است که درک آن برای عموم امکان پذیر نیست و فقط خواص می توانند از آن  
بهره مند گردند؛ زیرا سرشار از اصطلاحات عرفانی و حکمی است:

آن که نسخه ذاتش، دفتر کمالات است مصحف کمالاتش، محکات آیات است  
اولین مقاماتش، منتهی النهایات است طور نور و میقاتش، پرتوی از آن ذات است  
جلوه دل آرایش، جان گرفت و جانان داد

مسبداً حقیقت را، اوست اولین مشتق خطه طریقت را، اوست هادی مطلق  
مسند شریعت را، اوست حجّت بر حق کشور طبیعت را، اوست صاحب سنجق (۲)  
بندگان او را حق، حشمت سلیمان داد

ای ز ماه تا ماهی، بندگان فرمانت مسند شهنشاهی، لایق غلامانت

بزم «لِي مَعَ اللَّهِ» خلوقی است شایانت جلوه‌ای بکن گاهی تا شویم قربانت  
جان ز کف توان دادن، لیک یار نتوان داد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

عرش بلقیس نه شایسته فرش ره توست  
آصف اندر صف اطفال دبستان شما  
نبود ملک سلیمان همه با آن عظمت  
صوری اندر نظر همت سلیمان شما  
جلوه‌ای دید کلیم الله از آن نور جمال  
نغمه‌ای بود «أَنَا اللَّهُ» ز بیابان شما  
طایر سدره نشین را نرسد مرغ خیال  
به حریم حرم شامخ الارکان شما  
قالب قوسین که آخر قدم معرفت است  
اولین مرحله زُفَرَف<sup>(۲)</sup> جولان شما  
فیض روح القدس از مجلس انس تو و بس  
نفخه صور، صفیری است ز دربان شما  
گرچه خود، قاسم الارزاق بود میکائیل  
نیست در رتبه مگر ریزه خورِ خوان شما  
هر چه در دفتر ملک ست و کتاب ملکوت  
قلم صنع رقم کرده به عنوان شما  
چیست تورات ز فرقان شما؟ رمزی و بس  
یک اشارت بود انجیل ز قرآن شما  
هست هر سوره به تحقیق ز قرآن حکیم  
آیه مُحکمه‌ای در صفتِ شأن شما

۱ - دیوان کمپانی، با مقدمه و باورقی عباس فقیهی، انتشارات حق‌بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.  
۲ - مرکب مخصوص رسول گرامی، اسلام.

مسند مصر حقیقت ز تو تا چند تهی؟

ای دو صد یوسف صدیق به قربان شما

«مفتقر» را نه عجب گر بنمایی تحسین

منم امروز درین مرحله حسان شما<sup>(۱)</sup>

علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد حضرت

قائم علیه السلام سروده، درباره آثار ولایت مهدوی و تجلیات روحانی آن ذخیره خداوندی، داد

سخن داده است:

شاهنشهی که ماشطه<sup>(۲)</sup> فیضش

آراست روی شاهد ایمان را

شاهی کسه پاسبانی درگاهش

هست افتخار، قیصر و خاقان را

در بارگاه حق، نشود مقبول

بی حُبّ او عبادت، سلیمان را

جان عبادت است تولاّیش

کی خاصیت بود تنّ بی جان را؟

دست وی، آب و خاک به هم آمیخت

بنمود خلق، عالم امکان را

پاداش و کیفر ولی<sup>(۳)</sup> و خصمت

باشد به دست «مالک»<sup>(۴)</sup> و «رضوان»<sup>(۵)</sup> را

این یک، سرای خلد بیاراید

وان یک، فرورد آتش نیران<sup>(۶)</sup> را

۲ - مشاطه، آرایشگر.

۱ - همان، ص ۲۵۸ - ۲۶۰.

۴ - فرشته نگهبان دوزخ.

۳ - ولی: دوست و پذیرنده ولایت حضرتش.

۶ - تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۶۴۶ و ۶۴۷.

۵ - فرشته نگهبان بهشت.

جز خلقت تو، علت دیگر نیست  
انسدر نخست، خلقت انسان را  
گه بر فروخت پنبه موسی را  
بنمود خیره، دیده همامان را  
گه بر خلیل، برد<sup>(۱)</sup> و سلامت کرد  
از بساد لطف، آتش سوزان را  
دیری بود کنون که به امر حق  
پنهان نمود چهره تابان را  
باید صبور بود به هجرانش  
روز از پی است این شب هجران را  
حکمت، در قصیده مهدوی دیگری نیز، از کرامات وجودی آن امام منتظر ع سخن  
رانده است:

نگهبان دین رسول مسدّد	امام به حق، حجت عصر، مهدی
ز رفعت بود پای بر فرق فرق	مہین شہریاری کہ دربان او را
نگهبان دین خدا از آب و جد	بود نظم عالم ز یمن وجودش
ز خزمش، اساس جهان شد مہد	ز عزمش، بساط زمین شد منظم
به حشمت نشان دارد از جد ابجد	به سطوت چو یزدان به صولت چو حیدر
طفیل وجودش، چه ابیض، چه اسود	رہین عطایش، چه پیر و چه بُرنا
چو طفلی کہ خواند ہی درس ابجد	تویی آن کہ ادریس در مدرس تو
کہ یزدانت بخشوده نام محمد <sup>(۲)</sup>	تو را حد من نیست گفتن ستایش

ابوالحسن میرزا (حیرت) ملقب به شیخ الرئیس در قصیده‌ای که به هنگام اقامت در  
سامرا برای امام زمان ع سروده، موارد دیگری از عظمت وجودی آن حضرت را یادآور  
شده است:



هنوز در نظر خلق، خُرد می آمد  
 که پیر عقل، برش کودک سبق خوان<sup>(۱)</sup> شد  
 امام عصر، ولیّ خدا، کفیل هُدئی  
 که ظلّ هستی بر خلقت دو کیهان شد  
 وجود پاکش کاندک کمال بی همتاست  
 یگانه باز خدا را، دلیل و برهان شد  
 خضر به خاک درش چون که سود روی نیاز  
 به رهنمونی او، سوی آب حیوان شد  
 چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود  
 گرفت اهرمنی خاتم و، سلیمان شد  
 من و رسیدن کُسنه مدیح او، هیات!  
 که در مناقب او عقل مات و حیران شد<sup>(۲)</sup>

(حشمت) شیرازی علی رغم این که اُمّی بوده و الف را از با نمی شناخته،<sup>(۳)</sup> در تهنیت میلاد حضرت حجّة بن الحسن العسکری علیه السلام به مطالبی اشاره می کند که از مردم دانشور و فرهیخته انتظار می رود:

حجّت قائم، امام حاضر و غایب  
 آن که دلش آگه است سرّ و علن را  
 مظهر یزدان، که بی اراده و امرش  
 جان نناید قبول، جامه تن را  
 آن شه مطلق، که بی اشاره و حکمش  
 روح نگوید وداع، ملک بدن را  
 ریزدم از کام، دُرّ لؤلؤ شهسوار  
 چون بگشایم به مدحت تو دهن را  
 نیست عجب داورا! اگر به مدیحت  
 «حشمت» بی مایه داده داد سخن را  
 مدح تو گویا کند چو صابر<sup>(۴)</sup> و عمق<sup>(۵)</sup>  
 ای ولی حق! تو را به حق محمد  
 طفلی رضیع<sup>(۶)</sup> نشسته لب ز لب را  
 حفظ کن از باد فتنه، خاک وطن را<sup>(۷)</sup>

میرزا علی رضا (حکیم) ساوجی در میلادیه امام زمان علیه السلام به مواردی اشاره می کند که مرور آنها برای شیفتگان جمال و جلال مهدوی مغتنم است:

عید سعید ولادت شه دین است

روزِ چنین، به ز صد شهر و سنین<sup>(۸)</sup> است

۱ - ابجد خوان. ۲ - همان، ص ۷۰۵.  
 ۳ - همان، ص ۷۴۱. ۴ - صابر ترمذی.  
 ۵ - عمق بخارایی. ۶ - شیرخواره.  
 ۷ - همان، ص ۷۴۲. ۸ - شهر: ماهها؛ سنین: سالها.

زُهره به بیتُ الشرافه صدرنشین است  
گاهِ غیابِ شک و، ظهورِ یقین است  
نسیمه شعبان و، روزِ رحمت یزدان  
آن که به تأیید ایزد است، مؤید  
حسبَت پروردگار و، زادهٔ احمد  
فضل و کمالش، نه حصر دارد و نه حد  
حضرت مهدی، خدایگان مُجَدِّد  
ثانیِ عقلِ نخست و، تالیِ قرآن  
ذات وی، آیینهٔ هویتِ مطلق  
دردکشِ جامِ عشقِ مصطفیٰ حق  
رابطهٔ حکم او، فضای معلق  
خرگه جاهش، ورای چرخ مطبَّق  
پسایهٔ قدرش، فرازِ ذروهٔ کیوان  
ای سببِ کاینات و علتِ هستی!  
هستیِ تسو، مسایهٔ خدایِ پرستی  
کاخِ سما، از تو روی کرده به پستی  
مظهرِ اسماءِ حقِ تویی به درستی  
وارثِ علمِ پیمبری، چو نیاکان  
فیضِ نخست و، جمالِ عقلِ نخستین  
مرکزِ شرعِ مبین و، قائمهٔ دین  
زادهٔ طاهایی و، سُلالةٔ یاسین  
مَهبط<sup>(۱)</sup> وحیِ خدا و، ختمِ وصیین  
اصلِ کرم، کوهِ حلم، معنیِ ایمان  
آن که نهییش، جِبَال را بدراند  
تسیخِ کجش، پشتِ کفر را بچماند

حکمتش از مقتضی شود، بتواند

ماهی و مه را به یکدیگر برساند

تازه ببخشد عظام بالیه<sup>(۱)</sup> را، جان

روشنی مهر و مه، ز نور تو بینم

صورتِ هر هست، در حضور تو بینم

سلطنت حقه، در ظهور تو بینم

بس «آرینی» گسو، روان به طور تو بینم

از همه مشتاق تر، «حکیم» ثناخوان<sup>(۲)</sup>

میرزا حسن خان (حضوری) سلماسی (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده رسای خود،

گوشه‌هایی از جلوه‌های رحمانی امام عصر علیه السلام را بر می‌شمارد:

خدای را بنگر در جمال حضرت او که مر خدا را، در خور بود چو او سرآت

ازو بخواه نجات و، ازو بجوی مدد که اوست غازی هیجا<sup>(۳)</sup> و قاضی حاجات

کسی ندید به قدر و شرف چو او، یزدان بکرد خود را از آن روز به شخص او، اثبات

ازوست روزی حیوان و قسمت انسان ازو قوام جماد است و هم قیام نبات

هر آن که بندد در خدمتش کمر چون نای عجب مکن ثمرش به شود اگر ز نبات

مَهین اماما! بنا «حضوریت» دلشاد به حق شافع یوم النشور وَالْعَرَصَات

خدای داند کز بنده خدمتی ناید<sup>(۴)</sup> جز این که مدح سرایت به ز آب حیات<sup>(۵)</sup>

همو در قصیده‌های مناقبی دیگری، به صفات خدایی آن موعود جهانی اشاره می‌کند

که برای پرهیز از اطالة دامنة کلام، به نقل ابیات برگزیده‌ای از آنها بسنده می‌کنیم:

حجّت خدای، قائم عصر، آن کو

در چشم عقل، حاضر و مشهود است

جسز از عطای او، نتوان جستن

ما را هر آن چه مقصد و مقصود است

۲ - همان، ص ۷۴۸.

۴ - مخفف ناید.

۱ - استخوان‌های پوسیده.

۳ - جنگجوی میدان رزم.

۵ - همان، ص ۷۵۵.

زَرَّ و، دُر و مَعَادِن بَحْر و بِر  
بِأَجْوَدِ او، دَرَاهِم مَعْدُودِ اسْت  
شَیْطَان، ز سَجْدَه سِر نَكْشِیْدِی بِأَز  
دَانَسْتِی اِر جَسْنَابِ تَسُو مَسْجُودِ اسْت  
جَزْاز رَه وِلَایْت و مَسْهَر تَسُو  
رَاه خُدَایِ جَوِی، مَسْدُودِ اسْت<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

دَارَایِ جَهَانَ، حَجَّتْ قَائِم، كِه وَجُودِش  
اِیْجَادِ هَمِه خَلْقِ جَهَانَ رَاسْتِ سَبَبِ بِر  
آن گَوهَر فِرْزَانِه كِه آرِنْدِ بِدُو فِخْر  
أَبَا بِسَه نَسَبِ اِنْدِر و، اَبْنَا بِسَه حَسَبِ بِر  
هَرچ<sup>(۲)</sup> آن حَسَبِش خَوَانِم، هَسْتِ اَز حَسَبِ اَفْزُون  
هَرچِ آن لَقَبِشِ هَسْتِ، فِرَاتِرِ ز لَقَبِ بِر  
اِیْمِنِ ز شَهَابِ سَخَطِش<sup>(۳)</sup>، خِصْمِ نَمَانْدِ  
گَر كُوهِ شُودِ چِرْخِ و بِرْآیْدِ بِسَه شَعَبِ بِر  
بِر دَرگِه عَالِیْشِ نَگُویْم كِه سِپَهَرِ اسْت  
دَانَسْنِدِ اَدِیْسَبَانَ كِه بِوَدِ تَسْرَكِ اَدَبِ بِر  
خِصْمِ تُو بِرْمِ<sup>(۴)</sup> قَابِلِ سَبِ<sup>(۵)</sup> نِیْسْتِ، كِه او هَسْتِ  
چُونَانَ عَدَمِ و، نِیْسْتِ عَدَمِ قَابِلِ سَبِ بِر  
تَاكَارِ خَطِیْبَانَ بِسَه جَهَانَ خَوَانْدَنِ خُطْبِهِ اسْت  
نَامِ تَسُو بِوَدِ مَصْدَرِ و اَذِیْنِ خُطْبِ بِر<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

---

۱ - همان، ص ۷۵۷.  
۲ - خشمش.  
۳ - نزد من.  
۴ - همان، ص ۷۵۸.  
۵ - نفرین و لعنت.  
۶ - هر چه.

ختم الائمه، قائم، مهدی بن حسن  
آن حاجت خدای و خداوند روزگار  
آن کس که آفریده حق است و خلق را  
شاید<sup>(۱)</sup> بگویم این که بود آفریدگار  
ای یادگار احمد مرسل! که پیش توست  
تبیغ علی و مصحف احمد به یادگار  
حاشا به جز تو، کس بتواند که در جهان  
این را شود مبین<sup>(۲)</sup> و آن را برد به کار  
نه مهر و اختران را بی رای تو، مسیر  
نه چرخ نیلگون را بی امر تو مدار  
ای گوشوار عرش! که بی جاه و قدر تو  
عرش عظیم را نبود قدر گوشوار<sup>(۳)</sup>  
گرد حصار دهر، یکی باره<sup>(۴)</sup> برکشید  
اُمّت، که نیست حادثه را ره در آن حصار  
ایمن زید ز دست قضا و قدر، اگر  
آید جهان به ظلّ لوائت به زینهار<sup>(۵)</sup>  
با قدر رفعت تو، بود قدر چرخ پست  
با رای روشن تو بود روی مهر، تار  
ای شاه مصطفی حسب و مرتضی نسب!  
وی کیش و رسم هر دو، ز شخص تو استوار  
دانی که سالهاست که از جان و دل بود  
در مدحت تو، بسته «حضوری» ثناگزار

۱ - شایسته است.

۲ - بیان کننده، آشکار کننده.

۳ - دیوار.

۴ - گوشواره.

۵ - امان.

شاید نظر کنی ز ره مـرحمت بر او

ای جسود و مردمی و سخاوت، تو را شعار<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ای بـه سخا و سخـن، محمـد و حیدر!

نـشر علومت فـزون ز جـعفر و باقر

ز اوّل افلاک تسعه خواند منجم

دید چو قدر تو، گفت: هذا عاشر!

از پی تقدیم حضرت تو نهاده

هر که به هر جا نهان نموده ذخایر

روی نما، تا به گاه ردّ و قسبولت

کافر، مُسـلم شـوند، مُسـلم، کافر<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

امام قائم، مهدی بن حسن که نمود

چو خاک و آب به فرمائش کردگار، آتش

یگانه حجّت روی زمین، امام زمان

که همچو آب بر او هست خاکسار، آتش

در آن حصار که گیرد معاند تو سپاه

بـرون جـهـد ز تـسـر و خـشک آن حـصار، آتش

سفینه، گرنه به امرش فکند نوح در آب

ز بسـادبـانـش سر برزدی شرار، آتش

تسوکار، زار کنی بر معاندان یکسر

زنی ز تیغ دو سر چون به کارزار، آتش

چو بادپای<sup>(۳)</sup> تو انگیزد از مصاف، غبار

شرار تیغ تو سازد همه غبار، آتش

۲ - همان، ص ۷۵۹.

۱ - همان، ص ۷۵۸.

۳ - مرکب بادپای.

چنان بسوزی دجال فتنه را تو به قهر

که خود نسوزد آن‌گونه هیچ خار، آتش<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ایا یگانه چو ایزد، خدای عزّ و جلّ

به قدرت و به حیات و به داد و علم و عمل

قوام دین، به تو قائم بود که فرموده است:

تسویى محمدٍ آخِر، محمدِ اوّل

تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم

اگر چه نیست چنین، جز خدای عزّ و جلّ

خدای، خویش ولی خواند و از تو گشت پدید

ظهور سرّ ولایت، مفضل و مجمل

گر اولیا و رسل راست، حدّ فضل و کمال

تو در خوری که بدانیمت افضل و اکمل

بدیل نیست خداوند را، ولیک تو را

به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدّل

ایا به رزم و سخا، شخصِ حیدر کرّار

ایا به علم و علا، جفتِ احمد مرسل

زمین نبود و ستاره نبود و چرخ نبود

که بودی آگه ز ایجادشان به علم ازل

به جز تو نیست به گیتی خلیفه فی الارض

مصدقّ تو، رسول است و آیت مُنزل

تو آفتاب وجودی و ظلّ پرتو توست

که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل

تو گگر نسبودی، شرع نبی نداشت ثمر

کسه بی ولایت تو، بسندگی بسود مُهمل<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ستوده حجّت قائم، محمد بن حسن

که پیشوای جهان است و، مقتدای انام<sup>(۲)</sup>

ایا رسیده به جایی، که آستانه توست

به رتبه، سدره جبریل و قبیله اسلام

تو را ز ایزد، بی واسطه پیام رسد

اگر به جدّ تو، جبریل می رساند پیام

شنیده ام که در ارحام کس ندانند چیست

به غیر علم خداوند، ایزد علام

ولیک دانم ایمن را کسه بی مشیّت او

محال صرف بسود عقد نطفه در ارحام

به هیچ رو نبرد ره به پایه قدرت

اگر بپرد تا حشر، طایر او هام

فلک به طاعت تو، کرده پشت خم به سجود

مَلک به خدمت تو، کرده راست قد به قیام

ز سر بخواهد افتد به پای نعلینت

اگر چه عیسی بر آسمان گزیده مقام

تو آن کسی که خدا را هر آن چه مملکت است

نهاده در کسف داد تو آش، زمام مهام<sup>(۳)</sup>

تو آن کسی که چو حیدر همی به تیغ دو سر<sup>(۴)</sup>

توانی از هم بگست رشتتہ ایام<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

۱ - بیهوده.

۲ - مردم.

۳ - کارهای سخت.

۴ - کنایه از ذوالفقار است.

۵ - همان، ص ۷۶۱.



آن امام حسی قائم، کز وجود او بود  
عرش را قائم قوایم، دهر را امن و امان  
حضرت خیر الوصیین، کو به استحقاق و عدل  
نام و کُنیت بستده<sup>(۱)</sup> از خاتم پیغمبران  
صاحب الامر، آن که بیرون است از وهم و خیال  
بجز جودش را کنار و، قدر و جاهش را کران  
دست جبریل امینش، قاصر است از آستین  
پای عقل دوربیشش، کسوته است از آستان  
آز را، اندر زمان کس باز نشناسد وجود  
تا بود جود تو ارزاق خلاق را، ضامن<sup>(۲)</sup>  
دستگیر نوح و موسی گرنمی شد لطف او  
تا ابد آن ناخدا می ماند و این دیگر، شبان  
مردمان گویند: بر لوح آن چه بنگارد قلم  
جبرئیل آرد برت، تا آگهی یابی از آن  
من همی گویم: قلم در قبضه فرمان توست  
آن چه گویی برنگارد، برنگارد هم چنان  
شهر تو گویند: جابلقا و جابلسا بود  
کاندر آن جای مکان است ای خداوند جهان!  
حاش لله گر چنین باشد، که در فرمان توست  
هر کجا باشد زمان و، هر کجا باشد مکان  
من یقین کردم که خاک درگهت، آب بقاست  
لیک عقل خرده بین گفت: این چه ظن است و گمان

گر کسان را می‌دهد آب بقا، حال حیات

خاک درگاهش همی بخشد حیات جاودان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

همان کس که در طور چون دید نورش

نسیب گشت موسی و رست از شبانی

همان کس که نه نوح ماند و نه کشتی

نمی‌کرد اگر لطف او، بسادبانی

همان کس که تا خاک راهش بیبوسد

بسود منتظر عیسی آسمانی

همان کس که بسپرده بر شخصش ایزد

همه خرج دخل جهان را، اممانی

امام زمان، حجّة اللّٰه قائم

که نبود چو یزدان کسش مثل و ثانی

امام همامی که باشد ره او

صراطی که خوانی به سبع المثنائی<sup>(۲)</sup>

عدو ذوالفقارش چو بیند درخشان

دهد تن به آسیب برق یمانی

تسو آن مظهر ایزد بی مثالی

که اندر جهان و فزون از جهانی<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

مهدی عصر، حجّت قائم، که درگهش

بس فخرها به گنبد خضرا کند همی

تبیغش، اگر شراره به بحر اندر افکند

آتش ز قعر بحر، هویدا کند همی

روی جهان بسه دیده دشمن کند سیاه  
وز خون به تنش، جامه همرا کند همی  
سازد زمین سپهر و عدو را، بنات نعش  
چون کسارزار با صف اعدا کند همی  
ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار  
قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی  
پهلوی، به درگه تو اگر آسمان زند  
عشوش نما، که خواهش بی جا کند همی  
ای حجّت خدا! نشود چون «حضوریت»  
هر کس که چند شعری، انشا کند همی<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

نه پدیدار و نه پنهان، نه نهان نه آشکار  
بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان  
خویشتن پنهان و، امرش آشکارا و پدید  
گویی اندر جسم گیتی، دارد او حکم روان  
نیست عرش و، عرش ایزد پایدار از ذات اوست  
نیست خلد و، خرّمی بخشد به خلد جاودان  
گفتمش: خورشید خوانم، گفت خورشیدم به قهر  
کو چو من باشد هزاران گویش اندر صوّبجان<sup>(۲)</sup>  
گر نباشد او، نباشد چرخ و انجم را مدار  
گر نباشد او، نباشد در جهان امن و امان  
در زمین باشد مکانش، لیکن از قدر و شرف  
نه چو او کس در زمین باشد، نه اندر آسمان

رحمت حق، از زمین بر آسمان بارد همی  
زان که باشد این زمان، اندر زمین او را مکان  
راستی، کس را نماند او مگر بر کردگار  
زان که در گیتی بود شخصش نهان، امرش عیان  
او نه موسی هست و، سازد امرش از چوب، ازدها  
او نه عیسی هست و، مهرش مرده را بخشد روان  
نی خطا گفتم که عیسی از سپهر چارمین  
بر زمین آید، که باشد حضرتش را پاسبان  
امد مختار نبود، حیدر کز آن نیست  
لیکنش چون بنگری نیکو، هم این است و هم آن  
زان که داند علم پیغمبر چو پیغمبر ز بر  
زان که بسند تیغ حیدر همچو حیدر بر میان  
ای «حضوری»! این لغز نبود که می دانند خلق  
نیست با این مرتبت جز مهدی آخر زمان  
حجّة اللّٰه، قائم آل محمّد، کز شرف  
نام و کسبیت بستده از خاتم پیغمبران  
حضرت ختم الوصیین آن که می ناید به و هم  
بجر جودش را کنار و، ملک جاهش را کران  
تلخ چون زهر مذاب است آب خضرش در مذاق  
هر که از خاک درش جوید بقای جاودان  
تا بقا باشد مرا، از جان تو را گویم ثنا  
ای امام راستین و مقتدای راستان!<sup>(۱)</sup>

میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی (متوفای ۱۳۳۴ ق) اشعار مهدوی بسیاری دارد خصوصاً ترجیع‌بندهای مهدوی که در جای خود از آن یاد خواهیم کرد.

حاجب شیرازی به خاطر سلوک در راه ولایت علوی، در توصیف جلوه‌های جمالی و جلالی حضرت صاحب الامر علیه السلام از مدد باطنی برخوردار شده است:

امام قائمِ دائم، محمّد بن حسن  
 که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین  
 آیا امام هدی! مظهر ظهور خدا!  
 که هست مادم ذاتت، خدای حیّ مبین  
 پس از ولادتت، آبسّاء و امّهات تمام  
 بمانده‌اند به ظاهر بسترون<sup>(۱)</sup> و عنین<sup>(۲)</sup>  
 هر آن که منکر فضل تو شد، بر او لعنت  
 کسی که مبغض شخص تو شد، بر او نفرین  
 گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان  
 قضا دگر نه کمان گیرد و، قدر نه کمین  
 تو آن کسی که هر آن کس به مدح تو پرداخت  
 کند خدای به طبع بلند او، تحسین  
 تسوی که زیور توقیع<sup>(۳)</sup> تو بود، طاها  
 تسوی که زینت منشور تو بود، یاسین  
 شمیم خُلق تو را، صبحدم نسیم شمال  
 به جان خرید، که عنبر بر است و مشک آگین  
 ز خاتمی<sup>(۴)</sup> بُد اگر حشمت سلیمانی  
 تو بی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین

هر آن که خواست تو را، وقف او بود جنت

وگر نخواست تو را، حق او بود سبّین<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

سلطان سریر احدیت، شه دائم

سردفتر دیوان خرد، حجت قائم

محکم ز وجود او، دین راست قوائم

ایزد به ظهور او، بنهاده علام

شیر فلک از هیبت او، هارب و هائم<sup>(۲)</sup>

ای از همه کس اعلم و، ای از همه افضل!

انگشت تو شد فاتح درهای مُقفل

ای کار همه بی مدد فیض تو مُهمل

بگشای ره حق، که جهانند معطل

بَرَبند در دگنه هر مُلحد اَبتر

شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم

آن گوهر دریای شهامت، شه دائم

آن مظهر یزدان، ولی کسامل عالم

عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم

امرش، همه جا مُتَقن و حکمش همه محکم

ای آن که به ترویج تو با تیغ دو پیکر<sup>(۳)</sup>

شاه دو سرا، بَدْر دُجی،<sup>(۴)</sup> حیدر صفدر

بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر<sup>(۵)</sup>

از کفر کشد کیفر، بی منت لشکر

چونان که به روباه بود جمله ضیغم<sup>(۶)</sup>

۱ - همان، ص ۷۷۶.

۲ - سرگشته.

۳ - کنایه از ذوالفقار است.

۴ - ماه تاریکی ها، روشنی بخش تاریکی ها.

۵ - شد.

۶ - همان، ص ۷۷۷.

(سمایی) سپاهانی از شعرای مطرح دوره قاجار، قصیده شیوایی به اقتفای مسعود سعد سلمان و در مناقب امام عصر علیه السلام سروده که دارای جنبه‌های مختلفی است. ما ابیات برگزیده‌ای از آن را که صفات جمالی و جلالی آن حضرت را به تصویر کشیده است، برای نقل در این اوراق برگزیده‌ایم:

ولّی عصر، مهین قادری که گر خواهد

کشد به پستی چرخ و، نهد بر آتش و آب

بزرگ شاهان! آنی که پیش حشمت تو

دو بسنده‌اند فقیر و محقر، آتش و آب

خدای خواست مهین گوهری پدید آرد

که تربیت دهد از عکس گوهر، آتش و آب

نخست، گوهر ذات تو را سرشت و سپس

ز آب و رنگ وی آمد مخمّر، آتش و آب

تو را به بوته اخلاص، چون زر پاک است

به زر پاک نیاید مظفر، آتش و آب

همیشه خواهد خدمت به درگه تو کند

از آن شده است به گیتی مُعَمَّر، (۱) آتش و آب

بدان عمارت خاکی که جایگاه تو نیست

نخست باد برد همله، آخر آتش و آب

زمین عسرفان، کآئینه تجلی توست

مُراد آن کلیم و سکندر آتش و آب (۲)

میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی در تهنیت عید مولود حضرت ولّی عصر علیه السلام قصیده‌ای دارد که با تشبیهی زیبا شروع می‌شود و پس از توصیف فضایل اخلاقی و کرامات وجودی آن حضرت، با دعا پایان می‌یابد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را مرور می‌کنیم:

خجسته عید سعید شریف حجّت حق  
امام قائم، غوث زمین، غیاث زمان  
شهی که در فلک منزلت ز مطلع جاه  
نگشته چون رخ رخشان او، مهی تابان  
شهی که دست قضا، بارگاه اجلالش  
زند فراتر ازین کارگاه کون و مکان  
میان واجب و ممکن که فرق بسیار است  
ز فرّ مَقدمش این ارتباط یافت بدان!  
زمین ز مَقدم او شد به سان عرش و سرود  
زمانه این که: عَلَى الْعَرْشِ اِسْتَوَى الرَّحْمَانُ  
ز حدّ کون، فراتر بسی پرید و نداد  
ز آستان جلالش های وَهْم، نشان  
در اوج سُدرة اجلال او، ز سستی پر  
شکسته شهپر جبریلِ تیز بال، کمان  
اگر ز بام جلالش، فرو فتد سنگی  
پس از سه قرنِ دگر بشکند سرِ کیوان  
هر آن مثال که رایش دهد، قضا و قدر  
به طوع، سر بگذارند بر خط فرمان  
برای قَطْرَةَ نِیسانِ جود او، دریا  
تمام خویش صدفوار کرده است، دهان  
ز درس هیأت او، خواند صفحه‌ای ادريس  
ز خوان حکمت او، خورد لقمه‌ای لقمان  
نظیر او نتوان یافت، گرچه دیده عقل  
شود دوبین و، یکی را همی دهد دو نشان!  
شها! ملکا! ای که تیغ خونریز  
میان باطل و حق است قاطع البرهان



خوش آن زمان که در آبی ز پشت پرده غیب

تهی کنی زَمَن از کفر و، پر کنی ز ایمان<sup>(۱)</sup>

همو، در قصیده مهدوی دیگری، پرده‌ای از شوون ولایتی صاحب الامر علیه السلام را به تصویر کشیده است:

سرّ پنهانی که در آیینه امکان گشود

پرده از رخسار و، وجه اللّٰه اعظم شد عیان

حجّت قائم، ولیّ کل، که کرد از لامکان

با اساس واجبی در کشور امکان، مکان

آن خداوند قدر قدری، که باشد از علو

آستانش آسمان و، آسمانش پاسبان

آن که کمتر بنده درگاه جاهش، از شرف

می‌گذارد پای عزّت را به فرقی فرقان

آن که در بحر جلالش، چون فتد کشتی و هم

تا قیامت گر رود، نستوان رسیدن بر کران

شاهباز همتش را در فراخی حوصله

این دو کونش، کمتر از یک ارزن است اندر دهان

نیست در میدان هستی، عرض و طول قابلی

خنگی<sup>(۲)</sup> جاهش تا به کام دل کند جولان در آن

یوسف مصر وجود آمد، از آن رو روشن است

بر جمال بسیمثالش، چشم یعقوب جهان

ساخت چون میزان قهر و لطف او را کردگار

کفّه‌ای آمد جحیم و، کفّه دیگر جنان

خوانی<sup>(۳)</sup> از جود وی آمد چرخ چارم، و اندر او

قرصه نانی است خور<sup>(۴)</sup>، عیسی بود سالار خوان<sup>(۵)</sup>

۲ - اسب راهوار.  
۴ - مخفف خورشید.

۱ - همان، ص ۱۵۱ تا ۱۵۳.  
۳ - سفره.

خاک پایش، گویا در چشمه آب بقاست  
ز آن که هر کس ز او خورد، یابد حیات جاودان  
ذات پاکت را مثل، در عالم کون و فساد  
قصه ویرانه است و، صحبت گنج روان<sup>(۶)</sup>

میرزا نصر الله (صبوری) سپاهانی (متوفای ۱۳۵۰ ق) از شعرای مطرح آیینی در سده چهاردهم هجری است. آثار منظوم او از ساختار محکم لفظی و غنای محتوایی برخوردار است. در اشعار مهدوی وی، به جلوه‌های جمالی و جلالی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام عنایت خاصی مبذول شده است. برای نمونه ابیاتی را برای مرور برگزیده‌ایم:

خوشا کسی که به صبح قیامت، از دل و جان	همی به دوستی صاحب الزمان خیزد
شهنشهی، که اگر بنده‌ای به درگه او	ز روی صدق نشیند، خدایگان خیزد
شهی، که در شب میلاد او فرشته حسن	ز عرش، از پی آرایش جنان خیزد
فزون ز حد مکان است، از آن چو ذات خدای	به لامکان بنشیند، ز لامکان خیزد
اگر تهی شود از فیض او جهان یک دم	چو صورتی است که از قالبش، روان خیزد
جهان ز جای نجنبد، مگر به یاری او	که تن، ز جای به یارایی روان خیزد
امید خلق جهانش چو آستین گیرد	مراد هر دو جهانش ز آستان خیزد
نه هر که سگه «یا صاحب الزمان» زد و داد	ز سگه‌اش، شرف صاحب الزمان خیزد
شرف، به دست دهنده است فی به سگه سیم	فضیلت قلم کاتب از بنان خیزد
بسه هیچ، حل معمای سر حق نشود	اگر نه ذات شریفست به ترجمان خیزد <sup>(۷)</sup>

\*\*\*

گرچه شیرین سخنانند در آفاق بسی سخن هر یک از آن دگری، شیرین‌تر  
در جهان لیک به شیرین سخنی، شهره نشد به جز آن کس که کند نعت شه جن و بشر

صاحب الامر، که در هر شب قدر از امرش  
 قیمت مشتی از خاک درش، هشت بهشت  
 عقل در دایره معرفتش، ره نبرد  
 شوق دیدارش، در طور دل روشن دوست  
 برکند بیخ نفاق از دل آفاق به تیغ  
 تازه تر گردد و خرم تر و خوشتر صد بار  
 من و آنان که ستایشگر او همچو منند  
 آفرینش را، اندازه کنند کس از قدر  
 صورت خستی از بارگش، نه منظر  
 نکند شب پیره پیرامن خورشید گذر  
 دم به دم تازه کند قصه موسی و شجر  
 چون دو انگشت یدالله که در از خیر  
 دین به عهد او، از عهد خوش پیغمبر  
 صله مدح، بهشت است به روز محشر<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

به کاخ عسکری، شمع برافروخت  
 فروزان شمع روی حجة الله  
 امام حقی قائم، صاحب الامر  
 گمر آدم را نبودی گوهر او  
 به طوفان، گر نکردی ناخدایی  
 هم او بودی به ابراهیم، همراه  
 که گلشن شد به ابراهیم، آتش  
 اگر نه نام او نقش نگین داشت  
 اگر داوود را نگذاشتی او  
 نیارودی به اشیا وجد و حالت  
 جزای دوستان اوست، جنت  
 آلا ای آفتاب سایه ماوا!  
 هر آن معجز که بودی انبیا را  
 به خلوتگاه اسرار الهی  
 که روشن گشت ازو اجرام مظلم<sup>(۲)</sup>  
 که دین از احتجاجش گشت محکم  
 که ز امر اوست، ارواح مکرم  
 نبودی آدمیت را مسلم  
 به کشتی، نوح کی جان بردی از یم؟<sup>(۳)</sup>  
 هم او بودی به اسماعیل، همدم  
 که پیدا بهر اسماعیل، زمزم  
 جهان کی بود زیر خاتم جم؟  
 زبان لحین روح انگیز در قم<sup>(۴)</sup>  
 به آهنگ زبسور، از زیر و از بم  
 جزای دشمنان او، جهنم  
 آلا ای آسمان ارض مقدم!  
 تو را تنهاست، ز آدم تا به خاتم  
 نباشد هیچ کس غیر از تو محرم<sup>(۵)</sup>

۲ - تاریخ و ظلمانی.

۴ - دهان.

۱ - همان، ص ۱۶۳.

۳ - دریا.

۵ - همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

جلال‌الدین (عنقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) دارای یک ترجیع‌بند مهدوی است در دوازده بند و هر بند آن در چهارده بیت به استثنای بند آخر که پانزده بیت است و احتمال یک بیت الحاقی در آن وجود دارد؛ چرا که اعداد (۱۲) و (۱۴) برای هر مسلمان شیعی یادآور وجود مقدس امام زمان علیه السلام می‌باشد و (عنقا) مسلماً به این نکته عنایت داشته است.

ابیات معدودی از ترجیع‌بند مهدوی عنقا را با بیت ترجیع:

آفتاب وجود، پیدا شد      جمله ذرات، آشکارا شد

که عظمت وجودی، آن ذخیره خداوندی و ولایت کلیه آن حضرت را خاطر نشان می‌سازد، مرور می‌کنیم:

شاه هستی، امیر کل وجود      قطب دوران، خلیفه عادل  
نور یزدان، محمد بن حسن      باشد اسرار عشق را حامل  
عارفان را، ز خوان قدسی او      مانده‌ی عشق می‌شود نازل<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

حجت حق، محمد بن حسن      قطب دوران، خلیفه یزدان  
خاتمی کز تجلی اول      گرنه او بود، می‌نبود نشان<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ظاهر و باطن جهان روشن      شد به میلاد مهدی بن حسن  
آفتاب وجود و مصدر جود      صاحب الامر، پیشوای زمن<sup>(۳)</sup>  
معنی دین، حقیقت ایمان      سر مکنون، خبیر سر و علن  
ز امر او بود کآتش نمرود      بر خلیل جلیل شد گلشن<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

نور یزدان، محمد مهدی      حجت و حکمران مُلکتِ حئی  
ساخت روشن تمام عالم را      پرتو روی شمعشعانی وی

۱ - همان، ص ۲۸۳.

۲ - همان، ص ۲۸۴.

۳ - مخفف زمان.

۴ - همان، ص ۲۸۵.

می‌گریزد ز جیش عدلش، ظلم چون ز باد بهار، لشکر دی<sup>(۱)</sup>  
همو در دیگر قصاید مناقبی خود نیز، از این امر مهم غفلت نورزیده است:  
همایون بسنده حق، رب عالم  
ولی اللّٰه مطلق، دست یزدان  
وصی خاتم آل اطیاب  
صنی اللّٰه بر حق، عین<sup>(۲)</sup> واجب  
ولی الاولیا، کسپهان خداوند  
وصی الاوصیا، سلطان غایب  
بسه قسیومی داور، اوست قائم  
که فرقان است و میزان و محاسب  
شبه واللسیل گیسو، والضحی رو  
مه انجم حشم، خورشید حاجب<sup>(۳)</sup>  
\*\*\*  
حجّت باز خدا، پسادشه ملک وجود  
کز ازل تا به ابد کاشف اسرار بود  
مهدی بن حسن، آن باعث ایجاد جهان  
که به قلبش همه اسرار نمودار بود  
بسنده حق و خداوند همه مخلوق است  
در همه کار و در اطوار چو دادار بود  
تابع امر وی این نه فلک مینا رنگ  
زیر فرمان وی این ثابت و سیّار بود  
پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست  
وانسدرین پرده بسی نکته اسرار بود

هست آیینه رخسارِ خداوند، بلی  
چهره شاهد ما، آینه کردار بود  
هر که او را نگرد، دیده خدا را به یقین  
ای خوش آن کو نظرش قابل دیدار بود  
بدر این پرده پندار و ببین حق را فاش  
که حجاب نظرت پرده پندار بود  
در همه دور و به هر طور، عیان یک نور است  
جز یکی نیست، اگر آینه بسیار بود  
این همان نور کزو، آدم خاکی جان یافت  
تا به خاتم همه زین نور، پدیدار بود<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

مهدی و هادی خلق، مظهر احمد بود  
خاتم انوار عقل، شاهد یکتای عشق  
خواجه ثانی عشر، کوکب درّی ذات  
حضرت مولی البشر، گوهر دریای عشق  
ناظم ایسن نه طبق، زبده آن ماسبق  
اوست به غیب و شهود، مملکت آرای عشق  
إِذْهَبْ عَنَّا الْحَزْنَ، در گه<sup>(۲)</sup> میلاد او  
می رسد از ماسوا، بر دل از آوای عشق  
عیسی جانبخش را، از دم او زندگی است  
مرده دلان را کند، زنده به احیای عشق  
موسی سینای جان، محو سنا برق اوست  
پرتوی از دست اوست، آن ید بیضای عشق

دورهٔ افسلاک راست بهر چنین روز و شب

در تک و پوی و نشاط، هی هی و هیهای عشق<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

خواجهٔ ثانی عشر، ولیٔ پروردگار

پادشه ذوالعطا، تاجور ذوالمنن

خلاصهٔ کاف و نون، نتیجهٔ «کُنْتُ کَنْز»

عارف غیب و شهود، واقف سرّ و علن

به گوش جانم رسید، به شام میلاد او

ز ماسوای خدا: اِذْهَبْ عَنَّا الْحَزْنَ

به کُنیت و نام و خوی، به سان ختم رسل

به صولت و علم و حلم، چو حضرت بسوالحسن

مهر و مه آسمان، بپرند ازو روشنی

که اوست شمع وجود، هر چه به جز او، لگن<sup>(۲)</sup>

به سان «عنقا» همی، سراسر اجزای کون

تورا سپاس آورند، جمله به هر انجمن

تمامت اولیا، به لطف امیدوار

تمامت انبیا، به حُبِّ تو مُتَّحِن<sup>(۳)</sup>

فارس بروجردی از شعرای دورهٔ قاجار در قصیدهٔ مناقبی خود، ابتدا با عنوان کردن مسائل عرفانی و فراخواندن آدمی به سیر و سلوک *إِلَى اللَّهِ* برای نیل به مقام و منزلتی که شایستهٔ اوست، فضای شعر خود را منور و عطراگین می‌سازد، و با بهره‌گیری بهنگام از این شرایط مناسب، به شمردن فضایل و مکارم اخلاقی حضرت ولیٔ عصر می‌پردازد و از عظمت وجودی آن حضرت سخن به میان می‌آورد که به تبیین ابعاد ولایت مهدوی کمک

می‌کند:

رموز این علوم امروز گردد کشف از آن شاهی  
که رایش روشنی بخشد، رخ مهر درخشان را  
ولیّ الله اعظم، صاحبِ ناموس پیغمبر  
امام قائم، آن شیرازه مر دیوانِ آکوان<sup>(۱)</sup> را  
کلوخی گرز بام قصر جاه او فرو افتد  
پس از چندین هزاران قرن شاید فرق کیوان را  
اگر نه تربیت کردی به زهدان نطفه را لطفش  
نگشتی منعقد یک نطفه هرگز هیچ زهدان را  
پی تالیف اضداد از نگشتی حکم او جاری  
کجا ترکیب صورت می‌گرفتی آخشیبجان<sup>(۲)</sup> را  
اگر ذاتش نبودی واسطه، لطف الهی را  
وگر دستش نگشتی ماشطه،<sup>(۳)</sup> رخسار کیهان را  
گسستی ارتباط «کاف» و «نون» از عالم تکوین  
عدم بر تخته امکان کشیدی خط بطلان را<sup>(۴)</sup>

شیخ علی (منزوی) از شعرای دوره قاجار است. در آغاز، «محبوب» تخلص می‌کرده و بعد آن را به «منزوی» که نام فامیل او بوده، تغییر داده است. این شاعر آیینی که در کسوت روحانیت به سر می‌برده، اشعار مناقبی بسیاری در ستایش آل الله دارد. ما ابیاتی از یک قصیده مهدوی او را که بیشتر رنگ و بوی غزل دارد تا قصیده و با موضوع این بخش مرتبط است جهت ثبت در این اوراق برگزیده‌ایم:

قائد راه هُدی، نور خدا، مهدی قائم

این مهین بنده خدا را که کند کار خدایی

۱ - جمع کون، عوالم هستی.

۲ - جمع آخشیب، چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۳ - زن آرایشگر، آرایشگر.

۴ - همان، ص ۳۵۷.



آن که جز شست قدز قدرت او کس نتواند  
 کند از کسار فروبسته ما عقده‌گشایی  
 در برش، فوج ملک بر سر پا از پی خدمت  
 بر درش، خیل شهان حلقه زن از بهر گدایی  
 حور، فردا به جنان جبهه به پای تو بساید  
 نبرد تا به ابد ره به در از ظلمت حیرت  
 هر که را نور ولایت نکند راهنمایی  
 ای مه برج ولایت! که ز نور رخ روشن  
 به مه و مهر درخشنده، تو درخشنده بهایی  
 خواجه کون و مکان، مالک ملک و ملکوتی  
 سرور جن و بشر، پادشه ارض و سمایی  
 کعبه حق‌طلبان، قبله ارباب نیازی  
 چشم امید خلاق، چه به دنیا چه به عقبی  
 به تو باشد، که پناه همه اندر دو سرایی  
 من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو  
 کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی<sup>(۱)</sup>

امام خمینی علیه السلام در مخمس رسای مهدوی خود، جلوه‌های بدیع ولایت مهدوی را عارفانه به تصویر کشیده‌اند:

مصدر هر هشت گردون، مبدأ هر هفت اختر  
 خالق هر شش جهت، نور دل هر پنج مصدر

والی هر چار عنصر، حکمران هر سه دفتر  
پساده شاه هر دو عالم، حجّت یکتای داور  
آن که جودش، شهره نه آسمان بل<sup>(۱)</sup> لامکان شد  
مصطفی سیرت علی فر فاطمه عصمت حسن خو  
هم حسین قدرت علی زهد و محمد علم و مه رو  
شاه جعفر فیض و کاظم علم و هفتم قبله گیسو  
هم تقی تقوا، نطق بخشایش و هم عسکری مو  
مهدی قائم که در وی جمع، اوصافی چنان شد  
پساده شاه عسکری طلعت نطق حشمت تقی فر  
بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر  
علم باقر زهد سجّاد و حسینی تاج و افسر  
مجتبی حکم و رضیه عصمت و دولت چو حیدر  
مصطفی اوصاف، مجلای خداوند جهان شد  
جلوه ذاتش به قدرت، تالی فیض مقدّس  
فیض بیحدش به بخشش، ثانی مجلای اقدس  
نورش از «گن» کرد برپا هشت گردون مقرر  
نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف وی آخرس<sup>(۲)</sup>  
لنگ پای عقل در وصف وی اندر گل، نهان شد  
دست تقدیرش به نیرو، جلوه عقل مجرّد  
آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد  
حکم فرمانش محکم، امر گفتارش مسدّد  
در خصایل، ثانی اثنین ابوالقاسم محمد  
آن که از یزدان ولی، بر جمله پیر و جوان شد

روزگارش گسار چه از پیشینیان بسودی مؤخر  
 لیک از آدم بسود فرمائش تا عیسی مقرر  
 از فراز توده غبرا تا گردون اخضر  
 وز طراز قبه ناسوت تا لاهوت یکسر  
 بنده فرمانبرش گردید و عبد آستان شد  
 تا ولایت بر ولی عصر می باشد مقرر  
 تا نسبوت را محمد، تا خلافت را است حیدر  
 تا که شعر من بود از شهید چون قند مقرر  
 پوست زندان، رگ سنان و مژه پیکان، موی نشتر  
 باد آن کس را که خصم جاه تو، از انس و جان شد! (۱)

#### ۲ - ۱ - ۴) تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام

یکی از موضوعات مهمی که در شعر مهدوی مطرح بوده و هست، بازتاب رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام پس از ظهور و در زمانه استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این کره خاکی است.

این رسالت‌ها که ابعاد جهانی دارد، عبارت است از:

(الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی.

(ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن.

(ج) برقراری نظام قسط و عدل واقعی در گستره جهان.

(د) تحقق جهان‌شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزش‌های دینی.

(ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اصیل اسلامی.

(ز) رسوایی متمه‌دیان و داعیه‌داران دروغین مهدویت و تبیین زشتی و پلشتی دجالان.

برای تجزیه و تحلیل بیشتر این رسالت‌های جهانی، ناگزیریم که هر یک را به صورت

جداگانه و با ارائه شاهد مثال‌هایی از اشعار مهدوی شاعران پارسی‌زبان عنوان کنیم.

### الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی

در آینه شعر مهدوی، صحنه‌های زیبا و دلنشینی از دوران پس از ظهور امام متقم علیه السلام فراروی شیفتگان منتظر قرار می‌گیرد که هر گوشه‌ای از آن، شکوه و هیمنه خاص خود را دارد. رویارویی با ظلم جهانی و برانداختن ریشه ستم و ستم‌ورزی، از صحنه‌های گیرا و تماشایی این مقطع تاریخی است.

محمد آزادگان (واصل) به ظلمت ستیزان عالم بشارت می‌دهد که عمر شب انتظار به پایان خود نزدیک شده و نشانه‌های ظهور آن مصلح جهانی از در و دیوار عالم آشکار است:

بگو ظلمت ستیزان را که عمر شب به سر آمد

جهان را از ظهور منتظر، آثار پیدا شد

در و دیوار این عالم، نشان از ظلم و کین دارد

ظهورش را علایم از در و دیوار پیدا شد<sup>(۱)</sup>

مولانا اهلی شیرازی، زمانه را برای ظهور امام متقم علیه السلام مساعد می‌بیند و آمدن او را به مظلومان عالم بشارت می‌دهد:

مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است

ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است

در چنین ظلمی که عالم سر به سر ظلمت گرفت

آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است

داد مظلومان ز جور ظالمان گر شه نداد

ماجرای ما و ایشان در ظهور مهدی است<sup>(۲)</sup>

۱ - خوشه‌های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، چاپ دوم، ص ۶۶ و ۶۷.

۲ - کلیات اشعار اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۵۲۳.

(بهجت) قاجار از آن نور خداوندی می خواهد که با ظهور خود، بساط ظلم و ظلمت را از گستره عالم خاکی برچیند:

از حجاب غیب رخ بنای ای نور خدا! تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی<sup>(۱)</sup>

مسلماً، ستمی که در حق سالار شهیدان و شهدای کربلا رفته است، همیشه خاطر آن ذخیره خداوندی را به خود مشغول می دارد و برای انتقام از عاملان این فاجعه بی سابقه، لحظه شماری می کند. (حکیم) ساوجی در مخمس مهدوی خود به همین مهم اشاره کرده است:

ای ولی شهید دشت بلایی منتقم دشمنان خدایی  
کی شود از غیب، چهر خود بنایی؟ عقده ز دل های دوستان بگشایی  
خانه سفیانیان، نمایی ویران<sup>(۲)</sup>

میرزا (یحیی) مدرّس اصفهانی در قصیده مهدوی خود، گزارشی از اوصاع نابسامان و ستم آلوده زمانه خود را به محضر آن حضرت عرضه می دارد و از او می خواهد که به این پریشانی ها پایان بخشد:

چو آفتاب جهانتاب، رو متاب از ما که روز روشن ما گشته شام تار، امروز  
شدند حکمروا فرقه ای که جمله ز ظلم بریزید پلیدند شرمسار، امروز<sup>(۳)</sup>

اهلی شیرازی در قصیده عاشورایی خود، در انتظار خونخواهی حسین بن علی علیه السلام بی قراری می کند و از این که در زمانه او گروهی از یزیدیان زمان به کیفر اعمال ستم آمیز خود رسیده اند، اظهار خشنودی می نماید:

بگشای پنجه یا اسد الله! که بر حسین روباه چرخ، حمله بسیار کرده است  
اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید زاین، رایت یزید نگونسار کرده است

۱ - تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۲۲۶. ۲ - همان، ج ۲، ص ۷۴۸ و ۷۴۹.

۳ - دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷ ق، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بعد از هر هزار سال به شمشیر انتقام  
حق، لشکر یزید گرفتار کرده است  
شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین  
دلها ز بار غصه، سبکبار کرده است<sup>(۱)</sup>

حزین لاهیجی در قصیده مهدوی خود، آن وجود مقدس را به داوری فرا می خواند و  
از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که ستمگران را به کیفر اعمال ننگین خود برساند:  
ای مهر جان فروزا! برآ از نقاب ابر  
عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش  
طرح عمارتی به جهان خراب ریز  
دست زمانه از ستم بی حساب کش  
هنگام داوری است، کنون زال دهر را  
گیسوکشان به محکمه احتساب کش  
خالی نما قلمرو ایجاد از ستم  
خط مسلمی به جهان خراب کش<sup>(۲)</sup>

ادیب کرمانی در یکی از قصاید مناقبی خود، از آن امام منتقم علیه السلام می خواهد که شاخه  
عصیان را بشکند و خانه کفر و بیداد را ویران سازد:

خیز و برون آی ای امام زمانه!  
برکن و بشکن نهال شاخه عصیان  
دادگرا! بازگو به شحنة عدلت  
خانه بیداد و کفر سازد ویران<sup>(۳)</sup>

میرزا محمد «محیط» قمی ملقب به «شمس الفصحاء» از محضر آن حضرت، برکندن  
ریشه نهال ظلم و زوال دولت سفیانیان را درخواست می کند:

ز عدل و قسط، گیتی را بیارای  
نهال ظلم و جور از بیخ برکن  
زوال دولت سفیانیان را  
به نام باقی خود، سگه برزن<sup>(۴)</sup>

میر تقی (عندلیب) کاشانی که گاهی به اقتضای کلام «بلبل» نیز تخلص می کرده، دارای اشعار  
مناقبی رسا و آثار منظوم عاشورایی شیوایی است. او در یکی از قصاید مناقبی خود می گوید:

۱- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۲- دیوان حزین لاهیجی، ص ۶۲۹. ۳- تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۴- دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات «ما»، تهران، چاپ اول، سال

این ظلمتی که روی زمین را فرا گرفت      زایل نمی‌شود، بدمد گر صد آفتاب  
الّا به یمن مَقدم دارای دین و داد      خورشید آسمان و زمین، پور بو تراب  
و سپس با بهره‌گیری بهنگام از صنعت «التفات»، آرزوی قلبی خود را با آن حضرت  
در میان می‌گذارد:

نوروز، آن دمی که کشتی تیغ انتقام      بر ظالمان دین کنی از خشم و کین عتاب  
از برق ذوالفقار بسوزی بنای کفر      جان عدو ز رنج بماند در التهاب<sup>(۱)</sup>

م.ع.م (پروانه) ضمن به تصویر کشیدن اوضاع پریشان این روزگار، از امام موعود علیه السلام  
می‌خواهد که بر مسند عدل خدایی تکیه زند و در مورد ستمگران داوری کند:  
شاهباز دین ز هر سو می‌خورد تیری، خدا را

طایر بشکسته بال دین حق را شهپری کن  
قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق!

تکیه زن بر مسند عدل الهی، داوری کن  
تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟

تا کند اندر مدار عدل گردش، محوری کن  
تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن

پای بر زن بر رکاب و حمله‌های حیدری کن<sup>(۲)</sup>

واعظ قزوینی، غزل پرداز پر آوازه سبک اصفهانی در سده یازدهم هجری، جای امام  
منتقم علیه السلام را در عرصه یگانه تازی ظلم، خالی می‌بیند و بر این باور است که جز با ظهور آن  
حضرت، گرد بدعت از رخساره دین پاک نخواهد شد:

کی شود یارب! که آری پای دولت در رکاب

چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین

۱ - دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳، ص ۱۲ تا ۱۴.

۲ - خوشه‌های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ص

یگه تاز ظلم، میدان جهان را بسته است  
هست خالی جای ای لشکر شکن! در روی زین  
دست، در ایام ما هرچند دست بدعت است  
شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین<sup>(۱)</sup>

دکتر ناظر زاده کرمانی، در آرزوی روزی است که «چشم فرعونیان» بر «ید و بیضای مهدوی» خیره شود و آن منتقم الهی، انتقام مستضعفان جهان را از ستمگران بگیرد:

باش که فرعونیان مست ستم ناگهان	خیره شود چشمشان از ید و بیضای تو
سوخت ضعیف از ستم، پای بنه در میان	تا بکشد انتقام، دست توانای تو
بدمنشان را کتون تصفیه‌ای درخور است	وین نکند جز به حق، طبع مصفای تو
ظلم جفا گستران چون به نهایت رسید	بیخ ستم برکند عدل هویدای تو <sup>(۲)</sup>

سلطان محمود متخلص به (پروانه) و (متوفای ۱۳۴۹ ق) بعد ستم‌ستیزی قیام جهانی آن مصلح کل را خاطر نشان ساخته است:

گفتم: پیاده مانده‌ام از جور روزگار	گفتا: بزن به دامن آن شهسوار دست
گفتم که: داد دل بستانم ز جور چرخ	گفتا: اگر دهد بر آن شاه، بار دست
گفتم که: دست جور فلک بسته می‌شود	گفتا: چو بر گشاید آن شهریار دست <sup>(۳)</sup>

سمایی سپاهانی، صحنه کفر ستیزی انقلاب جهانی امام موعود علیه السلام را یاد آور می‌شود:

چو قهر رانند بر عادیان دین مبین  
مجال راندن نهد به صرصر، آتش و آب  
شگفت نیست که خسبند در کریوه امن  
به عهد عدلش، مانا<sup>(۴)</sup> دو خواهر، آتش و آب

۲ - همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۴ - مانند و شبیه.

۱ - همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۳ - همان، ص ۵۲۷.



ز چپ و راست بجنبید سپاه بیعد و مر  
طلایه سپه بیعد و مر، آتش و آب  
به چرخ افتد تیغ و ستاره گردد محو  
به قطب پرد خشت و به محور، آتش و آب  
به گاه حکم تو ای از تو خاک و باد به فرا  
به وقت امر تو ای بی تو بی فر آتش و آب  
چرا به دامن خورشید، گرد نشیند؟  
بر او اگر نفشانی مکرر، آتش و آب<sup>(۱)</sup>

محمد آزادگان (واصل) به منتظران ظهور آن حضرت بشارت می دهد که دست انتقام  
الهی از آستین او به در آمده و داد مظلومان را از ستمگران خواهد گرفت:  
خلق ستم رسیده مظلوم را بگو      اینک ز راه، منتقم دادگر رسید<sup>(۲)</sup>

محمود شریف صادقی (وفا) جهان را از ستم بیدادگران لبریز می بیند و از آن حضرت  
می خواهد که با ظهور خود، ستمگران را خلع سلاح کند و شجر مبارک عدل را به بار  
بنشانند:

ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد      باز آ که ز دست مستعدی، سپر افتد  
پر مظلومه شد دهر، بیا تا شجر عدل      در سایه جان پرور تو، بارور افتد<sup>(۳)</sup>

م.ع.م (پروانه) شرق تا غرب عالم را در چنگال ستم اسیر می بیند و گردش فلک را در  
مدار ظلم مشاهده می کند و از آن امام منتقم علیه السلام می خواهد که بر مسند «عدل الهی» تکیه  
زند و ستمگران را به کیفر کردار پلشت خویش برساند:

۲ - خوشه های طلایی، ص ۱۲۶.

۱ - همان، ج ۳، ص ۶۷.

۳ - همان، ص ۱۴۲.

قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجّت حق!  
تکسّیه زن بر مسند الهی، داوری کن  
تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟  
تا کند اندر مدار عدل گردش محوری کن  
تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن  
پای زن بر رکاب و حمله‌های حیدری کن<sup>(۱)</sup>

صغیر اصفهانی، زمانه را در اثر بیداد، ویرانه می‌بیند و در انتظار قدوم «عدل جهان آرایی است» که جهان را از بند ستم آزاد سازد:  
دست بیداد، جهان ساخته ویران باید      پا گذارد به میان، عدل جهان آرایی<sup>(۲)</sup>

شهاب تشکری آرانی، صحنه‌هایی از رویارویی امام عصر<sup>علیه السلام</sup> با ایادی بیداد و سران ستمگر در عرصه جهانی را به تصویر کشیده است:  
پی دفاع ستمدیدگان، کمر بندد      سر سران ستمکاره، سر به سر شکند  
به کینه جویی ویرانی بنای صلاح      ز کاخ مفسده، دیوار و بام و در شکند  
بیا که گردن اهریمنان عالم جور      به تیغ قاطعت ای میر دادگرا! شکند  
شهاب ثاقب خود را به شام تیره فرست      که جادوی ستم دیو، ازین شرر شکند<sup>(۳)</sup>

ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن

یکی از موضوعاتی که در شعر مهدوی بازتاب گسترده‌ای داشته است، رویارویی تمام عیار قائم آل محمد<sup>علیهم السلام</sup> با کفر جهانی و ایادی آن می‌باشد.  
اغلب شاعران آیینی پارسی‌گو با به تصویر کشیدن چهره زشت کفر و الحاد، از آن مصلح جهانی برای پایان دادن به این وضع نابهنجار تقاضای ظهور دارند تا گرد شرک و

۲- همان، ص ۲۰۰.

۱- همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۳- همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

بت پرستی از چهره هستی شسته شود و طلعت نورانی ایمان آشکار شود.

طرب اصفهانی، زمانه پس از ظهور را روایت می‌کند که یکی از آثار آن برچیده شدن بساط ادیان محرف است - که دستاویز کفر مداران جهانی است - و رواج «سگه احمدی» از آثار این قیام جهانی:

در آن دم که تیغ دو دم <sup>(۱)</sup> بر کف آرد	تهی سازد از جان گردان، قوالب
زند بر دم، سگه شرع احمد	نماند بجانه مجوس و نه راهب
زبس ریزد از تیغ، بر خاک هامون	شود پشته بر پشته، مرکوب و راکب
گریزند ازو، شیر مردان هیجا <sup>(۲)</sup>	چنان کز بر شیر، خیل ثعالب <sup>(۳)</sup>

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی، تماشایی بودن صحنه پیکار آن امام منتقم علیه السلام را با ایادی کفر و ظلم روایت می‌کند:

چون کشد تیغ، پی رزم به هنگام ظهور	دارد آن عرصه و آن جنگ، تماشای دگر
می‌کند فاش، خداوند علی <sup>(۴)</sup> اعلی	دست و تیغ علی <sup>(۴)</sup> اعلی دگر

ملاً فتح الله (وفایی) شوشتری، روزی را به تصویر می‌کشد که در اثر ظهور آن حضرت، کفر و نفاق به ایمان بدل شود به گونه‌ای که اگر در «نی» بدمند، صدای «اذان» از آن برخیزد:

نفاق و کفر به ایمان بدل شود، که اگر به نی دمنند بر آید از آن صدای اذان<sup>(۵)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از «خداوند حرم» می‌پرسد که تا به کی باید «حرم» در دست نامحرمان باشد و «خانه خدا» به «بتخانه» بدل شود و خانه‌های «قدس» پامال «پیلان نجدی» گردد:

۱ - کنایه از ذوالفقار است.

۲ - کارزار.

۳ - روباهان، رک: خوشه‌های طلائی؛ به انتخاب محمدعلی مجاهدی (پروانه)، چاپ دوم، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۴ - همان، ص ۳۱۹.

۵ - همان، ص ۳۷۵.

ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب! تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟  
باز شد بیت الصمد، بیت الصنم یا للأسف! کاسر اصنام<sup>(۱)</sup> کو؟ شاهاتویی دست همان  
خانه‌های قدس حق را، پای پیلان محو کرد خاندان نجد را، ایزد کند بی خانمان!  
خانه‌هایی را که برتر بود از سبع شداد خانه‌هایی را که بودی رشک جنات ثمان<sup>(۲)</sup>  
خسروا! صبر و تحمل پیشه کردن تا به کی؟! تیشه بی اندیشه زن بر ریشه این ظالمان!<sup>(۳)</sup>

واعظ قزوینی در اثر استیلائی کفر بر گستره جهان، پشت محراب را بر دیوار غم  
می‌بیند و از منبر چون آستن حنانه، صدای ناله می‌شنود و صف‌های نماز را همانند صف  
مژگان چشم کور، درهم و نامنظم می‌بیند و وعظ و اندرز را در دل غفلت پیشگان بی‌اثر  
می‌یابد؛ که همه ناشی از دوری از وجود نازنین آن ذخیره خداوندی است:

دست در ایام ما هرچند دست بدعت است

شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین

پشت محراب، از فراق مانده بر دیوار غم

چوب منبر، بی تو چون حنانه دارد صد حنین<sup>(۴)</sup>

چون صف مژگان چشم کور می‌آید به چشم

بی تو صف‌های نماز، ای پیشوای شرع و دین!

بی تو حرف وعظ در دل‌های غفلت پیشگان

گشته همچون آتش افسرده، خاکستر نشین<sup>(۵)</sup>

دکتر ناظر زاده کرمانی با ذکر این مطلب که «صنعت مغرب»، رونق «بازار دین» را  
شکسته است، امام قائم علیه السلام را «بت شکن آخر» می‌نامد که روزی به این نابسامانی‌ها  
پایان خواهد داد:

۲ - هشت بهشت.

۴ - ناله و زاری.

۱ - شکننده بتها.

۳ - همان، ص ۳۷۸.

۵ - همان، ص ۳۸۵.

صنعت مغرب شکست رونق بازار دین      باز شکستش دهد، رونق کالای تو  
تیره بماند جهان، نور نتابد ز شرق      تا ندهد روشنی، روی دل آرای تو  
این همه نو دولتان، غمزه به جباه و جلال      کاش کند جلوه‌ای، غمزه غمزه‌ای تو  
از بشر بت پرست، جد تو بت‌ها شکست      بت شکن آخر است، همت والای تو  
گوش بشر پر شده است از خبر این و آن      باز چه آید به گوش؟ کی رسد آوای تو؟<sup>(۱)</sup>

طالب آملی، از آن وجود نازنین می پرسد: تا کی باید شام ظلمانی کفر، عرض وجود کند و صبح تابناک دین نتواند جلوه‌گری نماید؟ و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که به قدرت بازوی خدایی، به حکومت نیرنگ و کفر پایان بخشد:

تسا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟      و زبیم، صبح دین نکند پیرهن دری؟  
وقت است کز نشیمن اقبال مستدام      چون خور<sup>(۲)</sup>، برون خرامی با تیغ حیدری  
و آن گه به سعی بازوی اسلام برکشی      زین رو بهان کفر، لباس غضنفری  
یک چند گرد معجزشان، مغفوری به فرق      بنمای مسعزی که کند باز معجری  
بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر      و آن گاه، ده به دجله خونشان شناوری  
جمعی کز آن میانه به اسلام مایلند      فرمایشان به جاده شرع، رهبری<sup>(۳)</sup>

حکیم مهدی الهی قمش‌ای نیز، نظیر همین خواهش را از محضر آن حضرت دارد:

حال ما مسلمانان، درهم است و بی سامان

درد ما شود درمان، از لبت به آسانی

از عطای مسکینان، ملک حسن و احسانت

کم نگردد ای منعم! چون عطای رحمانی

راه سخت و منزل دور، شام تار و مه، بی نور

پائی خسته، دل رنجور، رهبر! تو خود دانی

۲ - خورشید.

۱ - همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۳ - همان، ص ۳۹۷.

کسار دل شده مشکل، دوز کشتی از ساحل  
روزگاز نامقبل، داد ازین پریشانی!  
خاطر «الهی» را، از رخت چو ماه افروز  
کز غمت شب هجران، درهم است و ظلمانی<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

مُلك و ملكوت را تویی رهبر	بر غیب و شهود هم تو سلطانی
بر کشور شرع مصطفی بنگر	ای خسرو تاجدار ایمانی!
این خانه شرع را عمارت کن	از لطف، که می‌کشد به ویرانی
باز آی و بگیر کشور دین را	زین گمشدگان تیه نادانی
باز آ که جهان رهانی از ظلمت	از شعله رخت به آسانی
ای مهر سپهر علم و دین! باز آی	عالم شده شام تار ظلمانی! <sup>(۲)</sup>

(ذاکر) جوهری، گزارشی از نابسامانی اوضاع زمانه کفر آلوده را به محضر آن حضرت  
ارایه می‌دهد و از آن منتقم الهی درخواست می‌کند که جهان را از وجود ناپاکان بپردازد:

تا تو ز ما روی نهان کرده‌ای	خون به دل پیر و جوان کرده‌ای
خیز و ببین ای شه دنیا و دین!	کفر، گرفته همه روی زمین
عالم ما، عالم دیگر شده	آینه دهر، مکدر شده
شرع نبی، یکسره بر باد رفت	دین ز کف بنده و آزاد رفت
خانه ایمان، همه ویران ببین	گبر و مسلمان همه یکسان ببین
خیز و بکش، تیغ دو سر از نیام	ای شه منصور! پسی انتقام
خیز و جهان پاک ز ناپاک کن	روی زمین پاک ز خاشاک کن
ما که نداریم به غیر از تو کس	ای شه خوبان! تو به فریاد رس <sup>(۳)</sup>

۲ - همان، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۱ - همان، ص ۴۰۰.

۳ - همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.

شادروان غلامرضا (قدسی) مهدی از غزلپردازان پر آوازه معاصر در سبک اصفهانی، در مربع ترکیب مهدوی خود از بی سر و سامانی پیروان قرآن در زمانه غیبت به پیشگاه امام عصر علیه السلام شکوه می‌برد و ظهور آن حضرت را آرزو می‌کند:

ما همه عاشقِ دلداده و جانانه تویی رهبرِ مردمِ آزاده و فرزانه تویی  
 صدف دین خدا را، درِ یکدانه تویی قدمی رنجه نما، صاحب این خانه تویی  
 خانه صبر ز هجران تو گردیده خراب  
 از ره لطف و کرم منتظران را دریاب

خاطر آشفته چنین، پیرو قرآن می‌پسند بی‌پناه، این همه افراد مسلمان می‌پسند  
 بیش ازین ذلت این جمع پریشان می‌پسند دوست را، دستخوش فتنه دوران می‌پسند  
 تا به کی نزد کسان، بسیکس و یاور باشیم  
 چند از دوری روی تو در آذر باشیم

سوی ما کن نظری از پی دلداری ما که کند غیر تو از مهر و وفا، یاری ما؟  
 تا تو از لطف نیایی به هواداری ما که دهد خاتمه آخر به گرفتاری ما؟  
 ما همه منتظر مقدم فرخنده تو  
 تا بسبینیم مگر چهره تابنده تو

دلِ افسرده ما را زغم آکنده بسین مسلمین را به همه جای پراکنده بسین  
 آشنا را بر بیگانه سرافکننده بسین از غم بی‌هنری، یکسره شرمنده بسین  
 چه بگویم که تو خود، آگهی از راز نهان  
 باری آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟

بی‌تسو ما در کف بیگانه گرفتار شدیم خون جگر، از ستم دشمن مگار شدیم  
 تو سری خور ز هوسرانی اشرار شدیم در بر خلق جهان، خوارتر از خار شدیم  
 اجنبی پای چو در کشور اسلام نهاد  
 هستی ملت ما را ز جفا داد به باد<sup>(۱)</sup>

حضور سلماسی، روزگار پس از ظهور امام متقمم علیه السلام و تیره بختی دشمنان اسلام را روایت می‌کند:

آن بدین گوید: بسینش جوشن احمد به بر  
وین بدان گوید: بسینش تیغ حیدر بر میان  
تو درفش جد به سر، واندر کفت تیغ پدر  
وز نهیبت کرده گم راه فلک، آه و فغان  
هر دیاری کاندرو حکم نبی ناخوانده ماند  
هر حصاری را که تیغ مرتضی نگشوده آن  
زیر فرمان آوری با حکم و تیغ خویشتن  
بر نشینی اندر آن، فرمانروا و کامران  
دشمنان را برگلو آویزی از دار و درخت  
تا جهان گردد سراسر، خود به کام دوستان  
پشت از یک سوزده صف، صاحبان دین و داد  
هم ز دیگر سو، خداوندان شمشیر و سنان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

امام همای که باشد ره او  
صراطی که خوانی به سبع المثنی<sup>(۲)</sup>  
عدو، ذوالفقارش چو بسیند درخشان  
دهد تسن به آسیب برق یسانی<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

مهدی عصر، حجت قائم که درگهش  
بس فخرها به گنبد خضرا کند همی

۱ - تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۷۶۱ و ۷۶۲. ۲ - سوره حمد. ۳ - همان، ص ۷۶۳.



تیغش اگر شراره به بحر اندر افکند  
آتش ز قعر بحر، هسویدا کند همی  
روی جهان به دیده دشمن کند سیه  
وز خون به تشش، جامه حمرا کند همی<sup>(۱)</sup>

بقای سپاهانی (متوفای ۱۲۶۰ ق) از علمای بنام دوره قاجار و مشهور به اشرف الکتاب،  
در توصیف رویارویی امام زمان علیه السلام با ایادی کفر می گوید:  
بر کشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب  
همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون  
گر وزد باد نهییش در چمن از بید بُن  
جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون<sup>(۲)</sup>

اسکندر خان (بهجت) قاجار، گلزار دین را به وجود نازنین امام عصر علیه السلام پویا و شکوفا  
می بیند و حیات ایمان را از دم جانبخش او می داند و کاخ ظلم و شرک را به دست توانای  
آن حضرت، ویران می نگرد:  
بود آیین بدو تازه، چو گلبن در مه اُردی<sup>(۳)</sup>  
بود ایمان بدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان  
عقاب سهم<sup>(۴)</sup> او، بشکسته زاغ شرک را شهیر  
سپاه عدل او، کرده است کاخ ظلم را ویران<sup>(۵)</sup>

سلطان محمود (پروانه) (متوفای ۱۳۴۹ ق) در قصیده‌ای مردّف به ردیف «دست» و به  
شیوه سؤال و جواب، بعد کفر ستیزی قیام جهانی امام موعود علیه السلام را یادآور می شود:  
گفتم: ز چهر دین که زداید غبار کفر؟      گفتا که او، برد چو سوی ذوالفقار دست

۱ - همان، ص ۷۶۳.

۲ - همان، ص ۴۰۴ و ۴۱۶.

۳ - اردیبهشت.

۴ - تبر.

۵ - همان، ص ۴۵۲.

گفتم: که کار زار کند بر مخالفان؟ گفتا که او چو گشاید بر کارزار، دست<sup>(۱)</sup>

حضوری سلماسی، به منتظران ظهور حضرت مهدی علیه السلام بشارت می دهد که آن ولی خدا، دیاری از دشمنان دین و آیین را باقی نخواهد گذارد و جهان را به چشم آنان تیره و تار خواهد کرد:

مهدی عصر، حجت قائم که درگش  
تیغش اگر شراره به بحر اندر افکند  
روی جهان به دیده دشمن کند سیه  
سازد زمین سپهر و عدو را، بنات نعش  
بس فخرها به گنبد خضرا کند همی  
آتش ز قعر بحر، هویدا کند همی  
وز خون به تنش، جامه همرا کند همی  
چون کارزار با صف اعدا کند همی<sup>(۲)</sup>

حاجب شیرازی بر این باور است که در قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام، حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به یاری او خواهد شتافت و با ذوالفقار خود، دشمنان دین را به کیفر خواهد رساند:

ای آن که به ترویج تو با تیغ دو پیکر<sup>(۳)</sup> شاه دو سرا، بدر دُجی، حیدر صفدر  
بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر<sup>(۴)</sup> از کفر کشد کیفر، بی منت لشکر  
چونان که به روباه بود حمله ضیغم<sup>(۵)</sup>

محمد علی خان (خرد) کرمانی (متوفای ۱۳۰۰ ق) در قصیده بلند مهدوی خود، از پیشگاه امام منتقم علیه السلام درخواست می کند که پا در رکاب نهد و کار را در عرصه کارزار بر دشمنان دین زار سازد.

امروز در زمانه، شهنشاهها!  
در کفّه ولای تو سنجیدند  
نبود خدیو غیر تو، کیهان را  
هرجا ز حق و باطل، میزان را

۲ - همان، ص ۷۶۳.

۴ - شیر.

۱ - همان، ص ۵۳۷.

۳ - کنایه از ذوالفقار است.

۵ - همان، ص ۷۷۷.

تسخیر کج تو، در همه آفاق  
 تا بفکنی تو، تخم عدالت را  
 آور نگون تو رایت فرعون  
 ای شیر حق! دمی زپی هیجا<sup>(۲)</sup>  
 آور به کارزار، یکی جولان  
 خصمت، ز بیم خشم تو در هیجا  
 گر سر طلب کند زعدو، تیغت  
 آورده است رایت ایمان را  
 تا برکنی تو، ریشه طغیان را  
 درهم شکن تو لشکر هامان<sup>(۱)</sup> را  
 در زیر ران بیاور یکران<sup>(۳)</sup> را  
 تا کار، زار گردد عدوان را  
 بس بر جگر فشارد دندان را  
 تسلیم وی ز بیم کند جان را<sup>(۴)</sup>

م.ع.م (پروانه) بی قراری خود را از به درازا کشیدن ایام غیبت آن ذخیره خداوندی، نشان می دهد و از آن موعود جهانی علیه السلام می خواهد که با قیام الهی خود، به اوضاع نابسامان مسلمانان و سلطه کفر جهانی پایان دهد:

تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شام؟

چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن  
 شاهباز دین، ز هر سو می خورد تیری خدا را  
 طایر بشکسته بال دین حق را، شهپری کن  
 موج بحر کفر، پهلو می زند بر ساحل دین  
 نوح شو، طوفان به پا کن، فلک دین را لنگری کن  
 تا نداده حق پرستی، جای خود بر بت پرستی  
 بت شکن شو چون خلیل و، دفع خوی آزاری کن  
 کفر را، از ریشه برکن، ظلم را از بن بر افکن  
 برق شو، از دشمنان خرمن بسوزان، تندی کن<sup>(۵)</sup>

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع زمانه را برای ظهور امام منتظر علیه السلام مناسب می بیند و از این که «کعبه دلها» را «بتخانه» می بیند، دل نگران

۱- نام وزیر فرعون. ۲- کارزار، جنگ.

۳- مرکب تیز رفتار. ۴- همان، ص ۸۱۹-۸۲۲.

۵- خوشه های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، چاپ دوم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

است، و بر این باور است که زمان بر افراشتن پرچم اسلام و انتقام مولی الکونین ابا عبدالله  
الحسین علیه السلام فرا رسیده است:

ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید

تا به کی کعبه دل ها همه بیت الوثن است؟<sup>(۱)</sup>

کعبه درگه تو، قبله ارواح و عقول

خاک پاک ره تو، سجده گه مرد و زن است

ای که در ظلّ لوای تو کند گردون جای

نوبت رایت اسلام بر افراشتن است

ای ز شمشیر تو از بسیم، دل دهر دو نیم!

گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن<sup>(۲)</sup> است<sup>(۳)</sup>

عبّاس (حدّاد) کاشانی، «فتح و ظفر» را ره آورد «شمشیر مهدوی» می شناسد که

سرانجام، ریشه دشمنان دین را خواهد زد و بساط کفر را خواهد برچید:

این همان است که گر تیغ کشد روز نبرد از سر تیغ کجش، فتح و ظفر می ریزد

ز تبرای عدوی تو، تبر را دیدم ریشه خصم بد اندیش تو، بر می ریزد<sup>(۴)</sup>

همو آمادگی خود و امت اسلامی را - در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام - برای قلع و

قمع دشمنان کافر کیش اعلام می دارد؛ چرا که امام خویش را می شناسد و می داند که باید

کدام پرچم را در اهتزاز در آورد:

از برای قلع و قمع دشمنان کفر کیش از دم شمشیر بران، تیزتر گردیده ایم

ما امام خویش را حدّاد! می دانیم کیست در نظر بازی، عجب صاحب نظر گردیده ایم<sup>(۵)</sup>

دکتر قاسم رسا، یورش سپاه مهدوی را با فرار سپاه کفر همراه می بیند و قیام مهدی

موعود علیه السلام را با از پا نشستن فتنه و غوغا همزمان:

۱ - بتخانه.

۲ - کنایه از وجود مقدّس امام الشّهداء، حضرت حسین بن علی علیه السلام است.

۳ - همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۳. ۴ - همان، ص ۱۳۵.

۵ - همان، ص ۱۷۵.

تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد

تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا<sup>(۱)</sup>

طرب اصفهانی، گوشه‌ای از صحنه روبرویی آن حضرت را با کفر جهانی به تصویر کشیده است:

روزی که بر کف آرد آن تیغ حیدری      جبریل بر فرازد بر فرق او لوا  
چون شیر خشناک در آید به دشت کین      از کشته پشته سازد، در عرصه غزا  
گریان قضا بسینی، در ماتم قدر      مویان قدر بیایی، بر کشته قضا<sup>(۲)</sup>

همو در قصیده مناقبی دیگری، از این که همه مردم به سمت گمراهی گرویده‌اند و بیگانگان بر گستره جهان حکومت می‌رانند، شکوه دارد و ظهور آن حضرت را تقاضا می‌کند تا بساط ادیان محرف را برچیند:

همه خلق گمراه و، او هست هادی      همه خصم مغلوب و، او هست غالب  
چو مرفوع، اعلام توحید سازد<sup>(۳)</sup>      کند جمله مخفوض، دین نواصب<sup>(۴)</sup>  
در آن دم که تیغ دو دم بر کف آرد      تهی سازد از جان گردان، قوالب  
شها! خلق رفتند از دست یکسر      برون آی ای مظهر لطف واجب!  
اجانب گرفتند ملک جهان را      بر از میان، این رسوم اجانب  
کنند منقبت جبرئیل امینت      «طرب» کیست کت<sup>(۵)</sup> دم زند از مناقب؟<sup>(۶)</sup>

میرزای نوغانی خراسانی این امید را دارد که شمشیر انتقام حضرت مهدی علیه السلام که از نیام دادخواهی بیرون خواهد آمد، هم قامت دین را راست و استوار سازد و هم قامت عاشقان جمال مهدوی را که در زیر بار هجر خمیده است:

ای دست خدا! دست بر آور که ز دشمن      بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم

۱ - همان، ص ۲۰۷.      ۲ - همان، ص ۲۱۰.

۳ - پرچم‌های توحید را برافرازد.

۴ - آیین ناصبی‌ها و مذهب دشمنان آل الله را از رونق بیندازد.

۵ - مخفف که تو را.      ۶ - همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۵.

شمشیر کجث راست کند قامت دین را هم قامت ما را، که ز هجر تو خمیدیم<sup>(۱)</sup>

دکتر قاسم رسا، حمایت آن وجود مقدس را از دین حق خواستار می شود؛ چرا که پایمال فتنه و شر گردیده است و می داند که اگر آن حضرت بر سپاه خویش فرمان راند، لشکر کفر خواهد گریخت و اگر قیام کند، فتنه از پای خواهد نشست:

بیا ای خسرو خوبان! حمایت کن تو از قرآن

که شد پامال دین حق، ز شرّ و فتنه اعدا

تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد

تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا

بیا ای کشتی رحمت! که دنیا گشته طوفانی

چو کشتیان تویی ما را، رهان از جنبش دریا<sup>(۲)</sup>

شهاب تشکری آرانی، ضمن اشاره به یکه تازی آن امام منتقم علیه السلام در عرصه جهانی برای براندازی اساس فتنه و کینه و کفر، پرده‌هایی از شرارت کفر جهانی را بازگو می کند:

روا مدار اماما! که سنگ دشمن دین دل چو آینه دوست، بیشتر شکند

روا مدار اماما! که قوم مستکبر حریم حکم خدا را، به زور و زر شکند

روا مدار اماما! که امت صهیون زمیزبان عرب، دست و پا و سر شکند<sup>(۳)</sup>

ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان

بدون شک، از مهمترین ره‌آوردهای قیام جهانی امام موعود علیه السلام استقرار نظام عدل و قسط اسلامی در گستره کره خاکی است. حکومت کوتاه و زودگذر امیرمؤمنان علی علیه السلام نمودی از حکومت عدل مهدوی بود که ارائه شد؛ ولی مردم ناسپاس و حق ناشناس آن زمان خصوصاً کوفیان شامی مشرب، عدل علوی را تحمل نکردند و ستم بنی امیه را به

۲. همان، ص ۲۰۷ و ۲۰۶.

۱. همان، ص ۱۷۳.

۳. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

جان پذیرا شدند.

شاید در پیشینه شعر مهدوی، شعری به جامعیت شعر میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی که در سنه ۱۳۳۴ ق بدرود حیات گفته است، در مورد نظام مهدوی مبتنی بر عدل و قسط اسلامی وجود نداشته باشد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را مرور می‌کنیم:

کیست که پیغام من به اهل ایران برد؟

بلکه ز ایران زمین، به خلق کیهان برد؟

غیر صبا نیست کس، که مژده عدل و صلح

تحفه به ایران دهد، هدیه به توران برد

آن که ز مصر کمال، بوی قیص<sup>(۱)</sup> وصال

ز یوسف بی‌مثال، به پیر کنعان برد

مژده صلح و صلاح، وعده فوز و فلاح

ز آذرآبادگان تا به خراسان برد

هم گذرد از عراق، به یزد و کرمان رسد

بوی بهی از جهان سوی سپاهان برد

گاه به مازندران وزد به هر خشک و تر

پس گل فضل و کمال به خاک گیلان برد

برای کسب شرف وزد به اهواز و فارس

به زلف خوبان تسند، مشک فراوان برد

گه به اروپا رود، گاه به اسپانیا

در همه شهر و دیار، مژده احسان برد

ز سر حد آسیا به ینگه دنیا<sup>(۲)</sup> رود

به خاک افریقه<sup>(۳)</sup> کار به سامان برد

به روس تازد سمند، به روم گیرد عنان

سر خط آزادگسی، نزد دو سلطان برد

۲ - ینگه دنیا، قاره آمریکا.

۱ - پیراهن.

۳ - افریقا.

پیک صبا را ز مهز غبار بنشان زچهر  
گوی که تا حرف حق، به اهل ایمان برد  
نهد به پاریس رو، کند ز لندن گذر  
گل سعادت شمیم، در دو گلستان برد  
از لب دریای هند تا به خط مصر و چین  
به درد درماندگان، ز لطف درمان برد  
هم به هواخواه جنگ، فرقه بی نام و ننگ  
گوید کاین خنک لنگ، کیست زمیدان برد؟  
آلت ناریه را، کیست در آب افکنند؟  
سلاح جبریّه را، کیست به جبران برد؟  
تحفه خاک اروپا<sup>(۱)</sup> چیست؟ تفنگ است و توپ  
هلا که این تحفه را، باز به آنان برد  
از سر صلح و صلاح، و ز ره خیر و فلاح  
مژده نزع<sup>(۲)</sup> سلاح، به خلق دوران برد  
عدل جهاندار شد، ظلم نگونسار شد  
ازین بشارت زمین، کلاه کیوان برد  
سیلی از صلح کل، رستم دستان خورد  
گرددن در قید عدل، سام نریمان برد  
صبا چو از این سفر، خوش به سلامت رسد  
دامن دامن عبیر، خدمت شعبان برد  
«انجمن قدس» را، خدمت شایان کند  
ازین ثواب عظیم، فیض نمایان برد

۱- اروپا.

۲- کندن چیزی از جایی و در این جا مجازاً مراد خلع سلاح جهانی است.



«انجمن مهدوی»<sup>(۱)</sup> است که خاک درگاه او

بساد صبا سرمه وار، بهر سلیمان برد  
نیمه شعبان بود، جهل به زندان بود  
خضر از این بزم راه، به آب حیوان برد  
به خاک خاقانی<sup>(۲)</sup> ار، برد نسیم سحر  
به سر نهد بنده وار، به شاه شروان برد  
کمال دین<sup>(۳)</sup> را سزد کز پی کسب کمال  
به اصفهان بوی جان، ز خاک تهران برد  
شعر مگو، جان بگو، جوهر ایمان بگو  
که بیتش بیتش، ملک به عرش رحمان برد  
مِدْحَتِ مَهْدِی شَتِی که راویان ورا  
تحفه یکی سر دهد، هدیه یکی جان برد  
سید والا تبار، حجت پروردگار  
که حاصل از طبع او، تسلیم و عیان برد  
قائم قیوم فرد، که فضله خوان او  
عیسی مریم خورد، موسی عمران برد  
مالک ملک ملوک، کز ره سیر و سلوک  
رنگ ظنون و شکوک، ز لوح ایقان برد  
ای گهر بحر جود! خسرو غیب و شهود!  
که آسمانت سجود، به قصر و ایوان برد  
معنی شهید و رطب، ز شعر «حاجب» طلب  
که لذت از شاعر من، طبع سخندان برد<sup>(۴)</sup>

۱ - نام انجمن حاجب شیرازی است که با دوستان شاعر خود در آن گرد می آمدند.

۲ - حاجب شیرازی ابن قصیده را به اقتضای خاقانی شروانی سروده است و کمال الدین اصفهانی نیز در همین وزن و ردیف و قافیه، اخوانیه ای با خاقانی دارد. ۳ - همو.

۴ - تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۷۷۴.

حکیم ساوجی، آرزوی روزی را می‌کند که قائم آل محمد علیهم‌السلام شمشیر عدالت بر کف، پرچم فتح و ظفر را بر بام آسمان به اهتزاز در آورد و بساط عدالت را در گستره زمین بگستراند و کره خاکی را از ظلمت ضلالت رهایی بخشد و انتقام خون شهدای کربلا را از دشمنان دین بگیرد:

خوش بود آن دم که تیغ عدل کشانی      رایت <sup>(۱)</sup> التَّصْرُ لِي <sup>(۲)</sup>، به ماه رسانی  
 خنک <sup>(۳)</sup> سبک بر عدوی دین بجهانی      جمله ور آیی، صفوف کفر درانی  
 تیغ کجست، حجّتی است قاطع برهان  
 بر به زمین گستری بساط عدالت      پاک کنی نطع خاک <sup>(۴)</sup> را ز ضلالت  
 پاکدلان را تهی کنی ز ملالت      افسر پیغمبری به سر ز جلالت  
 در به مینت، عصای موسی عمران  
 ای که ولی شهید دشت بلایی      مستقم دشمنان خون خدایی  
 کی شود از غیب، چهر خود بنمایی      عقده زدل‌های دوستان بگشایی  
 خانه سفیانیان نمایی ویران <sup>(۵)</sup>

حضور سلماسی در قصیده مهدوی خود، پس از خزانیه‌ای زیبا و شاعرانه، به برقراری عدالت در گستره گیتی و برچیدن بساط نادانی به دست توانای مهدی موعود علیهم‌السلام اشاره می‌کند:

پر از عدل سازد همه روی گیتی      به حکم ولایت، به صاحبقرانی  
 ز گنج اندر آرد دو مار و، زندشان      به نار، از سر قهر و ز قهرمانی  
 همی پاک سازد مقام عالی      ز خُبث <sup>(۶)</sup> جهالت، ز رجس <sup>(۷)</sup> ادانی  
 الا تا هاره در ایام پیری      به دل بگذرد آرزوی جوانی  
 به گاه ظهور و به هنگام غیبت      آبا <sup>(۸)</sup> فرّ یزدان کنی زندگانی <sup>(۹)</sup>

۲ - پیروزی با من است.

۴ - کنایه از گستره دنیا.

۶ - پلیدی.

۸ - با.

۱ - پرچم

۳ - اسب رهور، مرکب.

۵ - همان، ص ۷۴۸ و ۷۴۹.

۷ - آلودگی.

۹ - همان، ص ۷۶۳.

همو در قصیده مناقبی دیگر به این مطلب اشاره می‌کند که میزان عدل الهی به دست توانای حضرت ولی عصر علیه السلام برپا خواهد شد:

ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار  
قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی  
پسهلو به درگه تو اگر آسمان زند  
عفوش نما، که خواهش بیجا کند کسی<sup>(۱)</sup>

میرزا نصر الله (صبوری) اصفهانی از این که به نام «عدل»، جهان رو به ویرانی نهاده و ستمگران بی‌محابا بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند، شکوه می‌کند و از آن حضرت می‌خواهد که آنان را به کیفر برساند:

به دامن تو بود دست بندگان خدای  
تو خواه دست خدا باش و خواه دامان باش  
به نام عدل، جهان شد ز ظلم و جور خراب  
به اسم ظلم، تو معمار عدل و احسان باش  
به ذوالفقار بزن دست و پای کن به رکاب  
نهنگ لجبۀ دریای خون قربان باش  
پناه قرآن، هر حجتی به عصری هست  
کنون که حجت عصری، پناه قرآن باش<sup>(۲)</sup>

ملاً فتح الله (وفایی) شوشتری آرزوی روزی را می‌کند که با ظهور آن حضرت، ظلم و تعدی از عرصه کره خاکی رخت بر بندد و با استقرار عدالت، گرگ از گله نگاهبانی کند: خوش آن زمان که درآید برون ز مکن غیب

شود جهان همه از یمن مقدمش چو جنان  
ز جور و ظلم و تعدی، جهان شود ایمن  
به عهد عدلش گردد زمانه، امن و امان  
که آشیانه کبوتر کند به چنگل<sup>(۳)</sup> باز!

به گله، گرگ شود پاسبان به جای شبان<sup>(۴)</sup>

میرزا داراب بیگ «جويا» تبریزی در توصیف زمانه عدل مهدوی به این امر بسنده

۲ - خوشدهای طلائی، ص ۳۲۲ و ۳۲۴.

۴ - همان، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

۱ - همان، ج ۲، ص ۷۶۳.

۳ - چنگال.

می‌کند که بعید نیست تیری که در ترکش کبک دری قرار دارد، از جنس پر شهباز باشد؛ همان مرغ تیز بالی که به خون کبک دری تشنه است:

مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست      چون شه مردان به ذات او مسلم سروری  
آن که گر سازند در ایام عدل او بجاست      از پر شهباز، ترکش<sup>(۱)</sup> کبک دری<sup>(۲)</sup>  
طالب آملی نیز در به تصویر کشیدن حکومت عدل مهدوی از شیوه بیانی جویای  
تبریزی سود جسته است:

فتوای او که نسخه عیسای ملت است      جان‌ها دمیده در تن شرع پیمبری  
تا فرش عدل او شده زینت‌گر زمین      برچیده دست ظلم، بساط ستمگری  
عاجز چنان قوی شده اکنون که روپهان      گسترده‌اند فرش ز نطع غضنفری<sup>(۳)</sup>  
جا کرده در جبالت شاهین ز عدل او      وهی که بود لازم طبع کبوتری<sup>(۴)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از آن آفتاب عالمتاب آسمان امامت و ولایت، تقاضای بردمیدن از افق معدلت دارد و جز ساحل عنایت آن بزرگوار مأمنی نمی‌جوید:

ای قبیله عقول! که اهل قبول را      جز کعبه تو، ملتزم و مستجار نیست  
امروز در قلمرو توحید سگه زن      غیر از تو ای شهنشه والاتبار نیست  
با یگه تاز عزم تو زانو دوتا کند      این توسن سپهر که هیچش قرار نیست  
ای صبح روشن! از افق معدلت در آی      ما را زیاده طاقت این شام تار نیست  
ما را ز قلمز فتن آخر الزمان      جز ساحل عنایت و لطف، کنار نیست  
غیر از طواف کوی تو ای کعبه مرادا      هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست<sup>(۵)</sup>

میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی ملقب به سرور علی، صحنه‌ای از کارزار حضرت

۱ - نیردان.

۲ - همان، ص ۳۹۱.

۳ - سفره‌ای چرمین از جنس پوست شیر.

۴ - همان، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

۵ - همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

مهدی علیه السلام و آثار هیبت مهدوی را به هنگام ظهور به تصویر می کشد و بر این باور است که در زمانه حکومت عدل مهدوی، کبوتر در زیر بال هما با آسایش خاطر آشیان خواهد گرفت:

شرار تیغ تو تا بد اگر به جانب بحر      صدف به جای دُر از خوف پرورد مرجان  
ز خاک معرکه در روز رزم سِرمه مرگ      قضا به چشم عدویت کشد، به میل سنان  
شها! مها! ملکا! ای که تیغ خونریزت      میان باطل و حق است قاطع البرهان  
زپاس شحنة عدلت کبوتری گیرد      به زیر بال هما با فراغ بال، مکان<sup>(۱)</sup>

جلال الدین ابوالفضل (عتقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) در هفتمین بند از ترجیع دوازده بندی مهدوی خود، حکومت عدل امام قائم علیه السلام را برهم زننده بساط ستم در عرصه جهانی معرفی می کند:

ای شه عشق و شاهد چالاک!      ای مـنـزّه ز حـیـز ادراک  
از تو، تأثیر ثابت و سیار      و ز تو، برپا عناصر و افلاک  
هست در حکم تو، قضا و قدر      هست در امرت از سمک به سماک  
عدل تو، بیخ ظلم خواهد کند      پاک روید ازین چمن، خاشاک  
هرکه پیچد سر از طریق هدا      عـرضـه تیغ تو شود، بی بال<sup>(۲)</sup>

فارس بر جرودی در زمانه حکومت عدل مهدوی، «سندان» را از آسیب «پتک» در امان می بیند:

زند گر شحنة عدلش به عالم بانگ آسایش

کجا پتک آورد زهره که کوبد فرق سندان را؟<sup>(۳)</sup>

شادروان صادق سرمد، لحظه لحظه روزگاران ظهور را مرور می کند و در هرکجا که

۱ - تذکره مدینه الادب، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳. ۲ - همان، ص ۲۶۳ و ۲۸۱.

۳ - همان، ص ۳۵۷.

کوکبه عدل مهدوی، پرچم افراشته، از عرصه مظلمه، مهد امان ساخته است و بر این باور است که پیروان راستین امام موعود علیه السلام نه تنها زیر بار ظلم نمی روند؛ که داد مظلومان را از ستمگران می گیرند:

هرکجا کوکبه عدل تو پرچم افراشت  
عرصه مظلمه را مهد امان ساخته ای  
هرکه شد پیرو تو، پیروی از ظلم نکرد  
که ز بیدادگرش، دادستان ساخته ای  
صاحب امری و از حکم تو بیرون نبود  
آن چه در دایره کون و مکان ساخته ای  
تو به خود قائم و، قائم به تو عالم، که جهان  
قائم از عدل، کران تا به کران ساخته ای  
حجت بالغة عقلی و در روی زمین  
پیرو حکم خود، اعصار و زمان ساخته ای<sup>(۱)</sup>

طرب اصفهانی، صحنه ای از حکومت عدل مهدوی را به تصویر می کشد که آهوان بیابان از پستان شیر درنده، شیر می نوشند:

از عدل و داد پر کند آن گونه روی خاک  
کز شیر شرزه، شیر خورند آهوان غذا  
بی حکم او نبارد از آسمان، مطر<sup>(۲)</sup>  
بی امر او نروید از خاکدان، گیا<sup>(۳)</sup>

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع نابسامان زمانه خود را که ناشی از سلطه اجانب و کفر جهانی بر گستره خاکی است، به محضر امام زمان علیه السلام گزارش می دهد و مسند دادخواهی و سریر حکومت جهانی را زبند او می داند:

ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی  
اورنگ پادشاهی، شایان بسود شما را  
انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست  
کی زبید اسم اعظم، دیو و دد دغا را؟  
از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است  
دین مسبین زبون است در پنجه نصارا  
ای هر دل از تو خرّم! پشت و پناه عالم!  
بنگر دچار صد غم یک مشت بینوا را<sup>(۴)</sup>

خاتمی نوری، وجود نازنین آن مظهر عدل خداوندی را، ذات عدالت می شناسد و

۱ - خوشه های طلائی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲ - باران.

۳ - همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴ - همان، ص ۲۱۰.

برپایی میزان عدل را زبینه او می داند و از وی می خواهد که با دادخواهی خود، ایران و گستره جهان را از زلال عدل سیراب سازد:

ای مالک ملوک جهان! برخیز	خواهد چنین جهان چو تو سلطان را
عجل علی ظهورک یا مهدی!	تا انس و جان برزد ز تو فرمان را
میزان عدل بر تو بود قائم	شاهین تسوی دو کفه میزان را
با عدل و داد خویش بیارایی	دنیا، به ویژه کشور ایران را <sup>(۱)</sup>

شمس الفصحاء (محیط) قمی، زمانی را برای حکومت عدل مهدوی مناسب می داند که گستره خاک از بیداد ستمگران، آستن انقلاب باشد و با ظهور آن حضرت، بساط فرعونیان برچیده شود:

مهدی، ولی قائم و موعود و منتظر	آخر امام و یازدهم نجل بوتراب
عنوان آفرینش و فهرست کن فکان	کز دفتر وجود بود فرد انتخاب
با پایه عنایت او پاید آسمان	در سایه حمایت وی تابد آفتاب
گیرد ز عدل و دادش آرام، روزگار	از ظلم و جور گیرد هرگاه انقلاب
درمانده ام، اغثنی یا صاحب الزمان!	یا خاتم الائمة و یا تالی الکتاب! <sup>(۲)</sup>

#### د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی

یکی از رسالت‌های جهانی قیام حضرت مهدی علیه السلام، حاکمیت اسلام بر جهان و احیای ارزش‌های دینی است، و تحقق این امر مهم جز به قیام آن مصلح جهانی امکان‌پذیر نیست.

بقای سپاهانی در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده، به این مهم پرداخته و ابیاتی از آن را به وصف حکومت جهانی آن حضرت اختصاص داده است:

مهدی هادی که گشت از گل رویش	عرصه عالم، پسر از شقایق نعبان
مصحف تأیید را، جبینش تفسیر	نامه ایجاد را، وجودش عنوان

جز به مرادش، قدر ندارد قدرت  
عدل و امان، بسته با ظهورش میثاق  
امن و سلامت، به روزگار شهودش  
شرک و شقاوت، ز دورباش<sup>(۲)</sup> ظهورش  
از پس روزی، که برگرفته شب جهل  
تسابد خورشید وار از افق غیب  
زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب  
خیمه اجلال او، برآز برگردون  
گیتی گردد ز فرط امن و سلامت  
چون بر نور سهیل، کرمک شبتاب  
جز به رضایش، قضا ندارد فرمان  
فتح و ظفر بسته با حُسامش<sup>(۱)</sup>، پیمان  
هر دو بر آرند سر ز چاک گریبان  
هر دو بپوشند رخ، به پرده خذلان  
روی زمین راهه به قیر و به قطران  
زنگ ضلالت بشوید از رخ کیهان  
زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان  
قسیه خرگاه او، برآز برکیوان  
خرم و آراسته، چو روضه رضوان  
کفر پذیرد فنا ز قوت ایمان<sup>(۳)</sup>

بقای سپاهانی (متوفای ۱۲۶۰ ق) مشهور به اشرف الکتاب از علمای شاعر دوره قاجار، بر این باور است که در قیام جهانی امام موعود علیه السلام و پس از به اهتزاز در آمدن پرچم بشارت انگیز «جاء الحق»، هر چه کژی و ناراستی است از نهاد آدمی بیرون خواهد رفت و به جای آن راستی و درستی خواهد نشست، و بدیهی است که اساس کفر بر پایه ناراستی نهاده شده و بنیان متین دین بر اساس راستی و درستی استوار است: چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست

راستی از کژی و سود از زیان آید برون<sup>(۴)</sup>

حاجب شیرازی، بر صبغه اسلامی نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام پای می فشارد و جهانگیر بودن حکومت مهدوی را بشارت می دهد: امام قائم دائم، محمد بن حسن که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین

۱ - شمشیرش.

۲ - نیزه دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می برده اند تا مردم بدانند که پادشاه می آید و خود را به کنار کشند.

۳ - تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۴۱۷.

۴ - همان، ص ۴۱۶.



ایا امام هُدی! مظهر ظهور خدا! که هست ماحذ ذات خداى حى مبین  
 پس از ولادتت، آباء و اُمّهات تمام بمانده‌اند به ظاهر سَتْرَوْنَ<sup>(۱)</sup> و عَتَّین<sup>(۲)</sup>  
 گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان قضا دگر نه کمان گیرد و قدر نه کمین  
 تویی که زیور توقیع تو بود، طاها تویی که زینت منشور تو بود، یاسین  
 ز خاتمی بُسد اگر حشمت سلیمانی تویی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین<sup>(۳)</sup>  
 حاجب شیرازی در مسمط مهدوی خود، جهان هستی را فرمانبر امام موعود علیه السلام  
 معرفی می‌کند و آن وجود مقدس را حاکم علی الاطلاق عوالم کون و مکان می‌شناسد که  
 فرمانش در جائی جای گستره گیتی نافذ است:

شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم آن گوهر دریسای شهبامت، شه دائم  
 آن مظهر یزدان، ولی کامل عالم عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم  
 امرش همه جا مُتَقَن و حکمش همه محکم<sup>(۴)</sup>

میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی، جهان شمولی حکومت مهدوی و حاکمیت نظام  
 اسلامی بر جهان را این چنین توضیح می‌دهد:

ولی حضرت یزدان، امام جنّ و بشر امین و محرم اسرار قادر ذوالمن  
 ازو کساد شود کفر و شرک را، بازار ازو رواج بیاید متاع فرض و سنن  
 دوام یساید کسی با شرار تیغش، کفر؟ که پیش برق، دوامی نیآورد خرمن  
 ز تسندبادی، ریزان شود شجر را برگ به یک شهاب<sup>(۵)</sup> گریزد هزار اهرمین  
 مطیع گشته به فرمان او، سپهر برین نهاده سر به خط حکم او، جهان کهن  
 به بند عدلش مر ظلم را بود، سر و دست به زیر امرش، مر خلق را بود گردن  
 به او، نماند اندر جهان نشان از کفر نه نام از شمن<sup>(۶)</sup> اندر زمانه و نه وثن<sup>(۷)</sup>

همو در قصیده مهدوی دیگری، ابعاد دیگری از عظمت وجودی امام عصر علیه السلام و

۱ - نازا، عقیم. ۲ - مردی که مردی نداشته باشد، بی عقب.

۳ - همان، ج ۲، ص ۷۷۶. ۴ - همان، ج ۲، ص ۷۷۷.

۵ - سنگ آسمانی که به طرف زمین پرتاب می‌شود. ۶ - بت پرست.

۷ - همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

حکومت جهانی او را به تصویر می‌کشد:

قائم آل رسول، مهدی موعود  
دین مبین را قویم<sup>(۱)</sup> سازد بنیاد  
مشعل اسلام را، چکاند روغن  
هر چه نویسی، قدرت<sup>(۲)</sup> چاکر توفیق  
هذیان دانسند شرع را و فسانه  
موسی وقتی و در تو بی اثر افتد  
شاهها! از برق تیغ صاعقه کردار  
دشمن دین را، ز گندنایی شمشیر  
ز آب گوارای عدل و تخم مروّت

صاحب امر زمانه، داور کیهان  
شرع مستین را سدید<sup>(۳)</sup> سازد بنیان  
تا شود از پرتوش زمانه، فروزان  
هر چه بگویی، قضا<sup>(۴)</sup> تابع فرمان  
آنان کافسانه گشته‌اند به هذیان  
خُدعت افسونگران و حیلت هامان<sup>(۵)</sup>  
خرمن کفر و درخت شرک بسوزان  
کن دو رخ از خون به‌سان لاله نَعمان  
ملک جهان را بساز روضه رضوان<sup>(۶)</sup>

ادیب کرمانی در قصیده مهدوی دیگری در وزن و قافیه قصیده پیشین، اوضاع جهان را

پس از ظهور امام زمان علیه السلام روایت می‌کند:

حضرت صاحب زمان، محمد هادی  
امرش همچون قضای مُبرّم و نافذ  
ملّت و دین، زو قوام یابد و رونق  
تیغ شربار او، ز خون اعدای<sup>(۸)</sup>

مهدی موعود و، دین حق را تبیان  
حکمش همچون قدر به کار شتابان  
کافری و کفر، ژاژ<sup>(۷)</sup> گردد و هذیان  
ملک جهان را کند مثال گلستان<sup>(۹)</sup>

ادیب الممالک (امیری) فراهانی، ضمن تهنیت میلاد امام موعود علیه السلام، دورنمایی از

زمانه حکومت عدل مهدوی را مجسم می‌کند:

بشارت باد سلطان غری<sup>(۱۰)</sup> را  
ز نرجس، زاد «حی العالم» امروز

که جیش عشرت آمد عسکری را  
سمن پرورد، ریحان طری<sup>(۱۱)</sup> را

۱ - راست و درست، استوار.

۳ - تو را قدر.

۵ - نام وزیر فرعون.

۷ - یاوه و هرزه.

۹ - همان، ص ۱۰۲.

۱۱ - ریحان شاداب و آبدار و تر و تازه.

۲ - محکم.

۴ - تو را قضا.

۶ - همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۸ - دشمنان.

۱۰ - سلطان نجف، کنابه از امیر مؤمنان علی علیه السلام.

که سازد خیره مهر و مشتری را	مهی طالع شد از گردون رفعت
زند بر سگه زر جعفری را	نماید نقد قلب شرع را صاف
زند آذر بستان آذری را	چراغ آل ابراهیم از رخ
زال چشمه پیغمبری را	ز خاشاک حوادث پاک سازد
بسوزاند جهود <sup>(۱)</sup> خیری را <sup>(۲)</sup>	بر آرد دیده زندیق و ملحد

محمد تقی (براتی) آن مصلح جهانی را احیاگر احکام الهی می داند و بر این باور است که در حکومت عدل مهدوی، فنا و زوال راه ندارد:

مژده! که میلاد منجی بشر آمد	فُلك <sup>(۳)</sup> هُدی را دلیل و راهبر آمد
مژده! که آمد خدیو عالم امکان	حجّت بر حق، امام منتظر آمد
مژده! که خورشید تابناک ولایت	بر فلک عدل و داد، دادگر آمد
مایه اعزاز رهروان شریعت	مُحیی احکام و فخر بسوالبشر آمد
ملک عدالت دگر فنا نپذیرد	دولت مسعود و معدلت اثر آمد <sup>(۴)</sup>

جعفر رسول زاده (آشفته)، از مهدی موعود علیه السلام به عنوان اجراکننده حدود الهی و برکننده ریشه ظلم یاد می کند که عوالم هستی برای ظهور او خود را آماده می کنند:

طراز قامت او را، فلک کشد تکبیر	چو او قیام کند، چرخ در قعود آید
همان که برکند از خاک، ریشه بیداد	همان که بگسلد از ظلم، تار و پود آید
امام عصر به اجرای حکم شرع مبین	ولی امر، به برپایی حدود آید <sup>(۵)</sup>

محمد آزادگان (واصل) بر این باور است که نخل برومند دین از خون پاک عاشقان جمال مهدوی به ثمر نشسته است:

از خون پاک پیکر عشاق راه دوست	نخل بلند پایه دین را، ثمر رسید <sup>(۶)</sup>
-------------------------------	---

۱ - بهود.

۳ - کشتی.

۵ - همان، ص ۱۳۰.

۲ - همان، ص ۱۲۷.

۴ - خوشه های طلایی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۶ - همان، ص ۱۲۶.

همو در غزل مهدوی دیگری، صحنه‌ای از ظهور حضرت مهدی علیه السلام را مجسم می‌کند که همزمان با گلبانگ تکبیر آن حضرت از خانه کعبه، قدسیان عرش خدا غزل نور سر می‌دهند و شهیدان راه حق به شوق نماز اوست که سجاده‌های سرخ خود را در حبابی از نور می‌گسترانند:

الله اکبرت شود از کعبه چون بلند      خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور  
شوق نماز توست که می‌گسترده شهید      سجاده‌های سرخ، درون حباب نور<sup>(۱)</sup>

صغیر اصفهانی، «قواعد اسلام» را از وجود امام عصر علیه السلام مستحکم می‌بیند و «رونق احکام دینی» را از او می‌داند:

ازو قواعد اسلام راست استحکام      ازو مسایل و احکام را بود رونق  
او تمامی پیروان ادیان آسمانی و آزادگان عالم را چشم به راه آن مصلح جهانی می‌بیند تا با ظهور خود به این همه اختلاف پایان دهد:

شد او به پرده غیبت نهان و منتظرند      به مقدمش، همه خلق‌ها فرقی به فرقی  
برای آن که نماید نثار مقدم او      زمانه، هستی خود را نهاده روی طبق  
صغیر! دانی در بحر، زورقی بساید      به بحر معرفت امروز او بود زورق<sup>(۲)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به صفت کفرستیزی و احیاگری فرایض و سنن الهی اشاره می‌کند:

حسبت قاطعه و، قاصع<sup>(۳)</sup> الحاد<sup>(۴)</sup> و ضلال<sup>(۵)</sup>  
رحمت واسعه و، کاشف<sup>(۶)</sup> کرب و محن است  
حاوی علم و یقین، حامی دین و آیین  
ماحی<sup>(۷)</sup> زیغ<sup>(۸)</sup> و زلل<sup>(۹)</sup> محیی<sup>(۱۰)</sup> فرض و سنن است

۱ - همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.  
۲ - همان، ص ۱۶۴.  
۳ - کوبنده.  
۴ - کفر.  
۵ - گمراهی.  
۶ - از میان بردارنده.  
۷ - محوکننده.  
۸ - انحراف از راه مستقیم، کجروی.  
۹ - زلزل.

مشرق شمس ابد، مَطْلَع انوار ازل  
صاحبُ العصر، ابوالوقت، امام زَمَن است  
مَظْهَر قِیَامٍ بِالقِسط، حجاب ازی  
مُسلِن (۱۱) سِرِّ خفی، مَظْهَر (۱۲) ما قَدْ بَطَن (۱۳) است  
جامعُ الشَّمَل، پس از تفرقه اهل وفاق  
بِاسِطِ العَدل، پس از آن که زمین پر فتن است (۱۴)

#### ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی

در پیشینه شعر مهدوی، می توان ابیات گوناگونی را یافت که به نحوی به برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی و ارزش های دینی در زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره دارد:

بیا که سگه به نام تو می زند گردون  
بیا که نام تو نقش نگین خورشید است  
دمی که جلوه کنی ای جمال نورانی!  
به روی تو! که دم واپسین خورشید است  
فروغ آن ید بیضا جهان منور کرد  
که دست توست که در آستین خورشید است (۱۵)

\*\*\*

دور جهان به سلطنتش قائم  
تا کی کند قیام مجدد را؟ (۱۶)

\*\*\*

---

۹ - لغزش.  
۱۰ - احیاگر، زنده کننده.  
۱۱ - آشکارکننده.  
۱۲ - ظاهرکننده.  
۱۳ - آنچه در نهان است.  
۱۴ - همان، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.  
۱۵ - م.ع.م (پروانه).  
۱۶ - صفی علی اصفهانی.

امروز در قلمرو توحید سگه زن

غیر از تو ای شهنشه والا تبار نیست<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

قائم آل محمد، شه اقلیم وجود

هان به فرماندهی عالم امکان آمد<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

آن سان رواج گیرد دین خداپرستی

کاندر جهان نماند بر جا بتی و بتگر<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ای مالک ملوک جهان! برخیز

خواهد چنین جهان چو تو سلطان را<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

نوبهار دین حق را، فارغ از بیم خزان

گلشن توحید را، سرسبز و بارآور کند<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

در آ ز پرده و از یک تجلی رخسار

غبار شرک ز مسرات ماسوا پرداز<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

رایت دین مصطفی برفرازی

ز حد ترک تا مداین و مدین<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

---

۱- شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). ۲- دکتر قاسم رسا.  
۳- طرب اصفهانی. ۴- خاتمی نوری.  
۵- میرزا حبیب خراسانی. ۶- میرزا محمد «محیط» قمی.  
۷- بهار خراسانی.

روزگاری که به فرمان حق، آن کشتیبان  
فُسلک دین را برهاند ز خطر، نزدیک است  
می‌رسد مصلح کل، خیز و به اصلاح بکوش  
خیر را آمدن و رفتن شر، نزدیک است  
دشمن از تیره‌دلی آمدن مهدی را  
گر خطر خواند بگو وقت خطر نزدیک است  
بانگ تهدید برآرید بر اقوام یهود:  
رجعت صاحب شمشیر دوسر،<sup>(۱)</sup> نزدیک است<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ای که اکناف جهان، سفره‌عام تو بود  
رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود  
مصلح کل تویی و، صلح به نام تو بود  
رجعت آل علی، بعد قیام تو بود<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

این تویی، آن که جهانت همه تسخیر شود  
دولت آل علی، از تو جهانگیر شود<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

جلوه بی حجاب کن، ز عدل انقلاب کن  
که باشد انقلاب تو آخر انقلاب‌ها<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

بیا و سگّه دولت بزن، که حق با توست  
کس سگّه‌های مجازی ز اعتبار افتد<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

---

۱- کتایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام دارد.  
۲- سید رضا مؤید.  
۳- همان.  
۴- سید رضا مؤید.  
۵- سید رضا مؤید.  
۶- سید رضا مؤید.

نور خود را تمام خواهد کرد  
دولت حق، دوام خواهد کرد  
از حلال و حرام خواهد کرد  
آن چنان اهتمام خواهد کرد  
همچو دارالسلام<sup>(۱)</sup> خواهد کرد<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ملک دین را، خدایگان آمد  
بانی صلح جاودان، آمد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

عسالی را در انقلاب کند  
کساخ‌های ستم، خراب کند  
مسجد کوفه، انتخاب کند  
پاک، این صفحه تراب کند  
جنگ بیدار را، به خواب کند<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

خشم مستکبران، عیان آمد  
دشمن دین به آلمان آمد  
لشکر صاحب الزمان آمد<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

چون انتظار مصلح کل می‌برد جهان

باز آ که نیست مصلح دیگر، سوای تو

با قیام مقدّسش، یزدان  
تا قیامت ز یمن نهضت او  
حکم، جاری به سیره داود  
خود به نشر حقایق اسلام  
که جهان ز کفر سوزان را

ناخدای امین فُسلک وجود  
مصلح کل، امام جنّ و بشر

پائی مهدی چو در رکاب کند  
پرچم عدل را برافرازد  
پایگاه عدالت خسود را  
از همه زشتی و پلشتی‌ها  
صلح خوابیده را کند بیدار

روز مستضعفان دنیا شد  
با هجوم سپاه کفر ستیز  
گو به دجالیان که: بگریزند

۱ - یکی از نام‌های بهشت.

۲ - سید رضا مؤید.

۳ - سید رضا مؤید.

۴ - سید رضا مؤید.

۵ - سید محمد خسرو نژاد (خسرو).



یکسرنگی و برابری و عدل و اتحاد

حاصل نمی شود مگر اندر لوای تو<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

فراز کعبه و بیت المقدس، ای همه قدس!

در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توست<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

روزی که قیام مهدی آغاز شود

ساز دگری به نغمه دمساز شود

روزی است که از بهشت خوشبختی ها

بر روی بشر پنجره ای باز شود<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ای منتقم! بیا که به غیر از تو دیگری

خونخواه خون پاک حسین شهید نیست<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

پسر خون خدا، چهره عیان می سازد

از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد

می کند محکمه عدل خدا را برپا

کاخ بیداد و ستم، زیر و زبر خواهد کرد<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

بهر خونخواهی خون پدر خود بشتاب

طلب خون پدر بهر پسر شیرین است<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

۲- سید رضا مؤید.

۴- سید محمد خسرو نژاد (خسرو).

۶- سید محمد خسرو نژاد (خسرو).

۱- سید رضا مؤید.

۳- سید محمد خسرو نژاد (خسرو).

۵- سید محمد خسرو نژاد (خسرو).

آمد که ز بُن برگند ارکان ستم را  
وز غم برهاند عرب و ترک و عجم را  
نسابود کند رسم شَمَن، اسم صنم را  
در سایه تسو حید برسد جمله اُمَم را  
ببر قاعده راقسیه احمد مختار  
آمد که ز نو تازه کند دین نبی را  
ببر پای کند محکمه حق طلبی را  
مسنوخ کند داعیه بولهبی را  
تسا ز نسده کنند رسم رسول عربی را  
آمد چو علی میر عرب حیدر کزار  
باز آی که در پیکر اسلام روان نیست  
از قدش امان رفته و در کعبه امان نیست  
از قرطبه تا بصره ز اسلام نشان نیست  
باز آی که غیر از تو آمیدی به جهان نیست  
آن آب ز جو رفته به جوی آر دگر بار  
باز آی که لبنان و فلسطین شده بر باد  
افغان به فغان آمده در پنجه الحاد  
از فستنه صهیونی وز سلطه بیداد  
نه مصر به جا مانده نه عمان و نه بغداد  
نه زنگ به پا مانده نه خوارزم نه فرخار<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

خبر دهید به قابیلیان شیطان کیش  
که بر قبیله هاییل غمگسار آمد  
خبر دهید به فرعونیان که کودک نیل  
ز موج حادثه بگذشت و در کنار آمد

به سامری، خبر از رجعت کلیم دهید  
که میر سامره با عزم و اقتدار آمد  
خبر دهید به بوجهل زادگانِ زمان  
که شبه احمد مختار آشکار آمد  
خبر دهید به سفیانیان که قائم حق  
به پاسداری اسلام استوار آمد  
خبر دهید به مستضعفانِ کسوخ‌نشین  
که خصم کاخ‌نشینان نابکار آمد  
زمانه را خبر از خیبری دگر آرید  
که پور حیدر بر بسته ذوالفقار آمد  
به تیره تیره دجالیان وعید دهید  
که آنک آنک مهدی دین شعار آمد  
ز هر کرانه، نشان ظهور حق پیداست  
بگو به اهل بصر: بصره در حصار آمد  
بر آن نشان که به قذف دیار و هدم بقاع  
خبر به احنف، از میر هشت و چار آمد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

«والصُّبْحُ» بـوَد اِیـمـا، از نور جهانگیرت  
«وَالعَصْرُ» بـوَد رَمـزِی، از خوبی دورانت  
ایزد به سرت بنهاد، تاجِ «وَتُریدُ أَنْ»  
هم «أشْرَقَتِ الْأَرْضُ» است اندر شرف و شانت  
ای مهدی دین‌پرور! ای شاه ملک لشکر!  
حق پرچم «جاء الحق»، زد بر سر ایوانت<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

۱- اسناد حمید سبزواری.

۲- حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم ملک‌یان (ناصح) قم‌شاه‌ای.

در شب یلدای عالم چون تویی صبح امید  
رخ نما تا «فالقُ الأصباح» را معنا کنی  
کی شود تا ذوالفقار عدل را گیری به دست؟  
خصم را از پا در اندازی و هم رسوا کنی  
ای «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»! گشا بازوی قهر  
تا به دشمن روز روشن لیلۀ ظلما<sup>(۱)</sup> کنی  
عالمی را فتنۀ دجال و گمراهان گرفت  
از تو باید دفع این دجال پر غوغا کنی  
چهره عالم سیه شد وضع گیتی شد تباه  
روی بنا تا جهانی را خوش و زیبا کنی<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

وجود را قرار ده، کسویر را بهار ده  
به نخل خشک بار ده، بر آر گل ز خارها<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

دیو سیاه ظلم را، به دوزخ فنا بران  
خیمۀ سبز عدل را، به جنت بقا بزن  
نقشۀ کفر و ظلم را، نقش به موج آب کن  
سگه به نام نامی، قادر کبریا بزن  
شرک گرفته شهر را، کفر گرفته دهر را  
بیا و تیغ قهر را، به فرق هر دوتا بزن  
مصلح کل! بیا بیا، جان رُسل! بیا بیا  
بسیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بزن  
جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله‌ات  
روی به دوستان کن و نغمۀ آشنا بزن

۲ - حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصح) قمشه‌ای.

۱ - شب ظلمانی.

۳ - غلامرضا سازگار (میثم).

پرچم انتقام را، بر سر دوش حمل کن

رایت انقلاب را، به قلعه فضا بزن

به مؤمنین اعلان: «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ» نما

به مشرکین فریاد: «تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» بزن<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

کافر و مؤمن و غیر و خودی و دشمن و دوست

هیچ کس نیست که در کوی تو راهش ندهند

تو نوازش کنی آن را که نگاهش نکنند

تو دهی راه کسی را که پناهش ندهند

\*\*\*

آن آینه محمدی آیین

روزی که ز چهره پرده بردارد

در کام جهاتیان شود شیرین

آن روز، تمام تلخکامی‌ها

چو گنجشکی به چنگل<sup>(۲)</sup> شاهین

دشمن، افتد به پنجه قهرش

بر سینه خصم، آذر برزین<sup>(۳)</sup>

از تُندر خشم او فرو ریزد

\*\*\*

(و رسوایی متمه‌دیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان

صرف نظر از برخی سلسله‌های صوفیه که به «مهدویت نوعی» قائلند و قطب سلسله

خود را «مهدی زمان» معرفی می‌کنند، از میان چهره‌های مذهبی و سیاسی نیز تنی چند

ادعای مهدویت داشته و خود را «مهدی آخر الزمان» دانسته‌اند. و فرقه سیاسی «بهائیت»

ادعا می‌کند که «امام زمان» ظهور کرده است، و اینک بشر در مدینه فاضله‌ای زندگی

می‌کند که بشارت آن را داده‌اند!! البته منظور آنان از امامی که ظهور کرده «باب» است که

در زندان توبه‌نامه نوشت تا از مجازات مرگ رهایی یابد؛ ولی به دستور ناصرالدین شاه به

۲ - چنگال.

۱ - غلامرضا سازگار (میثم).

۳ - غلامرضا سازگار (میثم).

چوبه اعدام سپرده شد. تنها معجزه‌ای که پیروان او برایش مسلم دانسته‌اند سیاه کردن ده‌ها صفحه در روز بود و او بیش از یک صد صفحه در روز مهمل به هم می‌بافت. این متمهدیان - که عدم توفیق آنان در برپایی حکومت جهانی، بهترین دلیل بطلان دعوی آنها است - گروهی از افراد ساده لوح و بی‌اطلاع را از پیکره امت اسلامی جدا کرده و به دنبال خود کشانیده‌اند. اینان عبارتند از:

عبیدیان، حاکم بامر الله، محمد بن تومرت، تهامی، عباس الریفی، الرجل الجبلی، ملا عرشی کاشانی، میرزاده بلخی، شیخ عبدالقدیر بخارایی، محمد جونیوری هندی، مغربی، شیخ مغربی، شیخ زاده کردستانی، عبدالله العجمی، بنگالی، سنگالی، شیخ سعید یمانی، سودانی، صومال، علی محمد شیرازی و بالاخره قادیانی.

علامه اقبال لاهوری، فیلسوف آزاده شبه قاره هند، در قسمتی از جاویدنامه خود، گفتگوی یکی از همین متمهدیان را (درویش سودانی) با کشر پس از مرگ و انتقال به عالم برزخ توضیح می‌دهد که هنوز به فکر انتقام است و بر ادعای باطل خود پای می‌فشارد:

برق، بی‌تابانه رخشید اندر آب	موج‌ها بالید و غلطید اندر آب
بوی خوش از گلشن جنت رسید	روح آن درویش مصر، آمد پدید
در صدف، از سوز او گوهر گداخت	سنگ اندر سینه کشر، گداخت
گفت: ای کشر! اگر داری نظر	انتقام خاک درویشی نگر
آسمان، خاک تو را گوری نداد	مرقدی، جز در می شوری نداد
باز حرف اندر گلوی او شکست	از لبش، آه جگر تابی گست
گفت: ای روح عرب! بیدار شو	چون نیاکان، خالق اعصار شو
ای فواد! ای فیصل! ای ابن سعود!	تا به کی بر خویش پیچیدن چو دود؟
زنده کن در سینه آن سوزی که رفت	در جهان، باز آور آن روزی که رفت
ای جهان مؤمنان مشک فام!	از تو می‌آید مرا، بوی دوام
زندگانی تا کجا بی ذوق سیر؟	تا کجا تقدیر تو در دست غیر؟
بر مقام خود نیایی تا به کی؟	استخوانم در می نالد چو نی

از بلا ترسی، حدیث مصطفی است: **مرد را، روز بلا روز صفا است** (۱)  
 باید به این شاعر آزاد اندیش پاکستانی گفت که بیداری و دشمن ستیزی و کفر سوزی  
 ربطی به ادعای مهدویت ندارد، و هیچ یک از پیروان راستین مهدی موعود علیه السلام با  
 خودسازی و غیر سوزی مخالفتی ندارند، و از غفلت و بیدردی در پرهیزند و با همین  
 بیداری تدریجی امت اسلامی است که زمینه ظهور آن حضرت فراهم می شود.  
 برخی از علمای اهل سنت همانند مسیحیان، حضرت عیسی را مهدی آخر زمان  
 می شناسند که به هنگام ظهور، از آسمان چهارم به زمین خواهد آمد و جهان را مدینه  
 فاضله خواهد کرد. برخی از شعرای فارسی زبان نیز که از مذهب اهل سنت پیروی  
 می کرده اند، همین دیدگاه را در شعر خود نمایانده اند.  
 پیروان حضرت موسی، زردشت و بودا نیز، آنان را مصلح جهانی می شناسد و در  
 انتظار ظهورشان نشسته اند.

در پیشینه شعر مهدوی - به استثنای موارد معدود - از حضرت عیسی، موسی و  
 خضر علیه السلام به عنوان یاوران حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است که به هنگام قیام جهانی آن  
 حضرت، به یاری او خواهند شتافت. یکی از علل جهانگیر شدن آوازه قیام آن حضرت و  
 استقرار حکومت جهانی او، همین امر است؛ چرا که پیروان آنان به هنگام مشاهده  
 حمایت بیدریغ پیامبران الهی از آن ذخیره خداوندی، با حضرتش بیعت خواهند کرد و در  
 شمار پیروان راستین او در می آیند همان گونه که در بسیاری از روایات به این امر اشاره  
 شده است، و سرانجام دین مبین اسلام به عنوان تنها دین توحیدی در گستره جهان  
 حضور خواهد داشت.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام و خروج دجال از دیرباز در شعر فارسی، بازتاب گسترده ای  
 داشته است و به گونه ای که خواهیم دید به عنوان یک امر حتمی مورد استناد شاعران  
 فارسی زبان قرار گرفته است، و متأسفانه هر از گاه برای بزرگ نشان دادن مقام ممدوحان  
 خود، علیرغم اعتقاد راسخی که به آن امام همام داشته اند آنان را با حضرت مهدی علیه السلام و

۱ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سرور، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۳، ص ۳۲۴

مخالفان آنان را با دجال مقایسه کرده‌اند! و از این امر می‌توان بدین واقعیت تاریخی پی برد که «مسأله مهدویت» و «ظهور حضرت مهدی» از دیرباز در شعر فارسی مطرح بوده است و به رغم کسانی که این مسأله را از ساخته‌های یکی دو سده اخیر می‌دانند، ظهور مهدی موعود به عنوان آخرین جانشین پیامبر گرامی اسلام و خروج دجال در آستانه قیام جهانی آن حضرت، امری حتمی تلقی می‌شده است. هرچند در پیشینه شعر مهدوی به تفصیل به بررسی این مهم پرداخته‌ایم، ولی ناگزیریم به مناسبت مقام سخن و ارتباطی که با موضوع این بخش از این تحقیق دارد، به صورت گذرا به حضور دجال در شعر مهدوی شعرای پارسی‌گو اشاره کوتاهی داشته باشیم:

سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است

کجا سیاست تو، نیست فتنه دجال<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

تو آدمی و همه دشمنان تو، ابلیس

تو مهدی و همه حاسدان تو، دجال<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

همی به دیده بسدیدم چو روز رستاخیز

ز پیش رایت مهدی و فتنه دجال<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

مشهور شد از رایت او، آیت مهدی

منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

فرود آمده ز آسمان همچو عیسی

به انصاف، دجال با خر گرفته<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

۱ - عنصری بلخی در ستایش سلطان محمود غزنوی.

۲ - انوری ابیوردی در مدح کمال‌الدین ابی‌سعد مسعود.

۳ - فطران تبریزی به مناسبت زلزله تبریز. ۴ - ابوالفرج رونی در مدح سیف الدوله محمود.

۵ - سید حسن غزنوی ملقب به اشرف در منظومه فتحنامه.



ای مانده پراکنده در آمال جهان!

عیش است زبون، گرفته دجال جهان

عمرت به کران رسید و فرزند نماند

از بهر که جمع می‌کنی مال جهان؟! (۱)

\*\*\*

چون فتنه آخر الزمان برخیزد

دجال، ز چاه اصفهان برخیزد

داد و ستد مازمیان برخیزد

پس کوری دهریان، جهان برخیزد (۲)

\*\*\*

ای دریغا مهدیی! کامروز از هر گوشه‌ای

یک جهان دجال عالم سوز، سر بر کرده‌اند (۳)

\*\*\*

گر مخالف خواهی ای مهدی! درآ از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال! یک ره سر بر آر (۴)

\*\*\*

گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار

ور متابع خواهی ای دجال گمره! سر بر آر (۵)

\*\*\*

پس در آخر زمان، که صرف زمان

حامی کفر و خصم ایمان گشت

۱ - نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی.

۲ - نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی.

۳ - حکیم سنایی غزنوی.

۴ - همو.

۵ - همو.

دُمِ دَجَّال، شمع مهدی شد

سَدُّ یَا جُوج، حبس انسان گشت (۱)

\*\*\*

بِه تَأیید مهدیِ خِصَالی، که تیغش

روانَسوز دَجَّال، طغیان نماید (۲)

\*\*\*

خَنجَر او چو حَرَبَةُ مهدی است

که به دَجَّال اعور اندازد (۳)

\*\*\*

در قَسَبَه، مهد مهدی، در قبله، عهد عیسی

در فرضه، روض جَنَّت، در روضه، حوض کوثر (۴)

\*\*\*

مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او

خِصَم از غلامی، آمده دَجَّال اَعْوَرش (۵)

\*\*\*

مهدی دَجَّال کُش، آدمِ شیطان شکن

موسی دریا شکاف، احمدِ جبریل دم (۶)

\*\*\*

مهدی که بسیند آتشِ شمشیر شاه، گوید:

دَجَّال را به توده‌ی خاکستری ندارم (۷)

\*\*\*

---

۱ - از: انوری ابیوردی در ستایش ممدوح خود. ۲ - خافانی شروانی، در ستایش ممدوحان خوبش.

۳ - همو.

۴ - همو.

۵ - همو.

۶ - همو.

۷ - همو.

ذات او مهدی است، از مهد فلک زیر آمده

ظلم دجال ز چاه اصفهان انگیخته<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ایام، بد عهدی کند امروز ناگه، دی کند

کار هدئ مهدی کند، دجال طغیان پرورد

شاه جهان، مهدئ ظفر یعنی: شبان دادگر

ایام دجال دگر، گرگ ستمران، پرورد<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

شیطان شکند آدم، دجال کشد مهدی

چون آدم و مهدی باد، انصار تو عالم را!<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ز آن که شیطان سوز و دجال افکن است

آدم مهدئ مکان، می خواندش<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

عدلش ار مهدی نشان برخاستی

ظلم دجال از جهان برخاستی<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

خبرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل

بر در دجال ظلم، آمد و در در شکست<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

---

۱ - همو. ۲ - همو.

۳ - همو. ۴ - همو.

۵ - همو. ۶ - همو.

۱ - همو.

۳ - همو.

۵ - همو.

دَجَّالِیان به فتنه و غوغا بر آمدند

مهدی جلال مهدی دشمن فکن بسیار<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

تیا بشکند صعوبت دَجَّال بی مجال

عیسی ز دیر دایر علوی، از آن رسید<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

اگر به کین تو دَجَّالِیان بر آغایند

چه باک شیر ژیان را ز بانگ کلب عقور؟<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

کنی دَجَّال را تا غرق نیل تیغ چون قبطنی

به افنای تو روزی چند زال چرخ شد مُلهم<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

کسی که مهدی آخر زمان بود یارش

کجا غمی بود او را ز فتنه دَجَّال؟<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

کجاست صوفی دَجَّال چشم ملحد شکل؟

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

همه دَجَّال فعل و مهدی شکل

همه ایمان نمای و کفر شعار<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

۱ - ابن حسام خوسفی در ستایش امام زمان علیه السلام . ۲ - همو.

۳ - همو. ۴ - لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در مدح ولی عصر علیه السلام .

۵ - عالی شیرازی. ۶ - حافظ شیرازی.

۷ - راز شیرازی.

احمد (حشمت) شیرازی اوضاع نابسامان زمانه خود را به پیشگاه امام عصر علیه السلام عرضه می‌دارد، و حضور دجالان را در عرصه زندگی بر نمی‌تابد:

شهینشها! میلکا! در لباس برّه و میش  
در آمدند به تدلیس و زرق، گرگ و پلنگ  
نشسته هر طرف از فرط حرص، دجالی  
بساط مکر بگسترده با دو صد نیرنگ  
چو خر، ز جهل به گل مانده پای تا زانو  
به خون خلق فرو برده دست تا آرنج<sup>(۱)</sup>  
به گرد هریک، قومی ددانِ بد گوهر  
چو گرد جیفه، کلاب<sup>(۲)</sup> از شره زدند کرنج<sup>(۳)</sup>  
ظهور کن ملکا! بر عدو بده کیفر  
که همچو قافیه، گردیده عرصه بر ما تنگ  
بود ز دامن وصف تو، دست عقل، قصیر  
بود به راه ثنای تو، پسای دانش لنگ  
زیان «احمد» و مدح تو؟ ای شگفت که هست  
ز عشق تا به صبوری، هزارها فرسنگ<sup>(۴)</sup>

میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به مجد الادباء (متوفای ۱۳۱۸ ق) در غزل مهدوی خود از مردم «دجال وضع» و «سفیانی خوی» به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام شکایت می‌کند:

شها! ز مردم دجال وضع سفیان خوی  
به برّ و بحر شد ابواب ظلم و جور، فراز<sup>(۵)</sup>

۱- آرنج.

۲- جمع کلب، سگان.

۳- جرگه و میدان و در این جا حلقه.

۴- تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۲۲۶.

۵- باز، گشوده.

در آ ز پرده که عشاق تو سپردازند  
مخالفان ز عراق و منافقان ز حجاز  
بر آر دست و، به سر پنجه یداللّٰهی  
ریاض دین ز خس و خار کفر و کین، پرداز<sup>(۱)</sup>

م.ع.م (پروانه) در قصیده مهدوی خود، از تعریض به داعیه داران «کشف و شهود» و  
مدعیان مهدویت باز نمانده است:  
فسریب جلوة سالوسیان مخور، کاین قوم  
امیدشان به خدا نه، به سیم و زر بسته است  
به رغم داعیه داران غیب و کشف و شهود  
خُمی که مخزن سرّ خدا است، سر بسته است<sup>(۲)</sup>

بخش پنجم

# انواع شعر مهدومی در زبان فارسی

برای شعر مهدوی می‌توان انواع بسیاری برشمرد و اقسام متفاوتی از آن ارائه کرد؛ ولی در یک نگرش کلی به شعر مهدوی در زبان فارسی، می‌توان آن را در دو مقوله «محتوایی و موضوعی» و «شکلی و ساختاری» مورد بررسی قرار داد.

در مقوله «محتوایی و موضوعی» شعر مهدوی، به جنبه‌های «معنوی» و «درونی» و در مقوله «ساختاری و شکلی» به صور «ظاهری» و «بیرونی» آن توجه می‌شود. بدیهی است که هر کدام از این دو مقوله، دارای ابعاد متفاوتی است که در این بخش به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### ۱-۵) از نظر محتوایی و درونی

شعر مهدوی از نظر معنوی و محتوایی، اقسام متفاوتی دارد و با این‌که از نظر موضوعی کاملاً متمایز از یکدیگرند، ولی در نهایت به یک نقطه مشترک معنوی می‌رسند و در مسائل مربوط به امام زمان علیه السلام با هم مرتبط می‌شوند، همانند حلقه‌های یک زنجیر که علی‌رغم استقلال وجودی هر حلقه، نمی‌توان ارتباط تنگاتنگ آنها را با هم نادیده گرفت. در شعر مهدوی، موضوعاتی همانند: فضائل و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام، غیبت، انتظار، ظهور، انقلاب فراگیر و جهانی آن ذخیره خداوندی و بالاخره توسل به پیشگاه آن حضرت مطرح است. بر این اساس می‌توان عناوین موضوعی شعر مهدوی را در زبان فارسی انتخاب کرد و مورد بررسی قرار داد:



الف) شعر توصیفی و مناقبی

در این نوع از شعر مهدوی، به جمال صوری و معنوی و شکوه و جلال ذاتی و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام پرداخته می شود و از زوایای مختلف مورد عنایت شعرای آیینی قرار می گیرد، و سرشار از حالات عاطفی و هرازگاه بیدلانه است.

ثابت محمودی (سهیل) با این رهگذر همیشه مسافر کوچه های غربت و آشنایی، سخن می گوید و عظمت وجودی و حضور همیشگی او را در طبیعت روایت می کند:

من تو را خوب ای رهگذر! می شناسم	من تو را خوب ای رهگذر! می شناسم
تو، عمیق و بلندی تو، دریا و کوهی	تو، عمیق و بلندی تو، دریا و کوهی
تسو، طنین صدای طربناک آبی	تسو، طنین صدای طربناک آبی
تو رهایی، نوید سحرگاه عیدی	تو رهایی، نوید سحرگاه عیدی
آن درختی که در آسمان شاخه دارد	آن درختی که در آسمان شاخه دارد
من تو را ای نگاهت در آفاق جاری!	من تو را ای نگاهت در آفاق جاری!
در مجال غزل، از تو گفتن نگنجد	در مجال غزل، از تو گفتن نگنجد

م.ع.م (پروانه) جلوه های جمالی و جلالی آن گمشده جهانی را به تصویر کشیده است:	م.ع.م (پروانه) جلوه های جمالی و جلالی آن گمشده جهانی را به تصویر کشیده است:
روی تو را ز چشمه نور آفریده اند	روی تو را ز چشمه نور آفریده اند
خورشید هم به روشنی طلعت تو نیست	خورشید هم به روشنی طلعت تو نیست
پنهان مکن جمال خود از عاشقان خویش	پنهان مکن جمال خود از عاشقان خویش
منعم مکن ز مهر خود ای مه! که ذره را	منعم مکن ز مهر خود ای مه! که ذره را
خیل ملک ز خاک در آستان تو	خیل ملک ز خاک در آستان تو
عیسی وظیفه خوار لب روحبخش توست	عیسی وظیفه خوار لب روحبخش توست
از پرتو جمال تو در کوه و بر و بحر	از پرتو جمال تو در کوه و بر و بحر
آلوده ایم و بسیم به دل ره نمی دهیم	آلوده ایم و بسیم به دل ره نمی دهیم

سرمایهٔ سُرور دل ماز درد توست      درد تو را برای سُرور آفریده‌اند  
عشاق را به کوی وصال توره نبود      این راه دور را به مرور آفریده‌اند  
«پروانه» را در آتش هجران خود مسوز      کو را برای درک حضور آفریده‌اند<sup>(۱)</sup>

فرید اصفهانی، جلوه‌های دیگری از جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام را به تماشا نشسته است:

بتی که راز جمالش هنوز سر بسته است      به غارت دلِ سودایان، کمر بسته است  
عبیر مهر، به یلدای طره پیچیده است      میان لطف به طول کرشمه بر بسته است  
بر آن بهشت مجسم، دلی که ره برده است      در مشاهده بر منظر دگر، بسته است  
زهی تموج نوری که بی غبار صدف      در امتداد زمان نطفه گهر بسته است  
بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب      میان به سلسله اشک تا سحر بسته است  
به پای بوس خیالت، نگاه منتظران      ز برگ برگ شقایق، پل نظر بسته است  
به یازده خم می گرچه دست ما نرسید      بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است<sup>(۲)</sup>

شادروان غلامرضا قدسی در اولین بند از مربع ترکیب مهدوی خود، به توصیف جمال مهدوی پرداخته است:

ای که در حُسن، کسی همسر و همتای تو نیست  
جلوهٔ ماه فلک، چون رخ زیبای تو نیست  
سرو افراخته چون قامت رعنا ی تو نیست  
کیست آن کو به جهان واله و شیدای تو نیست  
گرچه پنهان ز نظر، روی نکوی تو بود  
چشم ارباب بصیرت، همه سوی تو بود<sup>(۳)</sup>

۲- همان، ص ۶۴ و ۶۵.

۱- همان، ص ۴۴ و ۴۵.

۳- همان، ص ۹۸.

محمود شریف صادقی (وفا) طلیعه غزل مهدوی خود را با وصف آن محبوب جهانی آراسته است:

از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد      ماه از نظر مردم صاحب نظر افتد  
گر پیش رخت گل بزند لاف نکویی      از شاخه به یک جنبش باد سحر افتد<sup>(۱)</sup>

فؤاد کرمانی از آن وجود نازنین می خواهد که خورشید طلعت خود را در ابر سیاه زلف نپوشاند تا روز و روزگار شاعر همانند شب، تیره و تار نگردد:

خورشید رخ میوشان در ابر زلف یارا!      چون شب سیه مگردان، روز سپید ما را  
ما را ز تاب زلفت، افتاده عقده بر دل      بر زلف خم به خم زن، دست گره گشا را  
بی جلوه‌ات ندارد، ارض و سما فروغی      ای آفتاب تابان! هم ارض و هم سما را  
ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن      تا جلوه‌ات ببینم، پنهان و آشکارا<sup>(۲)</sup>

صائم کاشانی از نگاه لطف آمیز دوست، بهاری زیبا و تماشایی آفریده است:

فروغ دیده تو، آیت شکوفایی است      نگاه لطف تو ای گل، بهار زیبایی است  
مگر به خواب گل از گلشن نصیب آید      خیال وصل، چه شور آفرین و رؤیایی است  
تو از تبار کدامین ستاره سحری؟      که چهر مهز مثلت چنین تماشایی است  
بیا بیا! که طلوعت، غروب نومیدی است      بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است  
فروغ صبح امیدی، حصار شب بشکن      سپیده تو، به ظلمت سرای تنهایی است  
بهار عشق نگر در سروده «صائم»      که واژه واژه آن، گلخروش شیدایی است<sup>(۳)</sup>

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر (طرب) اصفهانی در قصیده مهدوی خود بیشتر بر کرامات وجودی آن وجود مقدس پای فشرده و از جلوه‌های جمالی آن کانون تجلی نیز باز نمانده است:

۲- همان، ص ۱۲۰.

۱- همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳- همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

نسوباوه علی، گل گلزار مصطفی  
 شیرازه بسند دفتر ارزاق ماسوا  
 شاهان تاجدار، فقیرند و بسینوا  
 روح الامین به درگه او برده التجا  
 تاب ز عکس رویش، «والشَّمْس» را گوا  
 خاکسی که آورد ز سر کوی او، صبا  
 آید صدا ز کوه که رُوحی لَكَ الفدا!  
 در قسبضة مشیّت او، جمله ماسوا  
 چون پرده برگشاید از آن چهر دلربا  
 بی امر او نروید از خاکدان، گیا  
 از حکم او بگردد گرد زمین، سما  
 وز رای او عیان است، آثار انبیا  
 خون شد ازین قضیّه، دلِ آهوی ختا  
 چون واجب الوجود مبرّاست از خطا  
 از ماه تا به ماهی، از خاک تا هوا  
 از ذره تا به خورشید، از بدر تا شها:  
 بر فضل و رحمتش، همه را روی التجا<sup>(۳)</sup>

پرورده حسن، ثمر دوحه حسین  
 پیرایه بخش گوهر اسرار لم یزل  
 سلطان عصر، آن که به قصر جلال او  
 عرش برین به حضرت او گشته مُلتجی  
 تازی ز تاب مویش، «واللیل» را دلیل  
 شاید<sup>(۱)</sup> برای غالیة زلف حور عین  
 بر کوه اگر بخوانی مدح و ثنای او  
 در چنبر اطاعت او، کلّ ممکنات  
 خورشید مُنکبف شود و ماه مُنخسف  
 بی حکم او نبارد از آسمان، مَطَر<sup>(۲)</sup>  
 از امر او بتابد در آسمان، نجوم  
 از روی او پسید است، انوار کردگار  
 تا دید خال هاشمی او به زیر موی  
 فی واجب الوجود، ولی ذات پاک او  
 از عرش تا به کرسی، وز لوح تا قلم  
 از نور تا به ظلمت، از دیو تا پری  
 بر خوان نعمتش، همه را چشم انتظار

م.ع.م (پروانه) از یک اشراق روحانی صحبت می‌کند که پرتو ستاره‌ای اشک او را از جلوه، انداخته است:

شبی که روی تو می‌کرد جلوه، جلوه نداشت  
 به هر کجا که روم، صحبت از پریشانی است  
 دو چشم منتظر من به کوچه کوچه شوق  
 سرشک من، که عروس ستارگان بوده است  
 مگر حکایت زلف تو در میان بوده است؟!  
 مدام در طلب صاحب الزّمان بوده است<sup>(۴)</sup>

۱ - شایسته و سزاوار است.

۲ - باران.

۳ - خورشدهای طلایی، ص ۲۰۸ تا ۲۱۱.

۴ - همان، ص ۸۱.

محمد موحدیان (امید) با طرح چند سؤال به تجلیات آن جمال روحانی می‌اندیشد:  
عسالی را چشم امسید است بر باغ بهشت  
آن که دل دارد هوایش، جلوۀ مینوی کیست؟  
زلف شب، می‌گردد عطرآگین ز شبم دم به دم  
این همه عنبرفشانی، از شکنج سوی کیست؟  
مقدم مهدی است گلباران و با خون، لاله‌گون  
ورنه این سان عالم آرا، طلعت نیکوی کیست؟<sup>(۱)</sup>

عباس (حدّاد) کاشانی، وصف زیبا و شاعرانه‌ای از آن جمال جمیل دارد:  
از دهان نمکین تو شکر می‌ریزد؟  
یا دُر است، آن هم از آن دُرچ گهر می‌ریزد؟  
نقل نقلت چه حدیثی است که هر کس که شنید  
بسه دهان گهر افشان تو زر می‌ریزد  
زاغ کسلکت به دهان، شهد بلاغت دارد؟  
یا که طوطی است ز منقار شکر می‌ریزد؟  
گر بدین کوکبه آن کوکب رخشان آید  
جلوه‌اش آبروی شمس و قمر می‌ریزد  
گفتمش: کیست بدین موهبت آید؟ گفتا  
مهدی است این که ازو حشمت و فر می‌ریزد  
بسه تماشای گلستان اگر آید این سرو  
دسته گل بسه سرش دست قدر می‌ریزد<sup>(۲)</sup>

شهاب تشکری آرانی، ابیات آغازین غزل مهدوی خود را به توصیف جمال صوری آن حضرت آراسته است:

چو تاب طره به سپای چون قر شکند  
چو درج لعل به گفتار نغز بگشاید  
لب از شکر شکنی، طوطیان فرو بندند  
تو شاخه گل شادابی و هزاران را  
قسیامتی است قریب ار به من نگاه کنی  
خیال خود بفرست ای قرین بستر ناز!  
سپاه مسلک شب از جبهه سحر شکند  
به نزد صیرفیان، قیمت گهر شکند  
چو نوشخند لبش، رونق شکر شکند  
به خار غمت، خار در جگر شکند  
که رشک روی تو آینه قر شکند  
اگر چه خواب مرا در دو چشم تر شکند؛<sup>(۱)</sup>

استاد محمود شاهرخی (جذبه) در قصیده مهدوی خود از وصف آن جمال جمیل روحانی برای طروات بخشیدن به کلام خود سود جسته است:

ماه من پرده ز رخساره اگر برگردد  
گل اگر بیند آن طلعت زیبا را  
اگر آن شمع هدی چهره برافروزد  
اگر آن راحت جان زلف برافشاند  
از رخس تابان انوار ازل گردد  
کیمیایی است عجب نفخه انفاسش  
خار ازو خوی گل و لطف سمن یابد  
پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد  
مهر از شرم ره کوه و کمر گیرد  
رخ ز آرم به خوناب جگر گیرد  
شب ظلمانی، سپای سحر گیرد  
همه آفاق، دم نافه تر گیرد  
وز دمش گیتی، آیین دگر گیرد  
که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد  
سنگ ازو خاصیت لعل و گهر گیرد  
جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد<sup>(۲)</sup>

طرب اصفهانی، جلوه‌های جمالی آن حُسن خدادادی را در عوالم هستی بررسی می‌کند:

رخشنده آفتابی شد نور گستر امروز  
گردید تا درخشان، این آفتاب رخشان  
در گلشن نبوت، تا شد شکفته این گل  
چون مشتری که تابد، بر آسمان سحرگاه  
کز پرتو جمالش، خورشید شد منور  
بر بام آسمانش، اقبال بر زد اختر  
از طیب مقدم او، آفاق شد معطر  
گاه سحر درخشید، آن ماه مهر پرور

روزی که پرده گیرد، از روی عالم آرا  
 از روی عالم آرا، عالم کند منور  
 با روی او نگویم، وصف جمال یوسف  
 با کوی او نیارم، نام بهشت و کوثر<sup>(۱)</sup>  
 میرزا محمد «محیط» قمی در وصف آن جمال نازنین، شیوه حافظانه را برگزیده است:  
 حدیث موی تو نتوان به عمر گفتن باز  
 از آن که عمر بود کوتاه و حدیث دراز  
 بسه طاق دلکش آن ابروان محرابی  
 که دور از تو نباشد مرا حضور نماز<sup>(۲)</sup>

حکیم صفای اصفهانی بر آن است که خورشید آسمانی، تاب جلوۀ ابروان هلالی آن  
 آفتاب چرخ امامت و ولایت را ندارد:

آن زلف باز دولت، خورشید زیر بالش  
 هندوی سایه پرور، در زیر زلف و خالش  
 کی آفتاب گویم، رویی که بر نتابد  
 خورشید آسمانی با ابروی هلالش  
 میم است غنچه او، جان پای بند میمش  
 دال است طره او، دل دستگیر دالش  
 دیدی مرا و گفتی: آشفته حالی؟! آری  
 سودایی غم عشق، آشفته است حالش<sup>(۳)</sup>

صابر همدانی، با عرض حالی شاعرانه و شوق و شوری بیدلانه، به توصیف آن جمال  
 جمیل می پردازد:

به مشام آیدم امروز از آن طره، شمیم  
 مگر از ساحت کوی تو گذر کرد نسیم؟  
 طره پر شکنت نیست گر از مشک ختن  
 پس چرا ساخته مدهوش دلم را به شمیم؟  
 زیر آن طره افکنده، تو را دانه خال  
 ماند آن نقطه که ساکن شده در حلقه جیم  
 وصف خلق حسنت خواست کند در بر خلق  
 آن که پیوسته سخن گفت ز جنات نعیم  
 من نه آنم که دهم مهره مهر تو ز دست  
 گرچه کرده جگرم خون، دل از غصه دو نیم  
 کرده در چارده آینه تجلی، رخ حق  
 آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم<sup>(۴)</sup>

حکیم مهدی (الهی) قمش‌ای، از منظر معرفتی به آن حسن خدادادی می نگرد:

۱- همان، ص ۳۰۶ تا ۳۰۹.  
 ۲- همان، ص ۳۲۰.  
 ۳- همان، ص ۳۲۶.  
 ۴- همان، ص ۳۴۹ تا ۳۵۱.

ای جمال زیبایتُ ظلُّ حسن یزدانی  
گشته آشکار از وی، سرُّ غیب پنهانی  
ای رخت به نیکویی، ماه در شب عالم  
چهرهٔ دل آرایت، آفتاب نورانی  
بر کمال صنع خویش، حق تَبَارَكَ اللهُ گفت  
چون تو را به حُسن آراست، ربُّ نوع انسانی  
زان جمال قدوسی، پرده برفکن کز عشق  
بسر رخت شود حیران، چشم ماه کنعانی  
ای عجب به پنهانی، می زند ره دل‌ها  
نرگست به شهلایی، زلفت از پریشانی<sup>(۱)</sup>

میرزا جواد (تجلی) در چند ترجیع بند مهدوی خویش، پرده‌هایی از جمال صوری و معنوی امام عصر علیه السلام را به تصویر کشیده است:

هر جا نگرم، تجلی اوست	آن دوست که دارمش چو جان دوست
محراب من آن دو طاق ابروست	سرو است قدش، ولی خرامان
از پس که شایل تو نسیکوست	عمری است که مایل توام من

\*\*\*

ترسم که بریزد آبرویت	ای گل! تو مزن ز روی او، دم
آشفته شدم به سان سویت	دیشب که سخن ز موی تو رفت
او راست مگر گذر به کویت؟!	بوی تو، من از صبا شنیدم
ای زنده جهان به لطف بویت	وز بوی خوش تو زنده ماندم

\*\*\*

ماهی چو رخت ندیده گردون <sup>(۲)</sup>	ای غسیرت آفتاب، رویت
--	----------------------



از قصیده مهدوی علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب، ابیات توصیفی آن را مرور می‌کنیم:

در خون نشاند لعل بدخشان را	تا برگشود لعل در افشان را
برد آب <sup>(۱)</sup> مشک و غالیه و بان <sup>(۲)</sup> را	ببر باد داد طره <sup>۳</sup> پر چین را
تا جلوه داد سرو خرامان را	سرو چمن، کشیده به دامن پای
برده است آب چشمه حیوان را	لعل لبش، همی ز روان بخشی
آن زلفکان غالیه افشان را	گر بنگری به طرف بُناگوشش
کسره است آفتاب درخشان را	گویی که سایبانی از سنبل
تا پوشد از نظر مه تابان را <sup>(۳)</sup>	نی، نقاب هشته فرو از مشک

میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی در قصاید و ترجیع بندهای مهدوی خود، بارها تجلیات جمالی آن یوسف آل محمد علیه السلام را به توصیف نشسته و جلوه‌هایی از آن جمال جمیل را به تصویر کشیده است:

فسدای شهـد لب نوشخندت باد	هزار لیلی و بجنون و ویسه و رامین
اسیر پیچ و خم زلف چون کمدت باد	هزار وامق و عذرا و خسرو و شیرین
نگار معنوی! ای شاهد ملایک خوی!	نقاب و هم برافکن از آن جمال مسبین <sup>(۴)</sup>

\*\*\*

نسبت ماه و آفتاب رخت	هر دو تشبیه ناقص است نه تام
به اشارت به هم نمایندت	آفتاب بسند و ماه تمام

\*\*\*

ای رخت رشک آفتاب بسند	گردن آسمان، تسو را به کمند
از پسی دفع چشم بد ز رخت	آسمان مجسم و، نجوم سپند
ای که دارد بسه تار گیسویت	رشته عمر عاشقان، پسیوند

\*\*\*

۱- آبروی.

۲- درختی که میوه آن مشکبو است.

۳- همان، ص ۷۷۳.

۴- همان، ج ۲، ص ۶۴۶.

زان رو فشاند زلف به عارض، که گفته‌اند: گلبِزگ، سایه جوید و نیلوفر، آفتاب  
حُسن تو بی سپاه، سراسر جهان گرفت آری! جهان بگیرد بی لشکر، آفتاب  
با این بیاض گردن و، با این شعاع چهر مانا<sup>(۱)</sup> مهت پدر بود و مادر آفتاب<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

شاهی که هست بر درِ او چاکر، آسمان میری که پاسبان بودش بر در، آسمان  
عکسی است آفتاب ز روی مبارکش و آن عکس راست شیشهٔ پهناور، آسمان  
بهر نثار مَقدم او هر سحر به خاک ریزد ز جیب خویش همی گوهر، آسمان  
باشند روز و شب به درِ کاخ حضرتش خورشید و مه، خطیب و ثناگستر، آسمان  
گر نقش پای او به زمین بنگرد قمر افتد به سجده، سر به زمین پا بر آسمان

\* \* \*

ای رخت، شرح و بسط آیت نور نور روی تو را دو عالم، طور  
تا تو بُرقع ز رخ برافکندی کرد نور خدا به خلق، ظهور

\* \* \*

ای بسه روی تو، عالمی همه مات لب لعلت حیات، عین حیات  
زلف بر رخ فشان، که شد روشن آب حیوان، نهفته در ظلمات  
بهر یک جرعهٔ آبِ رحمت تو خواست فریادِ العطش ز فرات  
خواست ظاهر شود به خلق، خدا ذات پاک تو شد ورا مرآت<sup>(۳)</sup>

حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصح) قمشه‌ای در توصیف جمال مهدوی، ابیات رنگینی دارد:

ای نگار جملهٔ خوبان! قد برافراز از کرم

تا خجل هر سرو را، زان قامت رعنا کنی

چون تو را تاج ملاحات با سپاه حسن هست

فتح مُلک جسم و جان را خوش به یک ایما کنی

۲- همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱.

۱- گویی، پنداری.

۳- همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱.

طلعت فرخنده بنا، تا ز قوس ابروان

عارفان را آگه از «قوسین او ادنی» کنی

\*\*\*

در صورت و سیرت تو مُدغم  
ای چشم و چراغ اهل عالم!  
برده است سَبَقِ ز پور مریم  
شد غیبت تو، قضای مُبرَم

اوصاف جمال نازنینان  
بُرَقَعِ ز رخِ چومه برانداز  
لعل لبّت از حیاتِ بخششی  
تا چشم بَدانِ رخت نبیند

\*\*\*

آن آیت «لیل» و «وَالضُّحَى» را  
تا صبح کنی تو شام ما را

بنای تو روی و، زلف مشکین  
بسرदार نسقاب غیبت از رخ

\*\*\*

باز آ که شبِ سیه شود روز  
بنای جمال عالم افروز<sup>(۱)</sup>

ای نور خدا و، صبح پیروز!  
رویِ چومه تو، مهر عالم

عبّاس براتی پور در غزلی حسرت‌آلود، از آن حسن خدادادی یاد می‌کند:

فروغ نگاه تو در آب دیدن  
پس از پرده داری مهتاب دیدن  
شکوفایی روشنِ ناب دیدن  
به یکباره در پسیکر قاب دیدن  
جمال تو دور از تب و تاب دیدن  
نگاه خروشان گرداب دیدن  
تو را در تجلای محراب دیدن  
نشستن کناری و، سیلاب دیدن<sup>(۲)</sup>

چه زیباست روی تو در خواب دیدن  
چه زیباست رخسار خورشیدی تو  
چه زیباست در چشمه نورِ چشمت  
چه زیباست تصویر روحانی تو  
چه زیباست در خلوت دل نشستن  
چه زیباست در چشم دریایی تو  
چه زیباست در اقتدای نمازم  
چه زیباست گر پا گذاری به چشمم

۱ - دیوان ناصح قمش‌ای، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۸.

۲ - خوشه‌های طلایی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

ادیب الممالک فراهانی (امیری) از آن سالار خوبان صحبت به میان می آورد که در  
لبش معجز عیسوی و در مشربش، نوش احمدی است:  
چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس  
خوبانش زین ره هر نفس، سر در کف پا ریخته  
با معجز عیسی لبش، با نوش احمد مشربش  
با دست قدرت قالیبش، حق تعالی ریخته  
چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو  
از بس کرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته<sup>(۱)</sup>

#### ب) شعر غیبت

یکی از موضوعاتی که از دیرباز، نظر بسیاری از شعرای آیینی و شیفتگان «مکتب  
انتظار» را به خود جلب کرده، مسأله «غیبت حضرت ولی عصر<sup>علیه السلام</sup>» است.  
همان گونه که می دانیم آن حضرت دارای دو غیبت بوده اند:

۱ - غیبت صغرا که شیعیان مسائل و مشکلات و سؤالات خود را به واسطه نواب  
اربعه: محمد بن عثمان، عثمان بن سعید، حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علی بن محمد  
سمری با آن حضرت در میان می نهادند و پاسخ خود را می گرفتند.

۲ - غیبت کبرا، که از زمان رحلت شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری، آخرین نایب  
خاص امام زمان<sup>علیه السلام</sup>، شروع شده و تا زمانی که مشیت الهی اقتضا کند، ادامه خواهد  
داشت. شیعیان آن حضرت در دوره غیبت کبرا، مشکلات دینی خود را از طریق نواب  
عام - که علمای واجد شرایط مذکور در توقیع امام زمان می باشند - حل و فصل خواهند  
کرد تا زمانه ظهور آن حضرت فرارسد.

به هر حال، چه در غیبت صغرا و چه در غیبت کبرا امکان دیدار آن حضرت برای  
عموم شیعیان وجود نداشته، و به جز نواب اربعه و اصحاب و یاران خاص امام زمان<sup>علیه السلام</sup>  
دیگران از زیارت و مصاحبت با آن وجود نازنین محروم بوده و خواهند بود مگر در

موارد معدود که این شرافت و فضیلت نصیب برخی از شیعیان با اخلاص آن حضرت نیز می‌گردد؛ ولی صحت آن نیاز به اثبات دارد و نمی‌توان به گفته افرادی که مدعی زیارت آن حضرتند اعتماد کرد و باید با احتیاط کامل در این موارد عمل نمود.

در شعر غیبت، مسائل گوناگونی مطرح بوده و هست که مهم‌ترین آنها، عبارتست از:  
 ۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام.

۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی درباره طول عمر امام زمان علیه السلام.

۳ / ب) کاوشی در پیدایی و ناپیدایی امام زمان علیه السلام.

۴ / ب) حالات شیفتگان آن حضرت در زمانه غیبت.

در این تحقیق، راجع به این چهار مسأله سخن خواهیم گفت و در هر مورد با نمونه‌هایی از شعر غیبت - که از زیر مجموعه‌های شعر مهدوی است - در تبیین ابعاد موضوعی آن خواهیم کوشید و از شعرای فارسی‌زبانی یاد خواهیم کرد که در زمینه موضوعات مربوط به غیبت کبرای حضرت ولی عصر علیه السلام، آثار در خوری دارند.

#### ۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام

در مورد علت غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام و نیز آثاری که بر آن مترتب است، سخن بسیار رفته و اندیشمندان اسلامی و متفکران شیعی در این باره، داد سخن داده‌اند. در این بخش، با نظریات شاعران فارسی‌زبانی آشنا می‌شوید که در باب غیبت آن ذخیره خداوندی و چرایی آن وارد شده‌اند و در قالب شعر به تجزیه و تحلیل این مسأله اساسی پرداخته‌اند.

سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم و شاعر پر آوازه شیعی در سده سیزدهم هجری، در قصیده‌ای به مناسبت میلاد امام زمان علیه السلام، این مهم را مورد تجزیه و تحلیل منطقی قرار داده است:

بر من است این کز دل و جان پگروم بر هستیش

نیست بر من تا که گویم: کی نماید<sup>(۱)</sup> خویشتن؟

ور تو گویی کز چه رو همواره باشد مُحْتَجَب؟<sup>(۱)</sup>  
گویمت ایدون<sup>(۲)</sup> سزید<sup>(۳)</sup> از حکم خلاقِ زَمَن<sup>(۴)</sup>  
گفت افلاطون: نباشد نوع کَلِّی را فنا  
اوست رَبُّ التَّوَع کَلِّی، خیز و کمتر زن ذقن!<sup>(۵)</sup>  
رفت موسی سوی خلوتگاه سینا چند روز  
مستقیم احوال باش و گرد عِجَلِی<sup>(۶)</sup> بر مَتَن  
موسیا! برگرد سوی مصر از میقات طور  
کارگاه جادوان را با عصا دَرَهَم شکن  
تیره خون شو آب نیلا! گزت خواهد قبطی  
باز، گر سبطیت نوشد باش صافی چون لبن  
سَلَّة<sup>(۷)</sup> پر مار و کژدم گشت گیتی، مصر وار  
مسارها را سر بکوب و کژدمان را دُم بزن  
ای حیاتت دیده اندر جنیش دَمگاه شش  
از پی جذبِ رواج، وز پی دفعِ عَفَن<sup>(۸)</sup>  
نفخت حق زنده دارد جان هر جنبده را  
نفخت حق بادبان است و همه جانها سَفَن<sup>(۹)</sup>  
بس حُجَج آرند لیکن ناسره نمرودیان  
از خلیلِ حق طلب کن حجت باطل شکن  
راز دانا را کسی اندازه نتواند گرفت  
زین شگفتی خیره ماند فیلسوف رائی زن<sup>(۱۰)</sup>

۱ - در حجاب، در پرده، پنهان.

۲ - این چنین، این گونه.

۳ - سزاوار بود.

۴ - مخفف زمان.

۵ - بر حرفی کمتر کن، کمتر چانه بزن و ابراد بنراش. ۶ - گوساله.

۷ - سبد و زنبیل.

۸ - عفونت.

۹ - سفینه‌ها، کشتی‌ها.

۱۰ - تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی (عبرت) نایینی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف تذکره آتشکده آذر، در قصیده بلند و شیوای مهدوی خود بر این مطلب پای می فشارد که وجود هر موجودی در عالم هستی، نشانه لطف حضرت آفریدگار است، و بروز و ظهور او، لطف دیگری است از جانب خالق هستی. بنابر این، در ناپیدایی هر موجودی، مصلحتی نهفته است که در حکمت آفرینش مقدر است و اگر روزی این موجود ناپیدا، مجال ظهور و بروز پیدا کند لطف دیگری را به همراه خواهد داشت؛ همانند خورشید جهان افروز که به هنگام پنهان شدن در پرده ابر سیاه، جهان هستی از پرتو او بی بهره نمی ماند و به هنگام ظهور کامل، شعشعه وجودی او را به تماشا نشیند.

آذر بیگدلی ضمن پاسخ دادن به شبهاتی که در مورد طول عمر و ناپیدایی آن حضرت وجود دارد، می گوید:

دگر این کز نظرها چون بود غایب، چه سود از وی

به عالم؟ آن چه منظور از حیات اوست در عالم

ندانند این که: هر چیزی وجود او بود لطفی

ظهورش نیز، لطفی دیگرست از ایزد اکرم

چو خور<sup>(۱)</sup> کز روشنی سازد جهان روشن، نمی بینی

که باشد روشنی ده گر بود در ابر پنهان هم؟! (۲)

طرب اصفهانی، غیبت آن حضرت را مانع فیض بخشی او به عوالم هستی نمی داند و به خورشید عالمتاب تمثیل می جوید که به هنگام پنهان شدن در زیر ابر، نیز دست از نور افشانی و فیض رسانی به عالم وجود بر نمی دارد:

چو خورشید تابد به هر ذره نورش اگر مصلحت راست از دیده غایب (۳)

در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چه فرقی در ظهور و غیبت ائمه اطهار علیهم السلام متصور است؟ آیا دوستان و شیعیان آن ذوات مقدس در حال حضور جمال

۱ - مخفف خورشید.

۲ - خوشه های طلایی، ص ۳۴۶.

۳ - همان، ص ۲۴۴.

حقیقی آنان را به شهود می‌نشسته‌اند و در زمان غیبت، از این فیض محروم شده‌اند یا خیر؟

واقعیت امر این است که مراتب قرب اصحاب حضرات معصومین علیهم‌السلام با میزان بصیرت و معرفت آنان، رابطه‌ای مستقیم داشته است و در میان اصحاب بسیار هر یک از ائمه اطهار علیهم‌السلام «اصحاب سر» آنان از معرفت و شناخت بیشتری نسبت به مقام ولایت و امامت برخوردار بوده‌اند و در حد گنجایی و ظرفیت وجودی خود، از آن وجودهای نورانی مستنیر می‌شدند و با این همه، هیچ یک از آنان قادر به شناخت کامل این ذوات مقدّس نبوده‌اند و معرفت آنان نسبی بوده است نه مطلق و از همین روی در آن حدیث نبوی آمده است که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «یا علی! تو را کسی جز من و خدای، و مرا کسی جز تو و خدای، و خدا را کسی چون من و تو شناخت».

مشاهده جمال صوری آل الله علیهم‌السلام توفیق بزرگی بود که نصیب مسلمانان علاقمند تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌شد؛ ولی هیچ کدام از آنها از برکت این فیض بزرگ به مقام واقعی آنان پی نبردند و مشاهده جمال روحانی این ذوات مقدّس نیز، برای شیعیان ناب و انگشت شمار میسر بوده است. بنابراین، زیارت جمال امام معصوم در هر عصر، نشانه توفیق بیننده است؛ ولی دلیل بر پایه بلند معرفتی او نمی‌شود. هر شیعه دل سوخته صافی ضمیری می‌تواند با برقراری ارتباط قلبی با امام خود، به بهره‌های معنوی فراوانی برسد خصوصاً در زمانه غیبت امام عصر علیه‌السلام و در برقرار ساختن این ارتباط درونی، هیچ عاملی جز لغزش و گناه نمی‌تواند حایل شود. بنابراین، در زمانه غیبت نیز درهای خیر و فیض و برکت بر روی شیعیان با اخلاص و خدا ترس گشوده است و عصر غیبت از این جهت فرقی با سایر اعصار ندارد.

استاد جلال‌الدین همایی (سنا) بر همین دقیقه و فیض رسانی آن حضرت در زمانه غیبت، اشاره دارد:

هر چند ز دیده‌ها نهانی      روشن کن بزم این جهانی<sup>(۱)</sup>



شادروان سید محمد علی (ریاضی) یزدی، آن پرده نشین زمانه را در همه جا حاضر و ناظر می بیند:

ماه که خود نعل سمند تو نیست	شمس که خود دود سپند تو نیست
هر دو عیانند و تو خورشید جان	در عقب پرده غسبیت، نهان
پرده نشین و، همه جا ناظری	غایبی و، در همه جا حاضری <sup>(۱)</sup>

میرزا اسماعیل خان از شعرای دوره قاجار از آن امام منتظر علیه السلام به عنوان غایب حاضر یاد می کند:

تو غایبی و تو حاضر، تو سامع و ناظر  
تو حاکمی و تو آمر، به هر چه باشد و هست<sup>(۲)</sup>

میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی، نور آن وجود مقدس را پیدای ناپیدا و ناپیدای پیدا توصیف می کند:

خدای را چو مظهر، وجود راست مصدرا  
به هر دو کون داورا، به عرش استوای او  
به هر چه دیده، نور او، به هر کجا، حضور او  
خفای او ظهور او، ظهور او خفای او  
چو ذات را صفات او، ظهور نور ذات او  
به ما سوا حیات او، بقا نه جز بقای او<sup>(۳)</sup>

شیخ الرئیس (حیرت) در قصیده‌ای که به هنگام اقامت در سُرْمَن رَای (سامره) در مدیحت حضرت مهدی علیه السلام سروده، در علت غیبت آن آفتاب عالم وجود حرف‌هایی شنیدنی دارد:

۲- تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۲۲۲.

۱- همان، ص ۴۲۹.

۳- همان، ص ۵۰۳.

مرا ز حکمت بیچون بسی شگفت آید  
که روز اوّل وصل، ابتدای هجران شد!  
نداشت دیده‌ مردم چو تاب دیدن او  
چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد  
ز چشم مردم پنهان، ولی به معنی فاش  
که ما سوا همه یک جسم و شخص وی جان شد  
اگر که روح به صورت ز تن بود غایب  
درست بسین کسه ز اطراف تن نمایان شد<sup>(۱)</sup>

میرزا حسین خان (حضور) سلماسی از صفت نهانی و آشکاری ذات حضرت باری،  
برای تبیین حضور همیشگی امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در عرصه‌های هستی سود می‌جوید:  
تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم  
اگر چه نیست چنین، جز خدای عزوجل  
بدیل نیست خداوند را و لیک تو را  
به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدل<sup>(۲)</sup>  
همو، ضمن ارائه شاهد مثالی دیگر و ارائه گزارش شکوه آمیزی از پریشان حالی  
شیعیان در زمانه غیبت، ظهور او را تقاضا می‌کند:  
خدایگانا! عرضی بسود «حضور» را  
که در حضور تو اینک دهد به نظم نظام  
ز راه فضل اگر بشنوی، عجب نبود  
ز پادشه، که دهد گوش بر به عرض غلام  
از آن زمان که به پا گشته غیبت کبرا  
هزار سال فزون است تا بدین هنگام

تو هم‌سچو یسزدان پنهانی از نظر، گرچه  
به چشم خلق پدیدى چو روح در اجسام  
یکی ظهور کن و بیش ازین دگر می‌پسند  
کسه دشمنان تو بر دوستان کنند ملام<sup>(۱)</sup>  
دو روز نَصَفَت<sup>(۲)</sup> و عدل است در میانه خلق  
یکی بسه روز قیامت، یکی به روز قیام  
ز آرزوی فرج عرض کردم این، ورنه  
تو هستی آگه از آغاز امر تا انجام<sup>(۳)</sup>

ملک الشعراى صبوری، با بیانی دیگر از مسأله غیبت امام زمان علیه السلام سخن می‌گوید:  
ماه من در پرده جان است و دل آینه دارش  
در حجاب ناز پنهان است و بسیم آشکارش  
غیبتش عین حضور است و حضورش، عین غیبت  
بسیقرار از هجر او دل، و اندرون دل قرارش<sup>(۴)</sup>

شادروان صادق سرمد، از منظر دیگری به مسأله غیبت و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام  
نگاه می‌کند:  
گرچه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای  
روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای  
دیدن طلعت تو چشم جهان بین خواهد  
که جهانی به سوی خود نگران ساخته‌ای

۱ - ملامت، سرزنش .

۲ - به فتح حرف اول و دوم، که بنا به ضرورت شعری باید حرف دوم آن ساکن تلفظ گردد، به معنای انصاف و داد.

۳ - همان، ص ۷۶۱.

۴ - خوشه‌های طلائی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

آن چه پیدا است به چشم تو، نهان است ز ما

و آن چه پنهان بود از ما، تو عیان ساخته‌ای<sup>(۱)</sup>

سروش اصفهانی نیز بر این باور است که علی رغم پنهان شدن آخرین خورشید چرخ ولایت در پس ابر غیبت، انوار وجودی او در حال پرتو افشانی است و سرانجام روزی این آفتاب فروزان از پشت ابر بیرون خواهد آمد:

چون مهر، از پس ابر غیبت است	یک چند پی مصلحت، نهان
لیکن اثرش آفتاب وار	پیدا است به هر جا و هر مکان
پوشیده نماید به زیر ابر	بیرون شود از ابر، ناگهان <sup>(۲)</sup>

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) چشم مردم دو جهان را به نور جمال مهدوی روشن می‌بیند و گلشن دین را از طراوت وجودی آن حضرت، خرم و صف می‌کند و از آن «یک جهان جان» می‌خواهد که برای اهل جهان، «جان» بماند:

حجّت حق بر جهان و، بهجت کون و مکان

گلشن دین از تو خرم، روح ایمان شادمان

مردم چشم دو گیتی، روشن از دیدار توست

هستی ای روشنائی بخش چشم مردمان!

بار بستند ازین دنیای دون جان‌های پاک

یک جهان جانی، برای یک جهانی جان بمان<sup>(۳)</sup>

واعظ قزوینی، عالمی را از فیض وجودی آن حضرت معطر می‌نگرد و از او

می‌خواهد که همانند نور دیده‌ها، از پرده‌های چشم قدم به بیرون بگذارد:

خود نهان و پر ز فیضت، عالمی چون سوی مشک

ای فدای خاک پایت، صد هزاران مشک چین

۲. همان، ص ۳۶۲.

۱. همان، ص ۱۹۳.

۳. همان، ص ۳۷۸.

همچو نور دیده‌ها از پرده بیرون نه قدم

ای تسو نور دیده‌های اولین و آخرین<sup>(۱)</sup>

۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی

در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام سخن بسیار رفته است. معتقدان به «مهدویت نوعی» سعی کرده‌اند از این مسأله، حقایق خود را اثبات کنند و بر این امر پای می‌فشارند که امکان ندارد عمر آدمی به درازا کشد و صدها و بلکه هزار و چندین سال عمر کند؛ ولی اندیشمندان شیعی با براهین عقلی و نقلی به این شبهات پاسخ داده‌اند و به هنگام لزوم با ارائه شاهد مثال‌هایی در ابطال نظریات معتقدان به «مهدویت نوعی» و اثبات امکان ادامه حیات آدمی کوشیده‌اند.

در شعر مهدوی نیز شاعران پارسی‌گویی، طول عمر آن وجود نازنین را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با اقامه دلایلی، نظر مخالفان را غیر عقلانی و ناموجه دانسته‌اند.

سید احمد (ادیب) پشاور، حکیم متألّه و شاعر پرآوازه سده سیزدهم هجری، در قصیده مهدوی خود به ایراد مخالفان پاسخ داده است. او ضمن بررسی مسأله غیبت آن حضرت، ایراد مخالفان را عنوان می‌کند و سپس به ارایه پاسخ می‌پردازد:

چون تواند آفریدن در بدن کیفیتی

که نگردد سوده<sup>(۲)</sup> از گشت سپهری، آن بدن؟

زاختیار و قدرتش، یزدان مگر معزول شد؟

که شدی بر کار دیو طبع زین سان مفتتن<sup>(۳)</sup>

بر طبیعت، کار یزدان را نهادستی اساس

این نخستین انحراف توست از راه، ای شمن<sup>(۴)</sup>!

آن بود سیّار و حادث، این قدیم و ثابت است

ثابت و سیّار اندر فعل نبود مقترن<sup>(۵)</sup>

۱ - همان، ص ۳۸۵.

۲ - فرسوده، محو شده.

۳ - بت پرست.

۴ - فریفته و جادو شده.

۵ - نزدیک به هم.

بودنی‌ها، یک سره در زیر فرمان خداست  
بی اراده‌ی او، همه زندانیان «لا» و «لن»  
من شُهَب<sup>(۱)</sup> دارم به چنگ اندر برای رجستان<sup>(۲)</sup>  
چند چند ای دیو بچگان<sup>(۳)</sup>! بی محابا تاختن؟  
هم نسیج العسکبوتی پرده شد بر عقل تو  
ز آن که عقلت بود زار و، زارتر شد ز آبِ دَن<sup>(۴)</sup>  
ای روان مائوی را تیره جان‌هاتان، نتاج!<sup>(۵)</sup>  
زین قِبَل<sup>(۶)</sup> تان سخره می‌دارد بلیس<sup>(۷)</sup> مَکْرَتَن  
من بسیاریم به برهان، اعتقاد پاک خویش  
تا بمانی از بیانم همچو خسر اندر لُؤن<sup>(۸)</sup>  
ژاژ باقی‌های تو در پیش من ماند بدانک<sup>(۹)</sup>  
پیش شمشیر تهمتن، از کدو سازی بجن<sup>(۱۰)</sup>!  
این جهان است آشیانی بسته از هر شش جهت  
تو در او چون قَرُخ<sup>(۱۱)</sup> پر نارسته از زاغ و زغن  
می ندارد آگهی از دشت و هامون فراخ  
تا نیاید قَرُخ بیرون، همچو شهباز از وَکَن<sup>(۱۲)</sup>  
ور بکاود آن بشیم تنگ را قَرُخ نزار  
هم پدید آیدش راهی از پی بیرون شدن  
ور پدید آیدش راهی، بال و پر بایندش نیز  
تا در آن روشن فضا پَرْد ز تیره مُسْتَكِن<sup>(۱۳)</sup>

۱ - جمع شهاب: سنگ‌های آسمانی. ۲ - سنگسار کردن شما.

۳ - به خاطر ضرورت شعری باید این کلمه را با تخفیف و سکون حرف (ج) تلفظ کرد.

۴ - دَن: خم شراب، و آبِ دَن: شرابِ حُم، اشاره است به این که عقل آدمی در اثر شراب، سبک و خوار می‌شود.

۵ - نتیجه و نژاد. ۶ - از این جهت.

۷ - مخفف ابلیس. ۸ - لجن، گل و لای.

۹ - بدانکه. ۱۰ - سپر.

۱۱ - جوجه. ۱۲ - آشیانه.

۱۳ - نهانگاه تاریک.

این طبیعی بحث‌ها را، کاوش آن فرخ دان  
 روز و شب، کاوان در او چون بیستون را کوهکن  
 ای بسا مردم که در چاه طبیعت باز ماند  
 چاه، بُد پر دود و، دیده کور و هم کوتاه رسن  
 این مصائب از چه زاید؟ یکسره از نقص علم  
 نساقتان را کرد نفرین آن رسول ذوالمنن  
 از ره نقص است کساین اطوار بینی از طباع  
 وز ره نقص است واقف، بَرَهْمَن<sup>(۱)</sup> پیش وئَن<sup>(۲)</sup>  
 اَلْغَرَضُ چون از ره حس می بیایی ناقصی  
 یکسره ایسن مرغکان حس را گردن یزن  
 گر همی گریی، بیا بر نقص و جهل خود گری<sup>(۳)</sup>  
 زآن که مانی عاقبت زین جهل و نقص اندر محن  
 از ره عقل مجرّد اندر آ<sup>(۴)</sup> در راه دین  
 زآن که تا در بند حسی، نسپری جز راه ظن  
 آنچه در انجام بیند فلسفی ز آغاز کار  
 انسبیا گفتندمان آن رازها، فَلْيُؤْمِنَنَّ  
 روح کامل را مجالی<sup>(۵)</sup> و صور محصور نیست  
 خود تو بی دولت سواری که فرو نایی ز تن  
 آفرینندهی طبیعت را میدان مقهور طبع  
 خالق تن را میدان در قبضه تن مرئین<sup>(۶)</sup>  
 نیست او مقهور تن، بل تن بود مقهور او  
 تن نیارد با چنین جانی دالک باختن<sup>(۷)</sup>

۱ - پیشوای روحانی آیین برهمنایی. بنا به ضرورت شعری باید با سکون حرف دوم و فتحة حرف سوم تلفظ شود.

۲ - بت.

۳ - گریه کن.

۴ - مخفف آی، یعنی بیا.

۵ - جای‌های جلوه و ظهور، مظاهر و در این جا جلوه‌ها منظور است.

۶ - در گرو، گروگان.

۷ - نیرنگ و بازی.

ای ذخیره‌ی آفرینش! وی نسیره‌ی مصطفی!

ای تو خود هم مصطفی هم مجتبی هم بوالحسن

مدح، تحدید<sup>(۱)</sup> است و در تحدید ناید ذات تو

ز آن که آن سوتر بود از حدّ امکانت وطن

شکر یزدان را که مفلس نیستم، کز مهر تو

چون «ادیب» اندر نهانم هست گنجی مُخزن<sup>(۲)</sup>

همان گونه که اشاره شد، مسأله‌ی ادامه‌ی حیات و طول عمر امام زمان علیه السلام که متأسفانه در

شعر مهدوی ما باز تاب گسترده‌ای نداشته، از مهم‌ترین مسائل زمانه‌ی غیبت بوده و هست

و دشمنان قسم خورده‌ی مذهب شیعه، مسلمانان معتقد به ائمه‌ی اثنی عشر علیهم السلام را به خرافی

بودن متهم کرده و می‌کنند و بر آنند تا ضمن نفی امکان ادامه‌ی حیات آدمی در قرون

متمادی، اساسی‌ترین اعتقاد شیعی را که اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام - جانشین بلافصل

امام حسن عسکری علیه السلام - است زیر سؤال برده و آن را امری بی پایه و واهی نشان دهند.

در اینکه پیروان ادیان آسمانی و فرقه‌های مختلف مذهبی به ظهور یک «مصلح جهانی»

اعتقاد راسخ دارند، تردیدی نیست؛ ولی هر امتی او را به نامی می‌شناسند و معتقدند

هنگامی که ستم و فساد فراگیر شود و کره‌ی خاکی را در آستانه‌ی تباهی و نابودی قرار دهد،

او ظهور می‌کند و بساط قسط و عدل را در جای جای این جهان می‌گستراند.

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی در قصیده‌ی رسای مهدوی خود به همین مسأله اشاره

می‌کند:

به اجماع اُمم روزی که در آخر زمان گردد

زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم

نشیند بر سریر سروری شاه فلک جاهی

که از عدلش جهان گردد چو روی نو خطن خرم

ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خواندش

زبان عالمی گردان به نام او مگر ابکم



یهودش داند از نسل یهودا، ماشیع نامش  
 مجسوسش زاده زردشت و ترسا زاده مریم  
 مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی ز ایشان  
 همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم  
 همو برای تبیین منطقی طول عمر امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی، از حضرت  
 خضر علیه السلام به عنوان یک نماد مسلم تاریخی و مذهبی سود می جوید که علی رغم عمر  
 بسیاری که تاکنون کرده، هنوز زنده است و به زندگی خود در این دنیا ادامه می دهد:  
 همانا در حیات او، دو شبهه راه ایشان زد  
 که هر یک ز آن دو با وسواس صد شیطان بود منضم  
 یکی این کآدمی را نیست مقدور آن قدر جنبش  
 ولی گشت از حیات خضر حل، این شبهه محکم<sup>(۱)</sup>

ولی عبدالحسین (نصرت) به اقامه یک دلیل بسنده نمی کند و مسأله طول عمر حضرت  
 امام عصر علیه السلام و امکان ادامه حیات آخرین حجّت الهی را از جنبه های مختلف مورد  
 بررسی قرار می دهد:

۱ - خداوند قادر و دانایی که آفریننده انسان از خاک بی روح و بخشنده و گیرنده جان  
 آدمی است، می تواند به قدرت لایزال خود شرایط امکان حیات را برای آخرین حجّت  
 خود و حتی هر شخص دیگری فراهم آورد و او را از آسیب های احتمالی دور نگه دارد:

آن که او نایب خدا باشد      دیر اگر پاید او، روا باشد  
 آن که بخشد حیات و بستاند      حفظ تن را چگونه نتواند؟!

۲ - داستان هایی که از معمرین جهان و انبیای کهنسال در کتب مذهبی و تاریخی آمده  
 است، حاکی از امکان ادامه حیات آدمی در این جهان خاکی است:

داستان مُعَمَّرین<sup>(۲)</sup> جهان      گر نخواندی، ز نامه ها برخوان  
 بر فزون از هزار سال مگر      نوح با امتی نبرده به سر؟!

خضر را نیز، زنده ز آب حیات  
در سما نیز زندگی مسیح  
همه دانند از طریق ثقات<sup>(۱)</sup>  
هست اندر کلام حق<sup>(۲)</sup>، تصریح<sup>(۳)</sup>  
علاوه بر این سه مورد، زندگی اصحاب کهف در غار، آن هم در خواب و بدون آب و غذا به مدت بیش از سیصد سال می تواند از نشانه های قدرت خداوندی و امکان ادامه حیات آدمی حتی بدون استفاده از آب و هوا و غذا در همین جهان فانی به حساب آید.  
۳- طول عمر فرشتگان الهی، و شیطان از موارد مورد استناد نصرت خراسانی است:  
هر فلک راست راهبر مَلکی  
و آن مَلک هست جانِ هر فَلَکی  
پیش از آدم صنی به قرون  
زننده ابلیس بوده تا اکنون  
همچنین زنده است تا یزدان  
به مشیّت ازو نگیرد جان  
علاوه بر شیطان، می توان از فرشتگان مقرب الهی: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نام برد که پیش از خلقت آدم وجود داشته اند و تا قیامت به حیات خود ادامه خواهند داد.

۴- طول عمر آدمیان سالمند نیز در بسیاری از کتب تاریخی مسطور است:  
بوده ضحاک با شکنج دو مار  
در جهان پادشه به سال، هزار  
در چَه<sup>(۴)</sup> از زندگانی دَجّال  
خاصه<sup>(۵)</sup> و عامه<sup>(۶)</sup> راست بسط مقال  
۵- طول عمر سایر جانداران نیز، از نمونه های قدرت خداوندی و مشیّت الهی بر حیات طولانی آنها است:

عمر کُرکس، به نقل اهل یقین  
سه هزار است و پنج صد ز سنین  
هست در عسمر بیکرانه مار  
در عرب، و ز عجم سخن بسیار  
که نمیرد به طبع مار مگر  
روزش آرد کسی به زخمه به سر<sup>(۷)</sup>

۱- افراد امین و مورد اطمینان. ۲- قرآن کریم.

۳- به عقیده ما مسلمانان و تصدیق قرآن کریم، حضرت مسیح به صلیب کشیده نشد؛ بلکه به اراده الهی از پای چوبه دار به آسمان چهارم برده شد و اکنون حدود دو هزار سال است که به زندگی خود در آسمان ادامه می دهد.

۴- جاه، معروف است که دَجّال در چاهی در شهر اصفهان زندگی می کند تا ظهور امام عصر علیه السلام فرا رسد.

۵- منظور علمای شیعی مذهبند. ۶- مراد، علمای سنی مذهبند.

۷- یعنی تا به مارگزندی نرسد و زخم کاری به بدن او وارد نیاید، نخواهد مرد و به حیات خود ادامه می دهد.

نیز در طول زندگی نهنگ  
 و این شاعر فرهیخته در پایان مثنوی خود نتیجه می‌گیرد:  
 خاصه<sup>(۱)</sup> و عامه<sup>(۲)</sup> اند هم آهنگ  
 هست تقدیر آن به امرِ اله  
 زندگی، چه دراز و چه کوتاه  
 چه عجب کز پی حمایت دین  
 زنده دارد خدای، جای نشین؟<sup>(۳)</sup>  
 حاصل از نص<sup>(۴)</sup> و گفته‌ی اخیار<sup>(۵)</sup>  
 و آنچه آورده‌ام من از اخبار  
 عقل و نقل آیت قیام ولی است  
 ولی از نسل پایدار علی است<sup>(۶)</sup>

حاج میرزا (حبیب) خراسانی در اثبات وجود آن «مصلح جهانی» نیازی به اقامه دلیل نمی‌بیند؛ چرا که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» و وجود نازنین اوست که علت غایی خلقت عالم هستی است:

که بر وجود تو برهان طلب تواند کرد؟! که بر وجود جهان سر به سر تویی برهان<sup>(۷)</sup>

### ۳ / ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام

در شعر مهدوی، تعابیر بسیار زیبا و نمونه‌های عینی بسیار گویایی از شعرای آیینی پارسی زبان در مورد «پیدایی» و «ناپیدایی» وجود نازنین حضرت ولی عصر علیه السلام - مظهر تام و تمام اسمای الهی خصوصاً اسم مبارک «لطیف» - وجود دارد که هر انسان لطیف و باذوقی را بر سر وجد و شور می‌آورد و چون دیگران به این مطلب بسنده نخواهد کرد که آن ذخیره خداوندی در پرده غیب است و آنچه در عالم غیبت است، دیده نمی‌شود. برای به تصویر کشیدن این تعابیر زیبا و نمونه‌های عینی و گویا، ناگزیریم که با عناوینی چند از آنها یاد کنیم و شاهد مثال‌هایی برای هر کدام، از گنجینه شعر مهدوی ارائه نماییم.

۱ - مراد مردم دانا و اهل دانشند.  
 ۲ - کنایه از مردم عامی و بیسوادند.  
 ۳ - جانشین، معنی این بیت: جای شگفتی نیست که خداوند، آخرین جانشین پیامبر خود را برای حمایت از دین زنده نگاه دارد.  
 ۴ - کنایه از قرآن است.  
 ۵ - انسان‌های خیرخواه و درست‌کردار.  
 ۶ - دیوان نصرت، سال ۱۳۴۷، ص ۲۹ و ۳۰.  
 ۷ - دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوار، تهران، چاپ چهارم، سال ۶۱، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۱- پیدای ناپیدا

شاید هیچ یک از تعابیر شعرای فارسی زبان از وجود نورانی حضرت ولی عصر علیه السلام و غیبت آن حجت الهی به اندازه این تعبیر، گویا نباشد:

پیدای ناپیدا!

ای آشکار پنهان! بُرقع ز رخ بر افکن

تا جلوه‌ات نسیم پنهان و آشکارا<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

بود خورشید و پنهان است باز از فرط پیدایی

بلی، خورشید نورانی ز پیدایی بود پنهان<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

غسیت او ز نظرها بود از فرط ظهور

عیب بینایی ما بوده به تصدیق فهم<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

حجاب نور، تو را می‌کند ز من مستور

کنون که محو توام، بی حجاب با من باش<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

تا کسی نهان به پرده غیبت، جمال حق؟

تا چند چهر توست نهان در حجاب نور؟<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی

گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

۱- فرزاد کرمانی.

۲- طرب اصفهانی.

۳- صابر همدانی.

۴- م. ع. م. (پروانه).

۵- محمد آزادگان (واصل).

۶- حکیم مهدی الهی قمشه‌ای.

پرده نشین و همه جانناظری

غایبی و در همه جا حاضری<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او

خفای او ظهور او، ظهور او خفای او<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

نسبیم او را، که خورشید رخشان

نه بتوان نظر کرد با چشم مُرمَد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم

اگر چه نیست چنین جز خدای عزوجل<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

تو در میان جمعی و من در تفکرم

کاندر کجا بسر آیم و پسیدا کنم تو را؟<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

ماه در گردون ولی پوشیده انجم از شعاعش

شاه در موکب ولی بگرفته مردم از غبارش!

در ظهور خویش پنهان است جانان همچو حجّت

کو به هر جا ظاهر است و چشم‌ها در انتظارش<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

گر چه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای

روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

۱ - سید محمد علی ریاضی یزدی.

۳ - علی نقی (حکمت) لواسانی.

۵ - سید رضا مؤید.

۷ - صادق سرمد.

۲ - میرزا محمد (بهای) گلپایگانی.

۴ - میرزا حسین خان (حضور) سلماسی.

۶ - ملک الشعراء صبوری.

تو چو خورشید پدید وی از فرط ظهور  
رخ نهان از نظر پیر و جوان ساخته‌ای  
چو خورشید تاابد به هر ذره نورش  
اگر مصلحت راست از دیده غایب<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

خود نهان و پر ز فیضت عالمی چون بوی مشک  
ای فدای خاک پایت صد هزاران مشک چین<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ای جمال زیبایت ظلّ حسن یزدانی  
گشته آشکار از وی سرّ غیب پنهانی  
ای رخت به نیکویی ماه در شب عالم!  
چهره دل آرایت آفتاب نورانی

\*\*\*

## ۲- روح عالم هستی

بود او روح و گردون تن، که روح و تن فدای او!  
بود او جان و عالم جسم، جان قربان آن جانان<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

آن کو طفیل بودش او، بود عالم است  
چون کالبد، که بودش او باشد از روان  
پیدا بود که هست جهان جسم و شخص او  
جان وی است، از آن بود از دیده‌ها نهان<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

۲- واعظ قزوینی.

۴- عبرت تابینی.

۱- طرب اصفهانی.

۳- طرب اصفهانی.

از نظر پنهان بود جان و تو جان عالمی

زین سبب مر خویشان را از نظر پنهان کنی<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

نه غسایب ز مسا و نه بینیم او را

توان در بدن دید روح مجرد؟!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

تو همچون یزدان پنهانی از نظر، گر چه

به چشم خلق پدید چو روح در اجسام<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

حیات نیست جهان را مگر به هستی او

که اوست جان گرامی و این جهان، بدن است<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

ز چشم مردم پنهان ولی به معنی فاش

که ماسوا همه یک جسم و شخص وی جان شد

اگر که روح به صورت ز تن بود غایب

درست بین که ز اطراف تن نمایان شد<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

بود وجود تو چون روح و کاینات چو تن

نهان بدین سبب از دیده روح وار تویی<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

نه پدیدار و نه پنهان، نه نهان نه آشکار

بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان

خویشان، پنهان و امرش آشکارا و پدید

گویی اندر جسم گیتی دارد او حکم روان

۱ - بهجت قاجار.

۲ - علی نقی (حکمت) لواسانی.

۳ - ملک الشعراء صبوری.

۴ - حضور سلماسی.

۵ - شیخ الزبیر حیرت.

راستی کس را نماند او، مگر بر کردگار

زان که در گیتی بود شخصش نهان امرش عیان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

### ۳- تعبیرهای دیگر

تعبیر و توجیحات دیگری در رابطه با پیدایی و ناپیدایی آن حضرت در زمانه غیبت در شعر مهدوی مطرح است که چند نمونه از آنها را نقل می‌کنیم:

نــدانم ز بس هست قــدرش فــزون

که در پرده غیب گنجیده چون؟!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

چو خور کز روشنی سازد جهان روشن، نمی بینی

که باشد روشنی ده گر بود در ابر پنهان هم<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی

گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

گرفت خصم سر راه تنگ بر من و گفت

بگو به پرده غیبت چرا نهفته جمال؟

بگفتمش چو خدا شد ز چشم خلق نهان

که ننگرند رخس چون تو مردم جهال!<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او

چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

---

۱- میرزا حسین خان (حضور) سلماسی.  
۲- واعظ فزونی.  
۳- آذر بیگدلی.  
۴- حکیم الهی قمش‌ای.  
۵- میرزا جواد نجلی.  
۶- شیخ الرئیس فاجار (حیرت).



شاهدی مستور و عالم باخته دل در هوایش

آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

امروز امیر در میخانه تویی تو

فریاد رس این دل دیوانه تویی تو

آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب

از روزن این خانه به کاشانه تویی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

بسیار بگویم و چه بسیار بگفتم:

کس نیست به غیر از تو درین خانه تویی تو<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

اگر ز چشم جهان گشته‌ای نهان چه عجب؟

چرا که هست جهان چشم و تو در او انسان<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

آینه تجلی، معشوق عقل کلی

سرمایه تسلی، عشاق بینوا را

ای رویت آیه نور، وی نور وادی طور

سر حجاب مستور از رویت آشکارا<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

۱ - ملک الشعراء صبوری.

۲ و ۳ - میرزا «حبیب» خراسانی.

۴ - علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتخر).

غیاب اوست به عالم همیشه عین ظهور

چنان که نور به چشم است و جان ما به تن است

\*\*\*

ای رخت شرح و بسط آیت نور

نور روی تو را دو عالم طور<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

خواست ظاهر شود به خلق، خدا

ذات پاک تو شد و مرا مرآت<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

کرده در چارده آینه تجلی، رخ حق

آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

روی او جو «فَإِنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ»

کوی او پو، «فَتِلْكَ نِعْمَ الدَّارُ»<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

تا چشم بدان رخت نبیند

شد غیبت تو، قضای مُبرم<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

وجودش چراغی به فانوس دان

جهانی از روشن و خود نهان<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد

جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد

۳- صابر همدانی.

۵- ناصح قمشه‌ای.

۱ و ۲- میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی.

۴- سید محمد علی میر فخرایی (فخرا).

۶- واعظ قزوینی.

آفتابی تو و ما دلشدگان ذره

چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

تا بوده جهان، هیچ گاه نبود

از حجت یزدان تهری جهان

ممکن نشود خیمه بی ستون

ایمن نبود گله بی شبان

کشتی بودش ناخدا به کار

تا آن که رساندش بر کران<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

پرده نشین حریم لم یزلی اوست

شاهد غیبی و دلبر ازلی، اوست

مرشد و مولا و پیشوا و ولی، اوست

باری، سر خفی و نور جلی، اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

آن آیت جامعی کزان آیت

بشمرد توان صفات یزدان را

وان آینه کاندرو توان دیدن

مِنْ حَسِيَّتْ هُوَ جَمَالِ جَانَانِ رَا<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

طلعت او نور و چشم عرصه ایجاد

هستی او جان و جسم عالم امکان

۲ - سروش اصفهانی.  
۴ - امیر (اصلان) دنبلی.

۱ - محمود شاهرخی (جذبه).  
۳ - ملک الشعراء بهار خراسانی.

چشم بود سودمند از شرف نور

جسم بود ارجمند در کتب جان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

تو آفتاب وجودی و ظل پرتو توست

که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

آفتاب وجود، پیدا شد

جملة ذرات، آشکارا شد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ساخت روشن تمام عالم را

پرتو روی شمعانی وی<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست

وانسدرین پرده بسی نکته اسرار بود

هست آیینه رخسار خداوند، بلی

چهره شاهد ما، آینه کردار بود<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو

کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

خدايگانا! ای آن که همچو بار خدای

هم از دو دیده نهان و هم آشکار تویی<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

۲ - حضوری سلماسی.

۶ - شیخ علی (منزوی).

۱ - بقای سپاهانی.

۳ و ۴ و ۵ - عنقای طالقانی.

۷ - بهجت قاجار.

وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروع

جمال خوب تو شمع است و کاینات، لگن<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

جلوه‌ای دید کلیم الله از آن نور جمال

نغمه‌ای بود «أنا الله» ز بیابان شما<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

خدای را بنگر در جمال حضرت او

که سر خدا را در خور بود چو او مرآت<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

#### ۴ / ب) حالات شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمانه غیبت

محمد علی (فتی) تبریزی در غیبت آن ذخیره خداوندی، جان منتظران ظهور  
حضرتش را بر لب آمده می بیند:

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش      به در از پرده غیب آی و نما طلعت خویش  
آمد از غیبت تو جان به لب منتظران      همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش<sup>(۴)</sup>

(ابن حسام) خوسفی از پیک صبا می خواهد که بوی پیراهن یوسف آل محمد علیه السلام را به  
مشتاقان دیدارش برساند و رمزی از اسرار آن گشاینده راز را با آنان در میان نهد:

چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید      ز آن غایب از نظر، خبر پیرهن بسیار  
حق را به دست ظلم، به باطل نهفته اند      رمزی ز سر کاشف سر و علن بسیار  
و هنگامی که عالم را از اثر ظلمت، به سیاهی شب می بیند، از آن خورشید فروزان  
چرخ امامت و ولایت می پرسد که این تیرگی عالمگیر تا به کی ادامه خواهد داشت؟ و تا  
چند در ظهور خود درنگ روا می دارد:

۲ - علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر).

۴ - خوشه‌های طلایی، چاپ دوم، ص ۳۳۴.

۱ - میرزا جواد تجلی.

۳ - حضوری سلماسی.

عالم از ظلمت، سواد شب گرفت آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟! (۱)

اهلی شیرازی، صحنه‌ای را به تصویر کشیده است که مرکب ظهور، آماده و منتظران در انتظار ظهور، لحظه شمارند ولی حضرت بقیه الله در «صبر وقت» به سر می‌برد و کار عقل در ذات صبور مهدوی به حیرت کشیده است:

مَرکب اندر زین و خلقِ استاده، او در صبر وقت

عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است (۲)

واعظ قزوینی از این که غایبانه به محضر آن حضرت عرض حال کند به تنگ آمده، و می‌خواهد که روبرو و بی پرده با آن حضرت به سخن بنشیند.

غایبانه، عرض حال خویشتن تا کی کنم؟!

رو به رو خواهم که گویم حال دل را بعد ازین

همو، خورشید و ماه را دو چشم جهان می‌بیند که به راه ظهور دوخته شده است، و از این که آن وجود نازنین با آن عظمت وجودی در پرده غیب گنجیده است اظهار حیرت می‌کند:

بُود در ره او دو چشم جهان

نه خورشید و ماه است بر آسمان

که در پرده غیب گنجیده چون؟!

ندانم ز بس هست قدرش فزون

حزین لاهیجی علی رغم غیبت آن کانون تجلی، او را در آینه دل مشاهده می‌کند و از همین روی ضمن استفاده بهنگام از «صنعت التفات» روی سخن را از «غیاب» به «خطاب» می‌کشانند و از آن حضرت تقاضا می‌کند که در «مدینه اسلام» حضور «بتخانه» را بر نتابد و «لات‌ها» و «هبل‌ها»ی آدمی صورت ولی اهریمن سیرت را از دار کیفر بیاویزد:

۱ - دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد نفی سالک، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، انتشارات سنایی، ص ۵۲۳.

دلدار در دل است گر از دیده غایب است      عرض نیاز را به بساط خطاب کش  
بتخانه در مدینه اسلام کی روا است؟      لات و هُتَل بر آر و، به دار عقاب کش<sup>(۱)</sup>

حاج میرزا (حبیب) خراسانی از آن سلیمان زمانه می پرسد که تا کی رخساره نهان  
می دارد در حالی که دیرگاهی است که «خاتم سلیمانی» به دست «اهریمن» افتاده است:  
ای سلیمان جهان! چند کنی چهره نهان؟!      روزگاری است که خاتم به کف اهرمن است

(فؤاد) کرمانی از آن «آشکار پنهان» می خواهد که پرده از رخ بر افکند تا جلوه اش را  
پنهان و آشکار به تماشا بنشیند:

ای آشکار پنهان! بُرَق ز رخ بر افکن      تا جلوه ات بسیم پنهان و آشکارا  
ای پرده دار عالم! در پرده چند مانی؟      آخر ز پرده بنگر یاران آشنا را

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) انگشتری «سلیمان» را درخور  
«اهرمَن» نمی بیند و می پرسد: اسم اعظم کی شایسته دیو و دَدِ شیطان صفت است؟  
انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست      کی زبید اسم اعظم دیو و دَدِ دغا را؟<sup>(۲)</sup>  
و تا کسی و چند باید «خاتم سلیمانی» در اختیار «اهریمن» باشد:  
ای سلیمان زمان! پادشه عرش مکان!

خاتم مُلک تو تا کی به کف اهرمن است؟<sup>(۳)</sup>

مرحوم ملا محسن «فیض» کاشانی ضمن این که مصراعی از لسان الغیب حافظ شیرازی  
را به وام می گیرد، از پیک «صبا» می خواهد که این پیام را به «خاتم آل طاها» برساند که:  
دل های شیفتگانش از دوری او سوخته، و هموست که می تواند قراربخش خاطر پریشان  
آنان باشد:

۲ - همان، ص ۲۱۵.

۱ - خوشه های طلایی، ص ۳۳۸.

۳ - همان، ص ۲۵۲.

صبا! به لطف بگو ختم آل طاها را که: فرقت تو، به زاری بسوخت دل‌ها را  
قرار خاطر ما هم تو می‌توانی شد «که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را»<sup>(۱)</sup>

محمد علی (فتی) تبریزی به محضر آن حضرت، از بیقراری دوستان و ناصبوری آنان  
در ایام فراق سخن می‌گوید:

در فراق رفت از کف، طاقت و تاب و توان

دوستان بیقرار و، ناشکیبای تو را<sup>(۲)</sup>

محمد موحدیان (امید) با تمام وجود، ظهور آن حضرت را خواستار است و ضمن  
شکوه کردن که از سپید شدن موی عاشقان به خاطر دامنه‌دار شدن شام ظلمانی فراق و  
ندیدن روز خوش در ایام غیبت کبری، این آرزو را دارد که اگر در این دو روزه عمر برای  
او فرصت وصال پیش نیاید، آن حضرت را به هنگام دادن جان بر سر بالین خود ببیند:

ز طول شام سیاه فراق ای همه حسن! به سان روی تو شد موی ما سپید، بیا

ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان! زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا

دو روز عمر، اگر فرصت وصال نداد به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا<sup>(۳)</sup>

م.ع.م (پروانه) در غیبت آن محبوب عالم هستی، صدف چشم خود را از گوهر اشک  
سرشار می‌بیند و ناله دل‌افروختگان و سینه‌سوختگان مهدوی را بی تأثیر نمی‌داند:

هست تا گوهر دین در صدف غیب نهان صدف چشم تر ما به گهر نزدیک است

گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا: ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است<sup>(۴)</sup>

امینی کاشانی، حالت شیفتگان جمال مهدوی را در حسرت دیدار، این‌گونه توصیف  
می‌کند:

۱ - همان، ص ۲۵.

۲ - همان، ص ۳۸.

۳ - همان، ص ۵۵.

۴ - همان، ص ۴۴ و ۴۵.



در حسرت دیدار تو ای شمع شبافروز! چشمم به در و، خون دل از دیده روان است  
 بجنون اگرش بود هوای رخ لیلی بجنون تو در وادی حیرت، نگران است  
 بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن شور تو به سر دارد و در آه و فغان است<sup>(۱)</sup>  
 محمد آزادگان (واصل) با حسرتی زاید الوصف از شب بی سپیده تنهایی روایت  
 می‌کند و حرف‌های دیگری که شنیدنی است:

کاشکی، آه شب اثر می‌داشت	شب تنهایی ام سحر می‌داشت
سوختم ز انفعال بی ثمری	این شجر، کاش برگ و بر می‌داشت
جان ز هجران به لب رسید ای کاش	یسار از چهره پرده بر می‌داشت
نقد جانی که بود، آوردیم	به یکی جلوه کاش بر می‌داشت
کاش بر این بضاعت مُزجات	یوسف مصر جان نظر می‌داشت
بوی گل خیزد از گلش، که به دل	مهر موعود منتظر می‌داشت <sup>(۲)</sup>

محمد جواد غفور زاده (شفق) بر این باور است که عاشقان جمال مهدوی در اثر فراق  
 بقرارند و میل هم‌صحبتی با مردم زمانه را ندارند و بهار زندگانی را بی دوست، خزان  
 پیش نمی‌بینند:

کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست	چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست
به سوز هجر تو سوگند ای امید بشر!	دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست
اسیر عشق تو این غم کجا برد که دلش	محیط غم بود و، طاقت بیانش نیست
بهار زندگی ام در خزان نشست، بیا	(بهار نیست به باغی که باغبانش نیست) <sup>(۳)</sup>

نعمت الله شمسی پور (فاکر) گلشن جان را بی وجود بهار سرسبز امامت و ولایت، خرّم  
 و شاداب نمی‌بیند و به هر سینه و قامتی که می‌نگرد، آن را در اثر فراق، آتش آلود و  
 خمیده می‌یابد:

۲- همان، ص ۷۸ و ۷۹.

۱- همان، ص ۶۴.

۳- همان، ص ۸۲ و ۸۳.

بیا که گلشن جان بی تو سبز و خرم نیست  
اسیر بند غمت، از دو کون آزاد است  
کدام سینه ز هجر تو نیست آتشبار؟  
به شهر آینه‌ها، یوسف ملاحی و حسن!

م.ع.م (پروانه) در غیاب آن گمشده جهانی، شور و حال بیدلانه‌ای دارد که پرده‌هایی  
از آن را مرور می‌کنیم:

بیا که نقش تو در منظر دلم باقی است  
صدای پای تو در خاطر دلم باقی است  
کجا خیال تو از یاد من تواند رفت؟  
که نقش روی تو در منظر دلم باقی است  
اگر که خرمن ما را به باد خواهی داد  
کمی هنوز، ز خاکستر دلم باقی است  
به کام خویش تو را دیده‌ام شبی در خواب  
هنوز عطر تو در بستر دلم باقی است  
اگر چه شمع فرو مرد و سوخت «پروانه»  
ولی سرشک غم و اخگر دلم باقی است<sup>(۲)</sup>

همو، بر این باور است که در برابر پرتو اشک شوق او، برای ستاره مجال جلوه‌گری  
باقی نمی‌ماند، و از امام موعود علیه السلام می‌خواهد پیش از آن که اجل از کمین‌گاه خود بیرون  
آید، او را دریابد و در آخرین دم می‌توان دریافت که از عمر بی‌امان او، نفسی بیشتر باقی  
نمانده است و تنها مایه امیدواری او این است که در دل همیشه عاشق او، جز عشق جمال  
مهدوی نخواهد ماند:

چنین که اشک من از شوق روی او جاری است  
ستاره‌ای به فلک، جلوه‌گر نمی‌ماند  
چراغ اختر شیگرد اشک، روشن باد!

که شمع هستی ما تا سحر، نمی‌ماند  
اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است

بیا که حلقه چشمم به در، نمی‌ماند  
بیا درین دم آخر بیا که همچو حباب  
ز عمر من نفسی بیشتر، نمی‌ماند

خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او

بسه غیر عشق رخ منتظر، نمی ماند<sup>(۱)</sup>

نصیر، از این امر بیمناک است که شب هجران به پایان خود نرسد و روز وصال یار نصیب او نشود؛ هر چند می داند که درد عشق درمان پذیر نیست و دیدار یوسف زمانه صبر بسیار می طلبد:

روز وصلت به من بی سر و سامان نرسد	ترسم آخر که شب هجر به پایان نرسد
کس به داد من غم دیده نالان نرسد	هر چه از آتش دل، سوزم و فریاد کنم
درد عشق است، یقین دان که به درمان نرسد	دوش گفتم غم دل را به طیبی، گفتا:
شانه‌ای کاش بر آن زلف پریشان نرسد	دل دیوانه ما، گشته چه خوش جای‌گزین
یوسف گمشده‌ات زود به کنعان نرسد <sup>(۲)</sup>	گو به یعقوب، تو را صبر فراوان باید

جعفر رسول زاده (آشفته) از هجر مهدی موعود علیه السلام می نالد و از دوری او شکوه‌ها دارد و فقط دل به این خوش کرده است که یار از او پیرسد با این همه درد و داغ و پریشانی چه می کند!

جان را مپرس با غم هجران چه می کند؟	با تسبیح تیز، پیکر عریان چه می کند!
ما را که دید بر سر کویش، به خنده گفت:	بیار ره نبرده به درمان، چه می کند؟
ای صد بهار از تو شکوفا، بیا بیا!	باد خزان بسین به گلستان چه می کند
پرسیده‌ای که دوست ز دشمن چه می کشد؟	هیچ آگهی فراق تو با جان چه می کند؟
ای منتظر! بیا و نظر کن که داغ هجر	با لاله‌های سوخته دامن چه می کند
در حسرت تو، در به دری شد نصیب خضر	ور نه به سیر کوه و بیابان چه می کند؟
«آشفته»، خاک راه تو باشد بیا مپرس	این مور، زیر پای سلیمان چه می کند؟! <sup>(۳)</sup>

۲- همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۱- همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳- همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

سید مهدی حسینی، دل خود را در اثر فراق دوست در اضطراب می بیند و هر شبی که بی او می گذرانند، از صبر و تاب فاصله می گیرد:

دلم ز هجر تو در اضطراب می افتد      به سان زلف تو در پیچ و تاب می افتد  
شب که بی توام، ای ماه محفل افروزم!      دلم ز هجر تو، از صبر و تاب می افتد<sup>(۱)</sup>

محمود شریف صادقی (وفا) این آمادگی را دارد که اگر دیدار حضرت دوست به بهای از دست دادن جان میسر باشد، با شوق از سر جان برخیزد، و می داند که وصال آن یگانه بدون خون جگر امکان پذیر نیست:

گر دیدن روی تو به مرگ است میسر      با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد  
گر قوت دل منتظران، خون جگر شد      غم نیست، چو وصل تو به خون جگر افتد<sup>(۲)</sup>

استاد مشفق کاشانی، مردمک دیده یاران را نگران دیدار یار می بیند و صاحب نظران را چشم به راه او می نگرد و از آن محبوب جهانی می خواهد که از سرپرده غیبت برای چشم انتظاران ظهور خود خبری بفرستد؛ چرا که آنان که خبر یافته اند، اظهار بی خبری می کنند:

مردم دیده به هر سو نگرانند هنوز      چشم در راه تو صاحب نظرانند هنوز  
لاله ها، شعله کش از سینه داغند به دشت      در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز  
از سرپرده غیبت، خبری باز فرست      که خبر یافتگان، بسیخبرانند هنوز  
رهروان، در سفر بادیه حیران توآند      با تو آن عهد که بستند، بر آنند هنوز  
ذره ها در طلب طلعت رویت با مهر      همعان تاخته چون نوسفرانند هنوز  
طاقت از دست شد ای مردمک دیده! دمی      پرده بگشای که مردم نگرانند هنوز<sup>(۳)</sup>

محمد خسرو نژاد (خسرو) بیقراری ها و شیفتگی های خود را در فراق جمال دوست،

۲- همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۱- همان، ص ۱۴۰.

۳- همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

به تصویر می‌کشد:

ای آن که بود منزل و مأوای تو چشمم	باز آ که نباشد به جز از جای تو چشمم
در راه تو بسا دیده حسرت نگرانم	دارد همه دم شوق تماشای تو چشمم
ای یوسف زهرا که سپیدست چو یعقوب	از حسرت دیدار دل آرای تو چشمم
گر قابل دیدار جمال تو نباشد	ای کاش که افتد به کف پای تو چشمم
تا چند دهی وعده دیدار به فردا؟	شد تار در اندیشه فردای تو چشمم
باز آ و قدم نه به سر دیده که شاید	روشن شود از پرتو سیای تو چشمم <sup>(۱)</sup>

م.ع.م (پروانه) گفتگوی بیدلانه‌ای در رابطه با جاذبه‌های عشق مهدوی دارد که برای گرفتاران کمند هجران، خاطره‌انگیز است:

ز سوز عشق تو چون گرم التهاب شوم  
چو شمع، شعله کشم آن قدر که آب شوم  
تو ای سلاله خورشید، ذره‌پرور باش  
مباد آن که چو زلفت به پیچ و تاب شوم  
بسه شوق چشمه وصل تو آمدم می‌پسند  
که در کویر غمت، خسته از سراب شوم  
من و غلامی درگاه مهدی موعود  
که با شنیدن نامش در انقلاب شوم  
در آن حریم که نامحرم است مهر منیر  
کم که ذره ناچیز آن جناب شوم  
به گرد شعله چو «پروانه» سوختم ای دوست!  
بدین امید که از عاشقان حساب شوم<sup>(۲)</sup>

میرزای نوغانی خراسانی با حسرت بسیار از محرومیت دیدار یار سخن می‌گوید و در

آرزوی آن زلال جاری روحانی، چیزی که نصیبش شد، خون جگر بوده است:

بس سعی نمودیم که بسینم رخ دوست  
جان‌ها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم  
ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر  
آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم  
چندان که به یاد تو شب و روز نشستیم  
از شام فراق تو چو سحرگه ندیدیم  
شاهها! ز فقیران درت روی مگردان  
پر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم<sup>(۱)</sup>  
عبّاس (حدّاد) کاشانی، میزان اشتیاق قلبی خود را در جستجوی امام منتظر علیه السلام به  
تصویر کشیده است:

ما که از دیوانه هم دیوانه‌تر گردیده‌ایم  
بس که دنسبال امام منتظر گردیده‌ایم  
در بیابان‌ها پی‌گمگشته خود سال‌ها  
با چراغ ماه هر شب تا سحر گردیده‌ایم<sup>(۲)</sup>

شهید حسین (شاهد) آستانه پرست، تنها نگرانی خود را، به پایان رسیدن عمر در زمانه  
هجرات دوست می‌داند و می‌ترسد که آرزوی دیدار او را با خود به گور برد:  
عسرم تمام گشت ز هجران روی تو  
ترسم شها! به خاک برم آرزوی تو  
خورشید چهره‌ات چو نهان شد ز چشم خلق  
شد روزشان سیاه ازین غم چو موی تو  
تاکی ز هجر روی تو سوزیم همچو شمع؟  
شها به یاد روی تو و گفتگوی تو<sup>(۳)</sup>

م.ع.م (پروانه) از محبوب گمشده خویش انتظارها دارد و از او می‌خواهد که از دیار  
ظلمت‌ها به تماشای دروازه‌های نورش دعوت کند و با یک ظهور، تاریکی شام تیره  
هجرات را از میان بردارد:

مسرا ز وادی ظلمت به شهر نور ببر  
بیا و موسی خود را به کوه طور ببر  
درین دیار نشانی ز روشنایی نیست  
مرا به دیدن دروازه‌های نور ببر  
دل ز تاب عطش چون کویر می‌سوزد  
مرا به چشمه روشن‌تر از بلور ببر  
چو ذره چشم به راه طلوع خورشید است  
دل مسرا به نگاهی، ز راه دور ببر

۲- همان، ص ۱۷۴.

۱- همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳- همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

به شکر آن که ز لعل تو شهد می بارد  
 دلم اسیر شب و، جان قرین تاریکی است  
 به پاس محنت عشق و، غم شبان فراق  
 مرا به یزم خراباتیان که می نوشند  
 زبان حال دل خستگان عشق این است  
 به گریه گفتمش: از وصل کامیابم کن  
 بیا ز چشمه چشم من آب شور ببر  
 بیا و این همه ظلمت به یک ظهور ببر  
 بیا و غم ز دل، از لذت حضور ببر  
 می طهور به ذکر هو الغفور، ببر  
 که سینه سینه بیاور غم و، سرور ببر  
 به خنده گفت که: این آرزو به گور ببر<sup>(۱)</sup>

همو، در غزل مهدوی دیگری از اشکباری های خود در فراق آن ماه آسمان آرا خبر می دهد:  
 تا به کی در پرده مانی ماه من! روشنگری کن

تا کنی هر دلبری را عاشق خود، دلبری کن  
 تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شام؟

چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن  
 ای همه جانها به لب از هجر رویت، چهره بگشا

وی همه آثار هستی از تو مشتق، مصدری کن<sup>(۲)</sup>

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی به پیشگاه آن یگانه عالم هستی، عرض حال  
 عاشقانه ای دارد:

همه هست آرزویم که بسینم از تو رویی  
 به کسی جمال خود را، ننموده ای و بسینم  
 به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که مویم  
 شود این که از ترخم، دمی ای سحاب رحمت  
 بشکست اگر دل من، به فدای چشم مستت  
 همه موسم تفرج، به چمن روند و صحرا  
 نظری به سوی «رضوانی» دردمند مسکین  
 چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی  
 همه جا به هر زبانی، بود از تو گفتگویی  
 شده ام ز ناله نالی، شده ام ز مویه مویی  
 من خشک لب هم آخر، ز تو تر کنم گلویی؟  
 سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی  
 تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی  
 که به جز درت امیدش نبود به هیچ سویی<sup>(۳)</sup>

۲ - خوشه های طلائی، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۱ - سیری در ملکوت، ص ۲۲۴ - ۲۲۶.

۳ - همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

دکتر قاسم رسا از آن کانون تجلیات رحمانی می‌خواهد که با قدم نهادن در کلبه احزان  
او، شب او را روشن و لب خاموش او را گویا سازد:  
ز حد بگذشت مهجوری، ز مشتاقان مکن دوری

رخ ماه ای نکو منظر! میپوش از عاشق شیدا  
شبی در کلبه احزان قدم بگذار تا گردد

شب تاریک ما روشن، لب خاموش ما گویا<sup>(۱)</sup>

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) پریشان روزگاری و آشفته خاطری  
شیفتگان جمال مهدوی را در غیاب او گزارش می‌کند:

آمد بهار و بی گل رویت بهار نیست      باد صبا مباد چو پیغام یار نیست  
بی سرو قد یار چه حاجت به جویبار؟      ما را سرشک دیده کم از جویبار نیست  
بزمی که نیست شاهد من شمع انجمن      گر گلشن بهشت بود، سازگار نیست  
غیر از حدیث عشق تو ای لیلی قدم!      بجزون حسن روی تو را کار و بار نیست<sup>(۲)</sup>

ملاً فتح الله (وفایی) شوشتری از ناصبوری دل خود و شوق دیدار یار خبر می‌دهد و به  
این باور رسیده است که برای رهایی از دریای طوفانی فراق حضرت دوست، به عمر  
نوح نیاز است و لا غیر:

شها! به جان تو سوگند، شوق دیدارت      ز ناشکیب دلم، برده صبر و تاب و توان  
نه روز هجر سر آید، نه عمر می‌ماند      رسیده عمر به پایان و هجر، بی پایان!  
به قدر صبر توأم عمر نوح می‌باید      که تا خلاص توان شد مگر ازین طوفان<sup>(۳)</sup>

شادروان استاد جلال‌الدین همایی (سنا) از یک عمر اشتیاق دیدار و سوختن در آتش  
فراق و چشم انتظاری پرده برمی‌دارد:  
عمری است که ما در اشتیاق      سوزیم در آتش فراق

۱- همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

۳- همان، ص ۳۷۵.



ای چشمه زندگی! خدا را  
مگذار در آب، تشنه ما را  
ما عاشق زار بیقراریم  
در راه تو چشم انتظاریم<sup>(۱)</sup>

غلامرضا (قدسی) مشهدی، فرازهایی از مربع ترکیب مهدوی خود را به روایت پرشور  
شیفتگی عاشقان جمال مهدوی در زمانه غیبت اختصاص داده است:  
آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟!

همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟!  
طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟!

روئی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی؟!  
چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد  
سخن از لعل تو ای دوست! شنیدن دارد

\* \* \*

دل بسود شیفته طره مویت ای دوست!  
چشم ما هست شب و روز به سویت ای دوست!  
جان به لب آمده از دوری رویت ای دوست!

کس نیاورد خبر از سر کویت ای دوست!  
ره نبردیم به کوی تو و خون شد دل ما  
رفت بر باد فنا از غم تو حاصل ما

\* \* \*

خاطر ما ز فراق تو پریشان تا چند؟!  
دوستان از غم تو بی سر و سامان تا چند؟!  
خانه دل بود از هجر تو ویران تا چند؟!  
در پس پرده غیبت شده پنهان تا چند?!

پرده ای ماه فروزنده! ز رخسار فکن  
تا جهان را کنی از ماه جمالت روشن

\* \* \*

روی زیبای تو ای دوست ندیدیم آخر  
گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخر  
نسغمه روح فزایت نشنیدیم آخر  
چون هلال از غمت ای ماه! خمیدیم آخر  
روز ما تیره‌تر از شب بود از دوری تو  
زده آتش به دل ما غم مستوری تو<sup>(۱)</sup>

غلامرضا سازگار (میثم) نیز در مریع ترکیب مهدوی خود، پرده‌های دیگری از این  
دل‌بیقراری‌ها را روایت می‌کند:

ای رخت مهر دلفروز همه!      وی ز شفقت شده دلسوز همه!  
حسن تو عاشقی آموز همه      بی تو چون شام سیه روز همه  
ما از آن شمع جهان افروزیم  
که ز هجران رخت می‌سوزیم

ما که لب تشنه دیدار توایم      همه نادیده خریدار توایم  
نه خریدار، گرفتار توایم      نه گرفتار، که بیار توایم

ای خوش آن روز که رخ بنایی

دل و جان همه را بزبایی

چشم ما حلقه صفت شام و سحر      هست در فکر تو پیوسته به در  
همچو یعقوب ز هجران پسر      این نوشتیم به خوناب جگر

کای فروزنده‌تر از ماه! بیا

یوسف فاطمه! از چاه در آ<sup>(۲)</sup>

ج) شعر انتظار

شعر انتظار از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های شعر مهدوی در زبان فارسی است. شور و

حالی که در شعر انتظار موج می‌زند، روایتگر انقلاب درونی شعرای شیعی است که ظهور مهدی موعود را لحظه شماری می‌کنند و هرکدام از منظری به این مسأله می‌نگرند و شوق درونی خود را به تصویر می‌کشند.

در ردیف کاربرد «بیا»، انتظار و اشتیاقی وجود دارد که مشکل شاعران آیینی را در تبیین ابعاد انتظار، آسان می‌سازد.

ستاره باز به دامن شب دوید، بیا	سرشک شوق ز چشمان شب چکید بیا
فروغ نقره‌ای مه به گرد خیمه شب	کشید هاله‌ای از پرتو امید، بیا
نیامدی که شفق دامنی پر از خون داشت	کنون که دست فلک جیب شب درید، بیا
ستاره، چشم به راه تو ماند تا دم صبح	سحر دمید و شد از دیده ناپدید، بیا
عروس چرخ، حریر فروغ خود برچید	افق دوباره بساط سپیده چید، بیا
بیا که قافله شب ازین دیار گذشت	سپیده سر زد و مهر از افق دمید، بیا
نیامدی که دل من حدیث شب می‌گفت	کنون که قصه به پایان خود رسید، بیا
بیا که گوش دل من به کوچه کوچه معشوق	صدای پای تو را بارها شنید، بیا
بیا که سیر غزالان دشت خاطرها	هزار شور غزل در من آفرید، بیا
بسیا بیا، که دل بیقرار «پروانه»	به شوق روی تو از دیده سرکشید، بیا <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

بیا که دیده به راه تو شد سپید، بیا	به زیر بار غمت پشت ما خمید، بیا
ز فسرط درد جدایی و رنج تنهایی	دل رمسیده دمی را نیارمید، بیا
برای دیدنت ای آفتاب چرخ کمال!	به اشتیاق، دل از دیده سرکشید بیا
در امتداد ره انتظار، منتظر!	ز خون منتظران لاله‌ها دمید، بیا
همای روح شهیدان حق ز مسلخ عشق	به عشق دیدن روی تو پرکشید، بیا
ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان!	زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا
کنون که پنجه قدرت نمای حق ز ازل	به قامت تو قبای فرج برید، بیا
دو روز عمر اگر فرصت وصال نداد	به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

شکفت غنچه و بنشست گل به بار، بیا	دمید لاله و سوری ز هر کنار، بیا
بهار آمد و نشکفت باغ خاطر ما	تو ای روان سحر! روح نوبهار! بیا
مگر چه مایه بود صبر، عاشقان تورا؟	ز حد گذشت دگر رنج انتظار، بیا
ز هر کرانه، شقایق دمیده از دل خاک	پسی تسلی دل‌های داغدار، بیا
ز عاشقان بلاکش، نظر دریغ مدار	فروغ دیده نرگس! به لاله زار بیا
ز منجنیق فلک، سنگ فتنه می‌بارد	مباد آن که فرو ریزد این حصار، بیا
طلایه دار توآند این مبشران ظهور	به پاس خاطر این قوم حقگزار بیا
درین کویر که سوزان بود روان سراب	تو ای سحاب کرم، ابر فیض بار! بیا
ز دست برد مرا شور عشق و «جذبه» شوق	قرار خاطر محزون بیقرار! بیا <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

ای گوه‌ر ولای تو در جوهرم، بیا	تا پر نشست تیر غمت در برم، بیا
آتش گرفتم از تب عشق تو، سوختم	ای کرده سوز هجر تو خاکستم، بیا
من رو به آستان تو آورده‌ام ز شوق	من انتظار وصل تورا می‌برم، بیا
یک عمر میزبان غمت بوده‌ام، تو هم	یک شب به میهمانی چشم ترم بیا <sup>(۲)</sup>

استاد مشفق کاشانی «سایه دیوار انتظار» را از «تابش خورشید محشر» سوزنده‌تر توصیف می‌کند و بی‌قراری‌های خود را در انتظار طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت و ولایت به تصویر می‌کشد:

باز آ که دل هنوز به یاد تو دلبر است	جان از دریچه نظر، چشم بر در است
باز آ دگر که سایه دیوار انتظار	سوزنده‌تر ز تابش خورشید محشر است
باز آ، که باز مردم چشمم ز درد هجر	در موج خیز اشک چو کشتی شناور است
باز آ که از فراق تو ای غایب از نظر!	دامن ز خون دیده چو دریای گوهر است
ای صبح مهر بخش دل! از مشرق امید	بنای رخ که طالعم از شب سیه‌تر است

زد نقش مهر روی تو بر دل چنان که اشک  
 آینه دار چهره‌ات ای ماه منظر است  
 ای رفته از بسرابر یاران «مشفقت»  
 رویت به هرچه می‌نگرم، در برابر است<sup>(۱)</sup>

عبّاس براتی پور، چشم خود را از «انتظار»، لبریز و سینه شعله‌ور خود را از اثر آن،  
 «عطش خیز» توصیف می‌کند:

بیا که دیده‌ام از انتظار، لبریز است  
 کویر سینه تفتیده‌ام، عطش خیز است<sup>(۲)</sup>

امینی کاشانی، درد انتظار دوست را در هر دلی مشاهده می‌کند:  
 در حسرت دیدار تو ای شمع شب افروز  
 چشمم به در و خون دل از دیده روان است  
 بجنون اگرش بسود هوای رخ لیلی  
 بجنون تو در وادی حیرت نگران است  
 بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن  
 شور تو به سر دارد و در آه و فغان است  
 بر چهره هر خسته دلی، داغ تو پیدا است  
 جز داغ «امینی» که به دل سرّ نهان است<sup>(۳)</sup>

صائم کاشانی، طلوع آن آفتاب پنهان را در «غروب ناامیدی» و حضور او را «بهشت  
 زیبایی» توصیف می‌کند:

تو از تسبار کدامین ستاره سحری؟

که چهر مهر مثال چنین تماشایی است  
 بیا بیا! که طلوعت، غروب نومیدی است

بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است  
 فروغ صبح امید، حصار شب بشکن

سپیده تو، به ظلمت‌سرای تنهایی است  
 بهار عشق نگر در سروده «صائم»

که واژه واژه آن، گل خروش شیدایی است<sup>(۴)</sup>

۱ - خورشدهای طلایی، ص ۵۳

۲ - همان، ص ۶۲

۳ - همان، ص ۶۴

۴ - همان، ص ۶۵

استاد مشفق کاشانی، از التهاب درونی و دل بیقراری‌های خود در انتظار امام منتظر علیه السلام حکایت می‌کند:

به انتظار تو دل بر سر نگاه نشست  
که رخ نهفتی و جان بر سپند آه نشست  
تو چون سپیده نتابیده از دریچه بخت  
به دامن سحر، آیینه پگاه نشست  
در آ در آ! که مرا درد انتظار تو کشت  
به انتظار، که این کشته بی‌گناه نشست  
به کام منتظران ای فروغ جاویدان!  
طلوع نام تو در جام صبحگاه نشست  
به آرزوی جمالت، جهان به خلوت راز  
گزید خانه و بر روزن نگاه نشست<sup>(۱)</sup>

م.ع.م (پروانه) التهاب درونی و حالات بیدلانه خود را در انتظار مهدی موعود علیه السلام روایت می‌کند:

همیشه آتش دل، شعله‌ور نمی‌ماند  
هسیب عشق، چنین پر شرر نمی‌ماند  
چنین که اشک من از شوق روی او جاری است  
ستاره‌ای به فلک جلوه‌گر نمی‌ماند  
چراغ اختر شبگرد اشک، روشن باد!  
که شمع هستی ما تا سحر نمی‌ماند  
اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است  
بسیا که حلقه چشمم به در، نمی‌ماند  
بسیا درین دم آخر بسیا که همچو حباب  
ز عمر من نفسی بیشتر، نمی‌ماند  
خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او -  
به غیر عشق رخ منتظر، نمی‌ماند<sup>(۲)</sup>

مفتون امینی، چشم براهان ظهور امام موعود علیه السلام را دلداری می دهد که دوران هجر رو  
 به پایان است و از گردی که در افق پیدا است می توان فهمید که «سواری» در راه است:  
 ای دل! بشارت می دهم، خوش روزگاری می رسد  
 یا درد و غم طی می شود، یا شهریاری می رسد  
 گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان  
 این کشتی طوفان زده، هم برکناری می رسد  
 اندیشه از سرما مکن، سر می شود دوران دی  
 شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می رسد  
 ای منتظر! غمگین مشو، قدری تحمّل بیشتر  
 گردی به پا شد در افق، گویی سواری می رسد  
 یار همایون منظرم، آخر در آید از درم  
 امید خوش می پرورم، زین نخل باری می رسد<sup>(۱)</sup>

ناصر فیض نیز همین امید را به چشم انتظاران قدوم مهدی موعود علیه السلام می دهد و  
 بیقراری های خود را نیز به تصویر می کشد:  
 اشک می بارم و می کارم از آن دست دعا  
 شاید این شاخه بی برگ، به باری برسد  
 مگذارید که از دست رود دامن دوست  
 بگذارید دلم را که به کاری برسد  
 ای دل منتظر و خسته! کنارم بنشین  
 منتظر باش که از راه سواری برسد<sup>(۲)</sup>

م.ع.م (پروانه) ضمن بازگو کردن نیاز درونی خود به عنایت کریمانه امام عصر علیه السلام،  
 استجابت دعای فرج را بشارت می دهد:  
 به کوره راه شب ای ماهتاب! با من باش  
 درین مسیر پر از اضطراب، با من باش

کتون که عزم سفر دارم از دیار غروب  
تو ای فروغ شب ماهتاب! با من باش  
چو ذره در تب خورشید عشق می‌سوزم  
بسیا و در سفر آفتاب با من باش  
چو ماه، نهضت نوارنیم به تاریکی است  
ظفر شکوه! درین انقلاب با من باش  
ز دامن فلک امشب ستاره بساید چید  
سپهر عشق! درین انتخاب با من باش  
تو ای زلال‌تر از چشمه‌های هستی بخش  
درین کسویر سراسر سراب، با من باش  
تو ای نسیم بهشتی! که عطر گل از توست  
مباش این همه پا در رکاب، با من باش  
به شام تیره هجر و به صبح روشن وصل  
درین دو لحظه پر التهاب، با من باش  
ندیدم از سفر عشق، غیر ناکامی  
مگر که از تو شوم کامیاب، با من باش  
بیا که یک نفس از عمر بی‌امان باقی است  
دمی که محو شوم چون حباب، با من باش  
کنون که با نفس واپسین شود چو حباب  
بنای شیشه‌ای من خراب، با من باش  
صلای مهدی موعود می‌رسد از چرخ  
که: شد دعای فرج مستجاب، با من باش  
نیامدی که چو «پروانه» سوختم ای دوست!  
کنون که شمع صفت گشتم آب، با من باش<sup>(۱)</sup>



همو در قصیده‌ای دیگر، شور و التهاب باطنی خود را در انتظار ظهور آن وجود مقدّس به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند:

همیشه منتظر او، دل - این بلاکش عشق -  
 دم به یاد تو شبها ز حلقه حلقه آه  
 فلق دمید که پیک سپیده می‌آید  
 بگو به قافله صبر: ترک منزل کن  
 همان خدای که ره را ز نیل بگشاید  
 امید خویش به مهدی منتظر بسته است  
 هزار هاله به پیرامن قمر بسته است  
 اگرچه پنجه شب، چشمه سحر بسته است  
 که گفته است که: دروازه ظفر بسته است؟!  
 امید راهروان را به راهبر بسته است<sup>(۱)</sup>

شهاب تشکری آرنی از «تب انتظار» سخن می‌گوید که فقط به لطف دیدار جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام خواهد شکست:

به هیچ رو مده از دست خویش دامن صبر  
 دریغ و درد، تب انتظار می‌کشدم  
 امام عصر، ولی خدا که از ره حق  
 که دست صبر، کله گوشه ظفر شکند  
 مگر به دیدن مهدی منتظر شکند  
 بتان کفر و ریا را به یکدگر شکند<sup>(۲)</sup>

محمد علی (فتی) تبریزی از چشم‌براهی مردم آزاده جهان برای ظهور آن حضرت خبر می‌دهد:

نسه همین چشم به راه تو مسلمانانند  
 آمد از غیبت تو، جان به لب منتظران  
 بی رخت بسته به روی همه درهای امید  
 بغشا بر رخ احباب در از رحمت خویش<sup>(۳)</sup>  
 عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش  
 همه دادند زکف حوصله و طاقت خویش

میرزا جواد تجلی، در ترجیع مهدوی خود از همین انتظار طاقت فرسا و توان سوز سخن می‌گوید:

در کوی تو ز انتظار امروز  
 از غصه فکارم آخر ای یارا!  
 هر گوشه ز عاشقان هیاهوست  
 با غصه دچارم آخر ای دوست!

۲ - همان، ص ۲۶۸.

۱ - همان، ص ۲۵۶.

۳ - همان، ص ۳۳۴.

تا کی به وصال تو «تجلی»  
بدهد دل خویشتن تسلی؟<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

مردم همه ز انتظار مُردند  
چشم همه حلقه وار بر در  
ای مظهر کردگار بیچون!  
یک روز بیا ز خانه بیرون<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

گری تو مرا بهشت آرند  
بی روی تو هست روز روشن  
مُردیم در انتظار و ترسیم  
بسالله نکسم نگاه در حور  
در دیده ما چو شام دیجور  
ما آرزویت بریم در گور<sup>(۳)</sup>

سپیده کاشانی از درد انتظار سخن می گوید، درد انتظاری که به جای «دل» یک «لجه خون» همراه او کرده است:

چه کردی انتظار ای انتظار لاله گون! با من؟

که این سان همسفر شد جای دل، یک لجه خون با من  
چراغ دیده روشن داشتم از بس به ره اینک  
به جای دیده همراه است بحر واژگون با من  
تورا فریاد کردم در سکون لحظه ها، اما  
به پژواک صدا دمساز شد شور جنون با من  
شکسته، دل ز سنگ هجر تو ای منتظر! بنگر  
روان این قایق بشکسته در دریای خون با من  
مسبداً بی تسو جاییت در دلم ای همنشین دل!

تو بنشین تا که بنشانند اغوای فسون با من<sup>(۴)</sup>

۱ - تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۵۵۷.

۲ - همان، ص ۵۵۸.

۳ - همان، ص ۵۵۸.

۴ - آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۲۵.

ثابت محمودی (سهیل) از «جمعه موعود»، سخن می‌گوید که دیری است گوش به  
زنگ فرا رسیدن آن است:  
دست تو باز می‌کند پنجره‌های بسته را  
هم تو سلام می‌کنی رهگذران خسته را  
دوباره پاک کردم و، به روی رف گذاشتم  
آینه قدیمی غبارِ غم نشسته را  
پنجره بیقرار تو، کوچه در انتظار تو  
تا که کند نثار تو، لاله دسته دسته را  
شب به سحر رسانده‌ام، دیده به ره نشانده‌ام  
گوش به زنگ مانده‌ام، جمعه عهد بسته را  
این دل صاف، کم‌کم شدست سطحی از ترک  
آه! شکسته‌تر نخواه، آینه شکسته را<sup>(۱)</sup>

قیصر امین پور، زمانه انتظار را به تصویر می‌کشد که صبح آن همانند بعد از ظهر  
جمعه، غمگین و گرفته است و حتی مهربانی بدون آن وجود نازنین و مهر آفرین، حالتی  
از کینه به خود می‌گیرد:  
صبح بی‌تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد  
بی‌تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد  
بی‌تو می‌گویند: تعطیل است کار عشقبازی  
عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد؟  
جغد بر ویرانه می‌خواند به انکار تو اما  
خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد  
خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد  
عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد

روی آنم نیست تا در آرزو دستی بر آرم  
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد  
در هوای عاشقان پر می‌کشد با بیقراری  
آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد  
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید  
آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد<sup>(۱)</sup>

سیمین دخت وحیدی، طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت را لحظه شماری  
می‌کند و آرزو دارد که با «سمند سرکش نور» از «بیابان انتظار» فرا رسد:

مهربان مهربان نگاز بیا	ای گل سرخ نوبهار، بیا!
درد هجرت قرار دل را برد	تا دلم را دهی قرار، بیا!
بسر سر شامگاه درد آهنگ	دیده‌ام شد ستاره بار، بیا!
تا نگاهی شکوه مریم صبح	بنماید به شام تار، بیا!
تا نشانی نشای گل‌ها را	به گلستان روزگار، بیا!
روی بتا که نیست جای درنگ	نور حق مانده در غبار، بیا!
از رخ خوبتر ز خورشیدت	پسرده بردار و آشکار، بیا!
تا رهانی دل‌جهانی را	از غم و رنج بشمار، بیا!
زین کن ای مه! سمند سرکش نور	از بیابان انتظار، بیا!
تا که بر مقدم همایونت	جان خود را کنم نثار، بیا! <sup>(۲)</sup>

#### د) شعر ظهور

مقوله «ظهور» از حوزه وسیعی در قلمرو شعر مهدوی برخوردار است و بازتاب دامنه‌داری در این نوع از شعر آیینی داشته و دارد.

مقوله «ظهور» دارای دو جنبه «شخصی» و «عمومی» است و در شعر مهدوی به هر

دو جنبه ظهور مهدوی، عنایت خاصی مبذول شده است. ما نیز در این تحقیق با ارائه شاهد مثال‌هایی، به بررسی این دو بُعد «ظهور» خواهیم پرداخت.

#### ۱ / د) ظهور فردی و شخصی

در ظهور فردی و شخصی، سخن از تجلی آشکار و ظهور آنی و زودگذر نور وجودی آفتاب عالم امکان حضرت ولی عصر علیه السلام در طور جان شیفتگان جمال جمیل اوست. اگر در شعر دیدار، صحبت از دیدار جسمانی آن ذخیره خداوندی است، در شعر ظهور فردی و شخصی، حکایت از دیدار جمال معنوی و روحانی حضرت ولی عصر علیه السلام و اشراقات نوری آن امام در خلوت خاطر شیفتگان خود است.

گرچه معدودی از سالکان پاکباز طریق «انتظار» نیز به دیدار جمال مهدوی و حتی شرف همصحبتی با او نایل آمده‌اند که ماجرای آنان در کتب معتبر علمای شیعی آمده است، اما باید آن را در «شعر دیدار» مورد بررسی قرار داد.

مسئلاً ظهور معنوی و روحانی آن وجود نورانی در طور جان منتظران صفا پیشه و خداجویی دست می‌دهد که از نظر خود سازی و وارستگی به مرحله‌ای از صافی و زلالی رسیده باشند که بتوانند اشراقات وجودی آن خورشید عالم آرای وجود را با چشم حقیقت بین در آینه جان خویش دریابند.

در میان شاعران آیینی نیز به دل افروختگان و سینه سوختگانی بر می‌خوریم که در طیف اشراق آن آخرین تجلی امامت و ولایت قرار گرفته‌اند و ره آورده‌های سفر شهودی خود را به تصویر کشیده‌اند، یا خود را برای لحظاتی در مقام وارستگی احساس کرده‌اند که از تجلیات شهودی آن آخرین حجت خداوندی برخوردارند و در حقیقت روایتگر حالات کسانی هستند که برای لحظاتی طور جان خود را به نور جمال مهدوی منور و معطر یافته‌اند.

به هر روی، این مکاشفات که بر تجربه‌های سلوکی تکیه دارد، برای دیگران فاقد حجت و اعتبار شرعی است و نمی‌توان بر اساس مکاشفات باطنی برای دیگران، حکمی صادر کرد و مبنایی برای ارزیابی این و آن قرار داد.

زیباترین و پر شورترین شعری که می‌توان در زمینه «ظهور فردی و شخصی» از شاعران فارسی زبان ارائه کرد، ابیاتی از غزل مشهور فروغی بسطامی، غزل سرای پر آوازه دوره ناصری، است:

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟	کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را؟
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را	غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را	با صد هزار جلوه برون آمدی که من
تا بسا خبر ز عالم بالا کنم تو را	بسالی خود در آینه چشم من بسین
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را	مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را	خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم
یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را <sup>(۱)</sup>	طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند

م. ع. م. (پروانه) جلوه‌های دیگری از این اشراق باطنی را به تصویر می‌کشد:  
نشدی غایب از اندیشه که پیدا کنمت

تو هویداتر از آنی که هویدا کنمت  
چشم دل روشنی از مهر رخت می‌گیرد  
گم نکرده است تو را دیده که پیدا کنمت  
گرچه یک لحظه جدا از تو نبودم همه عمر  
باز از شوق به هر لحظه تمنا کنمت  
اشک نگذاشت تماشایی رویت باشم

سببی ساز که بی پرده تماشا کنمت<sup>(۲)</sup>  
و به این هم بسنده نمی‌کند و راز شهودی خود را با کسانی که مایلند در طیف این  
جاذبه روحانی قرار گیرند، در میان می‌گذارد:

دامنی اشک بیاور که مصفا کنمت	ای دل! از تیرگی آینه خویش منال
مخو رخساره جانانه سراپا کنمت	هجو آینه اگر پاک و مصفا گردی

در ره عشق، مدد از خرد خام مگیر  
تا به تدبیر جنون واله و شیدا کنمت  
شعله‌ای از قبس طور جنون گیر و بسوز  
تا به صحرای طلب بادیه پیا کنمت  
«لن ترانی» شنوی گر «آرنی» گویی باز  
پرده افکندم ازین راز که بینا کنمت  
در غم مهدی موعود چو «پروانه» بسوز  
تا چو او جرعه کش جام تولا کنمت<sup>(۱)</sup>

در میان انواع «ظهور شخصی و فردی»، می‌توان «ظهور و شهود خیالی» را شاعرانه و احساسی تعریف کرد، و یک شاعر آیینی که در تب دیدار جمال مهدوی می‌سوزد، سعی در تجسم تجلیات روحانی و اشراقات ظهوری امام موعود علیه السلام دارد و تلاش شاعر در عینیت بخشیدن به آنها، هر از گاه به شهودی زودگذر می‌انجامد که ریشه در وهم و خیال شاعرانه دارد و خود نیز به این واقعیت اعتراف می‌کند:

گر قسمتم شود که تماشا کنم تورا  
ای نور دیده! جان و دل اهدا کنم تو را  
این دیده نیست قابل دیدار روی تو  
چشمی دگر بده که تماشا کنم تو را  
تو در میان جمعی و من در تفکرم  
کاندر کجا برآیم و پیدا کنم تو را؟  
یابن الحسن! اگرچه نهانی ز چشم من  
در عالم خیال هویدا کنم تو را  
همچون «مؤیدم» به تکاپو مگر دمی  
ای آفتاب گمشده! پیدا کنم تو را<sup>(۲)</sup>

آرزوی تجلیات روحانی آن وجود نازنین برای یک شاعر با اخلاص آیینی، امری بدیهی است. عبدالعلی نگارنده در این باره زبان حال شنیدنی‌ای دارد:

دستم اگر به دامن آن شاه می‌رسید  
پایم به عرش از شرف و جاه می‌رسید  
دیگر مرا نیاز به گفتن نبود اگر  
آن کس که هست از دلم آگاه می‌رسید  
ای کاش آن لطیف‌تر از بوی گل، شبی  
آهسته با نسیم سحرگاه می‌رسید  
راه امید بسته، مگر این که باز دوست  
چون میهمان سر زده از راه می‌رسید  
می‌شد ز روشنی، شب تاریک من چو روز  
گر بر فراز کلبه‌ام آن ماه می‌رسید  
بود از شرار عشق و دل ما نمونه‌ای  
آتش اگر به خرمی از گاه می‌رسید

آن ره‌نای عشق، «نگارنده»! گمر نبود کی عقل ما به سیرِ الی‌الله می‌رسید؟<sup>(۱)</sup>

## ۲ / د) ظهور کلی و فراگیر

مسأله‌ای که از دیرباز ذهن شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام را به خود مشغول داشته، قیام جهانی و ظهور کلی و فراگیر آن منجی عالم بشریت در گستره این کره خاکی است تا با برچیدن بساط کفر و ستم و نفاق و از میان برداشتن زشتی و پلشتی از عرصه جهانی، قسط و عدل واقعی را به اهل جهان هدیه کند و با استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این جهان خاکی، به اهداف الهی انبیا جامه عمل بپوشاند. با گلگشتی که در گلزار همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی خواهیم داشت، دسته گل‌هایی را با رایحه دل‌انگیز ظهور کلی و شمیم قیام جهانی مهدی موعود علیه‌السلام به شیفتگان جمال مهدوی تقدیم خواهیم کرد.

ناصر فیض با طرح دو سؤال در ابیات آغازین غزل مهدوی خود، ظهور سپیده را نوید می‌دهد:

صدای بال ملایک ز دور می‌آید	مسافری مگر از شهر نور می‌آید؟
دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت	مگر که موسی عمران ز طور می‌آید؟
شراب ناب تیلور به شهر آوردند	تمام شهر به چشم بلور می‌آید
به باغ از غم داغ کدام گل گفتند	که آتش از دل خاک نمور می‌آید؟
ستاره‌ای شبی از آسمان فرود آمد	و مژده داد که صبح ظهور می‌آید
چه قدر شانه غم‌بار شهر حوصله کرد	به شوق آن که پگاه شرور می‌آید؟
مسافری که شتابان به یال حادثه رفت	به بال سرخ شهادت صبور می‌آید
به زخم‌های شقایق قسم هنوز از باغ	شمیم سبز بهار حضور می‌آید
مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است	صدای پای سواری ز دور می‌آید <sup>(۲)</sup>

ابن حسام خوشفی بر این باور است که تا زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام، جهان از



ظلمت‌رهایی نخواهد یافت:

میان دایره چون نقطه معتکف باشیم

به جور دور بسازیم تا به دور ظهور

ظهور مهدی قائم که چون سلیمان

مسخ‌رند به رغبت، وحوش و جن و طیور

چنان که پر بود از جور و کین، جهان خراب

به دین و داد کند ضبط، عدل او معمور

تو از حجاب برون آی تا برون آیند

به نصرت تو، شجاعان دین چو روز نشور<sup>(۱)</sup>

جهان خلاص نگرده ز دست ظلمت شام

اگر نه صبح جمال تو بخشد او را نور

مولانا اهلی شیرازی، آن وجود نازنین را گره‌گشایی می‌داند که سرانجام، گره از کار

زمین و زمان خواهد گشود:

گنجی که نقد هر دو جهان است عاقبت خواهد به دست مهدی آخر زمان گشود

او آن گره‌گشاست که چون سرزند ز غیب خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد

واعظ قزوینی در انتظار زمانه ظهور است تا ناله‌های او - همانند دستی که از آستین

بیرون می‌آید - از استخوان‌هایش مجال عرض اندام پیدا کند:

دامن عهد ظهورت کو که تا آید برون ناله‌ها از استخوانم همچو دست از آستین

کی شود یارب که آری پای دولت در رکاب چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین

سرزند یارب ز شرق غیب مهر ذات تو تا شود بیدار بخت شیعیان دل‌حزین

حزین لاهیجی از آن موعود جهانی می‌خواهد که از پرده غیبت بیرون آید؛ چرا که

چشم جهانی به راه ظهور او دوخته شده است:

ای پرده نشین دل و جان! در ره شوق  
تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است  
این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است  
از پرده برآ! چشم جهانی نگران است

ادیب کرمانی از آن حضرت انتظار ظهور دارد تا نهال عصیان را از ریشه برکند و خانه  
بیداد و کفر را ویران سازد.

خیز و برون آی ای امام زمانه!  
دادگرا! باز گو به شحنة عدلت  
شاهها! از برق تیغ صاعقه کردار  
دیده ما را ز چهره، ساز منور  
بر کن و بشکن نهال و شاخه عصیان  
خانه بسیداد و کفر سازد ویران  
خرمن کفر و درخت شرک بسوزان  
خاطر ما را بکن ز مهر، گلستان  
باش همی در ظهور خویش شتابان  
تا شدی ایدر<sup>(۱)</sup> به چشم خلق نمایان  
بهر وجودت ز ما، اقامت برهان

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، شرایط زمانه را برای ظهور آن آخرین منجی بشریت،  
مناسب می بیند و از آن حضرت می خواهد که با ظهور خود، دردها را درمان کند و بر  
زخم ها مرهم گذارد:

شها! وقت است کز ایوان گذاری پای در میدان

کنی بر دردها درمان، نهی بر زخم ها مرهم

بهجت قاجار نیز همانند آذر بیگدلی، ضمن تقاضای ظهور از آن حضرت می خواهد  
که از کعبه، قیام جهانی خود را آغاز کند تا کفر به ایمان بدل شود و از گستره کره خاکی،  
ظلم و ظلمت رخت بر بندد:

تیره شد روی جهان از کفر شاهها! از حرم  
جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی

از حجاب غیب رخ بنای ای نور خدای! تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی

محیط قمی در آرزوی لحظه‌ای است که از جانب حضرت باری، فرمان ظهور صادر گردد و جهان را به نور قسط و عدل بیاراید و نهال ستم را ریشه کن کند:

خوش آن ساعت که امر آید ز یزدان	بدان شه، کای ولی غایب من!
هویدا شو! که هنگام ظهور است	ز طلعت پرده غیبت بر افکن
ز عدل و قسط، گیتی را بیارای	نهال ظلم و جور از بیخ برکن
برخی دیگر، رؤیای صادقه خود را به ظهور حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> تعبیر کرده‌اند:	
دیدم به خواب دوش که در بطحا	بسرپا لوای احمد محمود است
تعبیر جستم و خردم گفتا:	گویی ظهور مهدی موعود است <sup>(۱)</sup>

شاعر دلسوخته دیگری در مورد زمان ظهور آن حضرت با خوش بینی اظهار نظر می‌کند:

ای شه آفاق گیر! دور ظهور است	چند نهی ملک دین به دشمن منحوس
عصر ظهور تو گشت بر همه معلوم	روز قیام تو گشت بر همه محسوس <sup>(۲)</sup>

چون شعرای دیگر نیز در مورد ظهور امام عصر علیه السلام حرف‌ها و دیدگاه‌های تقریباً همانندی دارند، بدون هیچ شرح و تفصیلی به نقل اییاتی از آنان بسنده می‌کنیم:

ای ظهور ازل! ای نور ابد! سر وجود!

تا کی از هجر تو جان و دل ما مُتحن است؟  
رخ بر افروز که مهری تو و گیتی فلک است

قد برافراز که سروی تو و عالم چمن است<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

۲- حاجب شیرازی.

۱- حضوری سلماسی.

۳- حاج میرزا حبیب خراسانی.

تسو ای ولیّ خدا، سرّ کردگار! امروز  
بسیا و سرّ خدا ساز آشکار امروز  
مباش پرده نشین بیش از این، ز پرده درآ  
ببرون ز پرده نما سرّ پرده دار امروز  
ولیّ منتظر! قائماً! بسیا که تو راست  
قوام قائمۀ عرش کردگار امروز  
شدند حکمروا فرقه‌ای که جمله ز ظلم  
ببریزید پلیدند شرمسار، امروز<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

تا چند زیر پرده‌ای؟ ای پرده دار دین!  
از پرده - کفر را بدری پرده تا - درآ<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

درآ ز پرده و از یک تجلی رخسار  
غبار شرک ز مرآت ما سوا پرداز<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ای مهر جانفروز! برآ از نقاب ابر  
عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش  
بی پرده، حُسن شاهد شرع آشکار کن  
یک ره نقاب از رخ أمّ الکتاب کش  
خالی نما قلمرو ایجاد از ستم  
خطّ مسلمی به جهان خراب کش<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

۲ - طرب اصفهانی.

۴ - حزین لاهیجی.

۱ - میرزا یحیی مدرس اصفهانی.

۳ - محیط قمی.

بسر خویش چو جوشن غزا پوشد  
بسر دست چو رایت ظفر دارد  
آن هندی حیدری<sup>(۱)</sup> به کف گیرد  
آن جوشن داودی بسه سر دارد  
بسا سیصد و سیزده نفر یاور  
یساری ز خدای دادگر دارد  
بسا یساری کردگار کسی حاجت  
بسا سیصد و سیزده نفر دارد؟  
گریان بسه سر قدر، قضا سازد  
مسویان بسه سر قضا، قدر دارد<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

اندر آن ساعت که اندر کعبه گردی آشکار  
لشکرت بگرفته خط استوا تا قیروان<sup>(۳)</sup>  
آن بدین گوید: نبی گشته به گیتی آشکار  
وین بدان گوید: علی گردیده در دوران عیان  
آن بدین گوید: ببینش جوشن احمد به سر  
وین بدان گوید: ببینش تیغ حیدر بر میان  
پیشت از یک سو زده صف صاحبان دین و داد  
هم ز دیگر سو خداوندان شمشیر و سنان<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

گیتی بسه ظهورت شود آراسته و تو  
هر لحظه بسه عدلش کنی آراسته تر بر

۱- کنایه از ذوالفقار است. ۲- طرب اصفهانی. ۳- مغرب؛ به مشرق و مغرب هم اطلاق می شود. ۴- حضوری سلماسی.

تنها نه همین کفر کنی نفی به گیتی

اثبات خدا را بزنی سگه به زر بر<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست

راستی از کژی و، سود از زیان آید برون

بسرکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب

همچو تیغ از کام هر مشرک زبان آید برون!

گر وزد باد نهییش در چمن از بید بُن

جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار

قسطاس عدل را ز تو برپا کند همی

خواهم که روزگار غیابت - که گشته پیر -

ایزد هم از ظهور تو برنا کند همی<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ای شیر حق! دمی ز پی هیجا<sup>(۴)</sup>

در زیر ران بیاور یکسران<sup>(۵)</sup> را

آور بسه کارزار یکی جولان

تساکار، زار گردد عدوان را

گر سر طلب کنند ز عدو تیغ

تسلیم وی ز بیم کنند جان را<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

۲ - بقای اصفهانی.

۴ - کارزار.

۶ - خرد کرمانی.

۱ - بهجت قاجار.

۳ - حضوری سلماسی.

۵ - اسب رهوار و چالاک.

هر آن چه می‌زنم از دفتر وجود ورق

نوشته است به خط جلی که «جاء الحق»<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی از تو جهانگیر شود<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

تسا قسیامت ز یمن نهضت او

دولت حق، دوام خواهد کرد

بسا پیام مقدّسش یزدان

نور خود را تمام خواهد کرد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

پسر خون خدا<sup>(۴)</sup> چهره عیان می‌سازد

از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد

می‌کند محکمه عدل خدا را برپا

کاخ بیداد و ستم زیر و زبر خواهد کرد<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

روزی که ز چهره پرده بردارد

آن آینه محمدی آیین

آن روز تمام تلخکامی‌ها

در کسام جهانیان شود شیرین

دشمن افتد به پنبه قهرش

چون گنجشکی به چنگل<sup>(۶)</sup> شاهین<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

---

۱ - صغیر اصفهانی.  
۲ و ۳ - سید رضا مؤید.  
۴ - کنایه از امام حسین علیه السلام است.  
۵ - سید محمد خسرو نژاد (خسرو).  
۶ - چنگال.  
۷ - غلامرضا سازگار (مینم).

مصلح کل! بیا بیا، جان رُسل! بیا بیا  
بیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بزن  
جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله‌ات  
روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بزن<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

خواهم ز راه لطف و کرم رخصت ظهور  
در این زمان به مهدی صاحب زمان دهد  
تا آن امام غایب و کسز خفی<sup>(۲)</sup> حق  
گردد عسیان و چهره به عالم نشان دهد  
کوبد به بام هفت سما، کوس معدلت  
نیروی تازه بر تن پیر و جوان دهد  
خرم کنند هزار نهال فسرده را  
سرسبزی بهار به برگ خزان دهد  
سازد شکار و شیر ژیان را، امین هم  
گنجشک را به لانه شاهین مکان دهد  
افساد را ز روی زمین ریشه کن کند  
اصلاح، بین گله و گرگ و شبان دهد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

دوست پا در رکاب خواهد شد  
عشق مالک رقاب خواهد شد  
جز بنایی که کوی عشاق است  
هر بنایی خراب خواهد شد



هان بسیا ای که دل ز پسر تو تو  
مظهر آفتاب خواهد شد  
سرگذشت شبی که بی تو گذشت  
شرح چندین کتاب خواهد شد  
دل ما نازک است، رحمی کن  
که ز آهی کباب خواهد شد  
دل ما تشنگان دیدارت  
تا بسیایی تو، آب خواهد شد  
ای «نگارنده»! از خدش بخواه  
کاین دعا، مستجاب خواهد شد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

از مشهد خون، بانگ اذان می آید  
سردار گل از خون خزان می آید  
از دشمنه ملحدان پنهان در شب  
سیلابه خون ز هر کران می آید  
پیری که دلش آینه بسینایی است  
با جاذبه عشق جوان می آید  
یاری که زبان آفرینش داند  
از وادی بی یعد و گمان می آید  
ای منتظران خسته شهر حصار!  
آن سرد همیشه قهرمان می آید  
از راه مه آلود افق، منجی خاک  
با اسب ستاره دمان می آید

ای جوهریان! مژده که منظومه گل  
با کوس سپیده دم عیان می آید  
بسر بسام فلق منادی بیداری  
گساید که: امیر عاشقان می آید  
ای شبِ زدگانِ خفته! بیدار شوید  
خورشید دل از مشرق جان می آید  
در گلشن شعله سر به داران شهید  
گفتند که: صاحب زمان می آید<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ز کعبه عزم سفر کن، به این دیار بیا  
چو عطر غنچه نهان تا کی؟ آشکار بیا  
حریم دامن نرجس شد از تو رشک بهار  
گل یگانه گلزار روزگار! بیا  
تویی، تو نور محمد، تو جلوه‌ای ز علی  
تو سیف مستقمی، عدل پایدار! بیا  
ز اشک و خون دل این خانه شستشو دادیم  
بیا به مشهد عشاق بیقرار، بیا  
زمان، گذرگه پژواک نام نامی توست  
زمین ز رأی تو گیرد مگر قرار، بیا  
میان شعله غم سوخت هجر نامه ما  
بیا که گویمت آن رخ بشمار، بیا  
زالال چشمه تسویی، روح سبزه، رمز بهار  
بیا که با تو شود فصلها بهار، بیا

برای آن کسه نشانی تو ای مبشر نور  
درخت خشک عدالت به برگ و بار، بیا  
برای آمدنت گرچه زود هم دیر است  
شتاب کن که بر آری ز شب دمار، بیا  
بسیا که دشت شقایق، به داغ آذین گشت  
تو ای تسلی صحرای سوگوار! بیا  
حریق فاجعه گل‌های عشق می‌سوزد  
فرو نشان به قدوم خود این شرار، بیا  
بستاب از پس دندانسه‌های قصر سحر  
بزن حجاب به یکسو، سپیده وار بیا  
نگاه منتظرانت فـسرد و می‌ترسم  
که پژمرد همه گل‌های انتظار، بیا  
زدند خیمه سپاه تو بر صحرای عشق  
برای یساری شیران شب شکار، بیا  
ز شعله پر پروانسه‌ها چراغان شد  
زمسین شب زده، ای مهر ماندگار! بیا  
فشانده‌ایم به راهت بسی شکوفه خون  
به کربلای غریبان این دیار بیا  
تویی تو، وارث خون شهید ای گل نور!  
قسم به غربت سنگر، مسیح وار بیا  
نشسته دیده درماندگان دهر به راه  
همسای ساحل دریای انتظار! بیا  
به انتظار تو تا کی طلایه دار بهار؟  
تو ای قرار به دل‌های بی‌قرار، بیا  
خوش آن زمان که تو باشی خطیب جمعه ما  
خوش آن زمان که تو شویی ز دل غبار بیا

چه نارساست کلامم! که ز آن عظیم تری  
تو ای عصاره قرآن به کوله بار! بیا  
امسید آن که بیایی و در قدم قدمت  
«سپیده» اشک و گل جان کند نثار، بیا  
دلم ز هجر تو ویرانه شد، ز پرده بتاب  
چو مه بسبخش به ویرانه اعتبار، بیا  
قسم به عصمت کوثر، هلا طلیعه صبح!  
قسم به سوختگان امیدوار، بیا  
قسم به اشک یتیمان، بیا بیا مهدی!  
قسم به حسرت دل‌های داغدار، بیا<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

حضورت، طرفه گلزاری است چشم انتظارم را  
بیا میبند از این بیش پاییز درون با من  
گواهی می‌دهد دل: از ورای ابر می‌تابی  
نتابی گر، چه خواهد کرد شام قیرگون با من؟<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

غروبِ عمرِ شبِ انتظارِ نزدیک است  
طلوعِ مشرقِ آن سوار، نزدیک است  
دلم قرار نمی‌گیرد از تلاطم عشق  
مگو برای چه؟! وقت قرار نزدیک است  
اگر که در کف دیوارها، گل و لاله است  
عجیب نیست که دیدار یار نزدیک است  
بسیا که خانه تکانی کنیم دل‌ها را  
از انجساد کسالت، بهار نزدیک است

بسیا چو لاله تننت را به زخم آذین بند  
بسیا و زود بسیا! روزِ بار نزدیک است  
فریب خویش مده، تشنگیت خواهد کشت  
دو گام پیش بنده، چشمه سار نزدیک است  
در آسمان پگاه آن پرنده را دیدی؟!  
اسیر موج نگردي، کنار نزدیک است<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

به سر آمد شب هجران و، سحر نزدیک است  
صبر کن! صبر، که هنگام ظفر نزدیک است  
رحمی ای باد خزان! کز اثر همت اشک  
نو نهالی که نشاندم، به ثمر نزدیک است  
همه را در رخ یاران نگران می بینم  
مگر این قافله را وقت سفر نزدیک است؟  
وقت آن است که همت طلبیم از در دوست  
که بس از قافله دوریم و خطر نزدیک است  
گرچه دور است ره کعبه مقصود ولی  
آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک است  
ناله های جرس قافله پر شور شده است  
هسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک است؟  
هست تا گوهر دین در صدف غیب نهان  
صدف چشم تر ما به گهر نزدیک است  
گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا:  
ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است

پر و بال من و «پروانه» بسوزید چو شمع

که سر آمد شب هجران و سحر نزدیک است<sup>(۱)</sup>

#### هـ) شعر توشلی و نیایشی

در این نوع از شعر مهدوی، نیاز و تمنا موج می‌زند و شاعر آیینی با برقراری یک ارتباط باطنی با آن کانون نور و روشنی، رهایی خود را از چنگ ظلمت‌های درونی و بیرونی آرزو می‌کند:

من که دل از غیر تو بگسسته‌ام	بر کرم و لطف تو دل بسته‌ام
از خودی خویش نجاتم بده	ظلمتیم، آب حیاتم بسده
من به تمنای وصال توام	طالب دیدار جمال توام
شعله جانسوز به آهم بده	در کتف خویش پناهم بده
ای رخ تو خوبتر از ماه و مهر	جلوه‌گر از مهر رخت، نه سپهر
در دل بشکسته دلان جای توست	کحل بصر، خاک کف پای توست
ای به فدای تو سر و جان من!	قبله من! کعبه ایمان من!
ریخ دو صد خار بلا دیده‌ام	در ره عشق تو چها دیده‌ام
من چه کنم گر که نخوانی مرا؟	یا ز در خویش، برانی مرا؟
ذره منم، مهر دل آرا تویی	قطره ناچیزم و، دریا تویی
آمده‌ام، روی مگردان ز من	چشم من و لطف تو یابن الحسن <sup>(۲)</sup>

\*\*\*

همه عبیدیم و تو مولا، بِأبي أنتَ وأُمِّي!

به تو داریم تولا، بِأبي أنتَ وأُمِّي!

تا به کی وصف تو را گفتن و روی تو ندیدن؟!

پرده بردار ز سیما، بِأبي أنتَ وأُمِّي!

قائم آل نبی، مهدی موعود تویی تو  
ای جگر گبوشه زهرا! پایی أنت و أمی!  
بر وجود تو جهان باقی و افسوس که باشد  
جای تو دامن صحرا، پایی أنت و أمی!  
از غم این که بمریم و نبینم جمالت  
همه نالیم به شبها، پایی أنت و أمی!  
ای اثر بخش دعا! خود تو دعا کن که سر آید  
دگر این غیبت کبری، پایی أنت و أمی!  
طعنه خصم ز یک سو، غم روی تو ز یک سو  
کرده خونین دل ما را، پایی أنت و أمی!  
دیدن روی تو و درک حضورت چو «مؤید»  
همه را هست تمنا، پایی أنت و أمی!<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

یارب! فرج امام ما را برسان      آن صاحب انتقام ما را برسان  
اندر بر ما گر نرسانی او را      بر حضرت او، سلام ما را برسان<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

الا که راز خدایی، خدا کند که بیایی  
تو نور غیب نمایی، خدا کند که بیایی  
شب فراق تو جانا! خدا کند که سر آید  
سر آید و تو بیایی، خدا کند که بیایی  
دمی که بی تو بر آید، خدا کند که نباشد  
الا که هستی مایی، خدا کند که بیایی  
تو از خداست وجودت، ثبات دهر ز جودت  
رجایی و همه جایی، خدا کند که بیایی

به گفتگوی تو دنیا، به جستجوی تو دل‌ها  
تو روح صلح و صفایی، خدا کند که بیایی  
به هر دعا که توام، تو را همیشه بخوانم  
الا که روح دعایی، خدا کند که بیایی  
نظام نظم جهانی، امام عصر و زمانی  
یگانه راهنمایی، خدا کند که بیایی  
فسرده عارض گلها، فتاده عقده به دل‌ها  
تو دست عقده گشایی، خدا کند که بیایی  
دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته  
تو مروه‌ای تو صفایی، خدا کند که بیایی  
تو احترام حسری، تو افتخار حسطیمی  
تو یادگار منایی، خدا کند که بیایی  
تو مشعری عرفاتی، تو زمزمی تو فراقی  
تو رمز آب بقایی، خدا کند که بیایی  
هنوز جسم شهیدان فتاده است به میدان  
تو وارث شهدایی، خدا کند که بیایی  
بیا و پرده بر افکن، به ظلم شعله در افکن  
که نور عدل خدایی، خدا کند که بیایی  
الا که جان جهانی، جهان جان و نهانی  
نهان ز دیده مایی، خدا کند که بیایی  
به سینه‌ها تو سُروری، به دیده‌ها همه نوری  
به دردها تو دوائی، خدا کند که بیایی  
اسیر بند جفا را، دچار رخ و بلا را  
به دست توست رهایی، خدا کند که بیایی



تو بگذر از سفر خود، ببین به پشت سر خود  
 چه محشری! چه بلایی! خدا کند که بیایی  
 قسم به عصمت زهرا، بیا ز غیبت کبری  
 دگر بس است جدایی، خدا کند که بیایی  
 «مؤید» است و دعایت، اگر قبول خدایت  
 فتد دعای گدایی، خدا کند که بیایی<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

#### (و) شعر دیدار

در شعر دیدار، سخن از کسانی است که در عالم بیداری به فیض دیدار جمال جمیل مهدوی نایل آمده‌اند.

علی بن مهزیار اهوازی از دل افروختگانی است که ساعت‌ها در محضر امام زمان علیه السلام شرف حضور داشته و شرح و توصیف دیدار بیدلانه او با امام عصر علیه السلام در کتب معتبر علمای شیعی از جمله نجم الثاقب به تفصیل آمده است.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و به هنگام بازسازی بارگاه و ضریح علی بن مهزیار در اهواز، از نگارنده این سطور خواسته شد که شعری در مدحت او بسازم تا در کتیبه‌های ضریح مطهر او نقش شود. پرسیدم که ضریح قبلی او با شعر مناقبی مزین بوده؟ گفتند: از شاعری به نام شکیب که نام او برای آنان ناشناخته بود. ده بیت شعر در کتیبه‌های ضریح پیشین علی بن مهزیار حک شده است و چون تصمیم به ساخت ضریح بزرگتری داریم از شما می‌خواهیم که بیست بیت در مدح این عاشق دلباخته مهدوی بسرایید تا پاسخگوی کتیبه‌های خالی ضریح جدید باشد.

به آنان گفتم که حق تقدم با شکیب است و من اخلاقاً نمی‌توانم حاضر به حذف شعر و نام او از این ضریح مطهر باشم. تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که ده بیت دیگر به شعر شکیب اضافه کنم تا هم نیاز شعری شما برطرف شود و هم نام شکیب در خاطره‌ها باقی بماند، و با ارتباط قلبی با آن عاشق جمال جمیل مهدوی بود که توفیق سرودن آن شعر را پیدا کردم.

ده بیت اول قصیده‌ای که ملاحظه می‌فرمایید از شکیب است و ده بیت دیگر، سروده این جانب است. در سفری که پنج سال پیش برای شعرخوانی به اهواز داشتم و توفیق زیارت مرقد آن عاشق دلباخته مهدوی را پیدا کردم، بر کتیبه‌های ضریح مطهر او همین شعر را منقوش دیدم:

از پسر تو هدایت مهدی، به افتخار

خورشید فضل گشته، علی بن مهزیار

شیخ کبیر، کعبه مقصود خاص و عام

فخر کبار، قبیله ارباب اقتدار

درگاه فیض، منبع احسان، مقام جود

دربار فضل، کان عطا، عین اعتبار

دریای علم، داور دین، هادی یقین

دانای شرع، با خبر از راز و رمز کار

بحر کمال، ملجأ دین، مرجع رجال

ز اصحاب حال، ناشر احکام کردگار

اهواز را، ضریح منیرش چو آفتاب

روشن کند ز پرتو خود، در شبان تار

هر شب به دور قبه این آستان قدس

کروبیان طواف نمایند بسیشمار

گر قدر این مقام بدانند جن و انس

چون کعبه رو نهند بدین در ز هر دیار

از دولت زیارت فرزند عسکری

نازد به خسروان جهان، این بزرگووار

چون فضل او، «شکیب»! نگنجید در بیان

ناچار، این چکامه سرودم به اختصار<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

اما حدیث عشق نگنجد به اختصار  
 آن هم حدیث عشق علی بن مهزیار  
 با پای دل، شتافته در جستجوی دوست  
 روی ادب نهاده، به درگاه قرب یار  
 چشم شهود، دوخته بر روی اهل بیت  
 شمع وجود، سوخته در بزم هشت و چار  
 ره یافته به خلوت خاص ولی عصر  
 کسره طواف مهر رخ دوست، ذره وار  
 در سینه اش به جای دل، آتش نهاده اند  
 گرم و پر التهاب و توان سوز و پر شرار  
 دل همچنان به سینه او می طپد هنوز  
 در اشتیاق رؤیت مهدی است بی قرار  
 (هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق)<sup>(۱)</sup>  
 چون او، ندیده زنده دلی چشم روزگار  
 تأثیر کیمیا نظر صاحب الزمان  
 کرده مس وجود و را زر پر عیار  
 طبع من است خار و مدیخس چو باغ گل  
 بسنگر به خار بن که گل آورده در کنار  
 «پروانه» را طواف سر کویش آرزوست  
 زیرا مطاف اهل نظر باشد این مزار<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

## ۲- ۵) از نظر شاكلة بیرونی و ساختاری

شعر مهدوی از نظر ساختاری و شاكلة بیرونی نیز، اقسام بسیاری دارد که از نظر «سبک» و

«وزن» و «قالب» باهم متفاوتند، و می‌تواند عنوان تحقیق جداگانه‌ای در قلمرو شعر مهدوی قرار گیرد. ولی ما ناگزیریم به نگاهی گذرا و ارائه نمونه‌هایی از شعر مهدوی در هر مورد، بسنده کنیم؛ چرا که شرح تفصیلی آن نیاز به فرصت موسعی دارد که افزون از حوصله این مقال خواهد بود.

#### الف) «سبک‌های مختلف شعری» در «شعر مهدوی»

شعر مهدوی در زبان فارسی همانند دیگر شعرها، دارای سبک‌های مختلفی است. هر شاعر آیینی با انتخاب سبک مورد علاقه خود، پای در عرصه بیان و خلق آثار منظوم می‌گذارد و به عبارت دیگر، هر شاعری دارای شیوه بیانی ویژه‌ای است و «زبان» و «بیان» خاص به خود را دارد. که طبعاً در شمار یکی از سبک‌های مطرح در شعر فارسی قرار می‌گیرد.

بسیار اتفاق می‌افتد که شاعری در طول حیات ادبی خود، در چندین سبک شعری، طبع آزمایی می‌کند و در نهایت، سبکی را بر می‌گزیند که با «زبان شعری» او سازگارتر است. با این انتخاب است که سرنوشت خود و آثار منظوم خود را رقم می‌زند و راز ماندگاری نام و یاد شعرای بزرگ فارسی زبان را می‌توان در همین «انتخاب درست» و دیگر عواملی که برای اهل شعر و ادب پوشیده نیست، مشاهده کرد.

#### ۱ / الف) سبک عراقی

این سبک شعری از سده ششم هجری به بعد، مجال ظهور در عرصه شعر فارسی پیدا کرد. بسیاری از آثار منظوم فارسی، خصوصاً غزلیاتی که شور و حال خاص به خود را دارند، با استفاده از این سبک شعری آفریده شده‌اند. شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ه. ق) و لسان‌الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ ه. ق) از نمایندگان پرآوازه سبک عراقی‌اند.

در سبک عراقی، پرهیز از غموض و پیچیدگی و سلاست و روانی و سادگی و رسایی کلام و شیوه بیانی مطرح است.

این غزل معروف حافظ که زبانزد خاص و عام است و از قراین بسیاری که در آن موج می‌زند پیداست که به یاد امام زمان علیه السلام سروده شده، از نمونه‌های بارز شعر مهدوی در سبک عراقی است:

مژده ای دل! که مسیحا نفسی می‌آید

که ز انفس خوشش بوی کسی می‌آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس

موسی اینجا به امید قسبی می‌آید

هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست

هر کس آنجا به طریق هوسی می‌آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

ایسن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

جرعه‌ای ده که به میخانه ارباب کرم

هر حریری ز پسی ملتسی می‌آید

دوست را گرسر پرسیدن بیمار غم است

گسو بیا خوش که هنوزش نفسی می‌آید

خبر بلبل این باغ بسپرسید که من

ناله‌ای مسی‌شوم کز قفسی می‌آید

یار دارد سر صید دل «حافظ» یاران!

شاهبازی به شکار مگسی می‌آید

\*\*\*

و این غزل شیوای محمود شریف صادقی (وفا) از نمونه‌های برگزیده شعر مهدوی در سبک عراقی در روزگار ما است:

مساه از نظر مردم صاحب نظر افتد  
از شاخه به یک جنبش بادِ سحر افتد  
کز خویش - هر آن کس که خورد - بیخبر  
با گام هوس هر که ره عشق تو پوید  
ای حجت ثانی عشر! ای مهر جهانتاب!  
گر دیدن روی تو به مرگ است میسر  
از فخر زخم طعنه بر افلاک چو گردی  
ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد  
پر مظلومه شد دهر، بیا تا شجر عدل  
گر قوتِ دل منتظران خون جگر شد  
ای منتقم خون شهیدان ره حق!  
گویند: دعای سحری راست اثرها

از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد  
گر پیش رخت گُل بزند لاف نکویی  
در بادهٔ عشق تو ندانم چه اثرهاست؟  
افتد  
با هر قدمی، مرحله‌ای دورتر افتد  
از طلعت زیبای تو کی پرده برافتد؟!  
با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد  
از رهگذرت بر من بی پا و سر افتد  
باز آ که ز دست متعدی سپر افتد  
در سایهٔ جان پرور تو بارور افتد  
غم نیست، که وصل تو به خون جگر افتد  
مپسند که خون‌های مقدس، هدر افتد  
لطفاً، که دعاهای «وفا» کارگر افتد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

## ۲ / الف) سبک خراسانی

سبک خراسانی - که برخی به اشتباه به عنوان سبک ترکستانی از آن یاد می‌کنند - قدیمی‌ترین سبک در میان سبک‌های مختلف شعری در زبان فارسی است. چون شاعران خطهٔ خراسان بزرگ در عهد سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی به این سبک روی آوردند، به این نام موسوم شد. اغلب قصیده سرایان بزرگ فارسی زبان در این سبک، طبع آزمایی کرده‌اند از قبیل: رودکی سمرقندی (متوفای ۳۲۹ هـ.ق)، شهید بلخی (متوفای ۳۲۵ هـ.ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ هـ.ق)، منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ هـ.ق)، انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ هـ.ق) و حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ هـ.ق).

در این سبک، غموض معنوی، به کار گرفتن واژه‌های دشوار و اصطلاحات حکمی، فلسفی، پزشکی و نجومی و شیوه بیانی غالباً خشن و حماسی و اظهار فضل کردن و به مسائل تاریخی و نمادهای اساطیری توجه بلیغ داشتن، امری رایج و مطرح بوده و هست.

برای نمونه ابیاتی از قصیده مهدوی ادیب الممالک فراهانی (امیر) را در سبک خراسانی مرور می‌کنیم:

در صف بستان، نسیم گشت مهندس	شمع برافروخت از شکوفه مجلس
مهر از آن پس که شد به دلو چو یوسف	در شکم حوت جا گرفت چو یونس
در حمل اکنون ز روی شوق بگسترد	مسند شاهی بسه صقه مجلس
باغ منزّه شد از نزول حوادث	چون دل فرزانه از هجوم هواجس
گویی امروز نوبتی است که در خاک	زاده شهبی، کو به چرخ حافظ و حارس
حضرت مهدی همی بزاد ز هادی	حی العالم همی دمید ز نرجس
حضرت صاحب زمان که بر درگاهش	گردن ناکس همیشه بادا ناکس <sup>(۱)</sup>
خصم خدا را، خصیم باشد و قاصم	اهل ولارا انیس گردد و مونس
می‌نهد در طسریق شرع بمانند	این همه مردم مخالف و متشاکس <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

برای پی بردن به مقصود شاعر باید به چندین فرهنگ لغت مراجعه کرد تا معانی لغات دشوار آن را دریافت و در نهایت به مقام علمی و ادبی شاعر پی برد!

### ۳ / الف) سبک اصفهانی

سبک اصفهانی که در سده اخیر به سبک هندی نیز مشهور شده است، در سده یازدهم توسط شعرای نازک خیال و مضمون یابی همانند صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ ه.ق) و کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ ه.ق) و بعدها توسط حزین لاهیجی

۱- نگونسار.

۲- دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۲۹۷-۳۰۰.

(متوفای ۱۱۸۱ ه.ق) و عبدالقادر بیدل دهلوی (متوفای ۱۱۳۳ ه.ق) و دیگر شعرای مطرح در این سبک، در عرصه شعر فارسی مطرح شد.

از خصیصه‌های ذاتی این سبک، عنایتِ بیش از حد به آفرینش مضامین رنگین است که غالباً با عدم توجه کافی به شاکله لفظی و ساختار کلامی همراه بوده است.

در سبک اصفهانی بر خلاف سبک عراقی و سبک خراسانی، رابطه عمودی در میان ابیات برقرار نیست و هر بیتی از نظر معنا و محتوا، استقلال دارد بی آنکه لزوماً با ابیات قبل و بعد از خود مرتبط باشد.

ابیاتی از قصیده مهدوی میرزا داراب بیگ «جویا» تبریزی را در سبک اصفهانی مرور می‌کنیم:

تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری  
چسون شمیم غنچه‌ام در دام بی بسال و پری  
ناله پرسوز قُری دم به دم گوید بلند:  
آتشی دارم نهان در خرقة خاکستری  
در پناه عجز، این مانی از بیداد چرخ  
صید را نبود حصارِ خوبتر از لاغری  
تا به کی «جویا»! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست  
مسطلبی جز منقبت‌گویی، تو را از شاعری  
په که باشی مدح‌سنج آن که بر خاک درش  
جبهه بساید هر سحرگه آفتاب خاوری  
مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست  
چون شه مردان به ذات او مسلم، سروری  
آن که گر سازند در ایام عدل او به جاست  
از پر شهباز، تیر ترکش کبک دری!  
می‌سزد در بحسب بی پایان قدرش گر کند  
مه حسابی، هاله گردابی، فلک نیلوفری



حکم خُردی گر نویسد بر بزرگان شوکتش  
می‌کند نه چرخ جا در حلقه انگشتری!  
چون نباشد بر سر بازار محشر رو سپید؟  
هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری  
غیر آبسای تو نشناسد کسی قدر تو را  
قیمت گوهر که می‌داند به غیر از گوهری؟  
تا شدم در وصف رأی روشنّتِ مدحت‌نگار  
می‌کند هر نقطه در طومار شعرم، اختی  
دیده او باد چون روی غلامانت سفید  
باشد آن کس را که از غیر تو چشم یاوری  
مدح مانند تویی نبود بحال چون منی  
کسی تواند داد «جویا» دادِ مدحت‌گستری؟  
به کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا  
تا ملک، آمین‌شرا باشد به چرخ چنبری:  
تا ببخشد فیض آبادی بساط خاک را  
نقش نعلین تو یعنی آفتاب خاوری  
خاک خواری باد بر سر، دشمنِ دین تو را  
دوستانت را بر اعدای تو باشد سروری<sup>(۱)</sup>

#### ۴ / الف) سبک نیمایی و سپید

این سبک - که به نام پدید آورنده آن، علی اسفندیاری «نیمایوشیج» نامیده شده است - با چشم‌پوشی از ضوابط شعر سنتی و روی آوردن به معیارهای شعر اروپایی و با کوتاه و بلند کردن اوزان عروضی در یک اثر منظوم، از نیم قرن پیش در ایران رایج شد و نظر شعرای جوان را به خود جلب کرد؛ ولی علی رغم گذشت بیش از پنجاه سال از عمر

این سبک ابداعی و سنت شکن، آثار قابل ملاحظه‌ای در اختیار جامعه ادبی ایران قرار نگرفته و به جز چند اثر معدود که در این مدّت، نظر شیفتگان شعر نیمایی را به خود جلب نموده، آثار ماندگار دیگری در پیشینه این سبک شعری به ثبت نرسیده است. «شعر سپید» یا «شعر آزاد» نیز پس از رواج سبک نیمایی در عرصه شعر فارسی حضور/ یافت که بعدها به «شعر مثنوی» معروف شد. بحث درباره این دو سبک نو ظهور در قلمرو شعر مهدوی بر عهده صاحب نظرانی است که در این نوع از شعر مطالعاتی دارند و منتقدند.

به نمونه‌هایی از این دو نوع شعر توجه کنید:

#### باغ و باد و تیشه

هر چه می‌خواهد بگوید، هر که می‌خواهد  
هر چه می‌خواهد بگوید، تلخ یا شیرین  
من تو را می‌گویم ای باغ بهار آورا!  
ای نماز آنها را قبله دیرین  
من تو را می‌گویم ای بالیدنت از خاک  
باور آنان که بر ماندن برآشفند  
من تو را می‌گویم ای باغی که مبعوثان  
قصه گل کردنت را بارها گفتند

□

در خطرگاهی که طبع زرد هر طوفان  
شہوت قتل درختان تو را دارد  
یا به میدانی که هر بار خزان فرمای  
حرص مرگ سبز درختان تو را دارد

□

.....

کی می آیی؟!

با نیامدنت،

باران که نیارید،

هیچ ...

ابَر کی هم از آسمان مان نگذشت!

کی می آیی؟

نمی دانم!

چشم های بهار

بی نگاه تو می لرزد.

نگاه پنجره ها

بی چشمان تو تاریک است. (۱)

#### ب) قالب های مختلف شعری در شعر مهدوی

در شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، با قالب های شعری متنوعی رو به رو هستیم که برای هر کدام معیارهایی وجود دارد.

#### ۱ / ب) رباعی مهدوی

معروف ترین وزن عروضی قالب رباعی در شعر فارسی، وزن «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است و اوزان دیگری نیز برای این قالب شعری وجود دارد که از متفرعات وزن اصلی است. قالب رباعی، همان گونه که از نامش پیداست دارای چهار مصراع است که مصراع های اول و دوم و چهارم آن دارای حروف قافیة همانند هستند. قالب رباعی می تواند دارای حرف یا کلمة «ردیف» هم باشد که در این صورت به آن رباعی مُرَدَّف گویند. برای نمونه، چند رباعی مهدوی را برای ثبت در این اوراق برگزیده ایم:

برخیز که حجّت خدا می آید      رحمت ز حریم کبریا می آید  
از گلشن عسکری گذر کن کامروز      بسوی گل نسرگس از فضا می آید<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم      از بسندگی حضرت معبود زدیم  
این الفت ما به دوست، امروزی نیست      یک عمر دم از مهدی موعود زدیم<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

چون تشنه به آب ناب، دل می بندم      بر خنده ماهتاب، دل می بندم  
ای روشنی تمام! تا ظهر ظهور      چون صبح به آفتاب دل می بندم<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

ای حجّت حق! مظهر ذات! ادراکنی      ای ذات تو مصدر صفات! ادراکنی  
ای نقطه مرکز! ای ولایت واجب!      ای دایره دار ممکنات! ادراکنی<sup>(۴)</sup>

\* \* \*

روزی کسه جدا کند طلا و مس را      از شوق، غنی کند دل مفلس را  
ای کاش که زنده بودم و می دیدم      شمشیر عدالت گل نسرگس را<sup>(۵)</sup>

\* \* \*

پژمرده ام ای بهار! کی می آیی؟!      خورشید در انتظار! کی می آیی؟!  
از ظلم، شب تیره شده روز بشر      ای وارث ذوالفقار! کی می آیی؟!<sup>(۶)</sup>

\* \* \*

ای آن که تویی چشم و چراغ دل من      یک لحظه بیا به کوچه باغ دل من  
با عطر نسیم نوبهاران ای گل!      مرهم بگذار روی داغ دل من<sup>(۷)</sup>

\* \* \*

چون باد صبا، غالیه پرداز شود      صورتگری بهار، آغاز شود

۱ - دکتر قاسم رسا.

۲ - م.ع.م (پروانه).

۳ - سلمان هراتی.

۴ - حسین (صغیر) اصفهانی.

۵ و ۶ - محمد رضا سهرابی نژاد.

۷ - جواد جهان آرای.

آن روز بهسار عاشقان است که چشم بر طلعت صاحب الزمان باز شود<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ای دلشده‌ای که یار مهدی باشی یک عمر در انتظار مهدی باشی  
امروز درین جمع مشو غافل از او شاید که تو در کنار مهدی باشی!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

من چشم به خورشید و به نورش دارم در طور دلم دل به ظهورش دارم  
صد بار اگر بمیرم و خاک شوم باز آرزوی درک حضورش دارم<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

هر چند ره طلب بسی باریک است و ایام فراقش چو شب تاریک است  
خوش باش که از سپیده شام سیاه پیداست ظهور حضرتش نزدیک است<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

این دهر کهن جوانیش آمده است سرچشمه زندگانیش آمده است  
نخلی که به کربلا نشانده است حسین مهدی، پی باغبانیش آمده است<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

ای دوست! غمت به عیش جان می‌ارزد هجرت به وصال دیگران می‌ارزد  
در ذکر تو و به یاد تو بودن ما یک لحظه به عمر جاودان می‌ارزد<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

امروز که آفتاب توحید دمید در خانه نرجس، گل امید دمید  
می‌خواند حکیمه سوره قدر که دید در وقت طلوع فجر، خورشید دمید<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

امروز قراربخش دل‌ها مهدی است ذکر ملکوتیان همه یا مهدی است  
آن روز که از کعبه برآید چون ماه آیات محمد و علی با مهدی است<sup>(۸)</sup>

\*\*\*

آن روز که روزگار مصلح باشد اصلاح امور، کار مصلح باشد  
باید که به اصلاح خود اول کوشد قومی که در انتظار مصلح باشد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

آن روز که مهدی از سفر می آید هر جا که رود، فتح و ظفر می آید  
تا زنده شود خاطره نصرت بدر<sup>(۲)</sup> با سیصد و سیزده نفر، می آید<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

عسر همه ستاره‌ها سر آید پایان غروب زخم گستر، آید  
از پسنجره رو به گل سرخ شدن او سر زده چون سپیده از در آید<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

یک عمر، قرین سوگواری بودیم سرگرم به ندبه، آه و زاری بودیم  
ای کاش که در سپاه نورت مولا! سرباز جدید افتخاری بودیم<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

## ۲ / ب) دوبیتی مهدوی

تنها فرقی که قالب دوبیتی با «رباعی» دارد، وزن عروضی آن است و در مورد سایر معیارها، همانند قالب رباعی است.

در قالب دوبیتی، انواع اوزان عروضی کوتاه و بلند می‌تواند حضور داشته باشد؛ هر چند در پیشینه قالب دوبیتی در شعر فارسی بیشتر به اوزان کوتاه عروضی عنایت شده است مانند دوبیتی‌های بابا طاهر عریان:

اسیر پنجه دردم بی‌تو بهار آمد، ولی زردیم بی‌تو  
اگر چشم انتظار تو نبودیم درین دنیا چه می‌کردیم بی‌تو؟!<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

۱ و ۲ - سید رضا مؤید.

۳ - غزوه بدر.

۴ - محمد کامرانی اقدام.

۵ - امیر مرزبان.

۶ - نعمت الله شمسی پور (فاکر).

تسو و بی هم‌زبانی تا قیامت      و درد بی نشانی، تا قیامت  
دعا کن، زودتر آقا بیاید      که در غربت غمانی تا قیامت<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ز ابر آه من، آینه پر شد      دلم از غربتی دیرینه پر شد  
ز بس ماندم درین چشمِ انتظاری      تمام عمرم از آدینه پر شد!<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

مرا از شرمساری‌ها رها کن      ز دست بی‌قراری‌ها رها کن  
بیا یک صبح آدینه دلم را      ازین چشمِ انتظاری‌ها رها کن<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

فضای سینه‌ام خاموش و سرده      چو پاییزم، نگاهم سرد و زرده  
گل از دست رفته! باز برگرد      که بی تو لحظه‌ها سرشار درده<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

زمان با نام تو پیوند خورده است      زمین بی روی تو سرد است، مرده است  
بتاب ای آفتاب از مشرق عشق      خدا ما را به دست تو سپرده است<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

بیا ای یار! تا دل‌ها نگیرد      غبار بی‌کسی، ما را نگیرد  
دعایم بوده بر سجاده عشق:      خدا، چشم تو را از ما نگیرد<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

ستم، آشوب، نامردی زیاد است      غم و اندوه بیدردی، زیاد است  
دل من خوب می‌داند پس از این      امید این که برگردی زیاد است<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

جهان در حسرت آینه مانده است      گرفتار غمی دیرینه مانده است

۱ و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری.  
۴ - محسن حامدی.  
۵ - عبدالحسین رحمتی.  
۶ - عبدالحسین رحمتی.  
۷ - سید حبیب نظاری.

شب سردی است بی تو بودنِ ما      بگو تا صبح چند آدینه مانده است؟<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

زمین را از گل و سبزینه پر کن      مرا از شوق یک آینه پر کن  
بیا این غربت دیرینه را از      مبارکباد یک آینه پر کن<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ز ابر آه من، آینه پر شد      دلم از غربتی دیرینه پر شد  
ز بس ماندم درین چشم انتظاری      تمام عمرم از آینه پر شد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

تو پایان غم و دلشوره‌هایی      فسراتسرا از همه اسطوره‌هایی  
به قرآن نام جاوید تو جاری است      تو مضمون تمام سوره‌هایی<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

غمی گویم کجا در ناکجایی      بگو جانا بگو جانا کجایی؟  
شب و روز از دل سرگشته پرسم      تو ای پیدای ناپیدا! کجایی؟<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

بیا باران! اسیر خشکسالم      اسیر غصه و رنج و ملام  
تمام جمعه‌هایم شنبه شد، آه!      می‌آیی کی سوار سبز شالم؟!<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

### ۳ / ب) دوبیتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی

همان‌گونه که از نام این قالب شعری پیدا است، از ضوابط قالب دوبیتی پیروی می‌کند با این تفاوت که مصراع اول آنها، فاقد کلمه قافیه است و به صورت چندین دوبیتی با وزن عروضی یکسان، ولی با کلمات قافیه و ردیف جداگانه می‌آید. این بیتی‌ها، دارای ارتباط افقی و عمودی و از نظر موضوعی به هم مرتبطند و حکم حلقه‌های زنجیر را دارند. در

۴ - علیرضا رحمتی.

۱ و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری.

۵ و ۶ - حسن اربابی.



این دوبیتی‌ها، غالباً از اوزان متوسط سود می‌جویند:

احساس می‌کنم که فضای درون من از روشنای مهر تو، لبریز گشته است  
 بسا یاد سرو قامتت ای نوبهار حسن! دل با نشاط و جان طرب‌انگیز گشته است

□

افسانه گشته‌ام به غم عشق تا شدم افسونی نظاره چشم سیاه تو  
 شادی نصیب گشته‌ام ای دوست! تا مرا دل شد نشان ناوک تیر نگاه تو

□

ای مایه امید دل و جان عاشقان! هر شب خیال روی تو در دل نشسته است  
 کشتی آرزوی دل من به بحر عشق طوفان به کام برده و در گل نشسته است

□

دست قضا کشیده چه خوش‌نقش دوست را با آب و رنگ عشق بر اوراق خاطر  
 در پرتو حقیقت ایمان، به جان دوست! راهی دگر به غیر غم عشق، نسپر

□

«شیوا»! تو رستگار شدی از فروغ عشق عشقی که در دل است ز انوار معنوی  
 چون من هر آن که آبی دریای عشق دید دل می‌زند ز شوق به دریای مهدوی

□

او را مراد معنوی خویش دیده‌ام کوتاه مباد دست من از دامن مراد!  
 مهدی، امام عصر که در عالم وجود جز ذات او پناه زمان و مکان مباد!<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

بی تو حقی بهار پاییز است ای شکوفاترین شکوفه باغ  
 مثل یلداست روزهای بی تو شب یلدا بی فروغ و چراغ

□

بی تو حقی کسبوتران حرم گوشه‌گیرند با پری خسته  
 رو سوی آسمان به صد امید داغ دارند و اشک پیوسته

□

- بی تو عالم پر است از افسوس      بی تو دنیا پر از فریب و ریاست  
آسمان، رنگ چاه دارد، آه!      کفر از چهره زمین پیدا است
- 
- روی پیشانی زمان زده‌اند      مهر تشویش و اضطراب، افسوس  
مردم اینجا عطش زده، اما      هر طرف وسعت سراب، افسوس
- 
- کیست جز تو که پاسخی دارد      پرسش انتظار انسان را؟  
کیست جز تو که مرهمی دارد      سینه زخم‌دار انسان را؟
- 
- نیمه شب، با تو گفتگو کردم      صبح‌ها، از خودم بیرون رفتم  
تا دل جگران، سفر کردم      هفت وادی پر از جنون رفتم
- 
- دوری تو، امیدمان برده است      غیبتت، غربتی بر آینه است  
گفته بودی که: جمعه می‌آیی      تو بگو: آن، کدام آینه است؟!
- 
- بی تو اینجا هنوز غم دارد      این دل بی‌شکیب ما، آقا!  
بشنو «الغوث و الامان» از ما      بشنو «امَّنْ حَبِيبٍ» ما، آقا!<sup>(۱)</sup>

#### ۴ / ب) غزل مهدوی

قالب غزل، بهترین قالب شعری برای به تصویر کشیدن حالات عاطفی و بیدلانه است. در غزل مهدوی، شور و حال شاعران آیینی نسبت به تجلیات جمالی آن وجود نازنین، مجال بیشتری برای انعکاس می‌یابد.

قالب غزل از نظر اوزان عروضی با محدودیت روبه‌رو نیست. هر شاعری آزاد است هر وزن عروضی را که برای بیان عواطف درونی خود مناسب‌تر تشخیص می‌دهد، در

غزل به کار گیرد. تنها محدودیتی که برای قالب غزل وجود دارد علاوه بر موضوعات آن، تعداد ابیات آن است. ابیات یک غزل نباید معمولاً از پنج بیت کمتر و از چهارده بیت بیشتر باشد؛ هر چند در پیشینه غزل فارسی به غزلیاتی بر می خوریم که بیش از چهارده بیت دارند:

از آسمانها بچرخان چشمی به این خاک، موعود!

بر خاک سردی که مانده است این گونه غمناک موعود!

بی آفتاب نگاهت، بی تابش گاهگات

مانده است تقدیر گلها در چنگ کولاک موعود!

برگیر فانوسها را، دریاب کابوسها را

روییده بر شانه شهر ماران ضحاک، موعود!

در این غروب غم آهنگ، در بازی رنگ و نیرنگ

گویا فقط عشق مانده است چون آینه پاک، موعود!

با زخم زخم شکفته، با دردهای نگفته

در انتظار تو مانده است این قلب صد چاک، موعود!

در کوچه باغان مستی، تا پنجمین فصل هستی

آکنده از باور توست این عقل شگاک، موعود!

این فصل، فصل ظهور است، آئینهها غرق نور است

احساس من پر گشوده است تا اوج افلاک، موعود! (۱)

\* \* \*

از پشت دیوار قرون یک روز، مردی می آید از خدا سرشار

با کوله باری از شقایق پُر، با هیأتی از کربلا سرشار

صدها چو داود نبی مستند از عطر آواز نگاه او

با او، تمام این سکوتستان می گردد از شعر خدا سرشار

می آید و فوج کبوترها، از چشم هایش بسال می گیرند

خواهد شد آری، آسمان آن روز از وسعت پروازها سرشار

فردا تمام خاک می‌بالد، بر وسعت آینه‌های سبز  
فردا تمام خاک خواهد شد از «نان و گل»، «نور و صدا» سرشار  
ای چشم‌های انتظار آلود! بساید شکیب‌تر ازین باشید  
وقتی که چشم مست آینه است از انتظار بهت‌زا، سرشار<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

کاشکی سردی بسیاید حرف‌های سینه را معنا کند  
واژه واژه رمز خط کوفی آینه را معنا کند  
کاش با فانوس چشمش از خطوط مبهم این دستها  
غم، غم این مهان ناخوانده درون سینه را معنا کند  
بس که ماندم در حصار انتظاری تلخ، معلوم نشد  
خوب من کی خواهد آمد عصر آن آدینه را معنا کند  
هیچ، من چیزی نمی‌بینم درین آینه حسرت‌نما  
پس بیا تا یک نفر پیدا کنیم آینه را معنا کند  
خواب سبزی دیده‌ام، انگار می‌آمد سواری سبز پوش  
شعله‌ور خشمی به دستش، تا تب دیرینه را معنا کند<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ای دل! بشارت می‌دهم، خوش روزگاری می‌رسد  
یا درد و غم طی می‌شود، یا شهریاری می‌رسد  
گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان  
این کشتی طوفان زده، هم برکناری می‌رسد  
اندیشه از سرما مکن، سر می‌شود دوران وی  
شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می‌رسد  
ای منتظر! غمگین مشو، قدری تحمل بیشتر  
گردی به پا شد در افق، گویی سواری می‌رسد

یار همایون منظرم، آخر درآید از درم  
امید خوش می پرورم، زین نخل، باری می رسد  
کی بوده است و کی شود ملک غزل بی حکمران؟  
هر دوره آن را خواجه‌ای یا شهریاری می رسد  
«مفتون»! منال از یار خود، گر با تو گاهی تلخ شد  
کز گل بدان لطف و صفا، گه نیش خاری می رسد<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

با دعای مردم شب زنده دار چشم‌ها  
سر زنده خورشید، روزی از دیار چشم‌ها  
آفتابا! تا به کی در پرده می مانی؟ بس است  
شد سیاه از پرده داری، روزگار چشم‌ها  
تا بیایی، کوچه‌های چشم آذین بسته است  
با چراغ اشک، تنها یادگار چشم‌ها  
فصل تنهایی، غروب من تماشا کردنی است  
فرصتی کردی بیا دریا کنار چشم‌ها  
من که می دانم نمی بینم تو را حتی به خواب  
گر شوم سر تا به پا آینه دار چشم‌ها  
با تمام ناامیدی سر خوش از این باورم  
این که می آیی تو روزی بر مزار چشم‌ها  
دوست دارم در شب پایانی خود بشنوم  
انتهای قصه دنباله دار چشم‌ها  
می رسد مردی که در چشمان او جاری است صبح  
زیر سم اسب او، گرد و غبار چشم‌ها<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

۵ / ب) مثنوی مهدوی

قالب مثنوی بیشتر در موضوعات دراز دامان عشقی، سیاسی و تاریخی کاربرد دارد. با وجود این، هستند شاعرانی که از این قالب شعری برای بیان مطالب کوتاه و عواطف زودگذر عشقی سود جسته‌اند.

مهم‌ترین خصیصه ذاتی قالب مثنوی، در استقلال قافیه و احیاناً ردیف هر بیت از سایر ابیات است. شاعری که با گستره وسیعی از مفاهیم رو به روست، در این قالب آسان‌تر می‌تواند حرکت کند و طایر اندیشه خود را به پرواز در آورد؛ خصوصاً در زمانه ما که به اوزان عروضی کوتاه و معدودی که در پیشینه قالب مثنوی در شعر فارسی وجود دارد بسنده نمی‌شود. حضور اوزان دامنه‌دار و مطمئن در قالب مثنوی امروز، حکایت از تطوری دارد که در اندیشه شعرای درد آشنای معاصر در حال شکل‌گیری است.

خانه خورشید<sup>(۱)</sup>

باز غم آمد به سراغ دلم	آمد و افروخت چراغ دلم
باز غم آهنگ دلم می‌کند	بی‌خبر از آب و گلم می‌کند
چنگ چو بر چنگ دل من زند	راه من سوخته خرمن زند
دل به غمش، صافی و بیغش شده است	دل تو مگو، پاره آتش شده است!
از شرر درد، بس سرفروخته	شمع شده، آب شده، سوخته
در قفس سینه، قراریش نیست	با من دلسوخته، کاریش نیست
زمزمه‌ای در دل شب می‌کند	گمشده خویش طلب می‌کند
ورد لبش زمزمه دوست دوست	منتظر آمدنش، اوست، اوست
دیده من لحظه شماری کند	تا به رخس آینه‌داری کند

۱ - این مثنوی، زبان حال بسیجی سوخته جان خط شکنی است که در گرما گرم جنگ تحمیلی، در صفحات جنوب با نگارنده این سطور آشنا شد. در حقیقت این اثر، بازتاب اشراقات روحی و ارتباطات قلبی و روحانی اوست.

یک دو قدم مانده فقط تا جنون!  
 کار جنون است که بالا گرفت  
 این دل شب کیست که در می زند؟!  
 آن که زد آهسته به در، دوست نیست؟!  
 عطر خوش خرمن گیسوی کیست؟  
 چنگ به تار دل من می زند  
 با منش این گونه سر یاری است  
 اوست که آهسته به در می زند  
 همدم تنهایی من می شود  
 در دل شب سر زده خورشید من!  
 سنگر من خانه خورشید شد  
 زلف پریشان مرا شانه کرد  
 بیشتر از پیشترم می کشید  
 راز نهان دو جهان خفته بود  
 بوی خدا در همه جا پر شده است  
 دیده دل غرق تمشای او  
 و آن چه کنم زمزمه یا مهدی است  
 سنگ به شوق آمده، تکبیر گوست  
 عشق رخس مذهب و دین من است  
 خضر نبی پیر غلام وی است  
 یوسف مصری است خریدار او  
 باد بر این دانه و دام، آفرین!  
 هرچه بسیجی است گرفتار اوست  
 نخل برومند و تنومند دین  
 فصل خزان است و بهار آمده است!

دیده پر از اشک و دلم پر ز خون  
 باز، دل من ره سودا گرفت  
 نبض من آهنگ دگر می زند  
 ای دل غافل! به خدا اوست، نیست؟!  
 گر که نه یار است، پس این بوی کیست؟  
 راه قسرار دل من می زند  
 انجمن افروز شب تباری است  
 گاه به این دلشده سر می زند  
 با دل من گرم سخن می شود  
 آمده آن مایه امید من  
 آن چه نمی داشتم امید، شد  
 آمد و، در خانه من خانه کرد  
 دست نوازش به سرم می کشید  
 در نگهش راز نهان خفته بود  
 بام و در از بوی خدا پر شده است  
 من شده ام محو سرا پای او  
 ورد لب من همه یا مهدی است  
 زمزمه من نه همین ذکر اوست  
 نام خوشش نقش نگین من است  
 سلطنت عشق به نام وی است  
 آمده یعقوب به دیدار او  
 خال رخس، دانه دام آفرین  
 دل نه همین عاشق رخسار اوست  
 در عجبم، نخل برومند دین  
 همچو منی را به کنار آمده است

گفت: تویی آینه ای خط شکن!  
خود شکن! خط شکنی می کنی  
ره به حریم دل ما داشته است  
راه من و تو، شود از هم جدا  
ایسن همه از دولت غم کرده ای  
سایه غم از سر ما کم میاد!  
غم، محک مرد بود، مرد باش  
ما، دل بی درد نداریم دوست

\*\*\*

قلب مرا آینه طور کرد  
قصه ای از عشق، به من گفت و رفت  
همره خود جان مرا نیز برد  
همچو نسیم سحری می گذشت<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

گفتمش: آینه تو، اشک من  
کار چو بی ما و منی می کنی  
چون دل تو، ره به خدا داشته است  
ورنه اگر دور شوی از خدا  
خلوت دل، گر که حرم کرده ای  
هیچ دلی، بی ألم و غم میاد!  
همدم غم، هم سخن درد باش  
در دل محنت زدگان جای اوست

جام مرا پر ز می نور کرد  
با من دل داده، سخن گفت و رفت  
رفت و دل خاطره انگیز برد  
دیدمش از دور که بر کوه و دشت

#### ۶ / ب) قصیده مهدوی

تنها فرقی که قالب قصیده با قالب غزل دارد، در موضوع و تعداد ابیات آن است. از این قالب شعری بیشتر در مدیحه سرایی، به تصویر کشیدن زیبایی های طبیعت، بیان دردها و آلام اجتماعی و توصیف سوژه های تاریخی، سیاسی و فرهنگی استفاده می شود. تعداد ابیات آن از چهارده بیت بیشتر است. قصاید شیوا و سخته ای در پیشینه شعر فارسی وجود دارند که با تشبیهی زیبا و شاعرانه آغاز می شوند و پس از پایان آن، از بیت تخلص برای ورود در موضوعی که شاعر در نظر دارد، استفاده می شود. در حقیقت شاعر با بیت تخلص، خود را از تشبیب شعر رهایی می بخشد و در عرصه دیگری پای می گذارد که وجه مشابهت هایی با منظره های تشبیبی او دارد.



مهر از شرم، ره کسوه و کمر گیرد  
 رخ ز آزرَم به خوناب جگر گیرد  
 شب ظلماتی، سپای سحر گیرد  
 همه آفاق، دمِ نَافه تر گیرد  
 وز دَمَش، گیتی آیین دگر گیرد  
 که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد  
 سنگ ازو، خاصیت لعل و گهر گیرد  
 زهر با رحمت او، طبع شکر گیرد  
 صعوه با باز به یک لانه مَقر گیرد  
 برّه با گرگ، ره سیر و سفر گیرد  
 هم بر اشرار، ره فتنه و شر گیرد  
 عدل از دولت او، قدر و خطر گیرد  
 شرع از عزّت او، شوکت و فر گیرد  
 قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد  
 آید از پرده برون، نقش و صور گیرد  
 رتبت از منشی دیوانش، قدر گیرد  
 که جهان، فیض از آن رشک قر گیرد  
 که ازو کون و مکان، نظم دگر گیرد  
 جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد  
 اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد  
 چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟  
 که به کف، ز آتش سودای تو سر گیرد  
 پیش پسیکان بلا، سینه سپر گیرد  
 پای از سر کند و، دشت خطر گیرد  
 قطع این مرحله، بی بوک و مگر گیرد

ماه من پرده ز رخساره چو برگردد  
 گل اگر بیند آن طلعت زیبا را  
 اگر آن شمع هدی، چهره برافروزد  
 اگر آن راحت جان، زلف بر افشاند  
 از رخس، تابان انوار ازل گردد  
 کیمیایی است عجب نفخه انفاسش  
 خار ازو، خوی گل و لطف سمن یابد  
 درد از حکمت او، عین دوا گردد  
 شیر با آهسو، آید به یک آبشخور  
 آب با آتش، با مهر در آمیزد  
 هم بر ابرار، در خوف و خطر بندد  
 ظلم از سَطوت او، راه عدم پیوید  
 علم از حُرمت او، عزّ و شرف یابد  
 کیست این مَظهر آیات؟ که گیتی را  
 حادث و ممکن، با امر هایونش  
 رخصت از خادم ایوانش، قضا یابد  
 مالک ملک بقا، سرّ ازل، مهدی است  
 حجت بالغه و هادی مطلق، اوست  
 پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد  
 ای ولیّ اللّٰه اعظم! که نشانِ تو  
 آفتابی تو و ما دلشدگانِ ذره  
 ای جهانیان! بنگر ملت ایران را  
 تا به جان، حرمت میراث تو دارد پاس  
 تا بسپاید، راه حرم و صلت  
 گر به هر گام، دو صد مرگ فراز آید

راه پیوید چو دمان سیلی بسنیاں کن  
در بسر کفر، به ذلت نسپارد تن  
خصم، روباه زبون است و نیارد تاب  
دوستدار تو، به باطل ننهد گردن  
در دل آتش و خون، ره سپرد چالاک  
تا که باروی ستم، زیر و زبر گردد  
از خلیج<sup>(۱)</sup> ار همه خون تا به خزر<sup>(۲)</sup> گیرد  
تا سه پسیکار، ره ضیغم نر گیرد  
گر که دشمن سرش از پیکر، برگردد  
تا به بر، شاهد گلگون ظفر گیرد<sup>(۳)</sup>

#### ۷ / ب) ترکیب بند مهدوی

ترکیب بند از قالب‌های متنوع شعری در زبان فارسی است. آثار ماندگاری در این قالب شعری آفریده شده است که مربع ترکیب وحشی باقی، مشهورترین آنهاست. هر ترکیب بندی می‌تواند بندهای بسیاری داشته باشد و هر بند آن نیز طبعاً دارای ابیاتی است که گاه تعداد ابیات بندها با هم مساوی و گاه متفاوت است.

مربع ترکیب، دارای بندهای مختلفی است. هر بند آن، دارای چهار مصراع هم قافیه و یک بیت رابط با قافیه جداگانه است. هر بند با بیت رابط، همانند یک حلقه، به زنجیره شعر بعدی متصل می‌شود.

در مسدّس و مثنیٰ ترکیب نیز همین قاعده حاکم است؛ یعنی در هر بند از مسدّس ترکیب، شش مصراع هم قافیه و در مثنیٰ ترکیب، هشت مصراع هم قافیه وجود دارد که با یک بیت رابط، که از نظر قافیه متفاوت است، به بند دیگر اتصال معنوی پیدا می‌کند. البته وقتی از ترکیب بند به صورت مطلق صحبت می‌شود مراد ترکیب بندی است که هر بند آن دارای ده بیت یا بیشتر است که فقط مصراع اول و مصارع زوج آن با هم هم قافیه‌اند و لا غیر و بیت رابط که در انواع ترکیب بند از آن سخن گفتیم.

#### نمونه‌ای از مربع ترکیب مهدوی

امشب از باد صبا، بوی کسی می‌شنوم

هر نفس، بوی مسیحا نفسی می‌شنوم

۲- دریاچه خزر.

۱- خلیج فارس.

۳- محمود شاهرخی (جذب).

مژده آمدن دادرسی می شنوم

اندرین بسادیه بسانگِ جرسی می شنوم

حَمْدٌ لِلَّهِ که از آه اثر کرده ما

خبری می رسد از یسار سفر کرده ما

شب قدر است شب نیمه شعبان، آری

ریزد امشب به جهان رحمت یزدان، آری

می دمد روح دگر در تن ایمان، آری

می رسد مصلح کل، منجی انسان، آری

لیله نیمه شعبان، سحری خوش دارد

سحر نیمه شعبان، اثری خوش دارد

خلف منتظر عترت طاهای آمد

زاده منتقم حضرت زهرا آمد

بندگان! خاک ببوسید که مولا آمد

گو به فرعون زمان، ثانی موسی آمد

آن که رسم ستم از روی زمین بردارد

که به عالم، اثر از جور و جفا نگذارد

غیر از و نیست کسی رهبر و سرور، ما را

لطف او سایه برانداخته بر سر، ما را

رسد از میمنتش رزق مقدر، ما را

آید از مرحمتش رحمت داور، ما را

قلب عالم بود و زنده همه عالم ازوست

چشمه رحمت و گلزار جهان خرم ازوست

این شب تیره به پایان رسد انشاء الله

یوسف از مصر به کنعان رسد انشاء الله

دردها را همه درمان رسد انشاء الله  
چون که آن حجّت یزدان رسد انشاء الله  
اندر آن روز کسه او سر ز یهودان گیرد  
شیعه بی سر و سامان، سر و سامان گیرد  
یارب! آن منتظر اهل ولارا برسان  
یارب! آن منتقم خون خدا را برسان  
یارب! آن زنده کن صدق و صفا را برسان  
یارب! آن ریشه کن ظلم و جفا را برسان  
برسان آن که بسود مبتکر صلح جهان  
تا ازو، روی زمین پر شود از امن و امان  
به خدا بار فراق تو کشیدن سخت است  
جرعه‌ای از می وصلت نچشیدن سخت است  
هر سخن جز سخنی از تو شنیدن سخت است  
همه را دیدن و روی تو ندیدن سخت است  
ای ز نور تو دل و دیده فروزان ما را  
در غم خویش ازین بیش مسوزان ما را  
ای نظام دو جهان بسته به تار مویت  
انس بگرفته دل ما بسه سر گیسویت  
دیده گر قابل آن نیست که بیند رویت  
سوی عالم نظری، ای دل عالم سویت  
از همه عالم و آدم به خیال تو خوشیم  
در شب هجر به امید وصال تو خوشیم  
ای که اکساف جهان، سفره عام تو بود  
رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود

مصلح کل تویی و صلح به نام تو بود

رجعت آل علی بعد قیام تو بود

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی از تو جهانگیر شود<sup>(۱)</sup>

### نمونه‌ای از ترکیب بند مهدوی

بزم جان‌هاست با صفا امشب	ز آن جمال خدا نما امشب
بسر مشام دل خدا جویان	می‌وزد عطر جانفزا امشب
بسر جمال خدا شده روشن	چشم چشم انتظارها امشب
یک جهان نور با خود آورده	چشمه فیض کبریا امشب
شامل هرچه هست و بود و نبود	می‌شود رحمت خدا امشب
تا که زخم دلت شفا یابد	ای به درد آشنا! بیا امشب
جنّ و انس و فرشتگان با هم	همه دارند این نوا امشب

که: شکوفا شده گل نرجس

عالم آرا شده گل نرجس

نخل توحید، برگ و بار آورد	در خزان، مژده بهار آورد
چشمه رحمت خدا امشب	فیض پنهان و آشکار آورد
کشتی بحر نور را نرجس	ناخدا و طلاله‌دار آورد
بر تن ناتوان توان بخشید	بسر دل خستگان قرار آورد
در سحرگاه نسیم شعبان	گل خود را به شاخسار آورد
بر تسلائی قلب مظلومان	یساور و یبار و غمگسار آورد
پاسدار حریم قرآن را	با قدم‌های استوار آورد

مژده ای دل! که آمده مهدی

شده ایام عید هم عهدی

ای جمالت خدا نمسا، مهدی!  
شده از یمن مقدمت امشب  
حرم و زمزم و صفا باشد  
ما به درگاه لطف تو داریم  
تو کریمی و ما همه سائل  
امشب آورده رو بسه درگساعت  
منظر چشم ماست خانه تو  
ای لبث چشمه بسقا مهدی!  
دل یاران ز غم رها مهدی!  
از صفای تو با صفا مهدی!  
همگی روی التجا مهدی!  
ای همه رحمت و عطا! مهدی!  
هسر دل درد آشنا مهدی!  
تو بنه پا درین سرا مهدی!

من گدایم، گدای رحمت تو

تشنه‌ام، تشنه محبت تو

کیستم من؟! گدای کوی توأم  
روز و شب تا که هست و می‌گذرد  
گرچه چشمم گرفته گرد گناه  
هرکسی راست آرزوهای  
کعبه من! همیشه وقت نماز  
گرچه نالایقم ولی ای دوست  
مست مست از می سبوی توأم  
در تکسپوی و جستجوی توأم  
در تمنای وصل روی توأم  
به خدا من در آرزوی توأم  
عوض قبله، رو به سوی توأم  
آبرومند ز آبروی توأم

به سوی توست دیده همگان

که تویی قلب عالم امکان<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

#### ۸ / ب) ترجیع بند مهدوی

تفاوتی که قالب ترجیع بند با ترکیب بند دارد، در بیت رابط بندهای آن است. بیت رابط در ترجیع بند، بیت مشخصی است که در میانه بندها تکرار می‌شود و از نظر معنوی آن‌ها را به هم متصل می‌سازد در صورتی که بیت رابط هر بند از ترکیب بند با بیت‌های رابط دیگر از نظر قافیه متفاوت است. در پیشینه شعر مهدوی «ترجیعات»

بسیاری وجود دارد که شور و ارادت قلبی سراینندگان آنها را نسبت به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می‌دهد. برای آشنایی علاقه‌مندان به شعر مهدوی، یکی از ترجیعات مهدوی را به عنوان نمونه در اینجا نقل می‌کنیم و برای پرهیز از دامنه‌دار شدن سخن، به نقل بندهای برگزیده آن بسنده می‌نماییم:

### نمونه‌ای از یک ترجیع بند مهدوی

آن دوست که دارمش چو جان دوست	هرجا نگرم، تجلی اوست
امروز به عشق، کس چو من نیست	از خویش تهی شده، پر از دوست
سرو است قدش، ولی خرامان	ماه است رخس، ولی سخنگوست
ماهی است که در دل منش، جاست	سروی است که دیده منش جوست
ای کوی تو کعبه محبان!	محراب من آن دو طاق ابروست
حیف است به صید اگر زنی تیر	از بس که تو را لطیف بازوست
عمری است که مایل توام من	از بس که شایسل تو نیکوست
تا آن که تو آش زنی به چوگان	در پسات سرم فتاده چون گوست
بباریکی آن میان نوشتم	دیدم به سر قلم، مرا موسست!
در کوی تو ز انتظار امروز	هر گوشه ز عاشقان هیاهوست
باز آ که ز دیدنت نگنجم	ای نو گل من! چو غنچه در پوست
از غصّه فکارم آخر ای یارا!	با غصّه دچارم آخر ای دوست!

تا کی به وصال تو، «تجلی»

بدهد دل خویشان تسلی؟

یک روز گر از درم در آیی	ببر رخ، در دولت گشایی
چشمم به ره است و گوش بر در	تا کی بود از درم در آیی؟
جان، برخی <sup>(۱)</sup> تو که به ز جانی	دل، فدیّه تو که دلربایی
در عالم جان، تو شهریاری	در کشور دل، تو پادشایی

شاهی کنم ار دهد مرا دست  
 بیگانه نسیم، آخر از چیست  
 امروز دگر مرا یقین شد  
 ما را غم دوست، بسینوا کرد  
 یک روز بسپرس حال ما را  
 بَخْ بَخْ که خدای در وجودت  
 مابین تو و خدا نباشد  
 مردیم در انتظار، تا چند  
 از خنوان عطای تو گدایی  
 با ما نکنی تو آشنایی؟!  
 فردا کُشدم غم جدایی  
 فسر یاد ز دست بسینوایی!  
 بی مهر چنین به ما چرایی؟  
 بنموده چه خوب خود نمایی  
 ای خالق ماسوا، سوایسی  
 گویی کسه بیایم و نیایی؟!

تا کی به وصال تو «تجلی»

بدهد دل خویشتن تسلی؟

با آن که ندیده‌ایم رویت  
 تا در تو خدای را ببینیم  
 روی تو ز خوی توست بهتر  
 سرها، همه پر بود ز شورت  
 با آن که کت خبر ندارد  
 ای گل! تو مزن ز روی او دم  
 دیشب که سخن ز موی تو رفت  
 بوی تو من از صبا شنیدم  
 وز بوی خوش تو زنده ماندم  
 اندر عرب و عجم بیفکند  
 گر داشتی خبر کجایی  
 ترسم که بمیرم و نبینم  
 مردیم همه در آرزویت  
 بسردار نسقاب را ز رویت  
 هم به ز رخ تو هست خویت  
 دها همه پر ز های و هویت  
 هستیم همه به جستجویت  
 ترسم که بریزد آبرویت  
 آشفته شدم به سان سویت  
 او راست مگر گذر به کویت؟  
 ای زنده جهانیان به بویت  
 آشوب، دو چشم فتنه جویت  
 از شوق پیامدم به سویت  
 ای راحت جان! رخ نکسویت

تا کی به وصال تو «تجلی»

بدهد دل خویشتن تسلی؟!

ای مسایه عمر جاودانی!  
 ای مسیوه بساغ زندگانی!



دل بی تو رهین ناصبوری	تن بی تو قرین ناتوانی
رحمی نکنی چرا به حالم؟	ای دوست! کنون که می توانی
افزون تری از جهان، نگارا!	گنجیده چگونه در جهانی؟!
در چشمی و همچو مردم چشم	از دیده‌روشنم نهانی
تو پیر نمی شوی که بینم	پیر است جهان و تو جوانی
امروز، تو نایب رسولی	بر خلق، که صاحب الزمانی
نی در بر خلق و نزد خلقی	هستی تو نهان، ولی عیانی
امروز، تو راست عید مولود	ما راست نشاط و شادمانی
اندر دل ما، تو را مکان است	گویند اگر چه لامکانی
ای شاه! نشانت از که جویم؟	کاندر دو جهان تو بی نشانی
مسرودیم ز غصّه و مپندار	ما راست حیات جاودانی

تباکی به وصال تو «تجلی»<sup>(۱)</sup>

بدهد دل خویشتن تسلی؟<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

#### ۹ / ب) مسمطات مهدوی

مُسمَط، اسم مفعول از مصدر تسمیط و به معنای به رشته کشیدن مروارید است. چون در این قالب شعری - به تفاوت مورد - سه، چهار تا نه مصراع هر بند از مسمَط، هم قافیه‌اند و قافیه مصراع پایانی آن با قوافی مصاریع پایانی سایر بندها مشابه است، به آن مسمَط گفته‌اند و کلمات قافیه را به مروارید همانند کرده‌اند که با نظم خاصی به رشته سخن کشیده می‌شوند.

چون مسمطات مهدوی، انواع بسیاری دارد از قبیل: مسمَط مخمَّس، مسدَّس، مسَّع و...

۱ - این ترجیع بند دارای هشت بند و هر بند، به استثنای بیت ترجیع، دارای دوازده بیت می‌باشد که نمایانگر ارادت زاید الوصف سراینده آن به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام است. ما به نقل چهار بند آن بسنده کردیم.  
 ۲ - میرزا جواد تجلی شاعر پر آوازه آیینی در عهد ناصری.

به نقل نمونه‌ای از نوع مخمّس آن بسنده می‌کنیم:

مژده که روی خدا ز پرده بر آمد      آیت داور به خلق، جلوه‌گر آمد  
بی‌خبران را ز فیضِ کَلِ خبر آمد      مظهر کَلِ در لباسِ جزء در آمد

معنی واجب گرفت صورت امکان

شعشعه گسترده، جلوه صمدانی      گشت عیان، سرّ صادرات نهانی  
طاق طلب را قویم گشته مبانی      شاهد غیبی رسید و داد نشانی

از لمّعات جمال قادر سبحان

از فلک کون تافت اختر تجرید      نفس احد سر زد از هیولی توحید  
«لَمْ یَلِدْ» امروز یافت کسوت تولید      آن که بدو زنده گشت هر سه موالید

و آن که بدو تازه گشت چار خشیجان<sup>(۱)</sup>

عقل نخستین، بزرگ صادر اول      کالبد مستنیر و، جان مُکَمَّل<sup>(۲)</sup>  
راه هدی را یکی فروخته<sup>(۳)</sup> مشعل      هادی و مهدی، سَمیّ احمد مُرسَل

حسبَت غایب، ولیّ ایزد منّان

قاعدهٔ پرداز کارگاه الهی      راز جهان را دلش خبیر کماهی  
جاهش برتر ز حدّ لایتناهی      فکر به کُنه جلال و قدرش، واهی

عقل به قرب کمال و جاهش، حیران

پرده‌نشین حریم لم یزلی اوست      شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست  
مرشد و مولا و پیشوا و ولی اوست      باری، سرّ خفی و نور جلی اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان

ای قمر تابناک برج امامت      وی گهر آبدارِ دُرّج کرامت  
ای به قد و قامت تو، شور قیامت      خیز و برافراز یک ره، آن قد و قامت

خیز و برافروز یک ره، آن رخ‌رخشان

غیر تو ای کنزِ مخفی احدیّت      کیست که پیدا کند کُنوزِ هویت

۱ - آخشیجان: ضدّ و مخالف، و کنایه از چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۲ - مجسم شده.

۳ - افروخته.

از تو عیان است جلوۀ صمدیت      هیچ تو را با خدای نیست دوئیت  
 ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان  
 خیز و عیان کن به خلق، جلوۀ دادار      خیز که حق خفت و گشت باطل بیدار  
 گر نکتی پای در رکابِ ظفر بار      منتظرانت زنند ای شه ابرار!  
 دست به دامان شهریار خراسان<sup>(۱)</sup>

۱۰ / ب) سرود مهدوی

سرود مهدوی دارای اوزان عروضی و قالب‌های متنوع شعری است. در پایان هر بند آن، با استفاده از چند افاعیل عروضی همسان، کلماتی آورده می‌شود که به «گوشواره» مشهورند. این گوشواره‌ها در پایان هر بند از یک سرود مهدوی، عیناً تکرار می‌شود و حاضران در مجلس جشن ولادت حضرت مهدی علیه السلام آن را همخوانی می‌کنند:  
 پیک صبا دارد به لب، از شوق دیدار این سخن:

بادا مبارک مَقدمت یا سیدی! یا بن الحسن!

یا بن الحسن! (چهار مرتبه)

وا شد گلی در نیمه شب از باغ گل‌های خدا

کز عطر آن شد جاودان باغ ولایت با صفا

گردیده این گل بهترین گلخانه را رونق‌فزا

نرگس به لب بانگ طرب دارد به یاس و نسترن

یا بن الحسن! (چهار مرتبه)

امشب سروش خوش خبر از آسمان نازل شده

گوید که هم جاء الحق و، هم زَهَقَ الباطل شده

یعنی عیان حسن خدا با جلوۀ کامل شده

از این مژده عالم گشته غرق صفا، رشک گلشن

یا بن الحسن! (چهار مرتبه)

آمد وصیّ خاتم ختم رسالت در زمین  
آن کس که دارد از خدا حکم ولایت در زمین  
میراث کوثر، آخرین نسل امامت در زمین  
جان زهرا! چشم دنیا بر روی ماهت روشن  
یابن الحسن! (چهار مرتبه)  
نرجس، عروس فاطمه، شد مادر صاحب زمان  
در مهد نور، مهدی ظهور آینه حق شد عیان  
آورده با خود مژده پیروزی مستضعفان  
یعنی: آمد، پور احمد، مهدی امام بت شکن  
یابن الحسن! (چهار مرتبه)<sup>(۱)</sup>

#### ۱۱ / ب) شعر آزاد مهدوی

در دو دهه اخیر، شاهد آفرینش آثار منظومی در «قالب‌های آزاد» در باب مهدویت بوده‌ایم که در پیشینه شعر مهدوی، از این نوع آثار سراغ نداریم. برای نمونه به نقل یک اثر از این دست بسنده می‌کنیم و در بخش «سبک‌های مختلف شعر مهدوی» نیز آثاری را در «سبک نیمایی و آزاد» ارائه کرده‌ایم:

و کوفه همین تهران است  
که بار اول می‌آیی  
و ذوالفقار را باز می‌کنی  
و ظلم را می‌بندی  
همیشه منتظرت هستم  
ای عدل وعده داده شده!  
این کوچه

این خیابان

این تاریخ

خطی از انتظار تو را دارد

و خسته است

تو ناظری

تو می دانی

ظهور کن

ظهور کن که منتظرت هستم

ظهور کن که منتظرت هستم<sup>(۱)</sup>

چون برای پرداختن به اوزان عروضی انواع شعر مهدوی با عنایت به حجم محدود این اثر، مجال کوتاهی داریم، به برشمردن اوزان عروضی مطرح در زبان فارسی بسنده می‌کنیم و از ارائه شاهد مثال‌هایی برای هر کدام از اوزان عروضی پرهیز می‌نماییم. در شعر فارسی، هشت دایره عروضی است که پنج دایره آن در شعر عرب نیز حضور دارد. واضع این پنج دایره عروضی را خلیل بن احمد می‌دانند. سه دایره عروضی دیگر را که اختصاص به شعر فارسی دارد، خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده است.

#### ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی

در شعر مهدوی نیز، همانند دیگر انواع شعر فارسی در قالب‌های سنتی، اوزان عروضی بسیاری حضور دارند. هر شاعر آیینی به هنگام آفرینش یک اثر هنری، از اوزان بلند و کوتاه سود می‌جوید؛ ولی توفیق شاعران دقیقه‌یاب و نکته‌سنج و مقام‌شناسی چون لسان‌الغیب حافظ شیرازی که با زبان آهنگین اوزان عروضی و موسیقی کلام آشنا بوده‌اند، به مراتب بیشتر از سخنورانی است که از برقراری ارتباط در میان آهنگ شعر و روحی که بر کلام آنان حکمفرما است، در می‌مانند و گاه مفهوم شاد شعر خود را در آهنگی عرضه می‌کنند که طبع محزون و غم‌آلوده‌ای دارد. وجود این تضاد است که به مخاطب، اجازه

برقراری یک ارتباط منطقی را با اثر منظوم آنان نمی‌دهد و در نتیجه شعر شاعر که عصارهٔ عواطف خیال‌انگیز اوست، عمری به کوتاهی کالاهای یک بار مصرف را پیدا می‌کند.

### ۱ / ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی

حضور این اوزان عروضی مشترک در شعر فارسی و عربی، پیشینه‌ای دامنه‌دار دارد که در پنج دایره نمایش داده می‌شود و شامل چهارده وزن عروضی است.

۱ / ۱ / ج) (دایرهٔ مختلفه) که دارای سه وزن عروضی است:

الف) بحر مدید، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن).

تقطیع بحر مدید: (-U- / --U- / -U- / --U-)

ب) بحر طویل، بر وزن: (فعولن / مفاعیلن / فعولن / مفاعیلن).

تقطیع بحر طویل: (---U / --U / ---U / --U)

ج) بحر بسیط، بر وزن: (مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن).

تقطیع بحر بسیط: (-U- / -U-- / -U- / -U--)

۱ / ۲ / ج) (دایرهٔ مؤتلفه) که دارای دو وزن عروضی است:

الف) بحر وافر، بر وزن: (مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن).

تقطیع بحر وافر: (-UU-U / -UU-U / -UU-U)

ب) بحر کامل، بر وزن: (متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن).

تقطیع بحر کامل: (-U-UU / -U-UU / -U-UU)

۱ / ۳ / ج) (دایرهٔ مجتلبه) که دارای سه وزن عروضی است:

الف) بحر هزج، بر وزن: (مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن).

تقطیع بحر هزج: (---U / ---U / ---U / ---U)

ب) بحر رمل، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن).

تقطیع بحر رمل: ( --U- / --U- / --U- / --U- )

ج) بحر رجز، بر وزن: ( مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن )

تقطیع بحر رجز: ( -U-- / -U-- / -U-- / -U-- )

۴ / ۱ / ج) (دایره مشتبهه) که شامل شش وزن عروضی است:

الف) بحر مُسرح، بر وزن: ( مستفعلن / مفعولات / مستفعلن )

تقطیع بحر مُسرح: ( -U-- / U--- / -U-- )

ب) بحر خفیف، بر وزن: ( فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن )

تقطیع بحر خفیف: ( --U- / -U-- / --U- )

ج) بحر مضارع، بر وزن: ( مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن )

تقطیع بحر مضارع: ( ---U / --U- / ---U )

د) بحر مقتضب، بر وزن: ( مفعولات / مستفعلن / مستفعلن )

تقطیع بحر مقتضب: ( -U-- / -U-- / U--- )

هـ) بحر سریع، بر وزن: ( مستفعلن / مستفعلن / مفعولات )

تقطیع بحر سریع: ( --- / -U-- / -U-- )

و) بحر مجتث، بر وزن: ( مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن )

تقطیع بحر مجتث: ( --U- / --U- / -U-- )

۵ / ۱ / ج) (دایره متفقه) که دارای یک وزن است:

الف) بحر متقارب، بر وزن: ( فعولن / فعولن / فعولن / فعولن )

تقطیع بحر متقارب: ( --U / --U / --U / --U )

## ۲ / ج) اوزان مخصوص شعر فارسی

این سه دایره عروضی را خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده و آنها را

مخصوص شعر فارسی دانسته است و در زبان عربی سابقه ندارد:

۱ / ۲ / ج) (دایره مجتلبه زایدۀ مزاحفه) که شامل سه وزن عروضی است:  
 الف) بحر هزج مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ).  
 تقطیع بحر هزج مکفوف: (U--U / U--U / U--U / U--U)  
 ب) بحر رجز مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن).  
 تقطیع بحر رجز مطوی: (-UU- / -UU- / -UU- / -UU-)  
 ج) بحر رمل مخبون، بر وزن: (فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن).  
 تقطیع بحر رمل مخبون: (--UU / --UU / --UU / --UU)

۲ / ۲ / ج) (دایره مشتبهه مزاحفه) که شامل هفت وزن زیر است:  
 الف) بحر سریع مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / فاعلات).  
 تقطیع بحر سریع مطوی: (-U- / -UU- / -UU-)  
 ب) بحر منسرح مطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلاتُ / مفتعلن).  
 تقطیع بحر منسرح مطوی: (-UU- / U-U- / -UU-)  
 ج) بحر مقتضب مطوی، بر وزن: (فاعلاتُ / مفتعلن / مفتعلن).  
 تقطیع بحر مقتضب مطوی: (-UU- / -UU- / U-U-)  
 د) بحر قریب مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / مفاعیلُ / فاعلات).  
 تقطیع بحر قریب مکفوف: (-U- / U--U / U--U)  
 هـ) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / فاعلاتُ / مفاعیل).  
 تقطیع بحر مضارع مکفوف: (--U / U-U- / U--U)  
 و) بحر خفیف مخبون، بر وزن: (فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن).  
 تقطیع بحر خفیف مخبون: (--UU / -U-U / --UU)  
 ز) بحر مجتث مخبون، بر وزن: (مفاعلن / فعلاتن / فعلاتن).  
 تقطیع بحر مجتث مخبون: (--UU / --UU / -U-U)

۳ / ۲ / ج) (دایره مشتبهه زایده) که شامل پنج وزن است و تماماً مثنی هستند:



- الف) بحر منسرح مطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلات / مفتعلن / فاعلات).  
 تقطیع بحر منسرح مطوی: (-U- / -UU- / -U- / -UU-)
- ب) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / فاعلات / مفاعیلُ / فاعلات).  
 تقطیع بحر مضارع مکفوف: (-U- / U--U / -U- / U--U)
- ج) بحر مقتضب مطوی، بر وزن: (فاعلاتُ / مفتعلن / فاعلاتُ / مفتعلن).  
 تقطیع بحر مقتضب مطوی: (-UU- / U-U- / -UU- / U-U-)
- د) بحر مجتث مخبون، بر وزن: (مفاعلن / فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن).  
 تقطیع بحر مجتث مخبون: (--UU / -U-U / --UU / -U-U)
- ه) بحر مهمل، بر وزن: (فاعلاتُ / مفاعیل / فاعلاتُ / مفاعیل).  
 تقطیع بحر مهمل: (--U / U-U- / --U / U-U-)

### ۳- ۵) جایگاه اماکن مقدس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی

در شعر مهدوی، اسامی اماکن مقدسی همانند: مکه، کعبه، سامره، مسجد سهله و مسجد جمکران و عناوین برخی از ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام همچون: دعای ندبه و دعای فرج، حضوری دیرینه دارد. به خاطر ارتباط تنگاتنگی که این اسامی و عناوین مقدس با موضوع میلاد، ظهور، حضور و توسل به پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، از دیرباز نظر بسیاری از شعرای آیینی فارسی زبان را به خود مشغول داشته و در شعر مهدوی معاصر، بازتاب گسترده تری پیدا کرده است.

در میان اماکن مقدس، کعبه که محل قیام جهانی و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می باشد، در شعر مهدوی از منزلت خاصی برخوردار است. گاه نیز از آن موعود جهانی به عنوان «کعبه مقصود» یاد شده است:

شبروان چون رخ صبح، آینه سیا بینند

کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

بسه مقدم خلف منتظر، امام همام

مسیح خضر قدم و، خلیل کعبه مقام<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید

تا به کی کعبه دل ها همه بیت الوثن<sup>(۳)</sup> است؟<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد!

هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

ای کعبه حقیقت! وی قبله طریقت!

رکن یمان ایمان، عین الصفا صفا را<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب!

تا به کی باشد حرم<sup>(۷)</sup> در دست این نامحرمان؟

خانه های قدس حق را پای پیلان محو کرد

خاندان نجد<sup>(۸)</sup> را ایزد کند بی خانمان!<sup>(۹)</sup>

\*\*\*

کعبه حق طلبان، قبله ارباب نیازی

مشعر اهل وفا، مروء اصحاب صفایی<sup>(۱۰)</sup>

\*\*\*

۲- میرزا حبیب خراسانی.

۱- خواجوی کرمانی.

۳- بتخانه.

۴ و ۵ و ۶ و ۹- علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر).

۷- کعبه. ۸- خاندان آل سعود.

۱۰- صبوری اصفهانی.

الله اکبرت شود از کعبه چون بلند

خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

فراز کعبه و بیت المقدس ای همه قدس!

در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توست<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبلهات

روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بزن<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

اندر آن ساعت که اندر کعبه گردی آشکار

لشکرت بگرفته خط استوا تا قیروان<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

گرچه دور است ره کعبه مقصود ولی

آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک است

ناله‌های جرس قافله پر شور شده است

همسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک است؟<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

ای به فدای تو سر و جان من!

قبله من! کعبه ایمان من!<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

حرم و زمزم و صفا باشد

از صفای تو بسا صفا، مهدی<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

---

۱ - محمد آزادگان (واصل).  
۲ - سید رضا مؤید.  
۳ - غلامرضا سازگار (میثم).  
۴ - حضوری سلماسی.  
۵ - خودم.  
۶ - رحمت الله صادقی.  
۷ - محمد نعیمی.

مردی تبر پر دوش از کعبه می آید

مردی که پیموده است یک راه طولانی<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

اماکن مقدّس دیگر نیز در شعر مهدوی حضور پر شوری دارند:

ز مگّه، نغمه توحیدی تو می آمد

حرم ز عطر تو ای بی نشانه! پر می شد<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

در مگّه و در یثرب<sup>(۳)</sup> شاهنشاه ذو موکب

در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

هستی مایل اگر به سرودن

همچو فرزدق شرای شعر و چو حسان

یعنی یک سو بنه ستایش دونان

نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان

ویژه چو در سرّ من رای<sup>(۵)</sup> برسیدی

مدح امام زمانت باید عنوان<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته

تو مروه ای تو صفایی خدا کند که بیایی<sup>(۷)</sup>

\*\*\*

۱ - خودم.

۲ - خودم.

۳ - نام پیشین مدینه.

۴ - اهلی شیرازی.

۵ - سامره.

۶ - میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی.

۷ - سید رضا مؤید.

پایگاه عدالت خسود را

مسجد کوفه انتخاب کنند<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

به سامری خبر از رجعت کلیم دهید

که میر سامره<sup>(۲)</sup> با عزم و اقتدار آمد

ز هر کرانه نشان ظهور حق پیدا است

بگو به اهل بصر، بصره در حصار آمد<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

دعاهای رسیده از ائمه اطهار نیز، در شعر مهدوی منزلت خاصی دارند:

میلاَد تو بساز، رهگشای فرج است

ما را به امید تو دعای فرج است

در مگه و در مدینه این توسعه چیست؟

جز این که زمینه‌ای برای فرج است

\*\*\*

این آسمان سواده آبی پوش

عمری در انتظار حضورش بود

آری شفق که هر نفسش خون است

ردی از امتداد عبورش بود

ندبه، دعا، زیارت عاشورا

قوتی که در خلاصه سورش بود<sup>(۴)</sup>

\*\*\*

۱- سید رضا مؤید.

۲- کنایه از وجود نازنین امام زمان علیه السلام است.

۳- حمید سبزواری.

۴- شیرین خسروی.

غروب جمعه دلگیر با دعای سات

دل شکسته من می‌زند دوباره صدات<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

مسجد جمکران و مسجد سهله به خاطر شرافت انتسابی که به حضرت ولی عصر علیه السلام دارند، مورد عنایت شیعیان دلسوخته و شعرای دل افروخته بوده و هستند؛ چرا که مسجد جمکران به امر امام عصر علیه السلام احداث گردیده است و در همین مسجد، در منظر شهودی عاشقان پاکباز خود قرار گرفته‌اند و مسجد سهله از دیرباز، محل اعتکاف منتظران ظهور آن حضرت می‌باشد و عنایت آل‌الله و اولیای خدا به این دو مسجد مقدّس، امری قطعی و تردیدناپذیر است.

مسجد جمکران در حال حاضر در هر هفته پذیرای ده‌ها هزار زائر شیفته از نقاط مختلف ایران و جهان است. در این مکان مقدّس است که هر روز صدها نفر از زائران با دعاهای مستجاب و آرزوهای برآورده شده و با بیماران شفا یافته راهی شهر و دیار خود می‌گردند و با واگو کردن عنایت کریمانه حضرت مهدی علیه السلام به زائران مسجد جمکران، بر تعداد مشتاقان زیارت آن مسجد می‌افزایند.

تورا می‌بینم

ای مهر تو کیش و، عشق تو آیینم      با نام تو آمیخته آن و اینم  
با این دل سودا زده گفتم روزی      در مسجد جمکران تو را می‌بینم<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

تو را باید دید

ای جان جهان! عیان تو را باید دید      با دیده خونفشان تو را باید دید  
در مسجد سهله از فرج باید گفت      در مسجد جمکران، تو را باید دید<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

فُرادا خواندیم!

با یاد تو، غمنامه مولا خواندیم از غربت مادر تو زهرا، خواندیم  
ما را کُشد این غم که نماز خود را در مسجد جمکران فُرادا خواندیم<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

صد جمکران دل

بسه یاد تو کمران تا بیکران دل برایت می تپد هفت آسمان دل  
کدامین جمعه می آیی؟ که از شوق کنم تقدیم تو صد جمکران دل<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

تو می آیی

نفسی بینم جهانت را فراموش زمین و آسمانت را فراموش  
تو می آیی، نخواهد کرد هرگز دل من جمکرانت را فراموش<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

زالال نورش جاری است

در آینه‌ها، زالال نورش جاری است در مسجد جمکران حضورش جاری است  
در خلوت عشاق دل افروخته نیز انوار دل آرای ظهورش جاری است<sup>(۴)</sup>

\* \* \*

اشک روان آوردیم

صد قافله دل، به جمکران آوردیم رو جانب صاحب الزمان آوردیم  
دیدیم که در بساط ما آهی نیست دامن دامن اشک روان آوردیم<sup>(۵)</sup>

\* \* \*

تو را می بینند!

آنان که به جمکران صفا می بینند در خلوت دل، نور خدا می بینند  
عشاق دل افروخته در پرده اشک بی پرده تو را، تو را، تو را می بینند<sup>(۶)</sup>

\* \* \*

### در بهار می آیی

و متن بودن دنیا نمی شود تکمیل      میان این همه شمع و دعا و اشک و دخیل  
پرنده، نور، هوا، آسمان، بهانه توست      تویی بهانه حق، همکران بهانه توست  
تو گفته‌ای که شبی در بهار می آیی      پس از همیشه این انتظار، می آیی<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

### به یاد جمکران

اگر درمان درد خویش می خواهی، بیا اینجا  
دوا اینجا، شفا اینجا، طبیب دردها اینجا  
شکسته بالی ما، می دهد بال و پری ما را  
اگر از صدق دل آریم روی التجا اینجا  
طلب کن با زبان بی زبانی هر چه می خواهی  
که سزاده است گلپانگ اجابت را خدا، اینجا  
به گوش جان توان بشنید لبیک خداوندی  
نکرده با لب خود آشنا حرف دعا اینجا  
هزاران کاروان دل، در اینجا می کند منزل  
اگر اهل دلی ای دل! بیا اینجا! بیا اینجا!  
دل دیوانه من همچو او گم کرده‌ای دارد  
ز هر درد آشنا گیرد سراغ آشنا اینجا  
ز هر سو جلوه‌ای ما را به خود مشغول می دارد  
هزاران پرده می بینند ارباب صفا اینجا  
صدای پای او در خاطر من نقش می بندد  
مگر می آید آن آرام جانها از وفا اینجا؟  
به بوی یوسف گمگشته می آید، مشو غافل  
توانی چنگ زد بر دامن خیر النساء اینجا



مشو از حرمت این بارگه غافل که مهدی را  
زیارت کرده‌اند اهل بصیرت بارها، اینجا  
حریش را اگر دار الشفا خوانند، جا دارد  
که می‌بخشد خدا هر دردمندی را شفا اینجا  
علاج درد بی‌درمان کند لطف عمیم او  
نسباید بر زبان آورد حرفی از دعا اینجا  
به محراب دعای جمکران چون شمع می‌سوزم  
که شاید بینم او را در میان گریه‌ها اینجا  
حدیث عشق با «پروانه» می‌گویی؟ نمی‌دانی  
که می‌سوزد به سان شمع از سر تا به پا اینجا<sup>(۱)</sup>

وحسن ختام شعر جمکران را با غزل ناب و پر شوری از مقام معظم رهبری رقم  
می‌زنیم:

بی‌تو!

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو  
سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی‌تو  
ز تلخکامی دوران نشد دلم فارغ  
ز جام عیش، لبی تر نکرد جان بی‌تو  
چو آسمان مه آلوده‌ام ز دل‌تنگی  
پر است سینه‌ام از انده‌گران بی‌تو  
نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق  
سر بهار ندارند بلبلان بی‌تو  
لب از حکایت شبهای تار می‌بندم  
اگر امان دهم چشم خونفشان بی‌تو

از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق  
چو ذره‌ام به تکاپوی جاودان بی‌تو  
گزاره غم دل را مگر کنم چو «امین»  
جدا ز خلق به محراب جملکران بی‌تو

بخش ششم

باید ما و نمایان می شویم

شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، از معیارهایی پیروی می‌کند که جنبه «امری» و «الزامی» دارند که ما با عنوان «بایدهای شعر مهدوی» از آنها یاد خواهیم کرد. همچنین ساحت شعر مهدوی نباید به مقولاتی آلوده گردد که جنبه «پرهیزی» دارند که ما در «بایدهای شعر مهدوی» از آنها سخن خواهیم گفت.

### ۱-۶) بایدهای شعر مهدوی

الف) بیان حسی و عینی؛ از مهم‌ترین معیارهای الزامی شعر مهدوی در زمانه ما است و در برقراری ارتباط با مخاطبان، نقش مؤثری دارد.

امروزه دیگر، تاریخ مصرف مقولات مجرّد و ذهنی به پایان رسیده است. یک شاعر آیینی موفق هرگز خود را مجاز نمی‌بیند که همانند شعرای گذشته با بیانی غیر حسی و ناملموس با مخاطبان خود صحبت کند؛ چرا که زمانه ما، زمانه «تصویر» و «رنگ» و «صدا» است و هیچ یک از مفاهیم ناملموس و غیر ملموس نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای ابزار «حسی» و «دیداری» و «شنیداری» باشد.

ب) زبان ساده؛ شاخص‌ترین معیار شعر مهدوی معاصر است. شعر معاصر، حضور واژه‌های مهجور و دشوار را بر نمی‌تابد. شاعر آیینی زمانه ما نیز، برای رسیدن به یک زبان صمیمی و دوست داشتنی، ناگزیر است که با واژه‌های مهجور و غیر کارآمد بدرود گوید و با به کار گرفتن ترکیبات ساده و دلنشین، پیام شعر خود را به آسانی به مخاطبان منتقل سازد.

اگر در گذشته نه چندان دور، برای پی بردن به معنای یک شعر، ناگزیر بودند که چندین فرهنگ لغت را زیر و رو کنند، امروز و در عصر ماشینی دیگر فرصتی برای این کارها باقی نمانده است و هرچه زبان شعر، ساده‌تر و صمیمی‌تر باشد در برقراری ارتباط با مخاطبان خود موفق‌تر خواهد بود.

ج) **تصویرگرایی؛ تجلی عنصر خیال در کلام منظوم است و ابعاد حسی و تجسمی شعر را می‌آفریند و از اصلی‌ترین معیارهای شعر مهدوی در روزگار ما است.**

هر شاعری برای توفیق در ارائه تصویرهای پر جاذبه و ابداعی، ناگزیر است به سراغ واژه‌ها و ترکیباتی برود که قابلیت تصویری شعر را بالا می‌برند. چرا که حضور ترکیبات کلیشه‌ای و واژه‌های نامأنوس و قلمبه و سلمبه، حکم عایق‌هایی را دارند که مانع از جریان خیال می‌شوند و عبور عاطفی را برای شاعر و مخاطبان شعر او دشوار می‌سازند و در راه انتقال پیام شعر، مشکل‌آفرینی می‌کنند. هر قدر تصویرهای ارائه شده در شعر، زلال و شفاف‌تر باشند، کار انتقال پیام شعر و عبور جریان حسی آن را آسان‌تر می‌سازند و به شاعر این اجازه را می‌دهند که ذهنیت تازه خود را از محیط اطرافش به عینیتی ملموس مبدل سازد و زیر بنای کشف‌های هنری خود را بر این اساس استوار کند.

در مبحث «تصویرگرایی» حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد و بررسی مسائلی همانند «وفور تصویر»، «تزام تصویر» و «کشف» نیاز به فرصت موسعی دارد که حوصله تنگ این مقال از ما دریغ می‌دارد.

د) **استفاده از اوزان جدید عروضی در شعر مهدوی؛ این امر، نیاز به تلاش مشتاقانه شعرای آیینی دارد.** همانگونه که در دو دهه اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شاهد تلاش بی‌امان شاعران سخت‌کوشی بودیم که برای شکار اوزان دامنه‌دار و مطمئن کمین کرده بودند و سرانجام قالب غزل و مثنوی را با به کار بردن اوزان جدید با تطوّر ساختاری و محتوایی مواجه ساختند، در شعر مهدوی نیز باید همین تطوّر صورت پذیرد که خوشبختانه نمونه‌هایی از این تطوّر آهنگین را در شعر مهدوی امروز می‌توان مشاهده کرد.

ه) بهره گرفتن از قالب‌های جدید شعری؛ این کار به موازات رویکرد به اوزان جدید عروضی در دستور کار شاعران پر تلاش آیینی روزگار ما قرار گرفته است.

در پیشینه شعر آیینی با قالب‌های محدود شعری رو به رو هستیم، ولی از دوره قاجار به بعد و با رویکرد جدی یغمای جندقی به قالب‌های غزل، مستزاد و تضمین و نوآوری‌های او در قالب نوحه‌های عاشورایی، شاهد عنایت روزافزون شاعران آیینی به قالب‌های فراموش شده شعر سنتی می‌باشیم و در قالب‌های: دو بیتی، رباعی، غزل، چهارپاره و حتی شعر سپید و شعر نیمایی شاهد آفرینش آثار پر شوری بوده‌ایم که در پیشینه شعر آیینی کم سابقه و گاه بی سابقه است. شعر مهدوی روزگار ما نیز نمی‌تواند از این نوآوری‌ها و تطورات به دور باشد.

و) استفاده از ردیف‌های پیامدار و گیرا؛ این امر که می‌تواند شعر مهدوی روزگار ما را به سمت کمال مطلوب رهنمون گردد.

اصولاً اشعار «مردّف» به خاطر کلماتی که در قسمت پایانی هر بیت عیناً تکرار می‌شود و با حروف قافیه درهم می‌آمیزد و موسیقی کناری شعر را سامان می‌دهد، آسان‌تر در ذهن مخاطبان شعر نقش می‌بندد.

در شعر مهدوی دو دهه اخیر، شاهد حضور در ردیف‌های تازه و پیامداری هستیم که در پیشینه شعر مهدوی بی سابقه است. شاعر روزگار ما باید قسمتی از تلاش خود را صرف انتخاب بهترین و پرجاذبه‌ترین ردیف‌های شعری کند تا بتواند پیام خود را در هاله‌ای از گیرایی و نوآوری به مخاطبان شعر خویش منتقل سازد.

ز) رویکرد جلی به آرایه‌های نوین شعری؛ استفاده به هنگام از این آرایه‌ها، از دشوارترین وظایف شاعر آیینی روزگار ماست. آرایه‌های لفظی و معنوی فراوانی در اختیار یک شاعر است، ولی به خاطر استفاده دامن‌دار از آنها، اکنون حکم پارچه نخ نمایی را پیدا کرده‌اند که نظر هیچ تماشاگری را به خود جلب نمی‌کنند. تنها راهی که فرا روی یک شاعر آیینی موفق گشوده می‌ماند، استفاده از آرایه‌های نوین و کارآمدی است که

رویگرد جدی به آنها، حوصله بسیار و تلاش فراوان و بضاعت علمی می طلبد. آرایه‌هایی از قبیل: «ایماژ» و «تخیل عینی» به شاعر آیینی فرصت می‌دهد که با ورود در قلمرو آنها، در فضای کاملاً تازه‌ای تنفس کند و حال و هوای دیگری را در گستره شعر مهدوی احساس کند. با گلگشت در آفاق عینی و حسی این آرایه‌های کارآمد و نوین است که می‌توان خون تازه‌ای در رگ رگ شعر مهدوی جاری کرد و آثار منظوم آیینی را از خطر روزمرگی و تکرار گویی‌های ملال‌آور رهایی بخشید.

ح) روایت جزء به جزء؛ این کار در شمار مهمترین وظایف یک شاعر آیینی در این روزگار است؛ چرا که زمانه «کلی گویی‌ها» به سرآمده است. باید با بررسی متون مستند اسلامی و تاریخی، ابعاد گوناگون زندگی حضرت مهدی علیه السلام، معجزات آن حضرت، فلسفه غیبت، رسالت‌های جهانی و ولایت تکوینی آن امام موعود، توسط شعرای آیینی نکته به نکته و صحنه به صحنه روایت شود. وظیفه اصلی شاعران آیینی زمانه ما، دادن اطلاعات دست اول در مورد این شخصیت‌های استثنایی تاریخ بشری به شیفتگان ادب شیعی و پرهیز از تکرار مکرر است و کلی گویی‌ها است.

همان‌گونه که علوم و فنون بشری به تدریج از زیر مجموعه‌های جدیدی در هریک از رشته‌های علمی پرده بر می‌دارد و برای هر زیر مجموعه نیز، زیر مجموعه‌های فرعی تری را در نظر می‌گیرد و دامنه تخصص‌های علمی را به خاطر گستردگی دامنه علوم و فنون، به مسایل ریزتری می‌کشانند تا کار تحقیق را دقیق‌تر و اساسی‌تر دنبال کند و پرده از راز شگرف آفرینش بردارد، در عالم فنون شعری نیز باید همین اتفاق رخ دهد و نظر شاعران آیینی به روایت مسائل ریزی معطوف گردد که ارتباط منطقی با زنجیره «موضوعات مهدوی» دارد.

ط) احیای ارزشها؛ این امر باید همیشه مورد عنایت شاعران آیینی قرار گیرد. یک بررسی کوتاه و گذرا در پیشینه شعر آیینی، این حقیقت تلخ را آشکار می‌سازد که تا چه میزان در حق آل الله ناخواسته ستم رفته و سیمای انسانی و روحانی آنان در هاله‌ای از «ناتوانی»،

«ذلت» و «ستم پذیری» فرو رفته است.

رویکرد جدی شاعران آیینی روزگار ما به مقوله‌های ارزشی، می‌تواند به احیای ارزش‌ها در جامعه اسلامی ما منتهی گردد.

ی) رعایت ادب کلامی؛ چون سر و کار شاعران آیینی با ذوات مقدسی است که مثل اعلای انسانیتند، باید در نهایت ادب و فروتنی از آنان سخن گفت و حرمت آنان را پاس داشت و با به تصویر کشیدن عظمت وجودی و مکارم اخلاقی آنان، شأن و منزلت واقعی این بزرگواران را روایت کرد. همچنین از به کار بردن تعابیری که با کیان ذاتی این شخصیت‌های استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز کرد و از «ردیف» قرار دادن اسامی حضرات معصومین علیهم‌السلام دوری گزید.

ک) طبقه بندی موضوعی شعر مهدوی؛ این کار با «روایت جزء به جزء» ارتباط تنگاتنگی دارد. ما باید بیاموزیم که پس از انتخاب سوژه برای آفرینش یک اثر هنری، به طبقه بندی موضوعی آن پردازیم و در مرحله بعد، زیر مجموعه‌های هر یک از این موضوعات را شناسایی کرده و در محل خود قرار دهیم؛ سپس نظر خود را به نقطه خاصی از این زنجیره موضوعی معطوف کنیم و اندیشه خود را در فضایی که فراروی ما گسترده است به پرواز در آوریم. از پرداختن به چندین موضوع در یک شعر مهدوی حتی المقدور پرهیز کنیم مگر آنکه رابطه منطقی آنها را با هم احراز کرده باشیم؛ همانند یک نویسنده زبردست که در وهله اول، شاکله داستانی خود را طراحی می‌کند و سپس حلقه‌های موضوعی داستان را چنان با زبردستی به هم متصل می‌سازد که در نهایت، زنجیره موضوعی داستان او را کامل می‌کند.

ل) آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی؛ یک شاعر آیینی پیش از آن که شاعر باشد باید به عنوان یک منتقد توانا در عرصه شعر مهدوی بتواند به نقد آثار خود و دیگران پردازد و بدون کمترین گذشت، همانند یک صیرفی بصیر و آگاه، اثر هنری خود را بی رحمانه نقد کند و



پس از شناخت نقاط ضعف و نارسایی های آن، در اصلاح اثر هنری خود بکوشد. این نکته را باید همیشه در نظر داشته باشد که شعر تا هنگامی که به چاپ نرسیده و در اختیار این و آن قرار نگرفته، می تواند مورد تجدید نظر و حتی تغییرات کلی قرار گیرد، ولی پس از چاپ، حکم تیری را پیدا می کند که از کمان بیرون جسته و دیگر قابل بازگشت نیست.

آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی، برای یک شاعر آئینی ره آوردهایی دارد که نمی توان بی تفاوت از کنار آنها گذشت. از همین روی، کسانی در عرصه شعر مهدوی موفق ترند که میزان آگاهی آنان از فنون نقد شعر بیش از دیگران باشد.

## ۲-۶) نبایدهای شعر مهدوی

علاوه بر دوازده مؤلفه ای که در شمار بایدهای شعر مهدوی ذکر کردیم و عدم رعایت آنها در زمره نبایدهای شعر مهدوی قرار می گیرد، موارد زیر را نیز می توان در شمار این «نبایدها» قرار داد. این موارد، خطوط ممنوعه در قلمرو شعر مهدوی را ترسیم می کنند و جنبه پرهیزی دارند و شهروندان شعر مهدوی، مجاز به عبور از آنها نیستند.

الف) رسالت مخاطب را نباید به دست فراموشی سپرد. شاکله معنوی شعر مهدوی باید به گونه ای طراحی گردد که مخاطب شعر، خود را در تکمیل آن سهیم بداند و برای موارد ناگفته، معادل های مناسبی بجوید و آن را در حلقه معینی از زنجیره شعر مهدوی قرار دهد.

ب) چون دریافت «پیام شعر» باید توسط مخاطب صورت پذیرد، نباید با القای مستقیم و بی واسطه «پیام شعر» سهم مخاطب را نادیده گرفت. باید به او این اجازه را داد که خود «پیام شعر» را کاملاً «کشف» کند.

ج) باید از تقلید شیوه بیانی دیگران حتی المقدور پرهیز کرد. هر شاعری باید زبان شعری خود را پیدا کند، در غیر این صورت ناگزیر از تکرار و تقلید می شود که پسندیده نیست.

د) پرهیز از «گذشته گرایی» و احیای سنت های قدیمی غیر کارآمد، که عمر مفید آنها

سرآمده است و برای مخاطبان شعر مهدوی امروز، دیگر جاذبه‌ای ندارد.

ه) یک شاعر آیینی نمی‌تواند و نباید محیط اطراف خود را به دست فراموشی سپارد و در گذشته زندگی کند و از کنار حوادثی که در جوامع اسلامی و در زمانه غیبت رخ می‌دهد، با بی‌تفاوتی عبور کند.

و) باید از مغلق‌گویی و دشوار نویسی و فضل‌فروشی در شعر مهدوی که به «غموض آفرینی» می‌انجامد، پرهیز کرد.

ز) باید از به تصویر کشیدن مقوله‌های ضد ارزشی که بار منفی و جنبه بدآموزی دارند پرهیز کرد. مثلاً در مقوله «انتظار» که از موضوعات مهم شعر مهدوی است، باید به جنبه‌های مثبت آن عنایت داشت و بعد خود سازی آن را به تصویر کشید که منافاتی با دل بستن به آینده‌ای روشن و پر از امید ندارد و در عین حال، مخاطبان شعر انتظار را با خودسازی و غیر سوزی آشنا می‌کند که اولین قدم در انسان‌شناسی است.

ح) واگویی مطالب واهی و خرافی و غیر مستند، مسیر فکری علاقه‌مندان به شعر مهدوی را از راه مستقیم منحرف می‌کند و به جای آشنایی با واقعیات موجود در امر «غیبت» و «ظهور»، ذهن آنان را با مسائل بی‌ارزشی درگیر می‌کند که به فاصله گرفتن آنان از صف منتظران واقعی می‌انجامد. بنابراین، باید جداً از واگویی مطالبی از این دست پرهیز کرد.

ط) درست است که در مقوله «باستان‌گرایی»، در جستجوی «نمادهای تاریخی» است، ولی زیاده روی در این امر، شاعر آیینی را از صراحت بیانی دور می‌کند و مخاطبان شعر مهدوی را نیز هر از گاه به بیراهه می‌کشاند که از مسیر مستقیم شعر مهدوی فاصله دارد. همچنین نباید این نکته را فراموش کنیم که بسیاری از «نمادهای تاریخی» و «اسطوره‌ای» جایگزین مناسبی برای شخصیت‌های مطرح در شعر مهدوی نیستند و همانندی آنان با این ذوات مقدّس را سرانجام به مسیر قیاس مع الفارق کشانده می‌شود که قابل دفاع نیست.

ی) به کارگیری اوزان جدید، قالب‌های شعری متنوع و ردیف‌های تازه در شعر مهدوی از «بایدها» است، ولی این نکته را نباید فراموش کنیم که هر از گاه برخی از اوزان

جدید به خاطر ناخوش آهنگی و بعضی از ردیف‌ها به جهت «لوکسی بی اندازه» و «بی محتوایی»، مخاطبان را از شعر مهدوی دور می‌کند و از میزان عطش و شیفتگی آنان می‌کاهد. بنابراین از این‌گونه اوزان ناخوش آهنگ و ردیف‌های شعری بی‌محتوا و به ظاهر لوکس و زیبا، باید پرهیز کرد.

این بحث را به اختصار برگزار کردیم؛ طالبان تفصیل به کتاب دیگر نگارنده «شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی» ص ۳۳۹ تا ۴۴۵ رجوع کنند.

بخش هفتم

نمونه مانی از شعر مهدومی معاصر

در بخش‌های مختلف این کتاب، آثار منظومی از شعرای معاصر را در رابطه با میلاد، غیبت، ظهور و رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام نقل کرده‌ایم؛ ولی از آنجا که شعر مهدوی معاصر در زبان فارسی، از شأن و منزلت خاصی برخوردار است، بخش پایانی این اثر را به عنوان «حُسن ختام» به نمونه‌های برگزیده و ممتازی از شعر مهدوی شعرای معاصر فارسی زبان اختصاص داده‌ایم. انتخاب اشعار را به نحوی سامان داده‌ایم که شیفتگان شعر مهدوی با شیوه‌های بیانی متنوع و سبک‌های مختلف آن در عصر حاضر آشنا شوند.

### آن آفتاب پنهانی

طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی	ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی
دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانه چیست؟	شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهانی
کسی که سبزترست از هزار بار بهار	کسی، شگفت کسی، آن چنان که می‌دانی
کسی که نقطه آغاز هر چه پروازست	تسویی که در سفر عشق، خط پایانی
تویی بهانه آن ابرها که می‌گیرند	بیا که صاف شود این هوای بارانی
تسواز حوالی اقلیم هر کجا آباد	بیا که می‌رود این شهر رو به ویرانی
کنار نام تو، لنگر گرفت کشتی عشق	بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### پایان حیرانی

خورشید من! امشب پرتو نیفشانی  
کز من نمی آید آینه گردانی  
امشب دلم ابسری است، دارم برای تو  
یک چشم بارانی، یک روح طوفانی  
حس می‌کنم دیری است هرنگ چشانت  
ننوشته می‌خوانم، ناگفته می‌دانی  
ای دل! پسذیرا شو، دردی که می‌گفتی  
ناخوانده می‌آید امشب به مهمانی  
امشب که می‌ترکد بغض قفس‌هامان  
باید پری افشانند ای روح زندانی!  
مردی تبر بر دوش، از کعبه می‌آید  
مردی که پیموده است یک راه طولانی  
پسایان نمی‌گیرد، راهی که او دارد  
آغاز آینه است پایان حیرانی  
وقتی که او آمد، آینه باید شد  
تا گل کند در ما، خورشید پنهانی<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### چشم به راه

به تماشای طلوع تو جهان چشم به راه  
به امید قدمت کون و مکان چشم به راه  
به تماشای تو ای نور دل هستی! هست  
آسمان، کساکشان کساکشان چشم به راه

رخ زیبای تو را یاسمن آئینه به دست  
قدِ رعناى تو را سرو جوان چشم به راه  
در شبستان شهود اشک فشان دوخته‌اند  
همه شب تا به سحر، خلوتیان چشم به راه  
دیدمش فرشی از ابریشم خون می‌گسترده  
در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه  
نسا زینا! نفسی اسب تجلی زین کن  
که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه  
آفتاب! دمی از ابر برون آ که بود  
بی تو منظومه امکان نگران، چشم به راه<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### در مدار چشمانت

سحر، آئینه دار چشمانت	صبح، حیران به کار چشمانت
ماه، روشن‌ترین مسافر عشق	دوره گسرد دیار چشمانت
هر پگاه، آفتاب و آئینه	می‌کشند انتظار چشمانت
تو به خورشید نور پاشیدی	وقتی آمد کنار چشمانت
از صداقت، همیشه سرشار است	موج دریا تبار چشمانت
اشک من چون ستاره می‌چرخد	هر سحر، در مدار چشمانت <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

#### ظهور کن

از مقابل دلم عبور کن	خاطرات رفته را مرور کن
باز هم بیا به ما سری بزن	خانه را پر از نشاط و شور کن
خوب من! بیا و با حضور خود	شهر را دوباره غرق نور کن
از میان کوچه‌های قلب من	ای فرشته! باز هم عبور کن

۲ - نعمت الله شمسی پور (فاکر).

۱ - زکریا اخلاقی.

من که رو سیاه این قبیله‌ام تو، به خاطر خدا ظهور کن<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

تمام جاده را رفتم ...

به دنبال تو می‌گردم نمی‌یابم نشانت را

بگو بساید کجا جویم مدار کیهکشان را؟

تمام جاده را رفتم، غباری از سواری نیست

بیابان تا بیابان جسته‌ام ردّ نشانت را

کهن شد انتظار اما به شوق تازه بال افشان

تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را

کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید

که چون ابری بگردم کوچه‌های آسمانت را

الا ای آخرین طوفان! بیچ از شرق آدینه

که دریا بوسه بنشانند لب آتشفشان<sup>(۲)</sup> را

\* \* \*

صدایت می‌کنم ...

صدایت می‌کنم، عالم شمیم عود می‌گیرد

و چشمانم به یاد تو، غمی مشهود می‌گیرد

شبی در خلوت لاهوتی روحم تجلی کن

که دارد شعرهایم رنگی از بس‌رود می‌گیرد

سواحل در سواحل، خاک سرگرم گل افشانی است

که روزی رنگ و بو از آن گل موعود می‌گیرد

در اشراق تـرـنـم‌ها و آفـسـاق تـغـزُل‌ها

زمین را نغمه جادویی داود می‌گیرد



هلا! ای قدسی سرچشمهٔ انفس جالینوس

به دشت زخامان نقشی از بهبود می‌گیرد

بین مولا! به محض این که از عشق تو می‌گویم

جهان را، شوق یک فردای نامحدود می‌گیرد<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

قبله گاه تمام ستاره‌ها

اینجا که شعر در کف نامردمان رهاست

موعود من! صدای تو، عاشق‌ترین صداست

این جفدهای خفته که آواز شومشان

در ژرفنای تیره و خاموش شب رهاست

بساور نمی‌کنند که چشمان روشنت

دیری است قبله‌گاه تمام ستاره‌هاست

من می‌شناسمت، دلِ غمگین و خسته‌ات

با درد، با غرور ترک خورده آشناست

آی، ای تو آن درخت کریمی که دست‌ها

دیری است آشیانهٔ گرم پسرانده‌هاست

آخر چگونه درگذر بادهای تند

استاده‌ای؟ که قامت سبز تو ناخداست

من از هجوم دشنهٔ شب، زخم خورده‌ام

پس مرهم نگاه اهورایی‌ات کجاست؟<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

کی می‌کنی ظهور؟!

یک شب، میان هاله‌ای از عطر و عشق و نور

می‌آیی از غسریب‌ترین جاده‌های دور

پا می‌نهی به کسوچه متروک عشق من  
آهسته راه می‌روی، اما چه با غرور!  
احساس می‌کنم که تنم سبز می‌شود  
وقتی که از کنار دلم می‌کنی عبور  
اینجا، تمام پسنجره‌ها رو به غربتند  
ای آشنای عاطفه! کی می‌کنی ظهور؟!  
بی‌تو، نگاه‌ها همه پژمرد و خشک شد  
بی‌تو، ز لوح خاطره‌ها پاک شد سرور  
می‌آیی از طلیعه خورشید بی‌گمان  
یک شب میان هاله‌ای از عطر و عشق و نور<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

ای نبض پنهان هستی!  
من آواره ناکجایی‌ترین ردّ پیام  
چه بی‌انتهایم من امشب! چه بی‌انتهایم!  
مسرا دارد از خود تهی می‌کند ذره ذره  
همان حسّ گنگی که می‌جوشد از ژرفنایم  
پُرم از غریبی و لبریزم از بی‌شکویی  
بگو با من ای هیچ کس! من کیم؟ در کجایم؟  
من و جست و جوی تو ای نبض پنهان هستی!  
کجای زمین و زمانی؟ بگو تا بیایم  
بگو از کجای دلم می‌وزی، سایه روشن  
که من با غریبانگی‌های تو آشنایم  
کبودای زخمی، که گل می‌کنی در سکوتم  
بسفشای بُغضی، که سر می‌کشی از صدایم

چنان قاصدک در پریشانی دست طوفان  
در آشوب بی ساحل یسادهایت، ره‌ایم  
چو فانوس، چشمانم از آتش و انتظار است  
بسیا! ورنه تا صبح می‌پژمرد روشنایم  
هنوز این منم خیره بر امتداد همیشه  
که روزی تو می‌آیی از آن سوی لحظه‌هایم<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### بُغضِ جمکرانی من

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من  
کجایی؟ ای گل شب‌بوی بی‌نشانی من!  
غزل برای تو سر می‌بُرم عزیزترین!  
اگر شبانه بیایی به میهمانی من  
چنین که بوی تنت در رواق‌ها جاری است  
چگونه گل نکند بُغضِ جمکرانی من؟!  
عجب حکایت تلخی است ناامید شدن  
شما کجا و من و چادر شبانی من؟!  
درین تغزل کوچک سُرودمت ای خوب!  
خدا کند که بخندی به ناتوانی من  
به پای بوس تو، آینه دست چین کردم  
کجایی؟ ای گل شب‌بوی بی‌نشانی من!<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

خواب دیده‌ام که می‌رسی...

مثل روز اوّل زمین، بوی بوتراب می‌دهی  
بوی شاخه‌های زرد نور، بوی آفتاب می‌دهی

طاقة طاقة آسمان، عزیز! سهم شانه ستبر تو  
ای پر از طلوع و روشنی! بوی التهاب می‌دهی  
مشق‌های پاره پاره‌ام، فکر صحبت دوباره‌ام  
دست‌های خواهش مرا، باز کی جواب می‌دهی؟  
رد قصه‌های مشرقی، ای نسیم آخر الزمان!  
هان چرا تو این قدر مرا، دست اضطراب می‌دهی؟  
ذوالجناح ایستاده است، علقمه به علقمه عطش  
شط آتش است ذوالفقار، اسب را شتاب می‌دهی؟  
سبزپوش مهربان بر آی، صبح آرزو دمیده است  
خواب دیده‌ام که می‌رسی، عشق را جواب می‌دهی<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### بیا که سبزه بروید

میان غربت این کوچه‌های تو در تو  
هنوز، مثل گل و پونه دوستت دارم  
میان این همه آینه‌های سرد و سیاه  
مخواه پنجره‌ام را اسیر پرده اشک  
شب‌های صدایت ترانه می‌خوانم  
بیا که از نفست صد بهار گل بدمد  
دل گرفته به یاد تو ای گل شب بو!  
هنوز مثل درخت و پرند و آهو  
چراغ چشم تو از دور می‌زند سوسو  
مخواه با غم غربت دل بگیرد خو  
شب ستاره و آینه و گل و گیسو  
بیا! که سبزه بروید دوباره بر لب جو<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

#### بهار در راه است

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است  
نگاه منتظران، عاشقانه می‌خواند  
به جاده‌های کسالت، به جاده‌های تهی  
کسی که با نفس آفتابیش دارد  
بهار، هم‌نفس ذوالفقار در راه است  
کسه: آفتاب شب انتظار، در راه است  
خبر دهید که: آن تکسوار در راه است  
سر شکستن شبهای تار، در راه است

کدام جمعه؟ ندانسته‌ام! ولی پیدا است که آن ودیعه پروردگار در راه است  
دلم خوش است میان شکنجه پاییز چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

یار آمدنی است

فسر و غم بخش شب انتظار، آمدنی است  
رفیق آمدنی، غمگساز آمدنی است  
بسه خاک کوچه دیدار آب می‌پاشند  
بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است  
ببین چگونه قناری ز شوق می‌لرزد!  
مسترس از شب یلدا، بهار آمدنی است  
صدای شیهه رخس ظهور می‌آید  
خبر دهید به یاران: سوار آمدنی است  
بس است هر چه پلنگان به کوه خیره شدند  
یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! تا کی انتظار?!

در جهنم، آدمی بسیار	رونسق بهشت! گندمی تبار!
شور من! بزن پرده را کنار	فارس الحجاز! نغمه‌ای بساز
بر نگاهمان، مرهمی گذار	یوسف نهان! صاحب الزمان!
خون نشسته در چشم ذوالفقار	ای حماسه مرد! آسمان نورد!
تا کی انتظار؟! تا کی انتظار? <sup>(۳)</sup>	پشتان خمید، قطع شد امید

\* \* \*

۱ - محمود سنجری.

۲ - مرتضی امیری اسفندقه.

۳ - سید محمد حسین ابوترابی.

می‌آیی و ...

می‌آیی و تمام زمین است مال تو  
وقتی که می‌رسی ز افق‌های دوز دست  
تو از تمام آیینه‌ها مهربان‌تری  
یوسف‌ترین غریب قبیله تویی عزیز!  
خورشید، ذره‌ای است ز شرح جمال تو  
گم می‌شود تمام زمین زیر بال تو  
باران چگونه وصف کند شرح حال تو؟  
پسر می‌کند تمام دلم را خیال تو  
ماییم و سینه‌های پریشان، همین و بس  
ماییم و مهربانی زهرا خصال تو<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

به کلبه‌ات برگرد!

عبور می‌کند از متن سایه‌ها یک مرد  
نسیم خاطره‌ها پیش پای آمدنش  
عبور می‌کند آری، همان که مانده غریب  
بدون رویش چشمانت ای گل نرگس!  
که از تبار بهار است و از قبیله درد  
ز باغ عشق، امید حضور می‌آورد  
نشسته پیش همین مردمان خسته و سرد  
برای خویش نداریم جز بهاری زرد  
بیا به خاطر دریا، به کلبه‌ات برگرد!<sup>(۲)</sup>  
تو مثل موجی و این کلبه، ساحلی تنها

\* \* \*

لحظه موعود

خواهی آمد ای سوار سبز پوش!  
با نگاه خویش در متن زمین  
لحظه‌هایم را بهاری می‌کنی  
عشق را هر لحظه جاری می‌کنی

□ □ □

خواهی آمد، خوب می‌دانم هنوز  
خیره بر بی‌انتهای جاده‌ها  
می‌نشینم روزها چشم انتظار  
می‌نشینم با نگاهی اشکبار

□ □ □

ای بهار آخرین! کی می‌رسی؟  
در عبور بسیدریغ لحظه‌ها  
من غریب و خسته اینجا مانده‌ام  
من کنار خویشتن جا مانده‌ام

□ □ □

فصل‌ها را باز هم پر می‌کند  
تسا بسینم لحظه موعود را  
گریه من، شیون من، سوز من  
جمعه می‌شد کاشکی هر روز من! (۱)

\* \* \*

چرا نمی‌آیی؟!

غروب جمعه دلگیر با دعای سہات  
هزار پنجره، پرواز می‌کند تا اوج  
نشسته‌ای به بلندای لحظه‌های یقین  
و دانه دانه تسبیح دست سرشارت  
زمین دچار تشنج، دچار بحران است  
تو سرنوشت زمینی، چرا نمی‌آیی؟  
دل شکسته من می‌زند دوباره صدات  
هزار پنجره از این دریچه‌های نجات  
و زیر پای تو جوشیده، نیل، دجله، فرات  
به نخ کشیده‌ای از اجتماع گنگ کُرات  
شبیه گوی مقوایی بدون ثبات  
غروب جمعه دلگیر با دعای سہات (۲)

\* \* \*

فقط!

دو چشم خسته من می‌خکوب کعبه فقط  
پر از تب است بگو پس چرا نمی‌آیی؟  
غمانده بر تن این روزهای نامشروع  
طلوع می‌کنی از شرق این مکعب نور  
به سمت چشم تو پیوند می‌خورد با هم  
شکست قبله‌غا از رسوب کعبه فقط  
تو ای مسافر تنهای خوب کعبه فقط  
به جز صلابتی از چارچوب کعبه فقط  
و درک می‌کند این را، غروب کعبه فقط  
نمازهای فرادای رو به کعبه فقط (۳)

\* \* \*

انتظار مستجاب!

بی‌توجه سخت می‌گذرد روزگار من  
ای آفتاب! خیره به راحت نشسته‌ام  
هر شب برای آمدنت گریه می‌کنند  
امید بسته‌ام که می‌آیی و می‌کشی  
دل را برای آمدنت فرش کرده‌ام  
«خود را به من نشان بده آینه‌وار من»  
رحمی به حال دیده چشم انتظار من  
سجاده و دو دیده شب‌زنده‌دار من  
دستی بر این، بر این دل امیدوار من  
بشتاب! ای امید دل بیقرار من!

دست دعا و اشک و نیاز ظهور تو کی مستجاب می‌شود این انتظار من! (۱)

\* \* \*

یار غمگسار بیاید

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید

خسزان باغ جهان را ز نو بهار بیاید

دعا کنید، دعایی که آفتاب درخشان

به سرپرستی گل‌های روزگار بیاید

زند به گرده شب زخم، گام توسن عزمش

چو از فراز زمان، مهر شب شکار بیاید

هزار اختر تابنده در سپهر دو دستش

هزار مهر منیرش به کوله‌بار بیاید

قیامتی کند از قامتش به پا که تو گویی

معاد روپش انسان درین دیار بیاید

دمد به گلشن گیتی، بلوغ صبح رهایی

بهار خنده ز نسد، گل به شاخسار بیاید

اگر ز موج پر آشوب عشق، نوح زمانه

به ساحلی که مرا باشد انتظار بیاید:

هزار اختر نور از فلک، ز شوق و ز شادی

برای دیدن آن یار گل‌گذار بیاید

جمال را بنماید اگر ز پرده غیبت

قرار بر دل یاران بیقرار بیاید

کتاب عشق گشایید و «ان یکاد» بخوانید

دعا کنید که آن یار غمگسار بیاید (۲)

\* \* \*



جز این تمنایی نداریم

ما بی تو - تا دنیاست - دنیایی نداریم  
 ای سایه‌سار ظهر گرم بی‌ترحم  
 تو آبروی خاک‌ی و حیثیت آب  
 وقتی عطش می‌بارد از ابر سترون  
 شمشیرها را گو ببارند از سر بفض  
 چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم  
 جز سایه‌دستان تو جایی نداریم  
 دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم  
 جز نام آبی تو، آوایی نداریم  
 از عشق، ما جز این تمنایی نداریم<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

صبحی دگر می‌آید...

صبحی دگر می‌آید ای شب‌زنده‌داران!  
 از قلل‌های پر غبار روزگاران  
 از بیکران سبز اقیانوس غسیت  
 می‌آید او تا ساحل چشم انتظاران  
 آید به گوش از آسمان: این است مهدی!  
 خیزد خروش از تشنگان: این است باران!  
 با تیغ آتش می‌درد آن وارث نور  
 در انتهای شب، گلوی نابکاران  
 از بیشه‌زار عطرهای تازه آید  
 چون سرخ‌گل بر اسب رهوار بهاران  
 آهنگ میدان تا کند او، باز ماند  
 در گورد راهش مرکب چابکسواران  
 آئینه آیین حق! ای صبح موعود!  
 ماییم سپای تو را آئینه‌داران  
 دیگر قرار بی‌تو ماندن نیست در دل  
 کی می‌شود روشن به رویت چشم یاران؟<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

### دیار خورشید

ستاره‌ها همه شب زنده‌دار خورشیدند که تا طلوع سحر، بیقرار خورشیدند  
ز جلوه‌های رخ تابناکشان پیداست که این خجسته‌دلان از تبار خورشیدند  
عبور مَرکبشان بی‌نیاز اسم شب است که آشنا به حریم دیار خورشیدند  
ز چشمه‌سارِ ولی نعمت آبرو گیرند به خوان نور و شرف، ریزه‌خوار خورشیدند  
شکوه شب بود از وسعت شکفتنشان شکوفه‌های لب جویبار خورشیدند  
به گاه غیبت کبرای آفتاب شرف ستاره‌ها، همه شب زنده‌دار خورشیدند<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### کی ظهور می‌کنی؟!

ای نسیم سرخوشی که از کرانه‌ها عبور می‌کنی!  
ای چکاوکی که کوچ تا به جلگه‌های دور می‌کنی  
ای شهاب روشنی که از دیار آفتاب می‌رسی!  
این فضای قیرگونه را پر از طنین نور می‌کنی  
آی ابر دلگرفته مهاجری که خاک تیره را!  
آشنای تند بارش شبانه بلور می‌کنی  
ای ترمی که پا به پای رودها و آبشارها!  
خلوت سواحل خموش را، فضای شور می‌کنی  
آی رهسپر! گر از دیار یار ما عبور می‌کنی  
پرسی نما، بگو که: ای بهار! کی ظهور می‌کنی؟<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

### اگر برگردی ای موعود!

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو  
بین باقی است روی لحظه‌هایم جای پای تو

اگر کافر، اگر مؤمن، به دنبال تو می‌گردم  
چرا دست از سر من بر نمی‌دارد هوای تو؟  
صدایم از تو خواهد بود، اگر برگردی ای موعود!  
پس از داغ شقایق‌هاست آوازم برای تو  
تو را من با تمام انتظارم جستجو کردم  
کدامین جاده امشب می‌گذارد سر به پای تو؟  
نشان خانه‌ات را از هزاران شهر پرسیدم  
مگر آن سوتر است از این تمدن روستای تو؟!<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### بنده صاحب الزمان بودن

بهنده را سر بر آستان بودن	بهتر از پا بر آسمان بودن
نفسی در رضای حضرت حق	بهتر از عمر جاودان بودن
گه چو زنجیر، سر به حلقه در	گه چو در، سر بر آستان بودن
بهتر از پادشاهی دو جهان	بسر در دوست پاسبان بودن
بندگی در جناب حضرت عشق	بهتر از شاه انس و جان بودن
عین انسان شدن به دیده حق	یعنی: از چشم خود نهان بودن
مسند از کسوه قاف گسترده	بال سیمرغ، سایبان بودن
چون جرس، بسته از پی محمل	در ره عشق، یک‌زبان بودن
یکدل و یک دهان و یک ناله	همه تن جنبش و فغان بودن
گمراهان را درین شب تاریک	روشنی سوی کاروان بودن
در سیاحت به ساحت ملکوت	با دل و روح هم‌عنان بودن
از زمان و زمانیان بیرون	بنده صاحب الزمان بودن <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

۱ - یوسفعلی میرشکاک.

۲ - حاج میرزا حبیب خراسانی.

حرم کجاست!!

گم کرده راه کعبهٔ عشقم، حرم کجاست؟

یعنی که جلوه‌گاه تو زیبا صنم، کجاست؟!

شادی، نصیب خاطر شادی پسند تو

من دوستدار درد و غم، درد و غم کجاست؟

من، خانهٔ زاد محنت و رنجم خدای را

خانهٔ خدای ذوالنَّعَم ذوالکَرَم کجاست؟

تا از سیاهی شب دیجور و رهیم

یا رب! فروغ ناصیهٔ صبحدم کجاست؟

تا داد و دین بیاید و کفر و ستم برزد

حامی عدل و ماحی کفر و ستم کجاست؟

از دوزخ فراق رخس، جان و دل گداخت

کوش که هست غیرت باغ ارم، کجاست؟

آن کشتی نجات، که زی ساحل مراد

درد چو نوح، سینهٔ امواج یم کجاست؟

جز او، امیر کشور غیب و شهود نیست

آن والی حدود و خدیو قدم کجاست؟

دل‌ها ز طول غیبت آن شه ملول گشت

بزداید آن که از دل ما زنگ غم، کجاست؟

تا وصف خطِّ سبز و لب لعل او کند

آن روز، کلک «خوشدل» شیرین قلم کجاست؟<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

تا سپیده می‌آید

بسیا که با همهٔ کوله‌بار برخیزیم      به عزم بوسه به دستان یار، برخیزیم

غبار غربت پاییز را دوامی نیست      به انتظار طلوع بهار برخیزیم  
ضریح دل بزداییم با ستاره اشک      مثال آینه بی غبار، برخیزیم  
سوار صبح ظفر تا سپیده می آید      بیا ز خواب شب انتظار، برخیزیم  
به پاس حرمت خورشید با گل صلوات      چو موج حاصل از انفجار، برخیزیم<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### خدا کند تو بیایی

چه قدر منتظرم من، خدا کند تو بیایی  
نشسته پشت درم من، خدا کند تو بیایی  
از آن درخت شکسته، از آن پرندۀ خسته  
هنوز خسته ترم من، خدا کند تو بیایی  
همیشه در سفری تو، بهار و برگ و بری تو  
درخت بی ثمر من، خدا کند تو بیایی  
غریب مانده ام ایسنا، غریب مثل پرستو  
شکسته بال و پر من، خدا کند تو بیایی  
شب است و ماه تویی تو، نشان راه تویی تو  
بین که در به درم من، خدا کند که بیایی<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

### طرح لبخند تو

چشم ها، پرسش بی پاسخ حیرانی ها  
دست ها، تشنه تقسیم فراوانی ها  
با دل زخم، سر راه تو آذین بستیم  
داغ های دل ما، جای چراغانی ها  
حالیا دست کریم تو برای دل ما  
سر پناهی است درین بی سر و سامانی ها

وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی  
ای سر انگشت تو آغاز گل افشانی‌ها  
فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید  
فصل تقسیم غزل‌ها و غزلخوانی‌ها  
سایه امن کسای تو مرا بر سر بس  
تا پناهم دهد از وحشت عسریانی‌ها  
چشم تو، لایحه روشن آغاز بهار  
طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### پنجره گلها

گوش کن! می‌شنوی همه دریا را؟  
تپش واهمه خیز نفس صحرا را  
نور، بی‌حوصله در پنجره می‌آشوبد  
باز کن پنجره بسته گلدان‌ها را  
واژه‌ها، در شعف شور شدن می‌رقصند  
دیدنی آنک به افق چرخش مولانا را؟  
شبهه اسب کسی در نفس طوفان است  
گوش کن! می‌شنوی همه دریا را؟  
سبز پوش اسب سواری، گل و قرآن در دست  
آب می‌پاشد یک مرقد ناپیدا را<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

#### گفتم می‌آیی

گفتم می‌آیی، کوچه‌ها را آب پاشیدم  
گلدان نور آوردم، عطر ناب پاشیدم

شب با سپاه خویش در پس کوچه‌ها گم شد  
بر ذهن تار آسان، مهتاب پاشیدم  
هرچند بی‌تو، زندگی مرداب ماندن بود  
من بذر نیلوفر بر این مرداب پاشیدم  
در قاب عمرم، انتظاری کهنه می‌رقصید  
تصویرهای تازه بر این قاب پاشیدم  
امشب تمام آن چه می‌بایست، من کردم  
باید بیایی، کوچه‌ها را آب پاشیدم<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

مولا نمی‌آیی!

من امشب زار می‌نامم، چرا مولا! نمی‌آیی؟  
چرا ای صبح بی‌پایان‌ترین یلدا نمی‌آیی؟  
دل را نذر کردم تا به چشمانت بیاویزم  
ضریح چشم‌هایت، قبله‌گاه ما، نمی‌آیی؟  
طلسم انتظار کهنه چشم مرا کافی است  
که در هم بشکنی بایک نگاه، اما نمی‌آیی!  
تمام جاده‌ها چشم انتظار مَقدمت هستند  
سوار سبز پوشِ وادی بطحا! نمی‌آیی؟  
بسین در انتظارم تا نثار مَقدمت سازم  
دل را، هستی، دار و ندارم را، نمی‌آیی؟  
زمین، آئینه تاریکی و کفر و تفرعن شد  
غرور آخرین از نسل «أعظینا» نمی‌آیی!  
تو گفتی: جمعه موعود می‌آیم، نمی‌دانم  
چرا مولا! چرا مولا! چرا مولا! نمی‌آیی؟<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

### گل نرگس

بیا تا نغمه شوق از نهاد خاک برخیزد  
غبار از خاطر آینه افلاک برخیزد  
اگر در جلوه آری گوهر پاک وجودت را  
صدف از دامن دریا، گریبان چاک برخیزد  
گل شوق تو را در دیده می‌کارم، مگر امشب  
دل از خواب گران آرزو، چالاک برخیزد  
اگر پا در رکاب آری، به پا بوس سمند تو  
هزاران لاله خونین جگر از خاک برخیزد  
بیار ای دیده! امشب قطره قطره اشک بر دامن  
که از دل، شعله شعله آه آتشناک برخیزد  
به هنگام ظهور تو، تو ای خورشید نورانی  
به پیش پای تو چون خاکیان، افلاک برخیزد  
مگر حرف مرا تکرار سازد ای گل نرگس!  
سخن با کوه می‌گویم، کزو پژواک برخیزد  
به شوق نرگس مست تو ای مهر جهان آرا!  
بسی گل نغمه مستی ز نای تاک برخیزد<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### بیا بتاز و بتازان

کجاست قامت سبزت؟ بهارمان! بس نیست؟  
بیا بتاز و بتازان سوارمان! بس نیست؟  
دو چشم می‌کنم این کوه و کاه را بر راه  
اگر اشاره کنی، انتظارمان بس نیست؟



چه فکر می‌کنی ای مهربان‌ترین روشن؟!  
چه فکر می‌کنی؟ آیا غبارمان بس نیست؟  
مخسواه گریه بپرهیزد از من ای مولا!  
اگرچه عده پسرهیزگارمان بس نیست  
کجای خاک بخوابانم این همه گل را؟!  
بس است ساقه شکستن، مزارمان بس نیست؟!  
زیساد فکر سفر می‌کنی دل ناچیز!  
یقین بدان که سفر هست، بارمان بس نیست<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### رود آینه

تو می‌رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری  
واز دو دست همیشه سبزه، گل و نسیم بهاره جاری  
نمی‌توان از تو در غزل گفت، تو را ابد پا ازل گفت  
تو رود آینه هستی و ابر ز گیسوانت شراره جاری!  
چه می‌کنی که به شوق نامت درین غزل‌های خشک و بی‌روح  
گل تصاویر می‌شکوفد، و می‌شود استعاره جاری  
میان بغض سیاه ساکت تو می‌رسی ای گلوی عاشق!  
و می‌شود با صدای سبزه اذان عشق از مناره جاری  
فروغ شبهاست خواندن تو، بلوغ لهماست خواندن تو  
تویی که معنای بودنت را نمی‌کنی در نظاره جاری  
تو را سوار همیشه پیروز! به چشم فردا مگر ببینم  
که می‌رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری<sup>(۲)</sup>

\* \* \*



باغبان فلق! بذر فردا!  
بیستون آسمان! راه شیری!  
فاتحه! قدر! وَالْعَصْر! یاسین!  
قبله! سجاده! نیت! نیایش!  
نافله! نازدانه! نوازش  
آشکار «حسن»! غیب نرگس!  
دانه خاور من! کجایی؟  
شور شعر تر من! کجایی؟  
واقعۀ کوثر من! کجایی؟  
سجده آخر من! کجایی؟  
غایب در بر من! کجایی؟  
راز پرده در من! کجایی؟<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### چشم‌های جاده

کور کرد انتظار، چشم‌های جاده را  
کشسته است مردم انتظار زاده را  
آتشی به نام عشق، باز طعمه کرده است  
مثل روزهای پیش جنگل اراده را  
ای که با صدایتان آبدیده می‌کنید  
دشمن‌های سیصد و سیزده پیاده را  
سبزتر کنید هان! روی شان‌هایتان  
نخل‌های چوبی خواب‌های ساده را  
می‌رسد کسی که باز روح تازه می‌دهد  
مردهای جنگی از نفس فتاده را  
او همان کسی است که سمت عشق می‌کشد  
مثل حالت قنوت، دست‌های ساده را  
با نگاهش عاقبت، سبز می‌کند کسی  
قلب سرد جنگل و چشم کور جاده را<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

زودتر برگرد!

می‌خواهم آری خوب باشم، خوبتر، برگرد

این را نمی‌خواهی تو خوب من! مگر؟ برگرد

امشب دعای ساقه‌هایم نام سبز توست

می‌خشکم آخر زیر باران تبر، برگرد

فصل تو شد گویا که نامت مثل نیلوفر

پیچیده امشب در همه کوه و کمر، برگرد

امشب بسیابان در بسیابان مار می‌روید

خشکیده حتی شاخه‌های شعله ور، برگرد

شمشیرها در انحنای خشم پوسیدند

عصیان قومی تازه شد فصل خطر برگرد

یک روز دیگر آمد اما بی‌غزل طی شد

دارم به پایان می‌زنم من، زودتر برگرد!<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

آن همیشه خوب

از شانهاش شکوفه می‌ریزد مردی که وسعتش بهارانی است

می‌آید از غبار آن سوها در یک شبی که تُرد و بارانی است

بر تک درخت جاده می‌بندد اسب سپید و خسته خود را

می‌خواند آه ز آن شب موعود، از آن شبی که سخت طوفانی است

من دیده‌ام شهاب می‌ریزد از گوشه گوشه ردای او

در چشم‌های ابری‌اش رازی است مانند آن شبی که بارانی است

افسوس بسادهای ده روزه، بسوی بهار را نسیاوردند

تسقوم‌ها ولی نفهمیدند امسال فصل‌ها زمستانی است

با نان و با کبوتر و با زیتون، کاش آن همیشه خوب برگردد

این روزهای سوخته دیری است بی او در ابتدای ویرانی است<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

تو چرا دیر می‌کنی؟!

ای آخرین ستاره که تأخیر می‌کنی      من زود آمدم، تو چرا دیر می‌کنی؟

من زود آمدم، به یقینی که خواب رفت      خوابی که ای نیامده! تعبیر می‌کنی

ای آخرین ستاره! که با خنده‌ای زلال      شب را، اسیر صبح فراگیر می‌کنی

با من بگو: نرفته به صبح تو می‌رسم      یا آن که وعده وعده مرا پیر می‌کنی؟<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

کوچ

وَنَمِمْ مِی بَارِدِ از آیینِ شبِ جاری مان

کیست تا آمده باشد پی دلداری مان؟!

سفری تازه فرا روی ره قافله نیست

وہ چه دلگیر شد این جاده تکراری مان!

لحظه‌ها، باور شوقی است که در چشم دوید

پشت این پنجره آویخته بیداری مان

سرو این باغ از آسیب تبر این باد!

جمع عشقیم و نگاهند ز بسیاری مان

گفت: این قافله باید که ز شب کوچ کند

صبح خورشید که آمد به جلو داری مان؟<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

سپیده موعود

معبود دلم بی‌تسو ساکت است و ظلمانی      ای الهه خورشید در شب زمستانی!

۲ - علیرضا دهلرویه.

۱ - قادر دلاور نژاد.

۳ - جعفر رسول‌زاده (آشفته).

از پیت روان کردم در غروب تنهایی  
لحظه‌ای رهایی ده ای ستاره قطبی!  
باز هم بهاری کرد آسمان چشمم را  
در مسیر دیدارت ای سپیده موعود!  
از تسبار اندوهم چون شقایق صحرا  
ناله‌های پی در پی، گریه‌های پنهانی  
زورق وجودم را زین محیط طوفانی  
کسوج سبز آوازِ بیهوده‌های زندانی  
کوچه باغ چشمم را کرده‌ام چراغانی  
الفتی ندارم با هر غم خیابانی<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

### طلوع

به چشم من ببخش، آسمانی!  
بسیا و ماه لحظه‌های من باش  
بهار من که بی تو، بی تو، بی تو  
بسیا و برگ زیستن بیاور  
تو را به انتظار می‌سرایند  
تویی که کوله‌بار دست‌هایت  
افق افق طلوع ناگهانی  
درین هزار و یک شب کتانی  
خزانشیم، خزانشیم، خزانی  
برای این درخت استخوانی  
تمام سبزه‌های ارغوانی  
پر است از خدا و مهربانی<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

### گل بکار!

آه می‌کشم تو را با تمام انتظار  
پر شکوفه کن مرا ای کرامت بهار!  
در رخت به انتظار صف به صف نشسته‌اند  
کاروانی از شهید، کاروانی از بهار  
ای بهار مهربان! در مسیر کاروان  
گل بیاش و گل بیاش، گل بکار و گل بکار!  
بر سرم نمی‌کشی دست مهر اگر مکش  
تشنه محبتند، لاله‌های داغدار

دسته دسته گم شدند بهیره‌های بی‌نشان

تشنه تشنه سوختند، نخل‌های روزه دار

می‌رسد بهار و من بی‌شکوفه‌ام هنوز

آفتاب من بتاب! مهربان من بیار! (۱)

\* \* \*

ای آفتاب گمشده!

از مشرق تجلی مذهب، طلوع کن

با بال‌های سوخته یک شب طلوع کن

ای خطبه شهادت زینب! طلوع کن

با باده‌های سرخ و لبالب طلوع کن

بر سفلگان پست مُدبذب طلوع کن

ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن (۲)

ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن

ای آخرین ستاره عاشق! چو آفتاب

کشتند بی‌حضور تو جدت حسین را

از هفت خط جام، عطش شعله می‌کشد

پر شد زمین ز فتنه شیطان و آل او

امشب، غروب بوی غربی نمی‌دهد

\* \* \*

انتظار

بسیا و گرنه درین انتظار خواهم مرد

اگر که بی‌تو بیاید بهار، خواهم مرد

به روی گونه من اشک، سال‌ها جاری است

وزیر پای همین آبشار، خواهم مرد

خبر رسید که تو با بهار می‌آیی

در انتظار تو من تا بهار خواهم مرد

پدر که تیغ به کف رفت مژده داد که من

به روی اسب سپیدی سوار خواهم مرد

تمام زندگی من درین امید گذشت

که در رکاب تو با افتخار خواهم مرد<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

کوچه کوچه جستجو

کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار

شهر من! شکفته‌ای در تبسم بهار

شهر من! شکفته‌ای در بهار مقدمش

در بهار ملتعب، در بهار بی قرار

کینه را بگو برو از تمام سینه‌ها

سینه را بگو بخوان، با تمام چشمه سار

یک گل محمدی است در شکنجه سکوت

هم تسبار نرگسی، زاده در دل حصار

الفت جوان رسد شوق جاودان رسد

از پس قسرون درد، از پس مه و غبار

آزمون قرن‌هاست این که می‌رسد ز راه

کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

چشم انتظار تو مانده است

فصل شکوفایی ماست، صبح بهاری که داری

شرقی‌ترین آفتاب است، آینه‌داری که داری

ای آسمانی‌ترینیم! در آسمان مانده بر جای

صد کهکشان جای پای، از گشت و گذاری که داری

با آسمانت انیسند گل‌های محبوب مهتاب

خورشید پر می‌گشاید در سایه ساری که داری



باور کن این ابرها هم ذوق چکیدن ندارند  
تا آذرخشی نخیزد از ذوالفقاری که داری  
در شام سرد بیابان، چشم انتظار تو مانده است  
فانوس چشمان زرد بجنون تباری که داری  
بعد از غروب زمستان همراه آواز باران  
می آید از مشرق سبز، صبح بهاری که داری<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

در اسارت مرداب  
سخت است با خیال تو در خواب زیستن  
چونان کسویر با عطش آب زیستن  
بر چهره، گرد زرد فراموشی زمان  
تصویر وار در قفس قباب زیستن  
چون جغد با شقاوت ویرانه ساختن  
خفاش وار همدم شب تاب زیستن  
دور از نگاه روشن آینه تاب تو  
همواره در اسارت مرداب زیستن  
ای آفتاب صبح تماشایی بهارا!  
تا چند بی تو در دل مرداب زیستن؟  
برخیز و مهر چهره بر افروز و شب بسوز  
سخت است با خیال تو در خواب زیستن<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

یار می آید  
غمین مباش برادر! که یار می آید  
دل نشسته به خون را قرار می آید

مگـوز تـیرگی آسمان شب آیین  
که صبح از پی شبهای تار می‌آید  
سپیده می‌دمد و آفتاب عالمتاب  
بسه آسمان شب انتظار می‌آید  
مریز اشک فراق از دو دیده چون یعقوب  
چرا که یوسف نسیکو عذار می‌آید  
امیر قافله گوید که از ره یاری  
بسه دشت حادثه آن تکسوار می‌آید  
بزرگ منجی عالم به دادخواهی ما  
بسه گاه حادثه بشمار می‌آید  
ز بازوان توانمند او به تارک خصم  
لهیب بارقه ذوالفقار می‌آید  
خوش آن خجسته پگاهی که با شکستن شب  
نهان به دیده ما آشکار می‌آید<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### هلا طلیعة موعود!

خوشا جمال جمیل تو ای سپیده صبح!  
هلا طلیعة موعود! جان رستاخیز!  
به پهن‌دشت خیالم، چمن چمن گل یاس  
گلوی ظلمت شب را دریده خنجر روز  
درای قافله شب دگسر نمی‌آید  
اگر چه غایبی از دیدگان من ای خوب!

\* \* \*

صدا بزن بهار را

بسیا و خستم کس به چشم هایت، انتظار را  
بسه بی صدا تسبیحی، صدا بزن بهار را  
نسبیدن تو کوه را، پر از سکوت کرده است  
و دشت‌های خسته از قرون بیشتر را  
به گوشه چشمی از تو، دردها به باد می‌روند  
بزن به زخم عشق، آن نگاه شاهکار را  
بسیا که مدتی است از میانه، نو رسیده‌ها  
به گوشه رانده‌اند عاشقان کهنه کار را  
تمام جمعه‌ها، زمین امیدوار می‌شود  
که پر کنی از آفتاب، آسمان تار را  
بریز خون تازه عبور زیر گام خود  
رگان خشک جاده‌های خفته در غبار را  
نشسته در غروب، روی زین اسب خسته‌اش  
نظاره می‌کند گذشت تند روزگار را  
«رکاب در رکاب تو، به سمت شعله تاختن»  
برآور آرزوی واپسین این سوار را<sup>(۱)</sup>

این بخش را با قصیده تصویری و زیبای علی موسوی گرمارودی زینت می‌دهیم:

رخشنده خنده سحر از شرق شد پدید  
رنگ سیاه شب ز رخ آسمان پرید  
و آن تیره اخم‌های شب از چهره زمین  
بسا بسوسه‌های سرخ فلق گشت ناپدید

تا خیمه‌های تیره شب را برافکنند  
و آن گه به پا کند به افق چادر سپید  
از دامن خیمای سحر دست‌های صبح  
گل میخ‌های کوکب سیمینه برکشید  
و آن گه سپید رشته‌ای از نقره‌های خام  
زین سوی تا به سوی دگر در افق رسید  
گوی که از نیام یکی تیغ صیقلی  
آمد برون و پرده شام سیه برید  
یسا کس سیاه جامه‌ای از سیمگون تنی  
آهسته از کنار بر و دوش بر درید  
اینک، خور<sup>(۱)</sup> از ره آمد و در دشت خاوران  
ز زین سپاه بیحد خود را پراکنید  
تا چشم زخم کس نرساند بدو زیان  
هرجا خور - این عروس دل افروز - می‌چمید  
ابر سیاه، دود ز اسپند می‌گرفت  
و ز پیش پیش، در ره او زود می‌دوید  
از سوی تابناک افق می‌شتافت پیش  
یک خیمه ابر پاک فروهشته سپید  
چونان که موج‌های کف آلوده بلند  
از دور دست سینه دریا شود پدید  
نک<sup>(۲)</sup>، خور به جایگاه بلند خود ایستاد  
و آن گه به بال نور به هر سوی پر کشید  
هم در کنار لاله وحشی گزید جای  
هم سوی سوسن و سمن بسوستان چمید

یک بوسه داد و جان و تن شب‌نمی ستند  
بوسی گرفت و خون به رخ سرخ گل دوید  
و آن گاه تا به دیده نرگس نگاه کرد  
برقی ز التهاب شگرفی در آن بدید  
زین برق التهاب به چشمان پاک او  
دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید  
همراه بوسه‌های زرِ آفتاب صبح  
در بوستان سامره این غنچه بشکفید  
یک لحظه در سراسر گیتی به مولدش  
هر سنگ و چوب، دل شد و از شوق پُر تپید  
یک لمحّه جان خسته این روزگار نیز  
در بستر زمانه ازین مژده آرمید  
آزادگی سرود که: شد مهدی آشکار  
نک بندگان بردگی و زور بگسلید  
آمد غریو عدل که: اینک من آمدم  
وین نغمه تا به کاخ ستم پیشگان رسید  
لبخند کبر و ناز ستمبارگان ز بیم  
چون جغد از خرابه لب‌ایشان پرید  
بر خار بوته‌های دل هر ستمگری  
آن غنچه‌های تلخ ستم نیز پژمرید  
بشکفت چون شکوفه که در بوستان دمد  
در شوره زار قلب ستمدیدگان دمید  
باز ای ای چو بوی گل از دیده‌ها نهان!  
کز رخ انتظار تو پشت فلک خمید

باز آ که دیده در همه نامردم جهان  
دیری است تا که رادی و آزادگی ندید  
هر نغمه‌ای که خاست، فرو مرد در گلو  
ز آن بیشتر هنوز که یسار د کند نشید

## منابع و مأخذ

۱ - قرآن مجید

۲ - نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی

آ

- ۲ - آذرخش، گزیده اشعار مشفق کاشانی، انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۵.  
۴ - آه عاشقان در انتظار موعود (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات سرور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۴.

ب

- ۵ - برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی، به تصحیح جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، تهران، سال ۱۳۴۳.  
۶ - بهار آل یاسین (مجموعه سرودهای آیینی)، به کوشش جعفر رسول زاده و حاج حسن باقری، انتشارات عصر ظهور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.

پ

- ۷ - پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۱.

ت

- ۸ - تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۲.  
۹ - تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ج ۱ و ۲ و ۳، سال ۱۳۷۶.

ح

۱۰ - حذیقة الحقیقة، سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۸.

خ

۱۱ - خوشه‌های طلایی (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، قم، چاپ دوم.

د

۱۲ - در غبار کاروان (مجموعه شعر)، محمود شاهرخی (جذبه)، سازمان انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۷۰.

۱۳ - دویست سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳.

۱۴ - دیوان ابوالفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، ج ۱، سال ۱۳۴۷.

۱۵ - دیوان ادیب پیشاوری، به کوشش علی عبدالرّسولی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲.

۱۶ - دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، سال ۱۳۱۲.

۱۷ - دیوان استاد فقیه عبدالحسین نصرت، به کوشش عبدالرضا نصرت، چاپ اول، سال ۱۳۴۷.

۱۸ - دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۲۴.

۱۹ - دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۲.

۲۰ - دیوان امیری فیروز کوهی، به کوشش امیر بانو فیروزکوهی (مصفا)، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۹.

۲۱ - دیوان امینی تبریزی، به کوشش علی نظمی، چاپ اول، سال ۱۳۵۶.

۲۲ - دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ج ۱، چاپ دوم.

۲۳ - دیوان جمال‌الدین محمد عبدالرّزاق اصفهانی، به تصحیح حسن وحید دستگردی.

۲۴ - دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۱.



- ۲۵ - دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری، به تصحیح ملک زاده، کتابخانه ابن سینا، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۲.
- ۲۶ - دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار (سهی) دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۴.
- ۲۷ - دیوان حکیم سنائی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات سنائی، تهران.
- ۲۸ - دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرزولی، انتشارات خیّام، تهران، سال ۲۵۲۷.
- ۲۹ - دیوان خسرو، سید محمد خسرو نژاد، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ دوم، سال ۱۳۷۴.
- ۳۰ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۳۱ - دیوان خوشدل تهرانی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۰.
- ۳۲ - دیوان دکتر احمد ناظر زاده کرمانی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۹.
- ۳۳ - دیوان سنا، استاد جلال الدین همائی (سنا)، به اهتمام ماهدخت بانو همائی، نشر هما، تهران، چاپ اول.
- ۳۴ - دیوان سید حسن غزنوی.
- ۳۵ - دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۲.
- ۳۶ - دیوان صابر همدانی، اسد الله صنّعیان (صابر)، با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۱.
- ۳۷ - دیوان صادق سرمد، با مقدمه جمیله سرمد، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۷.
- ۳۸ - دیوان صغیر اصفهانی، اصفهان، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۶۶.
- ۳۹ - دیوان طرب اصفهانی، به تصحیح جلال الدین همائی شیرازی، کتابفروشی فروغی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۳.
- ۴۰ - دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، تهران، چاپ اول، ج ۱، سال ۱۳۷۱.
- ۴۱ - دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳.
- ۴۲ - دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۲.
- ۴۳ - دیوان فروغی بسطامی، به کوشش حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، چاپ دوم، سال ۱۳۴۲.
- ۴۴ - دیوان قطران تبریزی، با مقالاتی از سه تن از اساتید، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول.
- ۴۵ - دیوان کامل دکتر رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، سال ۱۳۴۸.
- ۴۶ - دیوان کامل خواجهی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ ارژنگ.

- ۴۷- دیوان کمپانی، با مقدمه و پاورقی عباس فقیهی، انتشارات حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.
- ۴۸- دیوان لطفعلی بیک آذر بیگدلی، به تصحیح سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۶.
- ۴۹- دیوان محمدبن حسان خوسفی، به کوشش احمد احمدی بیرجندی و سالک، اداره کل اوقاف و امور خیریه استان خراسان، مشهد، چاپ اول.
- ۵۰- دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹.
- ۵۱- دیوان ناصح قمشه‌ای، حاج شیخ عبدالکریم ملکیان (ناصر قمشه‌ای)، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶.
- ۵۲- دیوان ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصرالله تقوی، چاپخانه گیلان، سال ۱۳۳۹.
- ۵۳- دیوان نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، انتشارات باران، مشهد، سال ۱۳۶۳.
- ۵۴- دیوان وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۳.
- ۵۵- دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷ هـ.ق.

س

- ۵۶- سرود درد (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷.
- ۵۷- سرود رگبار (مجموعه شعر)، علی موسوی گرماوردی، انتشارات رواق، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۷.
- ۵۸- سرود سپیده (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷.
- ۵۹- سرود ولایت (مجموعه سرودهای آیینی)، جعفر رسول زاده، انتشارات رواق اندیشه، قم، سال ۱۳۷۵.
- ۶۰- سفینه‌های نور (مجموعه شعر)، سید رضا مؤید، چاپ و نشر نخست، مشهد، سال ۱۳۷۷.
- ۶۱- سیری در شعر فارسی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول، سال ۱۳۶۳.

ش

- ۶۲- شعر و شاعری، معظمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، سال ۱۳۷۰.
- ۶۳- شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، محمد علی مجاهدی، پژوهشکده تحقیقات سپاه قم، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۹.

ف

- ۶۴ - فرهنگ آندراج، محمد پادشاه (شاد)، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، دوره، کتابفروشی خیام، تهران.
- ۶۵ - فرهنگ معین، دکتر محمد معین، دوره ۶ جلدی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۶۴.
- ۶۶ - فرهنگ موعود، حسین کریم شاهی بیدگلی، انتشارات ناصر، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

ک

- ۶۷ - کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیۀ طاهری شهاب، انتشارات سنائی، تهران.
- ۶۸ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۳.
- ۶۹ - کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۴.
- ۷۰ - کلیات دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، انتشارات علمیّه، تهران.
- ۷۱ - کلیات ضیائی، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶.
- ۷۲ - کلیات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۲۷.

گ

- ۷۳ - گلوآزه (مجموعه شعر)، به انتخاب محمد مطهر.
- ۷۴ - گل و نوروز (مجموعه شعر)، خواجوی کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۵۰.
- ۷۵ - گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱ و ۲.

ل

- ۷۶ - لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، عطار نیشابوری، به تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات محمودی، تهران.

م

- ۷۷ - مجمع الفصحاء، رضا قلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج ۶.
- ۷۸ - مجموعه اشعار نیما یوشیج، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶.

- ۷۹ - مجموعه دیدار (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب سید حبیب نظاری، دبیرخانه دائمی اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی علیه السلام، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۸۰ - مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶.
- ۸۱ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، به کوشش احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۵.

ن

- ۸۲ - نامه فرهنگیان، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)،
- ۸۳ - نجم الثاقب.
- ۸۴ - نخل میثم (مجموعه شعر)، غلامرضا سازگار (میثم)، با مقدمه محمد علی مجاهدی «پروانه»، نشر حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۵.
- ۸۵ - نشانه‌های ظهور او، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۸۶ - نغمه‌های ولایت (مجموعه شعر)، سید رضا مؤید، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴.

ه

- ۸۷ - همای و همایون (مجموعه شعر)، خواجه کرمانی، تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۸.

ی

- ۸۸ - یاد مهدی علیه السلام، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، سال ۱۳۷۱.
- ۸۹ - یک صحرا جنون (مجموعه شعر)، محمد علی مجاهدی (پروانه)، دار الصادقین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

## نمایه

\*آ

۲۵۶، ۱۲۶	آتشکده آذر
۲۶۷، ۲۳۴، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۳۳، ۹۹، ۹۳، ۷۰، ۵۱، ۳۷	آدم
۲۶۷، ۱۳۲	آدم صفی
۲۰۶	آذرآبادگان
۲۰۶	آسیا
۲۸۴	آشفته
۲۳۴، ۱۵۷، ۷۲، ۷۱، ۵۱	آصف
۷۲	آصف جم
۱۲۳، ۸۶	آصف سلیمان
۲۴	آفرین نامه
۱۰۲، ۹۵	آل
۲۱۸	آل ابراهیم
۳۷۸، ۳۶۷، ۲۵۷، ۲۰۴، ۱۸۳، ۸۲، ۸۱، ۵۴، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۳۷	آل الله ﷺ
۷۹	آل حیدر
۶۷	آل سامان
۱۳۱	آل سعود
۲۸۱، ۲۸۰	آل طاها
۳۶۵، ۳۵۰، ۳۱۲، ۲۲۲، ۹۵، ۷۳	آل علی
۹۴	آل یاسین

\* الف

۱۰۲	ائمه
۲۶۵، ۱۰۰	ائمه اثني عشر <small>عليهم السلام</small>
۲۶۲، ۲۵۶، ۱۳۰، ۹۴، ۴۶	ائمه اطهار <small>عليهم السلام</small>
۹۵	ائمه مصومين <small>عليهم السلام</small>
۲۰۳	ابا عبدالله الحسين <small>عليه السلام</small>
۱۷۸، ۱۳۳	ابراهيم
۱۳۵	ابراهيم بن آزر
۲۶۷، ۲۳۱، ۹۳	ابليس
۱۳۴، ۹۱، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳	ابن حسام
۳۰۵، ۲۷۸، ۱۲۹، ۱۲۳، ۸۶، ۸۲	ابن حسام خوسفي
۲۲۹	ابن سعود
۸۲	ابن يمين
۵۶	ابن يمين فريومدي
۱۵۴	ابوالحسن «جلوة» اصفهانی
۲۳	ابوالحسن شهيد بلخی
۵۹	ابوالحسن «طوطی» همدانی
۵۶	ابوالحسن مجدالدين «كسايی» مروزی
۱۵۹	ابوالحسن ميرزا «حيرت»
۷۱	ابوالعطاء كمال الدين محمود «خواجو» کرمانی
۶۵	ابوالفرج رونی
۱۸۵	ابوالقاسم
۵۹	ابوالقاسم حالت
۴۰۶	ابوالقاسم حسينجانی
۵۸	ابوالقاسم محمد نصير «طرب» اصفهانی
۲۲۰	ابوالوقت
۲۵	ابوبكر محمد خسروی
۱۳۷	ابوذر
۲۸	ابوسعيد ابوالخير ميهنه‌ای

۲۴	ابوطیب محمد مصعبی
۲۶	ابوعلی فرّخی سیستانی
۲۵	ابومحمد الیاس حکیم نظامی گنجوی
۲۹	ابو معین ناصر خسرو قبادیانی
۶۴	ابومنصور «قطران» تبریزی
۲۴	ابومنصور محمد دقیقی
۲۷	ابونظر عبدالعزیز عسجدی مروزی
۳۴	اثیرالدین اخسیکتی
۳۵۷، ۳۱۰، ۲۵۳، ۲۳۶، ۲۳۳، ۱۹۴، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۱۹، ۱۰۶، ۶۹، ۵۱، ۳۸، ۳۷، ۳۰	احمد
۹۹	احمد بن موسای کاظم <small>علیه السلام</small>
۵۹	احمد سهیلی خوانساری
۳۰۸	احمد محمود
۲۲۶، ۲۲۵، ۱۷۱، ۱۵۲	احمد مختار
۳۵۵، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۳۸، ۱۳۳، ۷۷، ۵۰، ۳۲	احمد مُرسَل
۲۲۶	أخْنَف
۶۷	اخستان
۱۷۵، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۳۱، ۳۱	ادریس
۳۲۸، ۲۵۳، ۲۱۷، ۱۱۸	ادیب الممالک فراهانی «امیری»
۷۱	ارسلان
۱۳۱	ارمیا
۲۰۷	اروپ
۲۰۷، ۲۰۶	اروپا
۲۰۶	اسپانیا
۱۸۸، ۹۸، ۹۴	اسد الله
۵۹	اسد الله صنّعیان «صابر» همدانی
۳۷	اسرار نامه
۲۶۷	اسرافیل
۷۰	اسکندر
۲۰۰، ۱۴۰، ۱۳۴	اسکندر خان «بهجت» قاجار

۳۵	اسکندر نامه
۱۹۶، ۱۶۷، ۱۴۵، ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۸، ۷۹، ۶۷، ۶۶، ۶۳، ۱۴	اسلام
۲۸۰، ۲۷۹، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۳، ۱۹۸	
۲۸۰، ۲۱۳، ۱۳۰	اسم اعظم
۱۷۸، ۳۳	اسماعیل
۵۹	اسماعیل نجومیان خراسانی «نجومی»
۲۱۵، ۲۰۰	اشرف الکتاب
۱۸۶، ۱۱۷، ۸۳	اشعار مهدوی
۲۶۷	اصحاب کهف
۲۳۴، ۲۳۲، ۲۰۸، ۷۰	اصفهان
۲۰۶	افریقیه
۳۵	افضل الدین حکیم خاقانی شروانی
۲۲۵	افغان
۲۵۵	افلاطون
۲۲۹	الرَّجُلُ الْجَبَلِي
۱۹۷	الهی
۱۲۱	الیاس
۱۳۱	الْبَيْع
۳۰۹، ۱۵۶	أَمَّ الْكُتَّاب
۶۴	امام الشعراء
۲۶۵، ۲۵۷، ۸۲	امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۱۲	امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۷۸	امام حی قائم
۱۸۴	امام خمینی <small>رحمته الله</small>
۱۲۷، ۱۲۳، ۱۱۷، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۶، ۸۵، ۱۴	امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۴۱، ۲۱۷، ۲۰۰، ۱۷۹، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۳	
۳۶۶، ۳۲۶، ۳۲۲، ۲۹۲، ۲۸۱، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۴، ۲۵۳	
۳۶۵، ۷۳	امام زمانت
۱۸۹	امام زمانه



\* ۵

۲۲۳، ۶۸	دارالسلام
۳۸۷، ۳۴۰، ۲۲۳، ۱۷۸، ۱۳۱	داود نبی
۳۶۰	دایره متفقه
۳۵۹	دایره مجتلبه
۳۶۱	دایره مجتلبه زاید مزاحفه
۳۵۹	دایره مختلفه
۳۶۰	دایره مشتبهه
۳۶۱	دایره مشتبهه زایده
۳۶۱	دایره مشتبهه مزاحفه
۳۵۹	دایره مؤتلفه
۱۱۹، ۸۵، ۸۰، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳	دجال
۲۶۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۷، ۱۶۶، ۱۲۹، ۱۲۸	
۱۸۶، ۱۷	دجالان
۶۹	دجال صفاهان
۲۳۶، ۲۳۴، ۷۰	دجالی
۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۳، ۸۶، ۸۴	دجالیان
۳۹۴، ۱۹۶، ۱۰۱	دجله
۶۸	در بند
۲۲۹	درویش سودانی
۲۲۹	درویش مصر
۳۴۷	دریاچه خزر
۸۳	دریای عمان
۲۰۷	دریای هند
۳۹۴، ۳۶۷	دعای سمات
۳۶۶، ۳۶۲	دعای فرج
۳۶۲	دعای ندبه
۳۵۸	دکتر طاهره صفارزاده
۳۳۳، ۲۸۹، ۲۲۱، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۲۰، ۵۹	دکتر قاسم رسا

۱۹۵، ۱۹۱، ۵۹	دکتر ناظر زاده کرمانی
۹۴	نُدُل
۳۷۷، ۳۵۸، ۳۱۵، ۲۰۰، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۳۷	دوره قاجار
۲۰۲	دوره ناصری

\* ذ

۱۹۷	ذاکر جوهری
۳۴۶	ذره
۳۹۱	ذوالجناح
۳۹۲، ۳۹۱، ۳۵۷، ۳۳۳، ۳۱۰، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۰، ۱۶۹، ۱۲۲، ۱۰۰	ذوالفقار
۱۳۱	ذوالکفل

\* ر

۲۵۰	رامین
۳۶۴، ۳۱۹	رحمت الله صادقی
۲۳۱، ۶۵	رستاخیز
۲۰۷، ۷۰	رستم دستان
۱۶۶، ۱۴۵، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۳۷	رسول
۳۰	رسول الله
۱۴۵، ۳۵	رسول خدا ﷺ
۲۲۵	رسول عربی
۲۵۷، ۶۴، ۵۴، ۳۶، ۳۵	رسول گرامی اسلام ﷺ
۱۵۹	رسول مسدّد
۳۳	رشیدالدین وطواط
۸۱	رضا
۳۹۱	رضا طاهری
۲۸۸	رضوانی
۱۸۵	رضیّه
۱۵۷	رُفْرَف

۳۶۰، ۳۵۹	بحر رمل
۳۶۱	بحر رمل مخبون
۳۶۰	بحر سریع
۳۶۱	بحر سریع مطوی
۳۵۹	بحر طویل
۳۶۱	بحر قریب مکفوف
۳۵۹	بحر کامل
۳۶۰	بحر متقارب
۳۶۰	بحر مجتث
۳۶۲، ۳۶۱	بحر مجتث مخبون
۳۵۹	بحر مدید
۳۶۰	بحر مضارع
۳۶۲، ۳۶۱	بحر مضارع مکفوف
۳۶۰	بحر مقتضب
۳۶۲، ۳۶۱	بحر مقتضب مطوی
۳۶۰	بحر منسرح
۳۶۲، ۳۶۱	بحر منسرح مطوی
۳۶۲	بحر مهمل
۳۵۹	بحر وافر
۳۵۹	بحر هزج
۳۶۱	بحر هزج مکفوف
۳۵۰	بدخشان
۳۳۵	بدر
۵۶، ۳۳	بدرالدین قوامی رازی
۵۱	برخیا
۲۲۸	برزین
۳۶۶، ۲۲۶	بصره
۴۰۲، ۳۰۸، ۱۲۷	بطحا
۷۴	بظلمیوس

نمایه ۴۳۱

۲۲۵	بغداد
۳۹۰	بُغضِ جمکرانی
۳۱۱	بقای اصفهانی
۲۷۷، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۰، ۱۳۹	بقای سپاهانی
۱۰۲	بقیّه‌ی خدا
۱۴۵	بقیّةُ الله
۹۶	بلال
۱۸۹	بلبل
۶۶	بلخ
۱۵۷، ۶۷	بلقیس
۲۶۳	بلیس
۲۲۹	بنگالی
۱۲۶	بنی آدم
۲۰۵	بنی امیّه
۲۱۸، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۳۸	بوالبشر
۱۸۵، ۱۸۲	بوالحسن
۳۹۰، ۲۱۴، ۱۳۲	بوتراب
۲۲۶، ۲۲	بوجهل
۲۳۰، ۱۷	بودا
۲۲	بوسلیک گرگانی
۲۴	بوشکور بلخی
۲۶	بو طاهر خسروانی
۵۱	بو علی سینا
۶۷	بوقبیس
۱۲۹، ۸۶	بولهب
۱۴۶	بهایی
۱۴۳	بهجت
۱۴۲	بهجت خاقان
۳۱۱، ۳۰۷، ۲۷۷، ۲۷۲، ۱۸۸، ۱۴۳، ۱۴۱	بهجت قاجار

۴۰۹	بهروز سپید نامه
۶۸	بیت الحرام
۲۶۴، ۲۲۴	بیت المقدس
۲۶۴	بیستون

\* پ

۲۰۷	پاریس
۳۷۰، ۳۲۴، ۳۱۹، ۳۰۴، ۲۹۷، ۲۹۲، ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۴۳، ۲۲۰، ۱۹۱، ۱۴۹، ۱۴۶	پروانه
۳۷۵	پرهیزی
۱۹۰	پور بو تراب
۸۳	پور دستان
۲۵۲	پور مریم
۱۰۰	پیامبر اکرم
۲۲	پیروز مشرقی
۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۱، ۱۲۰، ۱۰۲	پیغمبر
۱۴۲، ۸۵، ۳۲	پیمبر

\* ت

۴۶	تاریخ ابن وردی
۴۶	تاریخ الاسلام ذهبی
۶۵، ۶۴	تبریز
۳۵۲، ۳۵۲، ۲۹۹	تجلی
۳۵۲	ترجیحات مهدوی
۱۸۵، ۸۱	تقی
۹۰	تنزیل
۱۵۷	تورات
۲۰۶	توران
۲۲۹	تهامی
۳۵۷، ۲۰۸	تهران

۲۶۳ تهمتن  
۳۹۴ تیمور آقا محمدی

\* ث

۳۱۸، ۳۰۰، ۲۴۲ ثابت محمودی «سهیل»

\* ج

۳۱ جابلسا

۳۱ جابلقا

۳۸۸، ۷۴ جالینوس

۲۹ جامع الحکمتین

۲۲۹ جاویدنامه

۲۶۷، ۲۳۳، ۲۰۴، ۱۷۵، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۲۴، ۹۸، ۹۶، ۶۹، ۳۶ جبرئیل

۱۴۵، ۱۲۲، ۵۷ جبرئیل امین

۱۵۶ جدّا

۲۹۳ جذبه

۱۸۵، ۱۶۵، ۸۱ جعفر

۴۰۸، ۲۸۴، ۲۱۸ جعفر رسول زاده «آشفته»

۲۱۲، ۱۷۹ جلال الدین ابوالفضل طالقانی «عنقا»

۵۳ جلال الدین مولوی بلخی

۲۸۹، ۲۵۷، ۵۹ جلال الدین همایی «سنا»

۱۵۴ جلوه اصفهانی

۱۷۸، ۷۲ جم

۴۷، ۳۶ جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی

۷۰ جمشید

۴۰۳، ۳۳۳ جواد جهان آرایی

\* چ

۱۵۰ چهارده معصوم علیهم السلام

۲۷۱، ۲۶۱، ۲۰۷، ۱۱۱، ۷۱

چین

\* ح

۷۳

حاتم

۲۵۱، ۲۲۶

حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان «ناصح» قمشه‌ای

۳۶۷

حاج محمد تقی براتی

۳۹۸، ۳۲۶، ۳۰۸، ۲۸۰، ۲۷۴، ۲۶۸، ۲۲۱، ۱۱۸، ۵۸

حاج میرزا حبیب خراسانی

۲۲۹

حاکم بأمر الله

۲۳۷، ۱۲۴، ۴۸

حجاز

۲۷۰

حجّت

۳۲۷

حجّت ثانی عشر

۱۰۴

حجّت حق

۲۱۰، ۱۵۹، ۱۲۸

حجّت عصر

۱۲۵

حجّت عصری

۳۵۵، ۱۳۳

حجّت غایب

۲۰۱، ۱۹۹، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۳۲

حجّت قائم

۱۲۴

حجّت موعود علیه السلام

۷۹

حجّة القائم

۱۷۱، ۱۴۷

حجّة الله

۱۶۹

حجّة الله قائم

۱۶۰

حجّة بن الحسن العسکری علیه السلام

۳۳

حدائق السحر

۲۰۳

حدّاد

۳۶۵

حرم

۳۶۵، ۱۵۸، ۱۵۳، ۷۳

حسّان

۶۷

حسّان العجم

۴۰۶، ۲۴۵، ۱۸۵، ۱۵۳، ۸۱

حسن

۳۳۷

حسن اربابی

۶۳

حسن عنصری بلخی

نمایه ۴۳۵

۲۳۴، ۲۴۵، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۵، ۹۸، ۸۸، ۸۱	حسین
۵۹	حسین ابن آهی
۲۸۷، ۵۹	حسین اسرافیلی
۲۵۲	حسین بن روح
۲۲۴، ۱۸۸، ۹۸	حسین بن علی <small>علیه السلام</small>
۲۸۷	حسین «شاهد» آستانه پرست
۵۹	حسین علی «منشی» کاشانی
۱۶۰	حشمت شیرازی
۲۷۹، ۲۵۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۹، ۹۸، ۷۲، ۴۶، ۳۹، ۳۸، ۲۲، ۱۷	حضرات معصومین <small>علیهم السلام</small>
۶۶	حضرت ابراهیم خلیل
۲۶۶	حضرت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۷۹، ۱۵۶	حضرت بقیة الله <small>علیه السلام</small>
۲۶۶	حضرت خضر <small>علیه السلام</small>
۳۴۸	حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۷	حضرت سید المرسلین <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۷۲، ۱۵۱، ۱۵۰	حضرت صاحب الامر <small>علیه السلام</small>
۳۲۸، ۲۱۷، ۷۳	حضرت صاحب زمان
۳۰	حضرت صدیقه
۲۳۰، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۷۹، ۷۸	حضرت عیسی
۱۵۸، ۱۲۹	حضرت قائم <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	حضرت مسیح
۲۳۰، ۱۲۳، ۱۱۸	حضرت موسی
۲۱۲، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۶۱، ۹۹، ۹۸، ۷۹، ۷۴، ۶۴، ۶۳	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۷۸، ۳۶۷، ۳۵۶، ۳۲۸، ۳۰۵، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۱۹، ۲۱۴	
۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۶، ۹۴، ۸۶، ۸۳، ۱۴	حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۲۵۲، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۲۰، ۱۸۶، ۱۷۴، ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۳۲	
۳۸۴، ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۵۲، ۳۰۸، ۳۰۵، ۳۰۲، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۰، ۲۵۴	
۱۹۹	حکم
۲۱۸	حکومت عدل مهدوی



۱۶۲	حکیم
۶۶، ۵۶، ۲۵	حکیم ابوالقاسم فردوسی
۷۶، ۷۵، ۷۴، ۵۰، ۳۱، ۳۰	حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی
۲۶۲، ۲۲۷، ۲۰۸، ۷۷، ۷۶، ۶۸، ۶۷، ۵۴، ۴۷	حکیم افضل الدین خاقانی شروانی
۲۴۸، ۱۲۸	حکیم «صفا» اصفهانی
۲۷۳، ۲۶۹، ۲۴۸، ۱۹۶، ۵۹	حکیم مهدی محی الدین الهی قمشه‌ای
۵۶، ۴۷	حکیم ناصر خسرو قبادیانی
۷۱، ۵۱، ۳۵	حکیم نظامی گنجوی
۳۳۴	حکیمه
۵۶	حمزه کوچک ورامینی
۴۱۴	حمید رضا شکارسری
۳۶۶، ۲۲۶، ۲۲۵، ۵۹	حمید سبزواری
۳۹۴، ۳۶۹، ۳۶۷	حمیده رضایی
۲۲	حنظله بادغیسی
۱۳۳	حوا
۲۳۳، ۸۰، ۶۸	حوض کوثر
۳۲۸	حی العالم
۳۱۰، ۲۲۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۲۰، ۹۵، ۳۲	حیدر
۲۰۱، ۱۷۳	حیدر صفدر
۲۲۵، ۱۷۱، ۱۶۶، ۳۰	حیدر کزار

\* خ

۱۷۹، ۱۴۲، ۱۳۲، ۹۹	خاتم
۲۱۴، ۱۳۲، ۱۲۴	خاتم الأئمه
۱۴۰	خاتم الاوصیاء
۱۶۸	خاتم پیغمبران
۲۲۱، ۲۱۳	خاتمی نوری
۱۵۸، ۱۵۴، ۱۱۱	خاقان
۱۰۰	خاندان

نمایه ۴۳۷

۲۶۳، ۱۳۱	خاندان نجد
۲۴۵، ۱۱۱، ۹۲	ختا
۱۶۴، ۱۴۹	ختم الائمه
۱۷۱	ختم الوصیین
۱۲۰	ختم انبیا
۱۸۲، ۱۲۴	ختم رسل
۱۴۶	ختم مرسلین
۱۸۸	خدا
۲۵۶، ۲۲۷، ۲۰۶، ۱۴۷، ۶۹، ۶۳	خراسان
۲۴۷	خزر
۲۵۰، ۴۸	خسرو
۵۹	خسرو احتشامی
۷۱، ۳۵	خسرو و شیرین
۲۴۴، ۲۸۴، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۳۰، ۲۰۸، ۲۰۰، ۱۶۰، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۲۱، ۸۸، ۷۹، ۷۲، ۳۶	خضر
۲۴۷	خلیج
۲۵۵، ۲۰۲، ۱۸۰، ۱۵۹، ۱۴۰، ۱۲۶، ۷۹، ۷۲	خلیل
۲۵۸	خلیل بن احمد
۲۶۳	خلیل کعبه
۲۶۳، ۷۹، ۷۸، ۷۲	خواجوی کرمانی
۲۶۰، ۳۵۸	خواجه نصیر
۸۸	خوارج
۲۲۵	خوارزم
۲۲۷	خوارزمشاهی
۲۲۴	خوادم
۴۷	خوزستان
۲۴۹، ۳۱۲، ۲۰۹	خون خدا
۲۲۶، ۱۷۸	خیبر
۲۶۹، ۱۰۶	خیر النساء
۱۶۸	خیر الوصیین

\* ۵

۲۲۳، ۶۸	دارالسلام
۲۸۷، ۳۴۰، ۲۲۳، ۱۷۸، ۱۳۱	داود نبی
۳۶۰	دایره متفقه
۳۵۹	دایره مجتلبه
۳۶۱	دایره مجتلبه زایدۀ مزاحفه
۳۵۹	دایره مختلفه
۳۶۰	دایره مشتبهه
۳۶۱	دایره مشتبهه زایده
۳۶۱	دایره مشتبهه مزاحفه
۳۵۹	دایره مؤتلفه
۱۱۹، ۸۵، ۸۰، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳	دجال
۲۶۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۷، ۱۶۶، ۱۲۹، ۱۲۸	
۱۸۶، ۱۷	دجالان
۶۹	دجال صفاهان
۲۳۶، ۲۳۴، ۷۰	دجالی
۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۳، ۸۶، ۸۴	دجالیان
۳۹۴، ۱۹۶، ۱۰۱	دجله
۶۸	در بند
۲۲۹	درویش سودانی
۲۲۹	درویش مصر
۳۴۷	دریاچه خزر
۸۳	دریای عمان
۲۰۷	دریای هند
۳۹۴، ۳۶۷	دعای سمات
۳۶۶، ۳۶۲	دعای فرج
۳۶۲	دعای ندبه
۳۵۸	دکتر طاهره صفارزاده
۳۳۳، ۲۸۹، ۲۲۱، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۲۰، ۵۹	دکتر قاسم رسا

۱۹۵، ۱۹۱، ۵۹	دکتر ناظر زاده کرمانی
۹۴	دُلْدُل
۳۷۷، ۳۵۸، ۳۱۵، ۲۰۰، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۳۷	دوره قاجار
۳۰۳	دوره ناصری

\* ذ

۱۹۷	ذاکر جوهری
۳۴۶	ذره
۳۹۱	ذوالجناح
۳۹۲، ۳۹۱، ۳۵۷، ۳۳۳، ۳۱۰، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۰، ۱۶۹، ۱۲۲، ۱۰۰	ذوالفقار
۱۳۱	ذوالکفل

\* ر

۲۵۰	رامین
۳۶۴، ۳۱۹	رحمت الله صادقی
۲۳۱، ۶۵	رستاخیز
۲۰۷، ۷۰	رستم دستان
۱۶۶، ۱۴۵، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۳۷	رسول
۳۰	رسول الله
۱۴۵، ۳۵	رسول خدا ﷺ
۲۲۵	رسول عربی
۲۵۷، ۶۴، ۵۴، ۳۶، ۳۵	رسول گرامی اسلام ﷺ
۱۵۹	رسول مسدّد
۳۳	رشیدالدین وطواط
۸۱	رضا
۳۹۱	رضا طاهری
۲۸۸	رضوانی
۱۸۵	رضیّه
۱۵۷	رَفْرَف

۷۵	رکن
۷۲	رکن‌الدین عمید‌الملک
۳۶۳، ۱۳۰	رکن یمان
۳۰۶، ۲۲۵، ۱۹۱، ۱۰۴، ۳۰	روح الامین
۱۵۷، ۱۵۶، ۵۰	روح القدس
۹۷	روح القدسی
۱۲۹	روح الله
۲۳	رودکی
۳۲۷، ۲۳، ۲۲	رودکی سمرقندی
۱۴۴	رود نیل
۲۰۶	روس
۲۹	روشنایی‌نامه
۲۰۶، ۷۱	روم

\* ز

۲۹	زاد المسافرین
۲۶۶، ۱۲۶	زاده مریم
۶۷	زال سیستان
۱۷۸، ۱۲۳	زبور
۷۲	زحل
۲۶۶، ۲۳۰، ۱۲۶، ۱۷	زردشت
۳۸۶	زکریا اخلاقی
۳۶۴، ۳۵۱، ۱۷۸	زمزم
۳۲۱	زمزمی
۲۲۵	زنگ
۳۹۳، ۳۵۷، ۳۲۲، ۳۲۰، ۱۰۶، ۳۰	زهرا
۳۶۶	زیارت عاشورا
۵۲	زین عباد

\* س

۴۱۱	ساحر ليله كوهی
۹۸،۹۴	ساقی كوثر
۱۸۸	سالار شهیدان
۲۳	سامانیان
۱۵۹،۷۳	سامرا
۳۶۲،۲۲۶،۱۴۷،۷۳	سامره
۳۶۶،۲۲۶	سامری
۲۰۷	سام نریمان
۵۶	سایل کاشانی
۹۴	سبطین زهرا
۱۹۹،۱۶۹	سبعُ المثنی
۳۲۹،۳۲۸،۱۹۰،۱۰۳	سبک اصفهانی
۳۲۷	سبک ترکستانی
۳۲۹،۳۲۸،۳۲۷	سبک خراسانی
۳۲۹،۳۲۶،۳۲۵	سبک عراقی
۳۳۱	سبک نیمایی
۳۲۸	سبک هندی
۲۰۶	سپاهان
۳۱۷	سپیده
۳۱۷،۲۹۹	سپیده کاشانی
۱۸۵،۸۱	سجّاد
۷۴	سدُّ سکندر
۲۳۳،۶۶	سدُّ یاجوج
۳۶۵،۲۵۸،۷۳	سُرَّ مَنْ رَأَى «سامره»
۳۵۶	سرود مهدوی
۲۹	سعادت نامه
۳۹۰	سعید بیابانکی
۲۹	سفرنامه

۲۲۶	سفیان
۲۲۶، ۲۰۹، ۱۸۹	سفیانیان
۱۷۴، ۱۰۴	سکندر
۳۲۷، ۴۸	سلجوقی
۳۱	سلطان سنجر
۱۸۰	سلطان غایب
۲۱۷	سلطان غری
۶۶	سلطان غور
۲۰۰، ۱۴۷، ۱۴۶	سلطان محمود «پروانه»
۱۹۱، ۶۳	سلطان محمود غزنوی
۱۵۸، ۱۵۷، ۱۳۷، ۲۷	سلمان
۳۹۶، ۳۳۳	سلمان هراتی
۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۴، ۸۴، ۶۷، ۶۶، ۳۵	سلیمان
۲۸۴، ۲۸۰، ۲۱۳، ۲۰۸، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴	
۵۹	سلیمان «امینی» تبریزی
۳۰۶، ۸۶	سلیمان‌ش
۷۱	سلیمانی
۱۹۱، ۱۷۴	سمایی سپاهانی
۷۱، ۳۲	سنجر
۲۲۹	سنگالی
۲۲۹	سودانی
۳۳۳	سوره قدر
۲۷	سومناات هند
۲۶۲، ۲۵۴، ۱۳۵، ۵۸	سید احمد «ادیب» پیشاوری
۵۷	سید احمد «هاتف» اصفهانی
۴۱۲	سید اکبر میر جعفری
۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۶	سید حبیب نظاری
۳۹۶، ۵۹	سید حسن حسینی

۳۱۲، ۳۰۴، ۲۷۰، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۵۹	سید رضا مؤید
۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۲، ۲۲۰	
۵۹	سید صادق «سرمه»
۵۸	سید علی رضوی «قدرت» قمی
۴۱۴، ۵۹	سید علی موسوی گرمارودی
۳۳۲	سید علی میربازل «منصور»
۴۰۰	سید فضل الله طباطبایی ندوشن «امید»
۵۹	سید کریم «امیری» فیروز کوهی
۱۵۵	سید محمد «جدا» قمی
۲۹۲	سید محمد حسین ابوترابی
۵۹	سید محمد حسین «شهریار» تبریزی
۵۹	سید محمد حسین میر جهانی «حیران»
۳۱۲، ۲۲۴، ۲۲۳	سید محمد خسرو نژاد «خسرو»
۵۸	سید محمد صادق «امیری»
۲۷۰، ۲۵۸، ۵۹	سید محمد علی ریاضی یزدی
۲۷۵	سید محمد علی میر فخرایی «فخرا»
۴۱۲	سید محمد غفاری
۴۰۵، ۲۸۵	سید مهدی حسینی
۵۸	سید میرزا محمد نصیر حسینی «فرصت» شیرازی
۵۶	سید نورالدین شاه نعمت الله ولی
۱۴	سیری در گستره شعر مهدوی
۶۷	سیف الدین اتابک منصور
۳۹۵، ۳۰۱، ۵۹	سیمین دخت وحیدی
۲۵۵، ۲۴۲	سینا

\* ش

۸۸	شام
۸۹	شامیان
۱۲۰	شاه اولیا



۲۰۸	شاه شروان
۹۴	شاه عسکری
۷۱	شاه مظفر قزل ارسلان
۸۰	شاه منصور
۴۶	شاهنامه
۲۰۳	شاهنشاه گلگون کفن
۸۳	شاه ولایت
۱۴۲	شَبَر
۱۴۲	شُبیر
۵۷	شرف‌الدین حسن «شفایی» اصفهانی
۶۷	شروانشاه
۳۵۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۶۱	شعبان
۳۳۱	شعر آزاد
۳۷۸، ۳۷۷، ۳۰۱، ۱۲۵، ۷۴، ۶۳، ۴۵، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۶، ۱۳	شعر آیینی
۲۹۱، ۱۵	شعر انتظار
۷۴	شعرای آیینی
۱۵	شعر توسلی
۱۵	شعر توصیفی
۳۷۰	شعر جمکران
۳۲۲، ۳۰۲، ۱۵	شعر دیدار
۳۳۱	شعر سپید
۲۱	شعر شیعی
۱۵	شعر ظهور
۳۰۲	شعر ظهور فردی و شخصی
۳۹	شعر عرفانی
۲۵۴، ۱۵	شعر غیبت
۳۹	شعر ماتمی
۵۹، ۵۰، ۴۷، ۴۵، ۳۹، ۱۴	شعر مناقبی
۳۳۱	شعر منثور

۱۸۶، ۱۱۷، ۸۷، ۷۴، ۴۱، ۳۹، ۲۱، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳	شعر مهدوی
۲۶۵، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۰، ۱۹۳، ۱۸۷	
۲۵۱، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۹، ۲۰۵، ۲۰۱، ۲۹۱، ۲۶۸	
۲۸۴، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۷	
۷۹، ۴۹	شعیب
۵۱	شفا
۲۲۳، ۲۲۲	شکیب
۶۷	شماخی
۵۶، ۳۳	شمس‌الدین محمد سوزنی سمرقندی
۲۱۴، ۱۲۴	شمس‌الفصحاء «محیط» قمی
۵۶	شهاب‌الدین ادیب صابر ترمذی
۲۹۸، ۲۴۶، ۲۰۵، ۱۹۳	شهاب تشگری آرانی
۲۰۹، ۱۸۸، ۹۸	شهدای کربلا
۶۴	شهر تبریز
۳۲۹، ۲۱۱، ۱۰۷	شه مردان
۳۲۷	شهید بلخی
۲۵۳	شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري
۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۸، ۱۵۹	شیخ الرئیس قاجار «حیرت»
۲۲۹	شیخ زاده کردستانی
۲۲۹	شیخ سعید یمانی
۲۲۹	شیخ عبدالقدیر بخارایی
۲۷۷	شیخ علی «منزوی»
۷۷، ۵۲، ۳۷	شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
۱۰۸	شیخ محمد علی «حزین» لاهیجی
۳۲۵، ۶۶، ۵۶، ۴۸، ۴۷	شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی
۲۲۹	شیخ مغربی
۵۳	شیر حق
۲۵۰	شیرین
۳۶۶	شیرین خسروی

۲۶۷، ۲۶۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۵، ۱۶۳، ۷۰، ۶۹

شیطان

۳۳۸

شیوا

\* ص

۲۹۴، ۲۳۴

صائم کاشانی

۱۶۰

صابر

۲۷۵، ۲۶۹، ۲۴۸

صابر همدانی

۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۰۴، ۱۰۳

صاحب الامر

۱۷۷، ۱۷۰، ۱۵۲، ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۲۴، ۹۵، ۷۹، ۷۸

صاحب الزمان

۳۹۸، ۳۹۲، ۳۶۸، ۳۳۴، ۳۲۴، ۳۱۱، ۲۴۵، ۲۲۳، ۲۱۴، ۲۱۰

صاحب الزمانی

۳۵۴

صاحب امر

۱۴۹

۳۵۷، ۳۱۵، ۱۵۳، ۱۴۷، ۹۴، ۸۲

صاحب زمان

۲۲۰، ۱۴۹، ۱۳۸، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۱۱

صاحب عصر

۲۷۰، ۲۶۰، ۲۱۲، ۱۱۹

صاحب سرمد

۱۳۱، ۱۲۴، ۱۲۳

صالح

۳۸۸

صالح محمدی امین

۲۲

صحیفه سجادیه

۱۵۱، ۴۰

صدیقه طاهره علیها السلام

۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۵۱، ۳۲۱، ۱۳۰، ۱۲۹

صفا

۶۹

صفاهان

۱۰۲

صفوی

۲۲۰

صفی علی اصفهانی

۲۲۹

صومال

\* ض

۳۴۰، ۲۶۷

ضحاک

۴۱۲

ضیاء الدین ترابی

\* ط

۱۰۱	طالب
۲۱۱، ۱۹۶، ۱۰۰	طالب آملی
۱۳۰	طاوس بهشتیان
۱۳۰	طاوها
۳۴۸، ۲۱۶، ۱۷۲، ۱۶۱، ۳۶	طاها
۲۰۴	طرب
۳۱۰، ۳۰۹، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۵۶، ۲۴۷، ۲۲۱، ۲۱۳، ۲۰۴، ۱۹۴، ۱۳۱، ۱۲۲	طرب اصفهانی
۳۰۵، ۲۸۷، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۵۵، ۲۴۲، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۳۸، ۱۳۰، ۱۲۳	طور

\* ظ

۲۵۹	ظهور
۳۰۲	ظهور فردی و شخصی
۴۹، ۴۸، ۴۷	ظهیرالدین فاریابی

\* ع

۴۷	عاشورا
۲۲۹	عالم برزخ
۲۲۹	عباس الزیفی
۲۹۴، ۲۵۲، ۵۹	عباس براتی پور
۴۰۴	عباس چشمی
۲۸۷، ۲۴۶، ۲۰۳	عباس «حداد» کاشانی
۵۹	عباس کی منش «مشفق» کاشانی
۴۱۱	عباس مهری آتیه
۴۱۰، ۵۹	عبدالجبّار کاکایی
۵۸	عبدالجواد ادیب نیشابوری
۵۷	عبدالجواد «جودی» خراسانی
۲۳۶	عبدالحسین رحمتی
۳۸۷	عبدالرحیم سعیدی راد

۱۰۷	عبدالعزيز قبول
۱۰۷	عبدالعلي طالع
۵۹	عبدالعلي «فايز» تبريزي
۳۱۴، ۳۰۴	عبدالعلي نگارنده
۳۲۹	عبدالقادر بيدل دهلوي
۲۲۹	عبدالله العجمي
۳۳	عبدالواسع جبلي
۲۲۹	عبيديان
۱۳۷	عترت
۲۵۲	عثمان بن سعيد
۲۵۰	عذرا
۲۳۷، ۲۰۶، ۶۸، ۴۶	عراق
۳۲۵	عراقي
۳۲۱	عرفاتي
۲۸	عروه و عفراء
۲۸	عروة بن حزام عذري
۲۶۷	عزرائيل
۶۶	عزّي
۳۹۷	عزيز الله خدامي
۸۰، ۷۹	عزيز مصر
۴۹، ۴۷	عسجدي مروزي
۳۳۳، ۲۱۷، ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۲۴، ۱۰۱، ۷۸	عسكري
۴۷	عصمت بخارايي
۷۸، ۳۸، ۳۷	عطار
۲۸	عفراء
۳۰	عقاب
۲۸	عقال
۲۰۲، ۱۹۴، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۳۰، ۱۲۰، ۵۸	علامه شيخ محمد حسين غروي اصفهاني «مفتقر»
۲۸۹، ۲۸۰، ۲۶۱، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۴، ۲۱۳، ۲۱۱	

۲۲۹، ۵۸	علامه محمد اقبال لاهوری
۳۹۱	علقه
۱۶۴، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۰۶، ۹۵، ۵۳، ۵۲، ۳۸، ۳۷، ۳۲	علی
۳۳۴، ۳۱۵، ۳۱۰، ۲۶۸، ۲۴۵، ۲۲۵، ۱۹۴، ۱۸۵	
۳۳۰	علی اسفندیاری «نیما یوشیج»
۵۹	علی اصغر «بنایی» یزدی
۳۹۹، ۵۹	علی اکبر صلح خواه «خوشدل» تهرانی
۸۲	علی المرتضی
۵۹	علی انسانی
۹۴	علی بن ابیطالب
۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲	علی بن مهزیار اهوازی
۳۴۱	علی پور حسن آستانه
۴۰۴	علی حاجتیان فومنی
۴۰۷	علی داوری
۴۰۸	علی رضا دهلروی
۳۳۷	علی رضا رحمتی
۴۰۹	علی رضا فولادی
۴۱۰، ۵۹	علی رضا قزوه
۸۳	علی عالی
۳۹۳	علی کفشگر
۲۲۹	علی محمد شیرازی
۸۲	علی مرتضی
۵۹	علی معلم
۲۷۲، ۲۷۰، ۲۵۰، ۱۵۹، ۱۵۸	علی نقی «حکمت» لواسانی
۸۴	عمران
۱۶۰	عمّقق
۶۴، ۲۶	عنصری
۳۲۷، ۴۹، ۴۷	عنصری بلخی
۲۷۷	عنقای طالقانی